

محاضرات

جلد دوم

تألیف

عبدالحمید اشتر آن خاوری

موسسهٔ علمی مطبوعات امری

۱۲۱-جی

مِهْسَهْ دُوازْدَهْم

یکی از احبابی ارحمنی در آغاز محفل لوح مقدسی را که
از قلم جمال مبارک جل جلاله با عزاز احبابی قزوین نازل شده —
تلاوت فرمود و آن قسمت که تلاوت شد از این قرار است .
قوله تبارک و تعالی ۰ ۰ ۰ الانقطاع شمس اذا اشرق من
افن سما * نفس تنخدم فيها نار الحرس والهوى كذلك يخبركم
مالك الورى ان انت من المارفين الذى فتح بصره بنور العرفان
ينقطع عن الامكان و ما فيه من الا لوان يشهد بذلك ربك الرحمن
في هذا المقام العزيز الرفيع ان انتظركم اذكرا النعمان الذى كان
من اعز الملوك ومن قبله احد من الكيان اذا تجلت على قلبه مسا
شمس الانقطاع ترکا ماعند حما وخرج اعن بيتهما مقبلين الى العراء
وما اطلع بهما الا الله العليم ان النعمان كان مستويا على عرش —
الملك اذا اسمعناه كلمة من كلماتي العليا اعتز وتفكر وتحير ثم
انتبه وقل وقال مخاطبا الى نفسه لا خير فيما ملكه اليو وغدا يملكه
غيرك كذلك نبهناه وانا المقدر القدير فلما تنفس الصبح وطلوع

الشمس و جدا الاما * العرض متروكا تحيرا و تفاصي الاقطار الى
ان يسلوا عما املوا انه لهم العالم الخبير لعمر الله لم تكشف —
الغطا * عن العيون كما كشفنا عنه ترى الناس يدعون الدنيا
عن ورائهم ويتركون ما يمنعهم عن هذا الافق المنير طوى لمن تنور
بانوار الانقطاع انه من اهل السفينة الحمرا * لدى الله رب العرش
العظيم . الن .

سائل پرسید که مقصود از نعمان و ملک کیان که در لوح -
مبارک مذکور شده اند کیست ؟ و شرح حالشان چگونه بوده است ؟
یک از یاران الهی فرمود . مقصود از نعمان اعورین امر *
القیس است که قصر خورنق و سدیر را بنانهاد و در لوح قناع که
خطاب ب حاجی کریم خان کرمائی متوفی بسال ۱۲۸۸ هـ از قلم
جمال قدم جل جلاله نازل شده جمله این من بنی الخورنق
والسدیر اشا ره بهمین نعمان اعور است گویند خورنق مغرب خوردگاه
وسدیر مغرب سه دیر یعنی سه قصر است قصر خورنق را
برای نعمان اعور معماری موسوم به " سنمار " (بروزن گرفتار)
بساحت و آن قسری بود که درجهان نظیر نداشت نعمان بسرای
آنکه سنمار برای دیگری چنان قصری بنانکند فرمان داد تا سنمار
را از بالای بام آن قصر بزر افکندند و از آن روز " جزای سنمار
خرب المثل گردید و این مثل را برای نفوسي زندگه جزای نیکس

رامیدی دهند

درالسن شعرا نیز این داستان غرب المثل و مذکور گردید
 است ابوالفدا، سورخ مشهور در جلد اول تاریخ خود در خمن -
 سلطنت لخمین و منادره میگوید "منهم امرء القيس من ولد عمرو
 بن امرء القيس المذکور و يعرف هذا امرء القيس الثاني بالمحرث
 لانه اول من عاقب بالنار ثم ملك بعده ابنه التعمان الاعور بن
 امرء القيس وهو الذي بنى الخورنق والسدیر وبقى في الملك
 ثلاثين سنة ثم تزداد وخرج من الملك في زمن بهرام خورسون
 یزد گرد وهو الذي ذكره عددی بن زید في قصيدة الرائیه المشهورة
 يقوله " وتد بر رب الخورنق اذا شرف يوما وللمدی تفكير سره ماله
 وکثره ما يملك والبحر معنی والسدیر فارعوی قلبه وقال وما غبطة شئ
 الى الصات بصیر ۰۰۰۰۰ ولما تزداد النعمان الا عورا المذکور ملك
 بعده ابنه المنذر بن النعمان ۰۰۰۰۰ الخ میگوید از جمله ملوک
 لخمین و منادره امرء القيس است که از فرزندان عمرین امرء
 القيس است که پیش از این شرح حاشیه گذشت واین امرء القيس
 رامحرق گویند زیرا اول کس است که مجرمی را با آتش سوزانید وکیفر
 داد پس از او پسرش نعمان اعور بپادشاهی رسید و اوست که قصر
 خورنق و سدیر را بنیا کرد و مدت سی سال پادشاهی نمود پس از
 آن بزرگ و عجبا دت پرداخت و سلطنت را رها کرد و این واقعه در

دوروه بهرام گور اتفاق افتاد عددی بن زید در ضمن قصیده رائمه خود
درباره نعمان اخیر و ترک سلطنت ایوانی گفته است . . .
پس از آنکه نعمان اعور راه زهد و هبادت پیش گرفت پسرش
منذرین نعمان اعور بیاد شاهی نشست . . .
نعمان اعور گل لاله را خیلی دوست میداشت و از این جهت
آن گل راشقایق نعمان گویند قانونی در ضمن مسمطی در وصف
شقایق نعمان گوید قوله ره . . .
لاله برآمد بیاغ بارخ افروخته

بهرش، خیاط طبع سرخ قیاد و خته
سرخ قباشر ببریک دوشه جا سوخته
یا که زد لداد گان عاشقی آموخته
کشند مدل غرق خون گشته جگرد اغدار
شاعر عرب گفته .

كلمته فكلمت صفة خداه
فتفتحت فيه شقایق جده
و دیگری گفته

و كان محمر العقيق اذا تصوب او تبعد
اعلاً ياقت نشن على رطاح من زير جد
این شبیه درباره شقایق در مقام خود بی نظیر است .

ومقصود از ملک کیان که در لوح مبارک ذکر شده که ترک
ملک وسلطنت کرد شاه کیخسرو کیانی است که بعقیده پارسیان
در کوهی مخفی وغایب شد و اوست که در آخر الزمان ظاهر خواهد
گردید .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائهما در لوح حن میفرمایند قوله الا حلی
اعلم ان الاحزاب فی القرون الاولی كانوا بكل لھفیت رصدون -
سطوع نور الهدی وینزوع کوکب العلی وظهور الموعود من جا بلقا
وجابرها اليهود كانوا منتظرین ظہور الموعود من مدینة السبت
المخفیة عن الانظار وهذا هو جابرها وامة عیسیٰ ینتظرین ظہور
الموعود من كبد السما على سحاب نازل من الاوج الاعلى فهذا
ـ وجابرها والکسانیه ینتظرین ظہور الموعود من بطن جبل رنجو
القرب الى المدينة النورا فهذا هو جابرها وامة الفرس -
القدیمة ینتظرین ظہور موعود هم من محل مجھول فهذا هو الجما
صا وكل امة ینتظر موعودها من مدینة او جزیرة او حظیرة مخفیة
عن الانظار وبهذا اعتنیوا عليه يوم ظہوره بل قاموا بظلم
وبغضاء على تلك الهیاکل المقدسة النورا وهذا سبیل الخطأ
والظلم على مظاهر الاسماء الحسنی والا لو وجدت كل امة موعودها
بحسب العلائم وشروطها لما سقطت فی مهاد هبوطها ودرکات
قنوطها انتهى . (اول مکاتیب من ۱۶۱)

شرح داستان غیبت شاه کیخسرو در کتب تاریخیه مسطور گردیده است . زردشتیان گویند که شاه کیخسرو از سلاطین مهم کیان در کوهی پنهان شده و جمعی اورادیدند که از نظر پنهان شد و جمعی هم او را پس از غیبت شد دیده اند (کتاب شارستان چهارچمن) و نیز گویند شاه بهرام گور در غلاری پنهان شده در وقتیکه دنبال گور خری میتا خست دیگر اورانیا فتنه نظامی گنجوی در بهرام نامه از کتاب خمسه خود میگوید . با تکی آمد که شاه در غارت باز گردید شاه را کار است " این معنی در شاه نامه فرد وسی نیز مسطور است داستان غیبت شاه کیخسرو در کوهه در کتب تواریخ قدیمه ایران مسطور و در شاه نامه فرد وسی هم بدان اشاره شده از جمله اسماعیل خان آفتاب پرست زردشتی منش و قلم دان دارجلال الدوله که جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در کتاب بهجه الصدور نام اورا برده و شرح اطوار و رفتار ش رادر - کتاب مزبور ص ۱۸۶ نقل فرمود در کتاب فرازستان که مذاقب فرمایش جناب ابوالفضائل در رساله اسکدریه کتاب مزبور را با شاره جناب مانکجن صاحب پارسی در تاریخ سلاطین قدیم ایران تالیف نموده در ص ۲۰۲ میگوید چون شصت سال از روزگار شهریاری وی (کیخسرو) گذشت و هر کار گیتی برآئین جمشید آراسته بداشت سهی از کار - گیتی پردازی دل سرد گردیده بیشتر ننگام را در زیبا پیش خانه

بپرستش بیزدان پرداخت و فرگاه جهانداری را بی سامان داشت
 تا آنکه بفرموده فرخ سووش یکباره دل از جهان برگرفت فرمان
 گذشت از کیهان اورا فراز آمد براین (بنای براین) سران -
 ایران را از هر کران بخواند و دریشگاه شاهی سراسر پنشاند و را ز
 دل برگردان خود را از جهان وجهانیان آشکارید اشت له سراسب
 راجانشین خود دریاد شاهی نمود و هر یک سران رانیز پایه وجیزی
 بخشید . الی قوله شهریار جهان شبرنگ بهزاد را بخواست سوار
 گردید با بزرگان و سترگان جهانجوی از شهریه هامون روی نهاد
 و یکروز راه بیمود شبانگاه دستان و گود رز و تهمتن و سران دیگر را
 بخواست و از ایشان پوزنی رنجهاشی که کرده بود بخواست سپس
 فرمود زین پس مراجعت بخواب نخواهد دید و من از چشمها ناپدید
 خواهیم شد الی قوله

گذارش پابان پارسی گروه و تازی انبیه هریک جایگاه
 پنهانشدن شهریار کی خسرو را بگونه گون و انموده اند و هر یک بجائی
 نشان داده اند برخی گویند در لغز بود گروهی سرایند در لغزار
 پنهان شده انبیه و انموده اند در کوه کیلویه این هنگامه روی -
 داده است و آن دی برانند که در میان ملایر و عراق کوهی است که
 اکون به شاه زنده روشنای سوگروهی گویند در کوه هماوند از چشم
 پنهان شد چه برخی از خداوندان دانش و بینش در این چند جای



حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

بدیدار آن شهریار کامکار گردیده اند و از دیدار شهریار کی خسرو در روزگار گونه گون سخنها شنیده ام که خود آن گذار نه رانame دیگر باید انتہی .

و این داستان در تاریخ معجم ادب فضل الله در حسن
شرح سلطانت کی خسرو نیز مسطور است .

مشیر الدوله در کتاب داستانهای قدیم ایران درص ۲۲
میگوید کی خسرو (در آوستا کوی هوسراو) هم خود را هرف جنگهای طولانی با توران نمود .

الی قوله این شاه اولاد ذکور نداشت بد ان جهت بعد از اعلام کرد که لهراسب پسر عموی خود را بجانشینی خود برگزید بس از آن کی خسرو میل کرد از زمین رخت برسته با آسمان رود با این مقصود بالای کوه بلندی رفته بچشم رسبد و در آن شست و شو نموده از دیده ای ناپدید شد همراهان او که میخواستند با او باشند در زیر برف زیادی مانده مردند و در آسمان با و ملحق شدند یکفر از حصار فرمود در لوح قناع که ذکر آن به میان آمد بعد از - جمله این من بنی الخورنق والسدیر که ذکر شد میفرماید و این من اراد ان یترقی الى الا نیر مقصود از این جمله چیست ؟

ناطق قبل گفت مقصود نمود است که گویند در در وره ابراهیم خلیل الرحمن خواست بواسطه تخت و کرکس با آسمان برود و خدا ای

ابراهیم را بقتل برساند زیرا من پنداشت که خدای تعالی جسم است و بر تخت نشسته این مسئله درین برخی از فرقه‌ای ادیان نیز مورد قبول بوده است مفسرین اسلام درباره آیه و کاف عرشه علی الها^۰ تعبیراتی بسیار درنهایت اختلاف نموده اند حتی آنکه برخی از مذاهب اسلامیه پس از مطالعه وقت دراین قبیل آیات مانند استواری خدا بر عرض و نزول خدا در غسل غمام و استقرار عرض بسر آب و آیات لقا و رویت و جز اینها قائل به جسمیت خالق یکتاگردیده و اورا مانند بشود انشته اند مهمترین این طوائف طائفه مشبهه و کرامیه مستند طائفه مشبهه گویند خدادارای اعضا^۰ و ابعاد و ابعاد است و حروقت اراده کنم میتواند نزول و صعود نماید و استقرار و تمکن یابد ولی دراین قنیه که اعضا و ابعاد حق روحانی یا جسمانی است اختلاف دارد و طائفه کرامیه که شاگردان و اتباع محمد بسن کرام اند گویند خداوند جسمی است دارای ابعاد از شش جهت ستانی است و برخی گویند فقط از طرف پامتنانی است و سایر جهاتش لایتناهن میباشد و گویند خدارامیتوان بادست جسمانی ظاهری لمس کرد و با چشم ظاهری مادی رویت نمود و داود الجواری که یکتن از کرامیه است معتقد میباشد که خداجسمی است مرکب از گوشت و خون و دارای جوارح واعضا است مانند دست و پا و سر و زبان و چشم و گوش وغیره گوید قسمت بالای بدنه او میان خالی و مجوف و

قسمت زیرین میان پر و مضر است و دارای موهای سیاه و بلند و
گیسوان مجعد میباشد و لیل وی وساخین در این گونه عقاید
آیات قرآنیه مذکوره و احادیث نبویه است که برسیل مجاز و استعار
بیان شده مانند قول نبی که فرموده خلق آدم علی صورة الرحمن
و نیز فرموده و نصع الله يد علی کفی حقیقت و جدت برداشته و فرموده
راست ری علی احسن صورة و جون خواسته اند بفهم خود حقایق
آیات الهیه را کشف کنند از این رو در بیدای اختلاف و حیرت خائمه
و حائر مانده راه بجایی نبرده اند و بیطون صحائف و متون مولفات
ومصنفات خود را از امام و مجمعولات بارده مملو و مشحون ساخته
و خود را عبرت آیند گان نموده اند .

از جمه غریب ترداستانی است که فانل ابشهیم صاحب
کتاب المستظرف نی کل فن مستظرف، که از طائفه اهل سنت است
از اسلام راجع بخدا و اعتقاد درباره او نقل کرده گوید بعضی از
سلمین اهل سنت و جماعت نظر آیات مقدسه قرآنیه و احادیث
نبویه که مختصری از آن ذکر شد قائلند یک خداوند خالق جهان در
صورت جوانی زیبا و جمیل است در لیالی جموعه بر دراز گوشی سوار
شده از آسمان بزمین نازل میگرد و از این رو در شب های جموعه
بالای بامهای خانه های خود را آب و چاروب کرده و بمعطر و کلاب
معطر میسازند تا خداوند مگرد ریام خانه آنها تزول اجلال فرماید

و نیز درگوش از بام آخری ساخته و پر از علف نموده تار را زگوش -
 خدا پس از نزول در آخور پر علف رفع جوع نموده وس از طس
 مسافت طولانی بین آسمان و زمین تا صبح راحت باشد و چون
 سیع شود خدا بر رازگوی سوار و پی آسمان بالا رود و مخصوصاً کرسی
 زمین و غرفی میگذارد که خداد رروی آن بنشیند زیرا روی زمین
 نمیتواند بنشیند و سر آن این است که گویند چون نمود تخت و
 کرکس بست با آسمان رفت تا با خدای ابراهیم مقائله کند پس از آنکه
 با آسمان نزد یک شد تیری خدندگ بکمان نهاد بجانب خدا پرتاب
 ساخت آن تیر پای خدار سیده خون جاری شد و در سختی به
 خداوند عارض گردید خدا از شدت درد و حسنه آبدخان خود را
 جمع کرد و بزمین افکد و از آن در راهای عالم و شهرها و شطوط -
 جاریه موجود بوجود آمد و از آن زمان هنوز زخم پای خدا خوب
 نشد و رچندی مردمی روی آن نهاده با تنزیبی میبند دوازده
 رو روی زمین نمیتواند جلوس نماید (انتهی ملختم)

علما و مفسرین شیعه نیز برای تطبیق آیات مذکوره با ارا
 وا هوا خود تکلفاتی متحمل وزحماتی تولید نموده بالآخر اقوال
 و بیاناتی نوشته اند که خالی از غرابت نیست همه اینها از آن
 جهت است که بحقایق پی نیزد و افکار خود را کاشف حقایق قرار
 داده اند و خود را رسوای جهانیان ساخته اند اما مومنین بجمال

اقدس ابیهی دراین دروغ اعظم که قطره از بحراً یقان آشامیده اند
 به دایت الهیه و موهبت ریانیه خرق استار او هم و هتك حجباً
 ظنون نمودند ویراهنمائی مظهر الی الهی راه بسر عزل حقیقت
 برند شرح احکام و امامو بیانات الهیه را از منبع ومصدر آن اخذ
 کرده بکشف رموز فائز شدند ویراثت بیانات مقدسه معود کل عالم
 بخلق جهان واضح ولایع شد که جمیع احکام و بیانات منزله ریانیه
 محقق ولکن در تحت استار استشارات و مجازات بیان شده و حلّل
 رموز آن اصبع قدرت پروردگار است که تفصیل رموز و اشارات را به
 افسح بیان در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح و زیر مهیمن
 سبحان مذکوردا شته و بیان فرموده و ابواب علم و عرفان و دانش
 حقیقی را بر جهره اهل عالم کشوده تا طالبین حقایق و محانی از
 آن بحریں پایان سبحانی مزوق و مشروب کردند و شکر و سپا س
 مظہر کلی خداوند منان جمال اقدس ابیهی جل جلاله پر دا زند
 "لله الحمد فی الآخرة والآولی وسبحان ربنا لا إله إلا
 هیکی از اصحابی الهی فرمود چون اسم ابراهیم خلیل در بین
 آمد مطلبین بنظم رسید که عرض میکنم بعضی میکوئند ابراهیم خلیل
 دیمان زرد شت پیغمبر است؟ آیا این مطلب صحت دارد؟
 ناطق قبل فرمود "آنان که چنین سخنی کفته اند اگر گفته اند
 از حقیقت عاری است زیرا ابراهیم خلیل جد یهود و زرد شت اصلاً

پارسی نژاد است پیهیچوجه قرایتی بین یهود و پارسیان نیست ولی این مطلب مسلم است که برخن گویند - و گفته اند - که اسر حضرت زردشت ابراهیم بود و آن حضرت را ابراهیم زردشت گویند و ابراهیم پسر آذر نیز گفته اند و خیال کردند که ابراهیم خلیل پسر آذر همان ابراهیم زردشت یا ابراهیم آذر است بالانکه اولی چدیهود و دوی پارسی نژاد است این مطالب را در رآغا ز سلط اسلام با ایران برخی از ایرانیان برای جلب نظر اعوا ب جعل میکردند و میگفتند که حضرت ابراهیم که در قرآن وارد شده همان حضرت زردشت است و سلیمان نیز جمشید است و استد لال بافسانه های ملی ایران میکردند که جمشید دارای بساطی بود که با سما میرفت مانند سلیمان پسر حیکه در شاهنامه فردوسی و تواریخ قدیم مذکور است و این مطالب بتدریج درین مورخین شهرت گرفت و از جمله گفتند که اسم زردشت ابراهیم بود است آتش زردشت را با آتش ابراهیم تطبیق میکردند . اطلاق اسم ابراهیم پر زردشت در شاهنامه فردوسی موجود است از جمله در نمن نامه نوشته شد بهرام بقلم خوانسوزی دیر بزرگیان ایران میگوید .

برآئین زردشت پیغمبریم

زراهناکان خود نگذریم

نهم دین زردشت پیشین روی ابراهیم پیغمبر راستگوی

و نیز در ضمن تعبیر کردن مهران خواب کید پادشاه شیدی را
فرموده .

چهار زنای یک دین پاک
سر و شمندان برآرد زخاک

ب خاک افکد دین آتش پرست
نگیرد کسی باز پرس ب دست
چهار است چون برشماری تودین
جز این نیست دینی بروی زمین
یک دین پیغمبر نام جسوی

برایم بن آزر را سلکوی
باری مرحوم ابوالفضل هم که در حجج البهیه وغیره حضرت
زدشت را ابراهیم زدشت نامیده و ابراهیم مذکور در آیه سوره
شوری را که فرموده شرع لكم من الدین ما وسی به نوحه ۰۰۰ الخ
پروردید شت تفسیر فرموده از راه متابعت نظریه امثال فردوسی است
که نام زدشت را ابراهیم میدانسته اند نه آنکه ابوالفضل ابراهیم
خلیل جد یهود و حضرت زدشت پیغمبر پارس را یکی دانسته
است .

یکی دیگر از احبا فرمود که در قرآن مجید فرموده قال اللہ یا
عزر ابن الله و نیز فرموده اذ قال اللہ یاعیسی انت قلت للناس

ان اتخاذونی وامن الہین . بعض کفته اند که درین یهود و مسیحیان کسی نیست که عزا را بسر خدا بداند و یا میر ماد رعیسی را معبد و خدا بداند این مطلب چگونه است ؟

ناطق قبل گفت " جرجیس صالح انگلیسی مولف کتاب المقالة فی الاسلام که کتاب مزبور را در دین مقدس اسلام تالیف کرده و اشم شامی که از اعراب نصرانی متخصص بود آنرا با اسم المقالة فی الاسلام بعربی ترجمه کرده و تذییلاتی برآن افزوده است تصدیق نموده که در زمان حضرت رسول درین یهود و نصاری که در آن حدود بوده اند جمعی بوده اند که عزا را بسر خدا و میر را خدا و معبد میدانسته اند و اقرار این منکر اسلام و قرآن بایسن مسئله دلیل سخت مدرجات قرآن برای معارضین است در صفحه ۲۱ کتاب المقالة فی الاسلام طبع مصر در این خصوص چنین میگوید قوله " فاما اذا تقران محمدًا كان في سيرته مقتضاها لصحة ركن التوحيد من دينه وهو الركن الذي زعم انه قد زاغ عن الناس طرأ لا ولئن ينفي فقط بل النصارى ايضا على اختلاف فرقهم من اتخذوا عيسى الها على ما هي حقيقة مذهبهم ومن فسدت عقيدتهم حتى عبد والعذر ائمهم والقديسين والصور وكذلك اليهود الذين جعلوا عزاً أبناً لله كما عرفتهم القرآن (سورة البراءة آية ۳۰) سهل علينا ان ندرك كيف خيل له انه اذا انقاد الناس من وحدة

هذه الحالات فيكون قد ادى عملا صالحًا يستحق المثوبة
الآن انتهى .

وينز درصفحه ٥٨ كتاب المقالة في الاسلام مسطور است .

قوله نفوا من صدورهم ماند باليه الانجيل من المواجهة والمحبة والمواسات ودلوا الى المناوائ والضغائن وسائر انواع الفساد حتى انهم بينما كانوا يتمنوا حكون في او امامهم في الذين اشاعوا جوهر الدين نفسه وكادت مشاجراتهم فيه تستاصله بتنة ومعظم ماننكره الان على بعض فرق النصرانية من باطل العقائد والفساد انما نشا . وتواصل في تلك الاعمار المظلمة عاد بالتفع على الاسلام وزاعن على انتشاره ونخص من تلك العقائد بالذكر عبادة القديسين والصور فانها كانت قد بلغت وقىئذ مبلغا يفوق كل ما نراه اليوم عند بعض فرق النصارى . انتهى .

دراین دو جمله که از کتاب المقالة في الاسلام نقل شده سریعا مولف کتاب که از منکرین دین میین اسلام است اقرار کرد ه که در زمان ظهور اسلام وقیام رسول الله بدعوت مردم عقائد باطله در میان یهود ونصاری که در اقلیم حجاز پودند موجود بود چنانچه یهود عزیر یعنی عزرا که در زمان را که در زمان بازگشت بنی اسرائیل از بابل وفیدا سارت باراضی مقدسه پیشوای روحانی قو بود — ابن الله میدانستند و همچنین نصاری حضرت مسیح وما در آنحضرت

مریم را خدامید انسنتد و پیرستش مسیح و مریم میپرداختند و مجنین
تمانیل حواریین و قدیسین را در معابد خود گذاشته بودند و —
میپرستیدند .

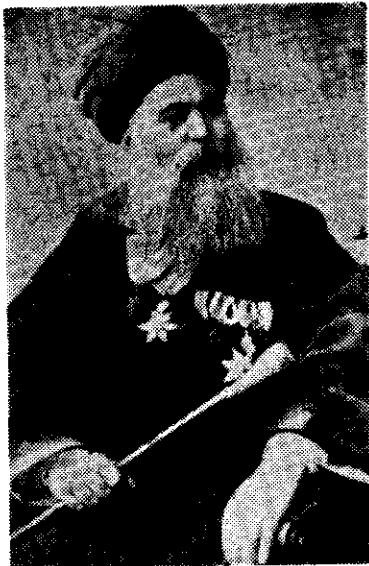
یک از یاران الهی فرمود "انیس" لقب کیست که در لوح
رئیس میفرماید "نم اذکرا لانیس"

یکی از حاشیین جواب داد "انیس" که در لوح رئیس
نازل شده لقب جناب حاجی محمد اسماعیل ذبیح کاشانی است
که در حین نزول لوح رئیس مشرف بوده است چنانچه در رضمن
یکی از الواح مبارکه نازله از کلک اطهر جمال قدم جل جلاله باین
معنی تصریح شده است قوله تعالی "ینگامیکه آفتا بحقیقت از
افق ارن سرمشرق یوی از ایام بفتحة بیت راحاطه نمودند .

الی قوله تعالی "بعد خروج زت ذبیح علیه بهما" اللہ وارد
قلم اعلی بسوره سبارکه رئیس ابتدا فرمود و در عرض راه تمام شد و در
اسکله بحر بر شخص مأمور قرائت فرمودند این ذبیح
مانست که مرحوم ابوالفحائل گلبایگانی در کتاب حجج البھیه
در رضمن شرح تصدیق خود با مراجعت نام او را برد و اندوخته اند که
سوره رئیس را نزد او دیده و زیارت کرده اند قوله ره "وما انوار ایته
واشهد علیه و اشهد لله تعالی بین يديه" و قایع خلم السلطان
عبد العزیز و الحوادث التي وقعت بعد ها فقد اخبرني الذبیح



ابوالفضائل گلپاگانی



شيخ عبدالسلام شيخ الاسلام تفليس
كه كتاب فرائد در جواب اعتراضات او ميپاشد
مربوط بمطلب صفحه ۵۱۷ (جلد اول)

المرحوم في سنة (١٢٩٣) من المهاجرة موافق لسنة (١٨٢٦)
 من الميلاد يجمع جميع جزئياتها وكلياتها وقرء على لوح الرئيس
 ولوح (ك ظ) فاطلعت عليها قبل وقوعها بسبعة أشهر تقريباً
 وكانت اذ ذاك في دين ابائى على مذهب الامامية ولا اصدق
 مكان وقوعها فعايدهن حضرة عبد الكرم (مبلي) عليها حتى
 جاءها او انها وتحقق حدثانها (حجج ١٢٢) .
 خلاصه بيانات مرحوم ابوالفضائل اين است كه .

از جمله امور غریبه که من خود دیده و مشاهده کرده و پرس
 وقوع آن گواهی می‌دهم و خدارانیز بر صدر گفتار خود گواه
 میگیرم واقعه خلع سلطان عبدالعزیز وحوادث دیگری است که
 پس از آن واقع گردید . مرحوم ذیح در سال (١٢٩٣) - جرى
 مطابق (١٨٢٦) ميلادی از اين اندزارکه حضرت بها "الله
 راجع بخليفه عثمانی فرموده مرا خبر داد لوح رئيس و لوح (ك
 ظ) را برای من خواند و این داستان هفت ماه قبل از وقوع نبوت
 و اندزار مذبور بود و من آن وقت بدین پدران خود یعنی بمذهب
 امامیه معتقد بودم و هرگز گمان نمیبردم که اندزار مذبور در خارج -
 وقوع یابد پنا براین جناب آقا عبد الكرم (کسیکه مراتب لیخ کرد) ۱
 ۱- جناب آقا عبد الكرم ما هو تفروش اول کسیست که ابوالفضائل
 را از امرآکاه کرد و مژده ظهور موعود را بوى داده است "عبد البهاء"
 والبهائيه - ص ١٨٣ .

بامن پیمان نهاد وپر فوج آن معاحمد نمود چندی نگذشت که
 زمان وقوع انذار مزبور فرار سید و عده الهیه با نجاح پیوست ۰۰
 لسان عظمت در لوح عرب خطا ب برئیس که بنص صرسیح
 حضرت عبد البهای جل ثنایه عالی پاشاست میفرماید " قوله الا
 حل ظننت انك تقد ران تطفئ النار التي اوقدها الله في
 الا فاني لا ونفسه الحق لوكت من العارفين بل بما فعلت زاد لهم بها
 واستعالها سوف يحيط الارض ومن عليها كذلك قدر ما لا يروم معه
 حكم من في السموات والارضين سوف تبدل ارض السرور ماد ونهاد
 وتخرج من يد الملك ويظهر الزلزال ويرتفع العویل ويظهر القسا د
 في الاقطار وتختلف الامور بما ورد على ۵ ولاء الاسراء من جنود
 الظالمین ويتغير الحكم ويشتد الامر بحيث ينوح الكثيرون
 الهصا ب وتبكي الاشجار في الجبال ويجرى الدم من الاشیاء
 وترى الناس في اضطراب عظيم ۰

لوح مقدس مزبور در سورة هیکل ویسیار مفصل است . لوح
 فارسی که نیز خطاب به عبدالعزیز است بسال هزار و پیست و
 هشتاد و هشت در علا نازل گردید آخر کار مفاد بیانات مبارکه که
 در دل لوح نسبت بسلطان مزبور مذکور بود در سال ۱۲۹۳ -
 وقوع یافت چه در این سال سورشیان عبدالعزیز را از مقرعت
 مخلوع و بخاک ذلت نشانیدند وی با اهل عیال خود محبوس

ملت گردید تا آنکه از زندگانی بتنه آمد و مشاعر شر مختل شده به
دست خود بانوک مقراں قلمدان رئیس گردیدن خوش را برید و آخر کار
بانهایت ذلت و خواری بدیار دیگر شتافت . (کتاب «دیه رمضان»)
وقوع این قضیه و مصدق این نبوت بود که سبب انتباہ و تصدیق
مرحوم ابوالفضائل گلبایگانی علیه بهاء اللہ گردید چنانچه خود
در کتاب حجج البھیه باین مطلب اشاره کرد و «م استماع فرموده
و مقصود از لوح (ک ظ) لوح مبارکی است که در کتاب مُبین من
۲۱ مسطور گردید و باعذاز مرحوم شیخ کاظم سمندر قزوینی
نازل شده است باری متصود از اینیس در لوح مبارکه رئیس حاجی
محمد اسماعیل کاشانی است مشارالیه برادر مرحوم حاجی میرزا
جانی کاشانی ملقب به پیرا میباشد که در کاشان بواسطه جناب
باب الباب بامر مبارک مومن شد و او اول مومن کاشان است
جناب ابوالفضائل در کتاب کشف العطا میفرمایند قوله ره (من ۴)
مرحوم حاجی میرزا جانی بزرگ سه برادر داشتند اول واشهر
ایشان مرحوم حاجی محمد اسماعیل ملقب به ذبیح است که از
بهائیان ثابت مستقیم بود و شریوت و تجاری ثروت در رسیل نقطه اولی -
منعدم شد و مکرراً بسجن و مسد کرفتار گشت و در سنی یکهزار و دو و بیست
و هشتاد و پنج هجریه بادونفس دیگر برای تشریف بلقا عازم ادرنه
گشت ولکن بسبب حادثه کبری که پنفو منتهی شد از لقا محروم -

گشت وینزول لوح رئیس و خطاب انیس که در آن تصریح پانقلاب
و عزل سلطان است تشریف یافت و در گلیبولی در حمام بلقای مبارک
مشرف شد و در اوآخر قرن سیزدهم که تقریباً سنه ۱۲۹۷ یا ۱۳۰۸
عجربه بود در تبریز از عالم فانی صعود نمود و من در سنه ۱۲۹۳
عجربه قبل از ملاقات اکابر اهل بهاء در طهران تقریباً اوآخر
خریف یا اوائل زمستان سنه مذکوره بود که بخدمت ایشان مشرف
شدم و باستماع لوح رئیس از خود ایشان و رویت خطاطصل که خط
خادم بود مشرف گشت با آنکه تقریباً هفت ماه یا هشت ماه قبل از
خلع سلطان عبد العزیز عثمانی بود و قوع آنرا بصراحت در کمال
بسط و تفصیل از ایشان شنیدم برادر نانی او مرحوم حاجی میرزا
احمد بود که لوحی مشهور با اسم او در میان است و مطلع خطاطب
لوح باین عبارت منین است ای مومن مهاجر عطش و ظلماء غلت
را بسلسیل قدس عنایت تسکین ده و او در دارالسلام بغداد
بسیب سو لسانش کشته شد برادر سوم ایشان حاجی علی اکبر
نام بود و راندیده ام واژحالش جز آنکه بر منهج ابا واجداد خود
بود اطلاع دیگرندارم "انتهی حاجی میرزا جانی بزرگ در سال
۱۲۶۸ در واقعه رضی شاه پیشہ داشت رسید".

انیس دیگر هم در در وره حضرت اعلیٰ جل ذکرہ الاعلیٰ بود
و او جناب میرزا محمد علی زنوزی است که با حضرت اعلیٰ جل ذکرہ

شهید شد و شرح شهادتش در تاریخ نبیل مسطور گردیده ولوحی درباره شهادت او از قلم جمال مبارک جل جلاله باعزاز کریلائی فاصله زنوزی نازل گردید که در رحیق مختوم جلد اول و در جلد ثانی درج لئالی هدایت مندرج است مراجعه فرمائید لقب ذبیح نیز پنفوosi متعدد دارد که از آن جمله جناب سید اسماعیل زواره ایست که در آثار مبارکه بذبیح ملقب است برای تفصیل بجلد اول رحیق مختوم در ذیل جمله ذبیح کعبه و فاما مرجعه شود .
یکی از خغار پرسید که در آخر سوره ملوک شرحی درباره — شخصی که قمری ساخته بود و مقداری زیادی از امکه را روشن میسا نازل گردیده این شخص که بوده است ؟

یکفر از حاضرین فرمود در زمان خلافت صهدی سو، خلیفه عباسی شخصی معروف بمقفع که همواره صورت خود را باروبند من پوشانید ظهرور گرد و مدعی نبوت شد و قمری بساخت که از چاهین بیرون میآمد ینام چاه نخشب و مدتنی در رمضان نورافشانی میگرد و سپس غروب مینمود و این تقریباً در مقفع و ماه نخشب و مامسیام باسین مهمله معروفست کار مقفع بالاگرفت خلیفه لشگری بدفع او فرستاد مقفع چون خود را در چنگال مرگ بدید ابتدا ببستان خود شراب زد رآل سود خورانیده حمه را مقتول ساخت آنگاه آتش عظیم بیفروخت و جنده را مقتولین را با جمیع اسباب و اثاث که در قلعه خود داشت در آتش

افکد و آخر کار خود را هم در آتش افکد و پرخن گویند که خود را در
ظرفی پراز نفت افکد و تمام بدن شر از هم متلاشی شد و فقط مویهای
سرین ماند وقتی لشگر خلیقه رسیدند اثری از او نیافتند و یکی از
کیزکان مفعع که قبلاً از تصمیم او آگاه شده بود و خود را مخفی ساخته
بود داستان مفعع را برای مردم نقل کرد و واقعه مفعع و فاتح را در
سال ۱۶۲ و سال ۱۶۳ مجری قمری نوشته اندیزای تفصیل
بتاریخ طبری و کامل ابن اثیر والمقالة فی الاسلام جرجیس صالح
انگلیزی هن ۳۲۱ طبع مصر مراجعة شود .

در کتاب منتظم ناصری جلد اول در ذیل وقایع سال یکصد و
پنجاه و نه مجری مطابق سنه ۷۷۵ میلادی مسطور است قوله .
ظهور مفعع در خراسان که مرد اعور کوتاه قدی بود ازا هل مرو و -
موسوم بحکیم و صورتی از طلا ساخته بروی خود گذاشت و پسین
وسیله اورامفعع میگفتند و دعوی الوہیت داشت و میگفت خدای تعالی
آدم را خلق کرد و خود را صورت او آمد بعد در صورت نوح و حمین طور
تاد را صورت ابو مسلم خراسانی بعد در صورت هاشم که خود مفعع
باشد خلاصه جمع کثیری در واو جمع شده واورا سجده میگردند و این
جماعت در قلعه سیام و سنجرد از رستاق کفر متحصن شده و طایفه
مییشه از بخار او سعد معاون او شده برمسلمین حمله میگردند و
اموال آنها را غارت مینمودند بالجمله مفعع بعضی قصور کش و قلعه

نوак را مسخر کرد و با ابو نعیمان و جنید و لیث بن نصر اصحاب او چند مرتبه مقاله نمودند و حسان بن تمیم بن نصرین سیار را محمد بن نصر را کشته دود رکار فساد بودند تا خلیفه مهدی ابوعون را بجند مقتض فرستاده ابوعون درین کار ابرامی ننموده معاذ بن سلم برای این کار مقرر آمد و در ذیل وقایع سال ۱۶۱ مسطور است قوله جنگ کردن سعید حرشی با اصحاب مقنع و محاصره کرد و اورادر سیام که چون عساکر خود را مغلوب دید برای اینکه دستگیر نشود خود را با اهل وعیال خود در قلعه هلاک کرده و چون سعید در قلعه داخل و برواقعه مطلع گردیده سرا و را بزد و پرای مهدی — فرستاد و سر مقنع در سال سده و شصت و سه در حلب به مهدی رسید و از کارهای مقتض این بود که مانع ساخته بود که در شوابانه و از خیلی راه دیده میشد انتهى (س ۲۱-۲۲)

یکی از احباب الهی فرمود — درین امر مبارک تاریخ سال و ماه و با صلح تقویم بدیعی که از قلم اعلی منصوص و تعیین شده بدیهیست که در نزد اهل ایمان ابدع از آن ممکن نه زیرا سریع بیان قلم اعلی است و در کتاب مستطاب اقدس‌هم با آن تصویح گردید و اسامی شهور و سنین وایام شهور هم در کتاب گنجینه حدود و احکام از نصوص استخراج شده و همه زیارت کرده ایم و پرای اهل ایمان — منیت آن محتاج بهیج دلیل و پرهانی نبوده و نیست ولکن —

خراشمنداست شرحی نیز درباره تقاویم سائمه بفرمایند تا سبب
مزید اطلاع و تبصرگرد ده

یک از یاران الهی در جواب فرمود - باید نفوس را -
متوجه تقویم های موجوده ساخت زیرا عده تقویمهای متعدد و هر یک
با دیگری مخالف است بعضی شمسی و پرخی قمری و و و و واز
این جهت است که دانشمندان در این ایام به راحت اظهار می‌نمند
که تقاویم موجوده هیچیک مرغوب نیست و باید تقویم جدیدی و نسخ
گرد و مجری ساخت چندی قبل مقاله در این خصوص در یکی از
جرائد منتشر گردید و صورت آن مقاله نزد این عبد موجود است
برای شما میخوانم .

سائل فرمود خواهش می‌کنم شن بیشتری درباره تقویمهای
قدیمه و اقسام آن و مبدع هر یک از تقویمهای شرقی و غربی را بیان
کنید تا همه استفاده کنیم .

ناطق قبل کفت من چند مقاله از کتاب دانشمندان که در
این خصوص است جمع آوری کرده ام اینکه برای شما میخوانم یکی
از دانشمندان درباره انواع تقاویم معموله در نیاچنین نوشته
است قوله .

تاریخ ملل - غرض از تاریخ تقویمی است که هر یک از ملل
بمبالغه مخصوصه برای شبیط حوارث تاریخی وضع نموده اند و

نویسنده در اینجا بترتیب عرضک از تواریخ ذیل را با شرح مختصری بیان مینماید .

تاریخ رومی اسکندری – تاریخ مسیحی قیصری – تاریخ مسیحی گرگواری – تاریخ هجری قمری – تاریخ هجری شمسی تاریخ پزدگردی فرسن – تاریخ جلالی – تاریخ باستانی رسمی – تاریخ یهود – المپیادها – تاریخ بخت نذر – تاریخ ترکی غازانیه –

اول تاریخ رومی – تاریخ رومی را اسکندری یا سلوکیدی (سلفقوسی) مینامند چه این تاریخ در زمان جلوس سلوکوس نیکاتر (۱) جانشین اسکندر در شام و عراق وضع گردیده و اسکندری نامیده اند بعلت آنکه اسم سلوکوس اسکندریوده و با بافتخار اسکندر کبیر دانسته اند و رومی نام برده اند از قلت اطلاع اعتراف و ایرانیان زیرا که آنان – مقدونیه و یونان را جزو روم میدانستند .
مبدئ تاریخ رومی دوازده سال بعد از وفات اسکندر کبیر (۱) مینما شد

۱ – سلوکوس نیکاتر سردار بزرگ اسکندر رسرا آن طی خس است که در ۳۱۲ قبل از میلاد مسیح جلوس نموده و تاسیس سلسله سلوکیدی را در شام کرد و در سال ۲۸۰ قم وفات یافته است .

۲ – اسکندر کبیر در سال ۳۶۰ قبل از میلاد متولد و در ۳۲۳ وفات نمود

که مقارن جلوس سلوکوس و سیصد و دوازده سال قبل از میلاد مسیح
بسالهای شمسی است .

اقوال مختلفه راجع به مبدء این تاریخ در کتب غبیط است که هر کک
را ذیلاً مینگارم .

۱— در مجموع بسط میدهیم، این تاریخ را در قسم ذکر کرد و در
 محلی ۴۲۵ تاریخ بخت نصر (۳) قرار داده که مصادف سال
 وفات اسکندر میشود و در محلی دیگر میدهیم را ۴۳۵ سال و ۳۲۶ روز
 از تاریخ بخت نصر معین نموده که ۱۲ سال بعد از وفات میگردد .

۲— محی الدین مغربی میدهیم، تاریخ رومی را اول سلطنت سلوکوس
 نیکاتریسرا انطیوخوس که بنای شهر انطاکیه (۴) را نموده دانسته
 بسال ۴۳۵ سال فارسی و ۳۲۶ روز از تاریخ بخت نصر که نیز ۱۲
 سال از وفات اسکندر میشود و عرض از سالهای فارسی یعنی ۳۶۵
 روزی .

.....

۳— بخت نصر بادشاه کلد است که از ۴۲۴ قبل از مسیح تا ۷۳۴
 سلطنت نموده و جلوس وی میدهیم، تاریخ بخت النصری است که بعد
 از حشر خواهد آمد .

۴— انطاکیه شهری است که سلوکوس نیکاتری ساخته و بنام پدر روس رخو
 آنطیوخوس انطاکیه نامیده است در کار نهر عاصی که آن وقت موسم
 به ارنست بود بنای این شهر در سال ۳۱۲ قبل از مسیح است که
 همان سال میدهیم تاریخ رومی باشد نهراست از انطاکیه میگذرد و به
 دریای مدیترانیه میریزد .

۳- کوشیار - در پیج جامع مبدء تاریخ رومی راسال «فتم جلوس اسکندر کبیر قرار داده که ۱۲ سال از تاریخ بخت النصر باشد . تعديل تاریخ رومی مطابق زولین که شرحت بعد خواهد آمد مرتب گشته و میشود و کبیسه امش از قواره رچهار سال یک روز است که در آخر شباط اضافه میگردد یعنی سال شمسی در تاریخ رومی ۳۶۵۲ روز است که سه سال ساده ۳۶ روز و یک کبیسه ۳۶۶ - روز محسوب میگردد .

سالهای رومی مرکب از ۱۲ ماه است بترتیب ذیل .
 شرین الاول - شرین الاخر کانون الاول - کانون الاخر شباط
 ۲۸ روز ۲۹ روز ۳۰ روز ۳۱ روز ۳۱ روز ۳۰ روز
 آذار - نیسان - ایسار - حزیران - تموز - آب - ایسلول -
 ۳۱ ۳۰ ۳۱ ۳۰ روز ۳۱ ۳۰ ۳۱
 و شعر معروف نصاب این است .

د و شرین و د و کانون و س آنکه
 شباط و آذر و نیسان ایسارت

حزیران و تموز و آب و ایسلول
 نگهداریش که از من یادگار است

۱- شباط ۲۸ روز در سالهای ساده و ۲۹ روز در سالهای کبیسه .

این تاریخ تاجنده قبیل معمول به دریلاد عنمانی از مصر
وآسیای صغیر بود.

تعدیل تاریخ رومی بتعديل قیصری معروف است چه زول
سزارقیصر رو، آنرا بمساعدت سپرین منجم مصری ترتیب داد.
دو، تاریخ مسیحی قیصری - ملل مسیحی تاریخی برای خسود
انتخاب نمودند که بید. آن تولد حضرت مسیح بتقریب است و تعییل
آن موافق تعدیل رومی بوده که ۶ رسم سال ساده و سال چهارم
کیسه باشد. تولد مسیح چهارسال قبل از تاریخ است که
فعلاً معمول میباشد و اول کشیکه این تاریخ را انتخاب نمود رامی
موسو، به دینس میباشد که تولد مسیح را ۲۵ دسامبر دانسته و اول
زانویه ۷۵ از بنای شهر رمه را مبدئ قرارداده است. سالهای
این تاریخ مانند رومی سیر میکند و موسو، به تاریخ زولین است
وروز کیسه در آخر فوریه اتفاق میشود و ماه آنی آن.

زانویه - فوریه - مارس - آوریل - مه - زوئن - زوئیه - اوت -

۳۱ روز ۲۸ میا ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۰ ۳۱ ۳۲ روز

سپتامبر - اکتبر - نوامبر - دسامبر -

۳۰ روز ۳۱ روز ۳۰ روز ۳۱ روز

میباشد خلاصه در تاریخ زولین سال ۳۶۵ / ۲۰ روز یعنی ۲۶
روز و شش ساعت حساب میشود اول زانویه قیصری این ایام مصادف

با ۲۴ دی مطابق ۱۴ ژانویه فرنگی گرگواری میباشد .

سوم - تاریخ مسیحی گرگواری - چون سال حقیقی با سالی که در تعديل زولین حساب شده اختلاف داشت نتیجه این گردید که در روز ۱۲۰ سال یا روز تاریخ عتب رفت تا د راکتبر ۱۵۸۲ - مسیحی مطابق ۱۷ رمضان ۹۹۰ هجری قمری پاپ گرگواری به مساعدت لیلیو منجم ایطالیائی تاریخ را اصلاح کرد بدین طریق که هر سه سال ساده و سال چهارم کبیسه و در روز چهارصد سال نیز سه سال کسر گندیدنی دراست رمائه یک سال رانیز اضافه ساده حساب نمایند مگر در مائه چهارم که مطابق محمول عمل شود تازمان گرگوار ۱۰ روز در تاریخ اشتباه واقع شده بود پاپ حکم کرد که روز ۵ اکتبر را ۱۵ اکتبر داند و ازان بعد تاریخ گرگواری مرسو شد .

کبائس د و تاریخ زولین و گرگواری از این قرار گردیده . در تاریخ زولین هرسالی که قابل قسمت بر، باشد سال کبیسه است و در تاریخ گرگواری در روس مات سالهای که قابل قسمت بر ۴۰۰ باشند کبیسه میباشد مثال .

در تاریخ زولین سالهای " ۱۸۰۰ " ۱۹۰۰ " ۲۰۰۰ " ۱۷۰۰ " کبیسه میباشد و در تاریخ گرگواری فقط سال ۲۰۰۰ کبیسه میباشد ماتهای این تاریخ مانند تاریخ زولین سیر میکند .

تاریخ گرگواری فعلاً معمول به تمام ملل مسیحی است و تاریخ
قبصری متوجه گردیده ۰

چهارم مجری قمری - در زمان خلافت عمریه پیشنهاد حضرت
علی علیه السلام تاریخی برای مسلمین وضع شد که مبد آن محرم
سالی است که در آن سال پیغمبر اکرم از مکه به مدینه حجت
فرمودند و رسال ۶۲۲ مسیحی واول محرم آن سال مطابق ۱۶
ژوئیه ۱۲۲ موافق تعدلیل ژولین و ۹ ژوئیه بتعديل فحلي
گرگواری بوده ۰

سالهای این تاریخ قمری یعنی ۳۵۴ روز و در کیاں ۳۵۵
روز میباشد و مشتمل بر ۱۲ ماه ۲۹ یا سی روزه است ماه های آن
محرم و صفر و نهم میباشد اول هر ماه قمری از رویت حلال هر ماه میباشد
ولی برای آنکه ثابت بماند منجمین از محرم پیش ترتیب یک ماه ۳۰ و
ماه دیگر ۲۹ روز حساب کرده اند و رسالهای کیاں ذیحجه را
نیز ۳۰ روز گرفته اند ۰

کیاں آن در رسی سالی ۱۱ روز میباشد که آن سالهای
۲۶-۲۵-۲۰-۱۳-۱۲-۱۱-۱۸-۲۱-۲۴-۲۶-۲۹
میباشد ۰ این تاریخ مذکور معمول به ملل مسلمان است چه
اعیاد و ایام متبرکه اسلام بشهور آن ابتداء دارد ۰
پنجم مجری شمسی - مبد آین تاریخ اول حمل سالی

است که هجرت در آن واقع شده مطابق ۱۸ مارس ۶۲۲ زولیخ و
۲۱ گرگواری میباشد.

سالهای این تاریخ تمام شمسی حقیقی است و ماه های آن
بروج شمس میباشد مطابق حرکت شمس یازمین منظر گردیده که
از ۳۲ روز تجاوز نکرده و از ۲۹ روز کمتر نمیشود و پرای آنکه ثابت
بماند منجمین ماه های ذیل را فرازداده اند.

حمل	-	ثور	-	جوزا	-	سرطان	-	اسد	-	سنبله
۳۱ روز	۳۱	۳۲	۳۲	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰
میزان	-	عقرب	-	قوس	جندی	-	دلسو	-	حوت	
۳۰		۳۰		۲۹	۲۹		۳۰		۳۰	

و اول سال هجری شمسی اول اعتدال ربیعی و روز اول حمل است
این تاریخ درینجا سال قبل در ایران شروع پشیوع پیدا نمود
ومجلس دوم ایران رسما آنرا تاریخ رسمی مملکت دانست.
و تتعديل آنرا برای خوبی کیائی تعديل جلالی عرب خیام
میتوان شمرد بطوریکه خواهد آمد.

ششم یزدگری - ایرانیان زمان ساسانی در آخر مرتبه جلوس
یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی رامبد^{*} تاریخ قراردادند
و آن در سال یازدهم هجرت واقع گردیده بسال ۶۲۲ مسیحی که
اول امسال ۱۳۰۸ - ۱۵ آبان‌ماه ۱۲۹۸ یزدگردی میشود سالهای

این تاریخ شمسی تقریبی است یعنی ۳۶۵ حساب شده از این روز
هر چهار سال یک روز تاریخ عقب می‌رود.
ماه های آن از این قرار می‌باشد.

فروردی سن - اردیبهشت - خرداد - تیر - مرداد
۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰

شهریور - مهر - آبان - آذر - دی - بهمن -
۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰

اسفند -

۳ روز

پنج روز با سامان درگاه آخر اسفند یا آبان اختلاف می‌کند که همان
خمسه مسترقة باشد.

هفتم - جلالی ملکشاهی - حساب تاریخ یزدگردی مرسوم
بود تازمان جلال الدین ملکشاه سلجوقی که چون بواسطه نظر -
کبائیس تاریخ عقرب رفت بود بمساعدت حکیم عمر خیام و عبد الرحمن
خازنی منجم معروف اصلاح گردید یعنی در رمضان ۴۷۱ هجری
اول فروردین را باول حمل ثابت نمودند و برای ضبط کبائیس دور -
۳ سال قائل شدند که در درسی و سه سال هشت سال کبیسه
باشد یعنی هر سه سال ساده سال چهارم کبیسه و در یک مرتبه
۴ سال بی دری ساده سال پنجم کبیسه باشد.

سالهای این تاریخ شمسی حقیقی است و نقصانی در تاریخ
تامد نشست هزار سال واقع نمی‌شود . ماههای این تاریخ مانند
بیزدگردی تمام سی روز و خمسه د ر آخر ماههای اسفند اضافه می‌شود
و در سالهای کبیسه ۶ روز بعد از اسفند الحاق می‌گردد . و در تاریخ
بیزدگردی خلفای عباسی قبل از خیام اصلاحی نمودند .

هشتم رسمی باستانی - مجلس پنجم ایران برای اصلاح
تاریخ مملکت ترکیبی از تاریخ قدیم نسبت بنام ماهها و تاریخ هجری
شمسی نسبت بعید "آن نمود که مبدأ" تاریخ را هجرت بسالهای
شمسی دانست و ماهها را بدین طرق .

فسروردین - اردیبهشت - خرداد - تیر - مرداد
۳ روز ۳۱ ۳۱ ۳۱ ۳۱

شهرور - مهر - آبان - آذر - دی - بهمن - اسفند
۳ روز ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۲۹ روز

و در سالهای کبیسه ۳۰ قرارداد و اول فروردین را با ۱ ول بهما
همیشه ثابت دانست که فعلاً تاریخ رسمی مملکت ما میباشد
نقصان قانونی که از مجلس گذشت اینسته که اولاً تعديل این تاریخ
رامعین ننمودند بهمین قدر اتفاق کرد که در سالهای کبائس اسفند
۳ روز اماکن سال کبیسه است معین نشد .

تفاویم قدیمه - تاریخ پخت لصر - تاریخ بنای شهر رمه

بنای شهر کارتاز - المپیادها - تاریخ یهود ترک غازانیه .
 تاریخ بخت نصر - مید ، این تاریخ جلوس بخت نصیر
 پادشاه گلد، است که در سال ۷۴۷ قبل از مسیح میباشد که
 امسال ۱۳۰۸ سال ۲۶۲۶ از تاریخ بخت الفصیر است این
 تاریخ درازمنه قدیمه معمول بوده بطوریکه بطلمیوس منجم مصری
 که در قرن دوم میلاد میزیسته در کتاب محسنه از آن نام میبرد
 سالهای این تاریخ شمسی تقریبیست .

تاریخ بناء شهر رمه - رمها قدمیم بناء شهر رمه رامبداء
 تاریخ قرارداده بودند و آن در ۷۴۹ بطور صحیح و بطور مشهور
 ۷۰۳ قبل از میلاد واقع شده .

بنای شهر کارتاز - شهر کارتاز یا قرطاجنه بنای آن مید ،
 تاریخ بوده و آن در سال ۸۷۸ بقولی قبل از میلاد بوده .
 المپیادها - تاریخ بازی های یونان قدیم است که همسر
 چهارسال یک مرتبه اشخاص هنرمند نمایش میدادند .

تاریخ - یهود - از دیرزمانی است که مید آن صحیحا
 معلوم نیست واژ تولد حضرت موسی ۳۵۰۰ سال میگذرد .

تاریخ ترک غازانیه - مید ، این تاریخ در ۲۰۰ هجری -
 قمری مقارن سلطنت غازان خان پادشاه مغول میباشد و سالهای
 آن شمسی است که اول آن از مقارنه آفتتابو ما در اواسط برج دلو

شروع میگرد د و دارای دور ۱۲ کانه است که با اسماء حیوانات
سیچقان "ئیل" او دئیل "..... الخ نامیده شده اند .
دیگری چنین نوشته است (ایتعفالت را آقای فضل اللہ
شهیدی از روسی ترجمه کرد و ارسال داشته اند)

((تقویم))

تقویم طریق و اصولی است که برای اوقات شماری تنظیم
میشود . در لغت کلمه "کالندار" معنی آن اوائل هرماهی است
و تقویم رافرنگیها "کالندار" مینامند . در در وره عهد عتیق که امتداد
آن زیاده از هزار سال و عبارت از زمان حضرت موسی تاعزرا میباشد
میان قوم یهود تقویمی که از مشاهدات مستقیم از تغییر حالات
قمر و شمس قرار میگرفت متداول بود .

در در وره دو تا هفتاد قبل از میلاد مسیح تقویم رابع ضمی
بترتیب سابق و پرخی از روی استخراج تنظیم میگردند . در در وره
سوی از هفتاد قبل از میلاد مسیح ناسال پانصد میلاد بواسطه
محاسبه ریاضی تعیین شد که چنین دویمه قرن هشت قبل از -
میلاد اوقات دقیق را که یهود تعیین مینمودند بوسیله آلت و اسباب
مانند ساعت آفتابی مشخص میشد . در اوقات مختلف سال ساعت
امتدادشان بیک اندازه نبود و عبارت بود از ۴۹ تا ۷۱ دقیقه .
ماه کامل نزد یهود عبارت از سی روز و ماه غیر کامل بیست روز بود

سال در صورتی کامل بود که دارای شش ماه کامل و شش ماه ناتمام باشد سال قمری میان ۳۵۶ و ۳۵۲ روزد ورمیزد . در سال ۳۵۸ میلاد مسیح یا در سال ۱۱۸ بناب حساب قوم یهود " خاخا ، گیل لیل " دوم تقویم نجومی را که در آنوقت موجود بود معمول کرد که بنای آبروی دوره کوچک قمر مبتنی بود و عبارت بود از ۱۹ سال و ۸ هفت سال کیسه دار . دوره بزرگ قمر هم هست که هفتاد و شش سال است . قرائیمها این تقویم را قبول دارند .

راجح با وقایتیکه یهود حساب مینمودند اشتباه آن با حساب نجومی عصر ما که تصادف مینماید چندان نیست ملل اروپائی واحد استخراج را سال قرار میدند یعنی دوره ایکه زمین گردش کامل خود را بد ورخورشید از نقطه ای به نقطه ای انجام میدهد (این سال سال منطقه حراره یانجومی است) نه این سال و سه سال قمری هیچکدام شامل روزهای کامل نیستند بنا براین در زمانها می خواستند ملل مختلفه تقویمها مختلفی با نظر حفظ توافق با ازمنه (روزهای غیرکامل) با سهولت زندگانی روزانه (روزهای کامل) بوجود آمد . در روسیه تقویم یولیانی معمول است که آنرا یولیان بنای استخراج منجم یونانی سوسيجان در سال چهل و شش قبل از میلاد برقرار نمود و آنرا مجمع نیقا و به در ۳۵۲ میلادی پذیرفت تازمان پطر کبیر در روسیه حساب سال از خلق عالم

(۵۰۰ قم) محسوب میشد و پایین سبب ماه اول راتاسال —
 ۱۳۴۳ مارس محسوب میداشتند از ۱۳۴۳ بنا سقليد و تبعیت از
 مجمع اسکدریه سپتامبر را اول ماه حساب میکردند از عهد پطرکبیر
 حساب اوقات از اول ژانویه واز میلاد مسیح شروع شد و تاکنون هم
 بحساب کلیسا اول ماه سپتامبر وايام پرسيز را ماه مارس اتخاذ مینمایند
 بعوجب تقویم یولیانی سال $365 \frac{1}{4}$ روز میباشد و از چهارسال
 سه سال آنرا 36° و سال چهارم را 366 روز محسوب مینمایند
 و برای سال کبیسه داریک روز برماه فوریه میافزایند که یکروز ساقی
 مانده از چهارسال جبران شود . تقویم یولیانی روی مدت سال
 غیر صحیح بنashد (365 روز 56 ساعت) سال حقیقی قدری
 ازاین یعنی 1 ادقيقه و 4 ثانیه زیادتر است از مشاهده این
 موضوع که تقویم یولیانی کاملاً دقیق نیست در قرن شانزده میلادی
 تغییری در آن رخ داد و حسابین که برای سالهای تقویم یولیانی
 بعمل آمد در آخر قرن شانزده میلادی 5 روز تفاوت پیداشد یا پ
 گریگوار سیزدهم در سال 1582 میلادی ده روز اضافه کردند و
 مقرر داشتند که 5 اکتبر را 1 اکتبر حساب نمایند و برای احتراز
 از اشتباه در حساب بسال آینده قراردادند در عرصه سالهای
 عادی و مسیط آنها یکه بحساب یولیانی سالهای کبیسه دارند و
 بد و صفر منتهی میشوند پس زیرند . تقویم جدید بنام گریگویان نیا

تقویم جدید تسمیه شد این تقویم در اروپا غربی معمول گردید
اما تقویم یولیانی (۱) در روسیه با استثنای لهستان و فنلاند (۲)
باقی ماند از ۱۹۰۰ میلادی فرق و تفاوت تقویم قدیم با تقویم
جدید ۱۳ روز را تشکیل میدارد. موضوع استعمال تقویم جدید در
روسیه در سال ۱۳۲۰ رسماً مطرح شد زمانیکه درظل آکادمی علم
در روسیه کمیته‌ای مخصوص تشکیل شد پیشنهاد نمود که روسیه تقویم
گریگوریان را بپذیرد و در سال ۱۸۹۹-۱۹۰۰ میلادی در جمیعت
فناکی روسیه کمیسیونی مخصوص راجع به مسئله اصلاح تقویم تشکیل
گردید و کمیسیون مذبور مشغول فعالیت شد این کمیسیون برای
پذیرفتن تقویم گریگوریان اساسی نیافت و این موضوع را مطلع نظر
خود قرارداد که پاپ گریگور سیزدهم در وقت تغییر تقویم که ده روز
از حساب انداخت و معمول کرد قرن شانزدهم میلادی را باد وره مجمع
تیقاویه توافق نداد و میلاد مسیح (۲) را از تظر انداخت و این
اشتباه که از تولد عیسی تاد وره مجمع تیقاویه (دویوم) تشکیل

است تقویم گریگوریان پس از انقلاب در روسیه در سال ۱۹۱۸ میلادی
موردن قبول واقع و رایج گردید - قبل از جنگ بین الملل اول لهستان
وفنلاند جزء امپراطوری روسیه بودند - مقصدمیلاد حقیقی مسیح
است که دو روز با میلاد معمولی تفاوت دارد.

میداد مرتفع ساخت در تغییر تقویم لازم بود که نواصر گذشته را -
 مرتفع مینمودند و شایسته و سزاوار بود که این تغییر اساسی از روی
 میلاد مسیح شروع شود نه از دوره مجمع نیقاوه که تقویم را اصلاح
 نمودند در حین تغییر تقویم گریگوریان لازم بود ۱۵ روز تا سال
 ۱۹۲۰ کسر نمایند در اینجا این مسئله بیان می‌آمد که آیا یوسو
 تولد مسیح را صحیحاً تعیین کرده‌اند که از آن وقایعیکه رخ داده
 ملل مسیحی بحساب می‌آورند . چنوز آبا ، کیسه باین نظریه متکی
 می‌باشد که بیشتر دقيقات است که اخیراً دانشمندان اثبات نموده
 که سال تولد مسیح چند سال قبل از آن بود که اشتباها آنرا
 ابتدای دوره مسیح می‌شمارند . (اقتباس و ترجمه از دائرة المعارف
 کامل دینی که بروسی تالیف و در یطرز بورغ بطبع رسیده است)

((تقویم))

تقویم عبارت است از وقت شماری و اساس آن تظاهرات و حالات
 فلکی است . گرد ثر زمین بد و رخورشید (تقویم شمسی) و قمر بد ور
 زمین (تقویم قمری) و زمین بد ور خود . در تقویم شمسی واحد حساب
 سال منطقه حراره است یعنی دوره ایکه زمین طی نموده و بنقطه
 اعتدال ریبعی میرسد و آن مطابق با $2422/260$ شبانه روز
 است برای سهولت سال رایج راه ۲۶۵ و ۳۶۱ روز حساب
 مینمایند و برای حساب سال نجومی در تقویمهای طرق مختلفی اتخاذ

شده است . در رویه تقویم یولیانی معمول است که یولیان سزار بوسیله منجم اسکندریه ای سوسيجان در چهل و شش سال قبل از میلاد آن را ترتیب داد و مجمع نیقاویه آنرا قبول نمود . چهار سال متولی سه سال آنرا ۳۶۵ و یک سال آنرا ۳۶۶ روز حساب میشود . (سال کیسه دارتقسیم میشود بعد چهارین ون باقی مانده) یا این حساب سال یولیانی عبارت است از $\frac{1}{4} ۳۶۵$ روز بدین لحاظ این سال از سال منطقه حراره ۱۱ دقیقه و ۱۲ ثانیه زیادتر است و این مسئله در هر ۱۲۸ سال یک روز را تشکیل میدهد . در عهد پاپ گریگوارسیزد هم این روزهای روز میشند که در سال ۱۵۸۲ آنرا تصحیح نمودند و در اروپای غربی مقبولیت تا ۱۹۰۰ یافت و بنام تقویم گریگوریاق تسمیه شد و مقرر داشتند که سالهای معمولی را در فاصله هر چهار سال سه سال کیسه پیار یولیانی محسوب نمایند . (مثلاً سالهای قرون که ارقام اویله آنها به چهارتقسیم میشود مثلاً ۱۹۰۰) سال در حساب گریگوریان طولانی تراز سال حقیقی است و تفاوت آن در حدود $۴\frac{1}{4}$ سال یک روز میشود تفاوت میان تقویم یولیانی و گریگوریان تاکنون ۱۳ روز است یعنی تقویم یولیانی در ریاضی تقویم گریگوریان سیزده روز عقب میافتد تقویم قمری را ابتدا آشوریها و ایرانیها قبول واینک میان یهود و اسلام معمول است . تقویم یهود عبارت از دوازده ماه قمری است

برای مطابقت یافتن سال قمری با سال شمسی دوره ای در ۱۹ سال قبول نموده اند که در آن هفت سال کیسه دار (۱۳ ماه) وارد است شماره روزها در تقویم معمولی ۳۵۳ و ۳۵۴ و یا ۳۵۵ - روز میباشد در سالهای کیسه دار ۳۸۴ / ۳۸۳ / یا ۳۸۵ روز است مسلمین دوازده ماه قمری را پذیرفته اند از ۳۰ تا ۲۹ روز و در روسی سال ۱۱ سال کیسه دار ۳۵۵ و ۱۹ سال معمولی ۳۵۴ روز است .

(نقل و ترجمه از دائرة المعارف روسی که در سال ۱۹۰۷ در - بطریبورغ بطبع رسیده است)
مقاله دیگری درباره تقویم این است . یکی از دانشمندان نیز چنین نوشته است .

قوله ۰۰۰۰ ایرانیان را قبل از اسلام تاریخی بوده که مبدئش از جلوس جمشید و در عصر هرشاہی آن تاریخ بنام آن شاه نامیده میشده است و چون پادشاهی بیزد جرد رسید تاریخ بنام او معروف بیزد جردی شد و در آن وقت که انقران دلت عجم و قوع یافت نهصد و شصت سال (۹۶۰) از مبدأ ، تاریخ گذشته بود در این تاریخ یکسال عبارت از دوازده ماه سی روزی بوده که هر روز را اسمی بوده و بخلافه پنج روز هم بود که " پنجه دزدیده " (خمسه مسترقه) مینامیدند و برای این پنج روز هم اسمی مخصوص

بوده زیرا هفته درین ایرانیان متداول نبود و چون مجموع اینها
 سیصد و شصت و پنج روز (۳۶۵) بود و سال شمس شش ساعت
 و بازد ه دقیقه کم بر ۳۶۵ روز اضافه داشت لهذا در هر یک صد و
 بیست سال یکماه تمام سی روزی اضافه میگردند و آن سال سیزده ه
 ماه بود و ماه سیزده هم را کیسه میگفتند و قا نون این بود که کیسه را
 در صد و بیست سال اولی در آخر فرودین ماه اندخته و آنرا نیز
 فروردین میگفتند و در صد و بیست سال دوم کیسه دوم را در آخر
 ماه دو، یعنی اردیبهشت و کیسه سوم را در آخر ماه سه
 سوم یعنی خرداد و دو و دو قرار میدادند و خمسه مسترقه را هم
 بعد از ماه کیسه میگذاشتند بعد از انقلاب عجم خمسه مسترقه را
 در آخر آبان ماه میگرفته اند که ماه هشتم سال بود بنا بر این معلوم
 میشود که از مبدأ تاریخ تا انقلاب عجم هشت دوره صد و بیست
 سالی یا نهصد و شصت سال بوده است در زمان جلال الدین
 ملکشاه خواجه نظام الملک برای تخلید نام شاه تاریخ را با سی
 وی موسوم ساخت ابتدا دانشمندان را از قبیل عمر خیا و عبد الرحمن
 خازن و ابوالمظفر اسپاینی و میمون واسطی با مرخواجه مجتمع
 ساختند و رصدی بنام ملکشاه بنادر کردند و این کار در سال چهارصد و
 شصت و شش (۴۶۶) شروع شد و در همین سال تاریخ یزد جری
 را بواسطه کیسه یکماهه و بواسطه تفاوتی که با سال حقیقی پیدا

میکرد تغییر داده تاریخ جلالی را بنام ملکشاه وضع کردند چون در آن سال هیجده روز از اول فروردین گذشته اول حمل بود آن هیجده روز را کیسه کرد همان روز را فروردین واول سال و نوروز قرار دادند و خواجه وزیر بهمه بلاد قلم رو سلطان فرمان فرستاد که آن هیجده روز راجزو سال سابق و بمنزله کیسه فرنگ کرد ه آنسروز را اول فروردین سال حساب کنند این تاریخ را کیسه ملکشاه سی که تند بنای این تاریخ در اصل براین بود که اول سال روزی باشد که شمس در نصف النهار آنروز در حمل باشد بشرط آنکه مادر نصف النهار سابق در حوت بوده باشد و بعبارة آخری روز بیک شمس بتأذیگی بنقطه اعتدال ریبعی و زمان تساوی شب و روز رسیده باشد و یکماه عبارت باشد از مدت مکث شمس در بیک برج خواه سی و در روز باشد مثل جوز اخواه بیست و نه روز مثل جدی) و حمل را فروردین بنامند و تور را ارد بیهشت و مهر و میزان معلوم است در این صورت خمسه مسترقة نخواهد بود و قهراء در چهار سال یکمرتبه حوت سی و پکروز خواهد شد بد و ن آنکه آنروز را کیسه بگویند لکن در تاریخ جلالی با آنکه نظر علمای رصد ملکشاهی این بود منجمین نخواستند جدا اول تقویم مختلف شود و در بعضی صفحات ۲۹ روز و بعضی سی روز و بعضی سی و پک روز یا سی و دو روز باشد و مرد هم بیان سی روزه و خمسه مسترقة عادت کرد ه بودند لهذا در این

تاریخ هم عمر ما را سی روز گرفته وینچ روز در آخر سال با اسم خمسه مستر قه افزودند و در مرچه هارسال بازیکروز بر خمسه علاوه کردند از جهعت آن شش ساعت که در دوره شمسی بر ۳۶۵ روز زیاد است و چون شش ساعت تمام نیست چندین مرتبه که در جهارسال یکروز افزایند یکروز زاید را کبیسه گویند چون از کسور سنین حاصل میشود و کبیسه در لغت عرب چاهن است که از خاک پرکنند تاریخ شمسی که امروز معمول - در ایران و افغانستان است همان تاریخ جلالی است بیهترین اشکالش و همان قسم که در تاریخ قمری گاهی ذی حجه سی روز و سال قمری ۳۶۵ روز میشود بد ون آنکه آن یکروز را که در آخر سال است کبیسه گویند همچنین در این تاریخ گاهی حوت سی و یکروز میشود مثل سال زاروسیصد که تحويل شمسی بر ج حمل یک ساعت بعد از ظهر بود لهذا آنروز راجزو حوت محسوب کرد و حوت سی و یکروز شد اما سبب رواج تاریخ یزد جردی در ایران با وجود سال قمری بواسطه آن بود که سال شمسی برای معاملات زراعی وغیره بفصل سال مربوط است و تاریخ قمری را برای این کار کافی ندیدند ابتدا بتاریخ یزد جردی و بعدا بتاریخ جلالی رجوع کردند و این همان است که شیخ فرموده "اول اردیبهشت ماه جلالی "الخ (انوری گوید)

سال بیانصد و سی و سه زتاریخ عجم

روز یهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

رصد ملکشاه قرب پیست سال داير بود و چون ملکشاه وفات یافت
زیج ناتمام ماند .

(نقل از مجله د بستان منطبعه مشهد مورخه ۲۸ جدی
سال ۱۳۰۱ شمسی)

((تاریخ عجمی))

عمر خلیفه اسلام پس از مشور تبا بزرگان تاریخ هجری را وضع
کرد و مبدأ آنرا روز اول محرم از سال اول هجرت قراردادند
زیرا اول ملالی بود که پس از حجرت بمدینه دیده شد در این تاریخ
یک سال عبارت از دوازده ماه و سه ماه عبارت از مدتی است که بین
دو روئت علال واقع است و بنا بر این سال و ماه هر دو قمری میشود
و چون دوره قمری در بیست و نه روز و نیم و چهل و چهار دقیقه تمام
میشود بعده از ماهها ۲۹ روز و بعده سی روز میشود و باستقراء
معلوم شده که ممکن است سه ماه متوالی ۲۹ روز و چهار ماه متوالی
سی روز باشد و بیشتر از این اتفاق نیفتاده لکن در مجموع سال شش
ماه ۲۹ روز و شصتماه سی روز است که مجموعاً سیصد و شصت و چهار
روز باشد و در بعده سالها پنجماه ۲۹ روز و هفتماه سی روز میشود
که جمعاً ۳۶۵ روز میشود . انتهی .

مقاله دیگری درباره تحولات تقویم این است .
 ((تاریخ رومی))

تاریخ یاتقویعی که امروز اروپائیان بکار میبرند اگرچه آغاز آن را از زائیده شدن مسیح میگیرند و از آنجه‌ت آن را تاریخ مسیحی میخوانند ولی اگر استی را بخواهیم پیدا نیش آن تاریخ و راجتر قرنها پیش از مسیح بوده و همچون بسیاری از چیزهای اروپا یادگار روم باستان میباشد اینست که در کتابهای عربی و فارسی آنرا تاریخ رومی نام نهاده اند .

بگفته پلو تاریخ "از زمان روملوس که اورابنیاد گزار شهر روم" میشمارند این تاریخ بکار میرفته ولی رومیان سال را ده ماه میگرفته نیز ترتیب درستی برای ماه‌ها نداشته پاره‌ئی ماه‌ها را بیست روز و باره دیگر راسی و بنج روز یا بیشتر میگرفته اند و آغاز سال را از مارس می‌نواندند اند اینکه فهرستی از نامهای ماه‌ها

مارس نام خدای جنگ و روئیدن

اپریلیس معنا نیش روشن نیست

ماهیوس

يونیوس

کوئنطیس بنج

سکستیس ششم

سبتیبر	هفتم
اکتبر	هشتم
نومبر	نهم
دیکember	دهم

چنین پیداست رومیان در آن زمان هیچگونه آگاهی از ستاره شناسی (علم هشت) نداشته اند از ده درست یکسال را نیشناخته و با آنکه در سی سال خورشیدی بوده و آمد و رفت بهار را میباشدند و آنکه در سی سال خورشیدی بوده و آمد و رفت بهار را میباشدند و آنکه در زمینه شماره روزهای آن آمد و شدم آسمان را میزان میگرفته اند که دوازده با پیدایش ماه نورا یکسال میپنداشته اند با آنکه دوازده بار پیدایش ماه نو در ۳۵۴ روز کمایش انجام میگیرد و سال خورشیدی یا زده روز فرونتر از آن میباشد بعبارت دیگر میانه سال خورشیدی و سال ماهی گیرافتاده نمیدانستند چه راهی پیشگیرند چنانچه این گرفتاری دامنگیر بیشتر مردمان باستان بوده است.

بنوشه پلو تارخ "نوما" که هم اولاً از بشار نخستین کس بود که یازده روز تفاوت میانه سال - پیش میشارند نخستین کس بود که یازده روز تفاوت میانه سال - ماهی و سال خورشیدی را دریافت و برای آنکه سال رومیان خورشید بود و عیدهای بهار و تابستان و پائیز و زمستان هر یکی در فصل خود گرفته شود چنین قرارداد یازده روز تفاوت را که سال را میپسند

سال خورشیدی داشت در هر دو سال یکبار رویهم آورد و خود آن
بیست و دو روز رایکماه جد اگانه بنام MERCEDIMIS بگیرند
از آن پس رویان یک سال را دوازده ماه در ۳۵۴ روز شماره سال
دیگر را سیزده ماه در ۳۷۶ روز میگرفته اند هم نوما ماههای یانوا

اریوس FEBRUARIUS و فبرواریوس JANVARIUS

را پدید آورد که باده ماه پیشین دوازده ماه یک سال را بر سازند
گویا از زمان عین نوماست که یانواریوس را ماه یکم و فبرواریوس را
ماه دوم و مارس را ماه سو میگیرند که بدینسان کوئنلیس که بمعنی
پنجم بوده نام ماه هفتم میگردد همچنان نامهای پس از آن که
هر کسی از معنای خود دور میافتد.

ولی این ترتیب نوما باز هم نارسا بوده زیرا او سال را روی هم
۳۶۰ روز میشمارد با آنکه اندازه درست آن ۳۶۵ و نج ساعت و
۴۹ دقیقه کمابیش است و این تفاوت چند ساعت اگرچه بس اند که
مینماید در هر سی و سه سال هشت روز و در هر زند و نه سال بیست
و چهار روز میشود و پس از گذشت تن سه یا چهار قرن عید ۱۸ هر کسی
فصل خود را از دست میدهد.

از این جهت بایستی تغییر دیگری بد هند و چنانکه نوشته آن
قرنهای سال و ماه رومی دستخوش پیشوا یا ن دینی بود که هر زمان
ترتیب نوینی پدید میآورد اند و این بدتر که چون آگاهی از فسن

ستاره شناسی نداشتند گرئی از کارنیکشا ند چنین مینگارند
 در زمان جمهوری ترتیب سال شماری این بوده که هر چهار سال
 رایکد وره گرفته سال یکم را ۳۵۰ سال دو، را ۳۲۷ باز سال سوم
 سوم را ۳۰۰ سال چهارم را ۳۷۸ روز میشمارده اند و یا یعنی
 ترتیب رو به مرفته هرسال یکروز فزو نتراز اند ازه درست سال خورشید
 میباشد گذشته از تفاوت گرافی که در میانه یک سال با سال دیگر من
 پیدا میشده که خود تابسامانی بزرگی بوده است ۰ گوته سخن ۰
 کار سال و ماه برویان دشوار افتاده قرنها گرفتار آن بودند تا عنگام
 که یولیوس قیصر هماوردان خود را از میان برداشته بخود کامی
 فرمات روای دولت رو، گردید و این مرد که از هر راه بکارهای نشاند ۰
 تاریخی میکوشید یک هم سامان درستی بتاریخ رومی داد ۰
 بدینسان که بر چنایی یک تن از دانشمندان مصری تاریخ نوین
 را که بنام "تاریخ یولیوس" خوانده میشود پیدید آورد ۰
 این دانشمند مصری سال را ۳۶۵ روز و شش ساعت بشمار
 میگرفت و پروای یازده دقیقه کمی راند اشت و این بود ۳۶۵ روز را
 بد و ازده بخشن نمودند بدینسان ۰
 یانواریوس-۳۱-فبرواریوس-۲۹-مارس-۳۱-آپریلیس-۳۰
 مایوس-۳۱-یونیوس-۳۰-کونتیلیس-۳۱ سکستیلیس-۳۰
 سپتember-۳۱-اکتبر-۳۰-نوامبر-۳۱ دیکمبر-۳۰

اما برای شش ساعت فزونی قرارداد هر چهار سال یکبار
سال چهارم کبیسه گرفته یک روز فزو نتریز بشمارند و آن یک روز ابر
فبرواریوس بیفزایند که سی روز گردد.

این نکته را باید گفت که با آنکه در این تاریخ آغاز سال از—
یانواریوس میشود و فبرواریوس ماه دوم بشمار میروند باز از این جهت
که در زمانهای پیشین سال از مارس آغاز میشد و فبرواریوس آخرین
ماه بود در این جانیز هم کم و بیش را بهره این ماه ساخته اند باید گفت
بازم یاد زمانهای پیشین در میان بوده و با خود جهت دیگر را
منظور میداشته اند.

این کار بولیوس در سال چهل و ششم پیش از میلاد بوده—
چنین یعنی سند که فرمان داد آنسال را ^{۴۵} روز گیرند و سی از این
مدت دراز بود که بسال نوین چهل و پنجم آغاز کردند از آنجامیتوان
دانست که سال از جای نخستین خود تاچه اندازه دورافتاده
بوده که به هشتاد روز فزونی نیاز بیدارد.

این شگفت که قیصر نخواست سال را از هار آغاز کد با آنکه
هنگام طبیعی همانست و سی و چنانکه باره ای از نوبسندگان اروپائی
نگاشته اند در زمانهای تغییر رومیان سال خود را از عین هنگام
آغاز میکردند و در جایی که با آنهمه تغییردست زده هشتاد
روز بیکسال می افزودند بایستی کاری کنند که سال بجا بگذارند

طبعی و علمی خود برگرد و اگر بهار سیار د و بود میتوانستند پائیز را آغاز سال گیرند ده روز از جله زستان گذشته را آغاز سال نمودن که ترتیب این تاریخ بولیوس میباشد با هیچ راهی درست نمی‌آید از آنسوی این تاریخ هنوز هم نارساست زیرا یازده دقیقه کم را که منظور نداشتند همین تفاوت به رچهار عدد سال سه روز میگردد و کم کم فاصله بسیاری می‌آورد چنانکه آورده و خواهیم دید که پس از گریگوریس ناگفته شده تغییر دیگری در تاریخ داد .
با این همه نارسائیها رومیان تاریخ بولیوس را غیمت شمرده از اینکه رعایت از آن نابسامانی پیشین پیدا کرده اند خرسندی نمودند و بولیوس بسزای این نکوکاری فرمان دادنام او را بمهه هفتمن داده بجای "کونتليس" آنرا "بولیوس" یاد نمودند (در انگلیس جولای در فرانسه زویه گفته میشود .)

ولی این بلهوسی للباله پیدانموده چون پس از بولیوس نویست فرمانروایی به برادرزاد او اوکتاویوس رسید ویس از گزارش رعایت بسمت امپراطوری رشته کارهای روم را در دست گرفت و سناتوس با او لقب "اوگوستوس" بخشید هم سناتوس تام او را بیکی از مانها نهاد دستور داد بجای (سکستليس) "اوگوستوس" گویند (در انگلیسی اوکوست و در فرانسه اوت خوانده میشود .) لیکن اوکتاویوس خرسند نداد که ما حیکه بنا او خوانده میشود سن روز باشد و ماه قیصر سی

ویک روز از آنجههت دستور داد همان ماه رانیز سی ویک روز گیرند
بدینسان د روز دیگر از فبرواریوس کاسته برای ماه اوگوستوس نام
بیفزایند . از برای یک آرزو سامان ماعها را بهم زد که از یکسوی
فبرواریوس را بست و هشت (۲۸) روز گردانید از سوی دیگر را
آنکه سه ماه سی یک روزه ئی بی هم نیفتند سپتامبر واکتبر و نومبر و
دیسمبر هرچهار را تغییر داد که سپتامبر سی واکتبر سی ویک و
نومبر سی و دیسمبر سی ویک روز گردید .

در تاریخ میخوانیم چون نوبت امپراطوری به تیبریوس
رسید سنا توس میخواست اوراهم با چنان نوازشی
بنوازد و نامتر راجانشین کلمه سپتember "سازد ولی تیبریوس که در
آن نگام رفتاری خود مندانه و نیکو داشت جلو آن کار را گرفته
چنین پاسخ داد . آیا پس از پرشدن دوازده ماه چه خواهد گرد
با اینهمه ریشه بلهوی کند . نشد این را نیز در تاریخ میخوانیم
که امپراطور گرمانیکوس دوستیانوس بکاه بستند . نمود . نامهای
خود را برد و ماه سپتember واکتبر داد بدینسان که آن یکی را —
"گروانیکوس" و این یکی را "دومیلیانوس" خواند و این نامها یاد
کرده میشد تا هنگامیکه امپراطور را کشتد وس از آن نامهای دیرین
ما همها نیز پجای خود برگشت .

در اینجا فهرست دیگری از نامهای ما همها میدهیم تا

دانسته شود در سایه این گزارشها چه تغییراتی روی داده
 یانوریوس - ۳۱ - فبروواریوس - ۲۸ - مارس - ۳۱ - اپریلیس - ۳۰ -
 مایوس - ۳۱ یونیوس - ۳۰ - یولیوس - ۳۱ - اکتوبروس - ۳۱ -
 سپتامبر - ۳۰ - اوکتبر - ۳۱ - نومبر - ۳۰ - دیسمبر - ۳۱ -
 در سال کبیسه فبروواریوس را ۲۹ روز میشمارتند.

در آن هنگام که این گزارشها در بیرامون تاریخ رومی روی
 میداده ریک گوشه دوری از کشور روم مسیح از مادر زائیده شد
 و جون بزرگ گردید به پیغمبری پرخاست و در زمان همان تیپریوس
 بادست جهود بالای داررفت این پیش آمد بسیار آهسته و بیهیا و
 روی میداد ولی دو سه قرنی نگذشت که این مسیح پرآوازه گردیده
 بر سراسر کشور روم چیرگی یافت و در این هنگام بود که زائیدن مسیح
 را از مادر بنیاد تاریخ گرفتند و سالها را از آن زمان شماردند ولی
 ترتیب ماه شماری و نامهای ماهها همان بود که از زمان یولیوس
 بکار میرفت بعبارت دیگر تاریخ یولیوس از آن مسیحیان گردیده نام
 مارس و دیگر خدا یان دروغی باستان روم کتابهای کلیسا را بر
 ساخت هزار وانصد سال بدینسان میگذشت و تاریخ مسیحیان در
 همه جا همان تاریخ کهنه یولیوس بود در این میان آن یازده دقیقه
 تفاوت کار خود را کرده در سرچهار قرن سه روز فاصله میانه سالهای
 مسیحیان و چایگاه دیرین آنها پدید میآورد و در قرن شانزدهم

این تفاوت بد وازد ه رسید و فاصله بسیاری پدید آورد در حمان قرن
در سال ۱۵۸۲ بود که پاپ گریگور هشتم نادرستی تاریخ را در -
یافته بچاره جوئی برخاست و چون توجه این پاپ بیش از همه
بعیده‌ای کلیسا بود و تفاوت تاریخ را از اینجا در می‌یافت که
در سال ۳۲۵ انجمن کنکالن برای یکرشته گفتگوهای دینی میانه
کشیشان در شهر نیکایا (نیقیا) در آسیا کوچک برگزار یاده از
اینجهت آن سال در تاریخ کلیسا یکی از سالهای برجسته بشمار
می‌رفت و پاپ میدید در آنسال آغاز بهار یا بعبارت ایرانیان روز -
نوروز در بیست و یکم مارس بوده ولی اکون در این سال ۱۵۸۲ ادر
با زد هم مارس است بعبارت دیگر در حدت دوازد ه قرن و نیم تاریخ
یولیوس ده روز بازیس مانده این بود به مردمی یکی از داشتمد ان
ستاره شناس بچاره برخاسته چنین فرمان داد . نخست ده روز
مارس را از میان برداشته روز بازد ه را روز بیست و یکم بشمارید تا
بدینسان آغاز بهار یا نوروز همچون سال ۳۲۵ به بیست و یکم مارس
بیفتد .

دوم از این پس سالهای صد و راکه از روی تاریخ یولیوس
کیسه بایستی نگیرند مگر ان سال عدم راکه بچهار بخش کرد نی
باشد مثلا سالهای ۱۷۰۰ / ۱۸۰۰ / ۱۹۰۰ / ۲۰۰۰ را کیسه نگیرند
ولی ۲۰۰۰ که بیست هداست و چهار بخش میتوان کردن کیسه

بگیرند که بدینسان تفاوت سه روز در چهارصد سال ^م از میان میرود و تاریخ از هریاره بالاندازه درست سال یکسان درمی‌آید.
 این کاریاپ بسیار جاوده ولی چنانکه میدانیم در آن زمان آتش د و تیرگی و سه تیرگی میان مسیحیان شعله وریوده کلیسا^{های} ای یونانی زبان همیشه با پاپ که رئیس کلیسا^{های} لاتین زبانست دشمنی میورزیدند.^۱ دریاره این تاریخ نوین نیز که بنام تاریخ گریگوری معروف گردید کلیسا^{های} یونانی زبان شرق آشکارا – دشمنی ورزیده آن را پذیرفتند و همان تاریخ کهن یولیوس را از دست نهشتند.^۲ همچنان بکاربردن داما کلیسا^{های} غرب آنها نیز باسانی دست از تاریخ کهن برند اشتبهد و مدتها کشید تا همگی تاریخ گریگوری را پذیرفتند در انگلستان هنوز تا سال ۱۷۵۲ تاریخ نوین را بکار نمیبرند و چون در آن سال خواه ناخواه تاریخ نوین بکاررفت توده عامی بشورش برخاستند و باسانی دست از آن ده – روز که بایستی از میانه برانداخت بر نمیداشتند کسانی تا سالها همان تاریخ کهن را پیروی نموده و عید^{های} دینی را از روی آن میگرفتند و با آنکه در آن روز^{های} در راهی کلیسا^{های} باز نمیشد اینسان ناد^م در کلیسارتنه تابخانه باز میگشتند افسانه^{های} بافته میشند که در روزی که از روی تاریخ کهن لغو شده عید زائیده شدن مسیح بود^ه شبانان گوسفندان را دیده^ه اند که بخاک افتاده نماز میبرند

اینک نمونه ای از اندازه پندار پرستی ا مردمان اروپا .
 باری درسایه آن کاریا پرگیگور در میان مسیحیان تاریخ
 دوگونه گردیده زیرا از آن زمان درکشوارهای غربی همیشه تاریخ
 گریگور بکار میرفت و از این سوی درکشور روس و یونان و میانه ارمنیان
 و دیگر مسیحیان شرقی همان تاریخ کهن یولیوس رواج بود و جنانکه
 گفتم این دو تاریخ ده روز تفاوت باهم داشت ولی قرن بقرن برآن
 تفاوت میافزود زیرا سالهای ۱۷۰۰ / ۱۸۰۰ / ۱۹۰۰ را یولیوسیان
 کیسه گرفتند ولی گریگوریان کیسه نشمارند و از اینجا تفاوت میانه
 دو تاریخ بسیزد و روز رسید . دنوز تازمان ما این دو تیرگی در میان
 بود و همیشه عیدهای روسیان و ارمنیان دیرتر از عیدهای اروپائیان
 میآمد ولی در میان جنگ جهانگیر گذشته که روسیان بشورش بسر
 خاسته بنیاد بسیار چیزها را برآورد اختند از جمله تاریخ کهن یولیوس
 را ۱۸ نموده همچون مسیحیان غربی تاریخ گریگوری را پذیرفتند
 و چون ایشان این کار را کردند ارمنیان و دیگران ناگزیر پیروی
 نموده که اکنون تا آنجا که ما میدانیم کسی پیروی از تاریخ یولیوس
 ننمودارد .

این است تاریخچه تاریخ میلادی و جنانکه خوانندگان میبینند
 گذشته از آشفتگی تاریخچه ایش خود آن عیبهای بزرگی را در بر
 دارد زیرا آغاز آن از هشتاد روز بهار مانده میشود که با هیچ فصلی

از فصلهای سال درست نمی‌آید و همیشه باز استان و تابستان و بهار و پائیز پس و پیش دارد و آنکه شماره روزهای ماهها بسیار آشناست است و بد شواری می‌توان آنها را پیاد سپرد و همیشه در شمارش و حساب نابسامانی را دربرداشت که اینها نامهای ماهها بسیار — بیمعنی است و ناسزاوار است که چنان نامهای پیاپی برسرزیانها باشد.

در این گفتار و دردیگر نگارش‌های پیمان دوکلمه "ستاره شمار" و "ستاره شناس" بکار رفته شاید پاره خوانندگان تفاوت آنها را ندانستند "ستاره شمار منجم" است که از شمردن ستاره و از شناختن جایگاه آنها خبر از آینده میدهد و افسانه‌ها می‌باشد این نام برای منجم از باستان زمان در فارسی بوده شاعر می‌گوید.

زیان ستاره شعر چاک باد

دانش پرازخاک و خاشاک باد

در کارنامه رشیر بجا کلمه "اخترمار" (اخترشمار) می‌آورد اما ستاره شناس "این نام را مابجا" علم جیئت "بکار می‌بریم" که مقصود آن شناختن آنتاب و زمین و دیگر ستارگان است و از گفتن بنیاز می‌باشد که این علم جز از ستاره شماری و پیش‌گوئی است ستاره شماری بنیاد نه بریند از گرافه می‌باشد و ستاره شناسی بنیاد نه برآزمایش و دانش است آن یکی کاریست بسیار نکوچیده و این یکی

دانش است بسیار ارجمند .

(نقل از مجله پیمان شماره چهارم اردیبهشت ۱۳۱۵ سال ۹۰)
 کبیسه چیست ؟ — کبیسه از کلمه عائیست که در تاریخ و تقویم
 و دیگر جاها بکار می‌رود و چه بساکسانی که آن را نمیدانند و با اگر معنا نیش
 را میدانند آگاهی درستی در پیرامون آن ندارند از این جهت ممکن است
 در اینجا آن را یاد نمی‌کیم . کبیسه آن سالیست که یکروز فزو نتراز
 سالهای دیگر نمی‌گیرند و این کار را برای درست شدن حساب
 سالها مینمایند مثلاً در تاریخ خورشیدی که امروز در ایران بکار —
 می‌رود اکنون مادر سال هزار و سیصد و نهانده هستیم هرسال آن —
 ۳۶۵ روز است ولی هرسال چهارم را ۳۶۶ روز می‌گیرند و آن
 سال را کبیسه می‌خوانند .

اما جهت این کار . باید دانست که تاریخ خورشیدی را از
 گردش زمین د ور خورشید می‌گیرند . بعبارت دیگر کره زمین که
 همچون دیگر کره ها بر گرد خورشید می‌چرخد این چرخیدن آن به
 شکلی است که مادر روز آفتاب را در رجای دیگر می‌باییم و از این است
 که بهار و تابستان و یائیز و زمستان پدید می‌آید . بهرحال زمین این
 گردش خود را بر گرد آفتاب در مدت ۳۶۵ روز و شش ساعت و بازده
 دقیقه کم بپایان میرساند که ۳۶۵ روز را گرفته بود و بازده ماه بخش
 کرده اند شش ماه نخست عربیکی سی و پنکروز و نیج ماه دیگر عربیکی

سی روز اسفند آخرین ماه بیست و نه روز و چون در هر سال شش ساعت فزونی آنها را رویم آوریم در سال چهار، یکروز محسوب داشته برآن سال من افزایند که از این راه حساب گردید زمین و آفتاب با حساب سالها برابر میشود و کم بیش باز نمیماند.

ولی چون شش ساعت نیز درست نیست و چنانکه گفتم آنهم یازده دقیقه کم دارد که در درسی و سه سال پیش ساعت میرسد بعبارت دیگر درسی و سه سال شش ساعت کمابیش تفاوت میانه آغاز سال ها و آغاز گردید زمین پیدا میشود این است برای جبران آن در درسی و سه سال یکباری بجای سال چهارم سال پنجم را کبیسه میگیرند که بدینسان آن شش ساعت تفاوت نیز از میان میرو چنانکه در چند سال پیش زمین کارکرده شد که سال ۱۳۰۸ که سال چهارم بود و باستقیم کبیسه گرفته شود بجای آن سال ۱۳۰۹ را کبیسه گرفتند و از همان سال یک دوره سی و سه ساله نوینی آغاز شده که هفت بار سال چهارم را کبیسه گرفته در هشت بار بجای سال ۱۳۴۱ سال دیگران ۱۳۴۲ را کبیسه خواهند شمرد.

این حسابیست که باید تقویم نگاران در باد بگیرند ولی برای مردم یک قاعده آسانی را درست کرده اند و آن اینکه هر سال که تحويل پیش از ظهر روزی داد همان روز آغاز سال نو بگیرند و سر سال که تحويل به پس از ظهر افتاد روز فردای آنرا آغاز سال شمارند

با این تأude هرگز خطای روی نخواهد داد .

اگرکسانی بخواهند خودشان حساب نموده هنگام تحويل
سالها را پیدا کنند از روی همین نوشته ماباسانی میتوانند بدینسان
که عرسالی را ۳۱۵ و شتر ساعت یازده دقیقه کم گرفته حساب کنان
بیش میروند . اگرچه این رقم درست نیست و بازنایه هائی در میانه
تفاوت مینماید که همین تفاوت بس انداز کم از سالیانی مایه بهم
خوردن ترتیب کنونی خواهد بود ولی کنون را بآن نباید پرداخت
(نقل از مجله پیمان شماره سوم فروردین ماه ۱۳۱۵ (سال سوم)
نظریابن اختلافات داشمندان اصلاح تقویم را پیشنهاد
میکنند و مقاله که عرض کردم در این خصوص دارم این است .

((اصلاح تقویم))

زمانیکه انسان بضبط اوقات و تنظیم سالها و ماهها آغاز کرد
شکلهای گوناگون بدربه و قمری را میزان حساب قرارداد چه غبطه
حرکات و سیر ماه را زنگاهداری مقدار سیر خورشید آسان تردید از
آنچه بت تنظیم ماهها را بر حساب دوران ماه در منطقه الیروج نهاد
(از این رولفت ماه در فارسی و شهر در عربی بمعنى ماه (قسر)
میباشد .) ولی حساب ماههای قمری با فصول چهارگانه سال
توافق ندارد چه واضح است ماههای قمری گاه با تابستان
صادف میشوند و زمانی بزمستان یا بهار و یائیز میافتد . و بدین

سبب مردم زراعت پیشه و کشاورزان در کارتخم و دروگاهیاری نهادهای
قمراملاک کارکشا ورزی قرارند اند و ماه و سال شمسی که با فصول
سال موافق است نیاز مند شدند و حساب اعیاد و روزهای تاریخی
و جشن های ملی و کارکشا ورزی را بر ماه و سال شمسی نهادند.
در سال ۶۴ پیش از میلاد یولیوس قیصر سوسيجانس منجم
معروف آن زمان رانزد خود خواست و از روی خواهش کرد که تقویعی برای
دولت و مردم تنظیم و تهیه نماید.

دانشمند مزبور تقویم یولیانی را بنام یولیوس بساخت و تقدیم
نمود و آن تقویم اساس تقویمیست که امروز در سترس مردم اروپاست
با اینحال تقویم مزبور با گردش زمین بد ورخورشید موافق ندارد چه
زمین در 360° روز و سه ساعت بد ورخورشید حرکت میکند و مطابق
تقویم معمولی هرچهار سال یکروز با آخرین ماه سال چهارم که از
جمع کسور بدست آمد و اضافه میکند و آن یکروز را کیسه و سال را -
کیسه دار میگویند.

سبس معلوم گردید که تقویم یولیانی با جبران کسور اضافی
سال و جمع آن در آخر هر چهار سال درست نیست زیرا بر سال کیسه
که سال چهارم است اضافه بر یکروز کیسه ۱۱ دقیقه و ۱۱ ثانیه
اضافه میباشد و نتیجه اضافه آین است که در مر ۱۲۸ سال اضافه
بر روز کیسه یکروز اضافه میشود و اگرچندین صد سال بگذرد تقویم

سال بامقدار سپر و گرد نی زمین بد و رخورشید اختلاف فاحش پیدا
میکند از اینجهت با پ گریگوار سیزد هم برآن شد که تقویم سوییجان
را اصلاح کند و اشکالاتی که از تقویم مزبور پیدا شده رفع نماید .
مشارالیه در سال ۱۵۸۲ مسیحی با اصلاح مزبور مباردت
ورزید و اختلافهای میان تقویم و مقدار گرد نی زمین بد و رخورشید از
زمان یولیوس قیصر تا زمان خود نی را در رنظر گرفت پس از حساب و
رسیدگی معلوم گردید که از کسور سال در این مدت ۱۰ روز بر
سالهای گذشته اختلاف آمده و اعلام کرد که ۵ اکتبر فلان سال
۱۵ اکتبر سال حاضر است مشارالیه تقویم سوییجان را اصلاح
کرد با وجود این اصلاح باز تقویم وی خالی از خطایست زیرا در سر
۳۸۶۶ سال یکروز اختلاف می‌آید و اگر نقص تقویم گریگوری منحصر در
این بود اهمیت نداشت اشکال از ناحیه اختلاف ماهها و عدد م
انطباق روزهای هفته با روزهای ماه است چه ماههای ۲۸ و ۲۹ و
۳۰ و ۳۱ روز هستند و عیدهای رسمی همیشه در روز معینی از
روزهای هفته نیستند بلکه در سالها و عیدهای روزهای مختلف می‌افتد
و چون مسئله تقویم از مسائل عمومی مورد احتیاج مردم است انجمنی
برای اصلاح تقویم در اروپا تشکیل یافت و از طرف ۳۳ ملت از ملل
مختلف جهان ۱۸۵ پیشنهاد بانجمن رسید و هم برای اصلاح
تقویم نظریه‌ای اتخاذ کردند پس از بررسی و مطالعه کارمندان

انجمن پیشنهاد ذیل قبول گردید.

صاحب پیشنهاد سال را بسیزده ماه و ماه رابه ۲۸ روز تقسیم کرده است با این حساب هر ماه چهار هفته است و روزهای هفته با روزهای ماه مطابق می‌شود. وجود ولی برای تطبیق روزهای هفته با روزهای ماه مرتب ساخته و تقدیم انجمن نمود جدول این است

یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه شنبه

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	
۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	

مطابق این حساب سال تنظیمی ۳۶۴ روز می‌شود و یک روز اضافی و آن یکروز که در هر چهار سال بعنوان کمیسه اضافه می‌شود از حساب خارج است ولی بسال اضافه می‌شوند اختلاف مطابقاً با یکدیگر از جهت کم وزنای روزهای ماه اندکال بزرگی در معاملات و اجرت کارگران مقاطعه کاران ایجاد ننماید زیرا کارگری که هفتگی اجرت می‌گیرد با کارگری که ماه بانه با او مزد میدهد از جهت مقدار کار و از جهت اجرت با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کند و مینظرور که مردم جهان از جهت یگانگی فکر و طرز زندگانی بسیر طبیعتی بیکدیگر نزدیک می‌شوند بهتر است که تقویم و گاه شماری خود را زوی

حساب مشبوط و دقیق گذارند و از آنجهشت بایدکنیگر متعدد گردند.
نقل از روزنامه اطلاعات منطبوعه تهران سال ۱۴ شماره ۴۲۸
سorخه سه شنبه ۱۲۱ اسفند ماه ۱۳۱۸

چنانچه در کتاب بیها ء الله و عصر جدید تالیف دکتر اسلامت
متوفی در سال ۱۹۲۵ میلادی و مدفنون در حیفا مسٹپور گردیده
است اهل عالم درجه تحریکتند تقویمی بکمال و تمامیت تقویم بدیع
نخوا ندیافت .
در این مقام وقت محفوظ منقضی گردید و باران الهی تشریف
برد نشد .

مِهْفَهُ سَيِّرَةِ هُمْ

بعد از اجتماع یاران و تلاوت مناجات یکی از احبابی الهی سئوالی طرح کرد و فرمود جمال مبارک جل جلاله در کتاب مستطاب اقدس فرموده اند قوله تعالی "یا مطلع الاعراف دع الاغافل" . الخ مخاطب این خطاب کیست ؟

یکفر از احبابی الهی فرمود که این خطاب راجع بیحیین ازل است و ذکر اعراض و اغافل او از عرفان و متابعت حق منبع در کتاب مستطاب اقدس که مهیمن بر کل کتب و کافل حفظ سعادت و نظام جهان و جهانیان در آینده ایام و این ایام است خالی از اهمیتی نیست مخصوصا ذکر بیحیین و اعراض را در کتاب اقدس نازل فرموده اند آیندگان از طرز رفتار مخالفین و مفترضین با هیکل اظهرا موعود جمیع ادیان آگاه شوند درباره این مسئله در کتاب اقدس آیات متعدد نازل شده و مخصوصا در ضمن آیاتی چند مفترضین بیان رامخاطب فرموده و از بیانات مبارکه حضرت اعلی جل ذکره بر حقانیت ظهور اعظم الهی استدلال فرموده اند نظریاین معنی اگر در اطراف

رفتاری یعنی ازل و اتباعه احبا اطلاعات جامعی داشته باشند
بسیار لازم است ویرای اطلاع بکتاب رحیق مختوم، جلد اول و دوم
در ذیل مطالع اعراض و مستغاث العالمین و سایر مواضع و نیز کتاب
اسرار ریانی که تاموس لوح مبارک سنه ۱۰۵ بدیع است در ذیل
جمله ناقص عهد علی اعلی و سایر مواضع آن مراجعه فرمایند و نیز
مراجعه بکتاب کشف الغطا عن حیل الاعداء سبب حصول
اطلاعات مفسله است و پسون کتب مزبور شروع تکثیر شده لهردا از ذکر
مطالب مزبوره سرفنظر میشود .

سائلی گفت در لوح مبارک احمد که بعرب نازل شده است
جمله "بِذِهِ ورقة الفردوس راجظ و باید خواند و مجنین افعال
مانند تبشر و تخبر وغیره باید بتصریفه مذکر غایب یعنی ییشور وغیره خواند
یا بتصیغه موئت مقابله یعنی تبشر و تخبر باید تلاوت نشود؟

یکی از احباب فرموداین مطابرا احبابی الهی از حنفه مبارز
حضرت ولی امیرالله جل سلطانه سئوال کرد و جواب فرموده اند
در باره ورقه الفردوس در لوح مرحوم میرزا حسن بر آنی کرمانشا
ولوح جانب فاعل بزدی علی ممتازی سیحا میفرمایند که باید در
این مقام ورقه (بفتح واو و سکون راء) تلاوت شود و در لوح جانب
اسفند یا ریختیار مقیم کراچی پاکستان میفرمایند افعال باید ت بشیر
..... تلاوت شود یعنی بصیغه مونت مفاییبه و آنچه ذکر شد

مفاید و مضمون بیان مبارک بود درالواح مبارکه نازله از کلک میناقد
جل شنائیه نیز درباره ورقه الفرد و من نازل درلون احمد ورقه (بسنو
را و فتح واو) تصریح شده است و میفرمایند ورقه (فتح واو
وراء مهمه) نیز صحیح استه

سائل قبل نکتایا از شرح حال احمد که لعن مبارک نیز—ور
باعزاز اوست چیزی معلوم هست؟

یک از احباب الهی فرمود من شن حائل اوراد رجروه تاریخ
امرکه محفل روحانی عشق آباد در باره وقایع امریه جمع آوری کرد،
خوانده‌ام مضمون آنچه در تاریخ مذیور مسطور گردیده این است که
احمد صاحب لعن برادرزاده عبد‌الرضا خان نیز دی پسر تقی خان
یزدی است که بیکلربیکی یزد بوده استعبدالرضا خان بشرحی که در
مجلد قاجاریه کتاب ناسخ التواریخ تأثیف سپهرکا شانی مسطور است
وزیر شاهزاد محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه بود که حکومت یزد
را داشته است و در زیل وقایع سال ۱۲۴۲ هجری نگاشته است
که محمد ولی میرزا پس از ورود یزد و حکمرانی در یزد برآمد که برای
ملقات پدر را جدا از خود خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار بطهران
سفر کرد و چون موقتاً بطهران رفت بعد الرضا خان طفیان گردید
وعیال محمد ولی میرزا را بطهران فرستاد و خود کوس حکومت بکوفت

ود وسال یاغی بود تا آنکه بمشهد فرار کرد و دستگیر شد و در طهران
بقتل رسید احمد برادرزاده همین عبد للرضا خان است ولادت —
احمد بسال ۱۲۲۰ هجری بود واز آغاز حال بنماز و نیاز میپرداخت
وزیارت قائم موعود را بجان مشتاق بود و پرای اینکار ریاضات شفاقت
واوراد عذرلله میکشید و میخواند روزی ببهانه حمام از خانه خارج —
شد و واز شهر بیرون رفته لباس در رویش پوشید و چستجوی اسل
دل پرداخت و میفرمود که حرجه بیشتر گشتم کمتر باقتم وازع —
مدعیان مقامات که در آن زمان بودند پس از تفحص و خدمت پیزار
شد و لاله ریاضات و اوراد شمری ندیدم در میانی ندوستان از جمله
اورادیکه داشتم وازده وزار مرتبه لا العالا الله گفت بهرس جده
بود که بزیارت قائم موعود مشرف شو و مکرراً بین غم را کردم آخركار
با ایران صراجعت در کاشان متوقف و متامل گشت و چادر را فسی
پرداخت تدریجاً رونقی در کارم بدید آمد چندی گذشت تا آوازه
حاجت اعلیٰ جل اسمه الاعلی از شیراز باطراف منتشر و بکاشان
رسید مرا حس تحری قوت یافت از هر دری جویای حال بودم تا
روزی سیاحی را در کاروان سرا دیدم واز او جویای حال شد، گفت
اگر طالب — نیستی در مشهد مقدس شخص است موسوم بعلا —
عبدالخالق یزدی برو واز او تحقیق نمایچون این سخن شنید —
بامداد روز بعد پیاده از کاشان به طهران واز آنجا بمشهد رفته

مریض شدم و د و ماه درست رسیده بعد از بهبودی بمنزل ملا
 عبد الخالق شتافته و بملازمش گفت آقا را میخواهم ملاقات کنم چون
 بخد متشر رسیدم و شرح حال گفتم با تغیر تمام مرا از خانه خود
 رانده در فرویست روز دیگر بخد متشر شتافت وزاری و بیقراری کرد
 چون مراد طلب ثابت و مستقیم دید فرمود شب در مسجد گوهرشاد
 نزد من حاضر شوتا ترانزد شخصی هدایت کنم که از حقیقت حال
 آگاه است شبانه چون بمسجد رفتم بعد از ختم نماز و عظ ملا
 عبد الخالق بواسطه زیادی جمعیت او را گم کردم همیع روز بعد
 بمنزل رفته قنهیه را گفتم فرمود امشب در مسجد پیروزی باش را -
 میفرستم تأثرا عدا یت کند باری شب بهداشت شخصی که آمد پس
 از طن راه وارد دلان سرپوشیده شده وارد منزل شدم و ببالا
 خانه ورود نمودم شخص موقری نماییدم در ادان جالس و ملا
 عبد الخالق را دم درایستاده دیدم که بعن فرمود آن شخص که بتلو
 وعده داد این بزرگوار است واشان جناب ملا صادق خراسانی
 بودند پس از چند جلسه پتندیق امر حذرت اعلی جل اسمه فائز
 شدم جناب اصدقی مرا امیر مراجعت بکاشان نزد اهل و عیال و تمسک
 بکسب و کار فرموده و نهمنا سفارش فرمودند که تاسمع نیابی لب
 نگشائی من هم بکاشان برگشته و سازمده فهمیدم جناب حاجی
 میرزا جانی کاشن هم مومن هستند و ماد و نفریابی در کاشان بود یم

وقتیکه حضرت اعلیٰ جل اسمه الاعلیٰ را از اصفهان بظهر ران
 میبردند در کاشان حاجی میرزا جانی دوست تومان بفراشان داده
 و حضرت راد و شب در منزل خود نگاه داشت و مراییز خبر کرد تارفته
 مولاٰ عزیز را یخد متشر مشرف شوم "احمد فرمود شب یمنزل حاجی
 میرزا جانی رفتم پس از ورود سید جولن بزرگوار با وقار برادریدم کدر
 در راطان جالس و چند نفر از آخوند های محله هم مشرفند من هم
 نشستم یک فراز آخوند ها از حضرت اعلیٰ اسمه الاعلیٰ سئوال کرد
 آقا شما اهل کجا هستید؟ فرمودند اهل شیراز عرض کرد شنیده ام -
 در شیراز شخصی مدعی بابیت است فرمودند بلی راستست عرض کرد
 میگویند آیات هم دارد فرمودند بلی من هم آیات دارم آخوند
 بیچاره مختلف اشاره نشد و باز سئوالات دیگر کرد این آخوند نوکری
 داشت که در رایستاده بود حضرت اعلیٰ چائی خود را با عنایت
 فرمودند روز بعد آن نوکری تحقیق پرداخته با مریم بارک تصدیق و به
 جهالت آخوند که اربابش بود طعنه و تمسخر زد و دعه مومنین در -
 کاشان سه نفر شد و هر روزه برعده میافزود تا جفعی فرام و علماء
 بفتنه و آشوب پرداختند و روزی ارادل واپیاش بمومنین هجوم کرد
 رجه داشتیم بردند حتی درینجره اطا قهاراهم کندند من خود را
 در بادگیرخانه مخفی نمودم و چهل روز و شب در آنجا بسر برده
 مخفیانه نان و آب مختصراً بمن میرسید چون توقف در کاشان

ستعسر شد عازم بغداد شدم و بنسال بود که جمال مبارک در -
 بغداد ورود فرموده بودند چون از شهر خارج شدم بشخصی بر
 خوردم که از مسافر بود هم رانشناخته و با اسم زائر کریلا خود را بهم
 معرفی کرد و تمام راه را تا بغداد بادای سلالات و آداب اسلامی
 مشغول بودم و چون وارد بغداد شده به از پیت مبارک رفتم رفیق
 خود را بهمان طرف عازم دید و فهمیدم که شرک و مومن بوده ایم
 و از یکدیگر تقدیر کردیم پس از ورود به پیت مبارک و حسول تشریف یکل
 مبارک بمن توجه فرموده و فرمودند "آدمیکه باین میشود میروید در -
 باد گیرخانه مخفی میشود "باری در بغداد متوقف و بشعر یافسی
 مشغول بودم و شمس سال از نعمت لقا مزوق و دریرونی پیت مبارک
 منزل داشتم روزی خبر انتحا رسید اسمعیل زواره را بخشور مبارک
 آوردند یکل مبارک فرمودند کسی اورانکشته است درین هفتاد
 هزار حجاب نور بعقد ارجشه سوزن خوش را با نمودم لهذا تاب
 نیاورد "خود را فدا نمود "بعد بکارشط رفیق و صلاحظه نمودم که
 جناب سید اسمعیل باتیح دلکی سر خود را بریده و تیح دردستش
 بهمان نحو باقیست جسد او را برداشتند غسل داده کفن نمودیم
 و دفن کردیم باری از نعمت لقا مزوق بودم تا آنکه حکم سلطان
 بسفر اسلا مبول واصل شد و در روزی و دو نوروز جمال مبارک حل
 جلاله بخارج شهر باغ نجیب پاشا تشریف بردند و چون آب شط

بی اندازه طغیان داشت جسر را گشود ند تا آنکه در روز نهم ورود
میکل مبارک بیان طغیان آب تخفیف یافت واصل و حرم آل اللہ
از بیت بیان نقل مکان کردند و لفاسمه باز طغیان آب تجدید شد
و جسر را گشود ند روز دوازدهم میکل مبارک بجانب اسلام مسول
عزیمت فرمودند برخی از موظفین با حضورش همراه و برخی از جمله
این بندۀ عاصی در پیغاد ماند یم در حین حرکت میکل مبارک
همه در ریان جمع بود یم و آنها که بایستی در پیغاد بمانند یک طرف
ایستاده بود یم میکل مبارک بتسليت برداخته فرمودند شما اینجا
بمانید بهتر است من اینها را که با خود میبرم، بعنی را برای آنکه
فساد نکنند وقتنه تنمایند میبرم یکی از احبا این بیت سعدی را با
کمال تائز خواند .

برخیز تا بگریم چون ابرد ریهاران

گز سنگ ناله خیزد روز داح یاران

میکل مبارک فرمودند . فی الحقیقته برای امروز گفته اند .
چون میکل مبارک سوار شدند یکی از احبا دستمالی قران
نفره حمور مبارک تقدیم کرد و میکل مبارک همه را برقرا عنایت
فرمودند و چون برای اخذ عطا میگان کردند میکل مبارک پولها
رامیان آنها پاشیده فرمودند خود تان جمع کنید باری بعد از عزیمت
میکل مبارک بشهر برگشته چند سال ماند، آنکه بقصد تشریف

باسلابول رفت در آنجا لوح مبارک ذه ورقه الفردوس که بافتخار
 این عبد نازل شده بود و اهل شد و چون در این لوح بتبلیغ و تبییر
 مامور بود از تشرف عرف نظر کرد و برای استئصال امر محبوب یکتا
 با آذربایجان شتافت و از آنجا بظهران و خراسان رفته و پیش از
 بظهور من يظهره الله داد و چون بالباں درویشی بفروغ خراسان
 رسید یاملا میرزا محمد و اخوانش که از بقیة السیف قلعه طبرسی
 بود در خصوص ظهور من يظهره الله کار، بمنازعه کشید عاقبت
 دندانم را در حین مجادله و منازعه شکستند پس از اتمام قتل و قال
 گفتم حضرت اعلی جل اسمه الاعلی فرموده من يظهره الله باسم
 بهما ظاهر خواهد شد گفتند اگر چنین باشد تصدیق میکنیم الواح
 خواستم رفتد الواح حضرت اعلی جل اسمه الاعلی را که
 از خوف اعداء در بیان دیوار نهاده و بگل اندوده بودند آوردند
 بمحض گشودن بیانی دیدم که من يظهره الله باسم بهما ظاهر
 میشود مه مومن شدند پس از آنجا بنقاط دیگر شتافت و سعی داشتم
 که بیغام مبارک را که در لوح من فرموده بودند قوله تعالی "نم
 ذکر من لدن اکل من سکن فی مدینة الله الملك العزیز الجمیل
 " باحبابی بغداد برسانم ناچار بظہران رفت چند تن از علمای -
 کاشان مرانزد حکومت خوانده گرفتارم کردند و صاحب منصبی موکل
 من بود یعنی گفت تبریز کن تا وسائل استخلاص ترا فراهم ساز، من

بته بیری را نهی نشد، بخته زوجه هما حبیب منصب مرس شد او چون چنین
 دید گفت اگر زوجه ام شفا یابد ترا رها کم قنوارا زوجه وی شفا
 یافت وا شبانه مرا گزاند در خارج طهران چند غریال بند صحراء
 گرد مومن با مریود ند نزد آنها رفتم پذیرایی کرد ند صبحگاه بجانب
 کرانشاده روانه شدم و ساز ورود مردم شده توانستم ببغداد برم
 ناچار بجانب فارس و بعداً بسرهستان رفتم و ۲۵ سال در آن مکان
 با احبا بسر بردم و اغلب مبلغین و قدماً امر را دیدم روزی جناب
 حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی پیاده وارد سروستان شدند و به
 منزل من آمدند یک گیوه کهنه در راه وقبای نیمه ارقد اک در پسر
 داشتند پسیرا نشان از کرت عرق رنگتر معلوم نمود فوراً آنها را
 شستم و بعد احباب آمدند من در سروستان بودم تا آنکه در اصفهان
 جناب میرزا اشرف آباده ئی را شهید کردند و آثار آشوب و فتنه در
 حمه جا و در سروستان نیز شناخته شد لهذا بسلح دید احبابیه
 نیریز و از آنجا به "حرات" (حراء و مروست) تزد قاسم خان
 حراتی (خرائی) که با آقامیرزا باقر افنان آشنائی داشت رفتم
 و در حرات بودم تا آقامیرزا باقر بحرات آمده و مرا با خود به منسج
 برد و بعد از چهار سال بخيال کاشان افتاد، میرزا باقر مرا بآ
 ابوالحسن یزدی که گماشته او بود بکاشان فرستاد "ابو احسان
 یزدی میگوید چون بکاشان وارد شد یم ورود ما مصادف بود با روزی که

محمدیگ سنسنی را درین اصفهان و کاشان اشرار شهید
 کرده و کاشان در هیجان بود لهذا من جناب احمد را روز بعد
 بطهران برد و با حباب سردم
 "خلاصه احمد در طهران بود و سفری بقزوین رفت
 مراجعت بطهران نرمود و در سن صد سالگی بسال ۱۲۲۰
 در جری در طهران بملکوت ابیهی صعود فرمود علیه رحمة الله
 و بهائیه انتهی .

سائلی گفت شجره نامه مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم
 شنیده ام موجود است آیا از احبابی الهی که در این محفل
 حاضرند کسی اطلاعی از آن دارد ؟

ناطن محفل فرمود هیکل مبارک حضرت ولی امرالله جل
 سلطانه قسمت از شجره مبارکه را بانگلیسی مرقوم فرموده اند
 و بند آن را چندی قبل بفارسی ترجمه کرده ام و نگاشته ام و -
 تفصیل آن که هیکل مبارک مرقوم فرموده اند در ضمن تاریخ نبیل
 انگلیسی مندرج است .

در درینجا مناسب بنشیر نمیرسد که ترجمه فارسی آنرا
 برای شما بخوانم زیرا من خصر بذکر اسامی است .

سائلی گفت معروفست که جناب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در آثار و کلمات خود درباره ظهور مبارک اشارات و - بشارات فرموده اند خواهش دارم در اینخصوص شرحی بیان فرماید ناطق محفل گفت در آثار نویسنده تلویحات بسیار است مانند مکتوب شیخ احمد احسائی که صورت آن را در آخر لوح تعالیٰ نقل فرموده اند در اینجا من در جواب شما قسمتی از توضیع مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکرہ را که در اینخصوص نازل شده تلاوت میکنم حضرت رب اعلیٰ جل ذکرہ در تفسیر دعای زمان الغیبه میفرماید قوله تعالیٰ

..... و لما كان الدليل على وان الناس ينتظرون الى المعرفة بالذكر " اذكر في ذلك الباب شهداً " لحقى في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم على في حياته في سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفا دقانی (۱) حيث قد اخبرني رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه والثانى منهم كاظم سلام الله عليه و انه ولو كان ميتاً ولكن حي عند ربه قد كتب في شرح القصيدة

۱- گلبا یگانی مقصود است نام این شخص حاجی محمد اسماعیل آند بوده است در کتاب بدیع نیز جمالقدم جل جلاله اینمسئله را ذکر فرموده

وغيره ذكر ذلك الامر وكفى به لمن استظره وامتدى دليلا .
..... قال رحمة الله عليه في شرح القسيده في اول خطبه
بسم الله الرحمن الرحيم لحمد الله الذي طرز ديباج البيونة -
بستر البيونة بطراز النقطة البازرة فيها لها ، بالالف بلاشيا
ولا نشقاق ودارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان
الازل فلاج عنها الطراز الاول باستطاق الكاف بائتلاف و
وفاق وتشتت (١)

۱- استنداق کاف یعنی عدد جمیع حروف ملفوظ آن که یکمده و یک است و چون متن یعنی دو برا بر شود ۲۰ میشود که با عدد اسم مبارک علی محمد و لقب رب مساوی است نگارنده

صدر المؤمنين وهي ان القوم حملة الستر والحجاب والاعلام لما وصلوا الى باب ذلك الجناب سبحوا اشاره الى ما قال على بن محمد الهادي العسكري (ع) اذا مررت بالباب فقف واشهد الشهادتين "فإن باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فـان ذكر الله عنده فهو بباب والدليل والجناب والسييل وان - لم يذكر الله ولا اسمه ولا صفة عنده فليس بذلك الباب بباب الله ولا ذلك الجناب جنابه" وفيه وفي آخره "والليل المفرد - على هذا الشخص هو الروح الملكوتية اللاهوية الآية الكري للسان القائل اني أنا المعلم يزد يفرد بلحن لاكيف له ولا اشاره يقوله تعالى قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وعلى الخصين الاول حامل الاسم الاعظم هو الاعظم الاعظم والذكر الاجل الاعلى فيفرد بالذكر الجل الذي هو الخفي الذي هو الاخفى بلا كيف ولا اشاره ٠٠٠٠٠٠

درایین آیات حضرت اعلی جل ذکرہ بقسمتی از بشارات سید کاظم رشتی در شرح قصیده اشاره فرموده اند و فهم این کلمات برای نفوی میسر است که با مطالعات نورین نبرین آشنا باشند درباره کتاب شرح قصیده دریکی از محاافل قبل توضیح کافی داده شد و دراینجا تکرار تمیکم درباره نامه شیخ احسائی هم که اشاره کردم معنی و تشریح چند فقره آن در رحیق مختوم

جلد اول در ذیل کلمه سرالتنکیس ذکر شده مراجعه فرمائید .
 این لوح مبارک حضرت اهلی که ذکر شد در تفسیر دعای
 زمان غیبت است که شیعیان قرائت میکنند و در کتب ادعیه شیعه
 مندرجست در این توقيع در باره مسائل مختلفه تفصیل و تشریح
 از قلم مبارک نازل شده و مخصوصا در باب هاشر آن تفصیل
 بسیار در باره مبد و معاد نازل فرموده اند و مسائل دیگر
 در جواب سائل که نامش را محمد جعفر ذکر فرموده اند در این
 توقيع موجود است از جمله میفرمایند قوله تعالی فاعل
 یا ایها السائل لما كان أيام الحزن اجابتك ورا الحجبات -
 ليحزن قلبك بمظل ما احزنتنى في كتابك لأنك ما اردت الا تجزى
 فما كبر حملك في تلقا ووجهى ... فيأى حجة بين يدى الله
 اردت ان تجرّبني اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن
 قبلك ومن بعدك ... انصف بالحق كيف يليق بمثلی ان -
 ادعوا الناس عن شرق الأرض وغربها قبل اكمال الحجة واتسلم
 النعمه فهذا العمل لا يصدر من ذى روح الا وقد علم بانه
 بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لا يعرف شيئاً قل لسى
 قبل ان يخلقك اللهريك قال لك "الست بريك" او بعد خلقك
 لاشك انه بعد خلقك وكذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان
 يتم حجة محمد لم يأمر باحد بالاعتراف لنبوته مع ان الكل لو -

لم يعترفوا بنبوته لم يوجدوا وكذلك الحكم في حكم الولاية
ونوابها فحين وجود الشئي قد خلق الله فيه آيات تصدق
الحق وظهوراته فكيف تظن بعذلي قبل ان اتم جحة الله
عليك كيف ادعوك بالاذعان والايقان ان التاجر لوم يكن من
عنه لدى احد مالا لم يحوله باعطاء شئي فكيف تظن بي اقل
من حكم التجار وانا اريد التصديق قبل ان ارسل شيئا
عندك حاش الظن بي قد اتممت حجتي باربعة كتاب وعشرين
صحيفة لا دليل الوسوسة والشك ولا دليل البصيرة بأية واحدة
التي قد شهدت ناظرها بالفطرة المحسنة من دون اخذ ولا فكر
ولا دليل للتحقيق بنفسى من دون بينة لانى كنت صادقا ففى
كلماتى من قبل والآن تداد عيت امرا كان وجوده -
ضرورية بديهيته واذا لم يشاهد خلافا كان الدعوى
نابتة ولقد اظهرت يقيني في تلك الدعوى في المسجد الحرام
برجل معروف (١) كما فصلت في صحيفة العرمين وان
ذلك فضل من لدى وان الحجة لم تك ناقصة حتى تحتاج -
بشئي سوا ما قد فصلت كل ما يحتاجه الخلق في كتاب محكم
حتى لا يكون لاحد في مسئلة على سبيلا وانى قد جعلت

١- مقصود ميرزا محيط كرمانی است برای تفصیل بتاريخ نسیل مراجعه شود

الحجـة شيئاً كل الآيات لـديها مضمـحـله ولو لم تـأتـ بشـئـىـ من العـلامـاتـ الـتـىـ اـرـادـ الـخـلـقـ مـنـىـ بـالـفـرـضـ انـ رـسـولـ اللـهـ لوـ لمـ يـاتـ بـكـتابـهـ الـذـىـ هـوـ فـرقـانـ اـذـا طـلـبـ اـحـدـ مـنـهـ التـورـةـ وـ الـانـجـيلـ وـ مـاـقـبـلـهـ مـنـ الصـحـفـ فـرـضـ عـلـيـهـ بـاـنـ يـاتـ بـهـ وـاـنـ لـمـ يـاتـ فـلـيـسـ بـحـجـةـ عـلـىـ الـكـلـ وـ لـكـنـ لـمـاـكـانـ كـتـابـهـ مـهـيـمـاـ عـلـىـ كـلـ الـكـبـ اـنـ لـمـ يـاتـ بـغـيرـهـ لـيـسـ لـاـحـدـ عـلـيـهـ حـجـةــ الخـ اـيـنـ توـقـيـعـ مـبـارـكـ بـسـيـارـ مـفـصـلـ وـ شـامـلـ نـكـاتـ مـهـمـ اـسـتـ وـ مـرـاجـعـ بـاـنـ وـ دـقـتـ دـرـمـدـ رـجـاـتـشـ سـبـبـ رـوـحـ وـ رـيحـانـ اـسـتـ

آثار مبارکه نازله از قلم مقدس حضرت رب اعلى جل ذكره
بسیار شیرین و لطیف و جاذب و پر حلاوت است من اینک برای شما
قسمتی از بیانات مبارکه را که از الواح مقدسه استخراج کرد هم (۱)
تلاوت میکنم تا استفاده کامل حاصل گردد قوله تبارک و تعالیٰ ·
— يَا أَهْلَ الْعَرْشِ اسْمَعُوا نَدَاءَ رَبِّكُمُ الرَّحْمَنِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
من لسان الذکر هذا الفتی ابن العلی العریں الذی قد کان
فی ام الكتاب مشهوداً فاستمع لما یوحی اليک من ریک اتنی
انا لله الذی لا آله الا هو لیس کمثله شئ و هو الله کان علیاً کیبراً
یا اهل الارض اسمعوا نداءَ الطیور من الشجرة المتورقة من
کافور الظهوری وصف هذا الغلام العریں المحمدی العلوی
الفاطعی الملکی المدنی الا بطبعی العراقي بما قد تجلی الرحمن

(۱) از نسخه خطی موجود کتابخانه‌نورین نیزین اصفهان

على ورقاتهن انه هو العلي وهو والله كان عزيز احمد (١) ان الله قد اختار لحفظ دين رسوله واوليائه عبدا ممّن الاعجميين واعطاه مالم يوئته احدا من العالمين (٢) فورب السماء والارض ان امره لا بين من هذه الشمس في نقطة الزوال لأن حجة الله قد اختار لحفظ دينه واسرار شريحته عبدا ماقرء عند احد واعطاه الله بفضلة وكرمه ما وعد في القرآن للمتقين من عباده اتقوا الله يعلمكم الله ثم قوله جمل شاعرته اتقوا الله يجعل لكم فرقانا وشجن صدره بماله يشن صدراحد من شيعة على من قبله (٣) قلما بلغ سبعين هذا الفتن (٤) الى حكم فرنالحل (٥) قد بلغناه الس بجزرة البحر (٦) سنة محمد رسول الله من قبله وما تلمس من سبيل علمكم لدى احد منكم وانه لا يرى على هذا الشان واعجمي الى هذا الصراط واحد مى عن ذرية رسول الله في حكم لمن حفيظ ويشهد كل وسائل ان هذه الايات مانزل الا من الله العزيز الحكيم (٧) قل ان ما اختاره الله لمحمد من قبل ثم لعل قبيل محمد (٨) من بعد التجارة انت بهما لتعلمون ثم لتعززون سبحانه اللهم فأنزل بركات السماء و

- ۱ - مقصود خود هیکل مبارک است ۲ - سن بلوغ ۳ -

بشهر ۴ — مقصود خود هیکل مبارک است.

الارض وما بينهما على الذين يتجررون في الارض واسم في تجارتكم
 ينصلون ويحبون لذوئهم ماهم لأنفسهم يحبون اللهم ارفعهم
 واعززهم واغتهم من عندك انك كتب على كل شئ قد يرا
 قل فعن يتّجر في الله فمن الله ان يغنيه ومن اصدق من الله
 حدينا فلتتجعلن تجارتكم في الله فان ذلك تجارتكم بمن -
 يظهره الله ان انت بالحق تتجررون يا ايها الملاع ان
 استمعوا حكم يقية الله من لدن عبده على وانه لعبد قد ولد في
 يوم اول المحرم من سنه خمس وتلائين ومائتين بعد الالاف
 في كتاب الله لمسطور وان ماتزل من لديه من يوم الاذن الى
 ذلك اليوم تلك الآيات في كتاب الله المشهود وان اول يوم قد
 نزل الروح على قلبه قد كان يوم النصف من شهر عين الاول
 ذلك اليوم الذي قد حرم الله عليكم ايامنا خمسة عشر شهر
 في كتاب الله لمكتوب قل ان اسمى محمد بعد كلمة على
 وان اسم ابي بعد ذكر محمد كلمة الرضا قد كان في كتاب الله
 مسطورا

..... قد اسرى كلمة عبده من ارض مولده (شيراز) في سنة
 ستين بعد المائتين والالف (١٢٦٠) من الحجرة المقدسة
 يوم السادس من العشر الثالث من شهر المقدم على شهر الله
 الحرام الذي نزل فيه القرآن (٢٦ شعبان) وابلغه الى

جزيرة البحر (بوشهر) في يوم السادس من شهر الحرام
شهر رمضان ٢٠٠٠ ولقد ارفعه بجوده على الفلك المسرى فوق
الما ، يوم التاسع من العشر الثاني من شهر الحرام شهر الله
الذى قد فرض فيه الصيام وايلغمه الى ام القرى بيت المحرام
في يوم الاول من شهر الحرام شهر الله الذى قد قضى فيه
حكم الحج ٢٠٠٠ ثم قد اصعده الى حبيبه محمد رسول الله
و خاتم النبيين من مضى هذا اليوم (١٣ ذي الحجه) الى يوم
السابع من سنة احدى و ستين وما ظلت بعد الالف (١٢٦١)
من الهجرة المقدسة من شهر الحرام شهر الله الذى قد
قتل فيه التسيب والتهليل اي عبد الله الحسين (ع) (حفتم
محرم) فللهم الحمد والكربلا ، بما قد حفظه في حرم القدس
سبعين وعشرين يوما من الشهرين العظام (محرم و صفر)
ولله المجد والعظمة في اول الصعود في اليوم الرابع من الشهر
الآخر بعد شهر الله الحرام (چهارم صفر از مدینه تشریف
بردند) ... وله الجلال والجمال من يوم الخروج الى يوم
الوقوف بارض جده ... بما قد قضى اتنى عشر يوما السبيل
... وقد قضى حكم الكتاب بالوقوف في ارض حوا ، (جده) -

ثلاثة أيام معدوداً . . . والحمد لله الذي قد اذن لعبداته
 يوم الرابع من العشر الثالث من شهر الذي قد طبع بعد
 الشهر الحرام (٤٢ سفر) للركوب على الفلك المسافر فوق
 الماء سفينة التي قد كت فيها في يوم الصعود إلى بيت
 الله الحرام . . . فسبحان الله الذي قد قضى في سبيل سيره
 بما قد قضى لكل الأبواب من قبل ورأى في سبيل الله كل الأذى
 من أهل الشرك والنكارة تلك سنة الله قد خلت من قبل . . .
 حتى قد سرق السارق في أرض الحرمين (ما بين مكة ومدينه)
 في منزل الثالث كل ماكتب الله في السبيل لليلة الولى
 من السنة الأولى من الشهر الثاني بعد شهر الحج (أول صفر
 ١٢٦١) يوان ذلك حكم من سنة الأولين . . . الخ . . .
 أين مناجات مبارك راهم كهاز قلم مقدس حضرت رب أعلى جل ذكره نازل
 شد ما استمع بفرمائيه قوله تبارك وتعالى :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انشأ ما في السموات والأرض ثم الذين آمنوا
 بالله وآياته إلى الله يحشرون يا أهلي كيف أدعوك وان طرق الامتناع
 إلى عرفان كينونتك مسدودة وكيف لا أدعوك وان تجليلات ظهور البدع
 فسو كل آن نازلة سبحانه وتعاليت اشهدان ذاتيتك مقطعة
 المكبات عن مقام العرفان وان كينونتك الأزلية مفرقة الموجودات

عن حكم البيان وانى انا لا اقدر بوصف من شأنك لانك لم تزل لم تعرف
ينغيرك ولن توصف بسواك فاسئلك اللهم بحق محمد واله آن تمّن
على بمعرّفتك والد وام في الاتصال بخدمتك والوفود على بساط -
عニアتك والتّيام بين يدي امناً وحيك واعية علمك وحفظة سرك و
تراجمة اياتك عباد الدين انتخبتم لسقام ولا ينك واختصصتم
لظهور سلطنتك وقررت طاعتهم بطاعتك ومحبّتهم بمحبتك حيث
وصفتهم في محكم آياتك قلت وقولك الحق عباد مكرمون لا يسبقونه
بالقول وسم باسمه يعطون وسبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام
على المرسلين والحمد لله رب العالمين ذلك الكتاب
ذكر من الله في حكم عبد بديع وانه لكتاب قد نزل من
عند بقية الله امام حق قديم وانه له الحق في السموات
والارض لا يعزب عن علمه شئ ولا يحيط بذكرة خلق وانه
لامام حتى عظيم ان اتبع حكم ما اوحى اليك من ربك فان
الاجل قد قضى وكل في حشر بديع ليبعثون قل انتي
عبد من بقية الله قد آمنت بالله وآياته ومانزل في
القرآن من عند الله وانه لا له الا هوا لشهيد العليم

(الى اخرياته الاخرى جل ذكره الاعظم)



سید کاظم رشتی

یکی اواحدها درباره نسب نامه افنان سئوال کرد ناطق جواب داد که
شیکل مبارک حضرت ولی امرالله نسب نامه حضرت اعلیٰ جل اسمه
الاعلیٰ را با نام افنان و منتبین شجره مبارکه بانگلیسی مرقوم
فرموده اند که صورت آن بفارسی اینست

نسب نامه افنان

جناب میرزا عابد جد اعلای افنان دارای دو فرزند ذکور
بودند یکی موسم به میرزا محمد حسین و دیگری موسو، به میرزا علی
بود.

میرزا محمد حسین را فرزندانی بود بقرار ذیل.
حاجی میرزا حسن علی معروف به خال اصغر
حاجی میرزا سید محمد معروف بخال اکبر که کتاب ایقان نوشته جو
سئوالات او نازل شد در پنجم اردیبهشت ماه ۱۲۷۸ روز بسال ۱۲۷۸
هـ ق از قلم جمال مبارک جل جلاله

حاجی میرزا سید علی خال اعظم که جزو شهدای سبعه طهران
در سال ۱۲۶۶ هـ بن شهادت رسید فاطمه بیگم والده حضرت
اعلیٰ جل اسمه - زوجه میرزا محمد رضا شیرازی بزار بن میرزا
ابوالفتح بن میرزا ابراهیم بن میرزا ناصرالله شیرازی الحسینی
حاج میرزا حسن علی خال اصغر فرزندان متعدد داشتند بقرار ذیل

بـنـ بـنـ زـهـرـاـ بـيـگـ زـوـجـهـ حـاجـ مـيرـزاـ مـحمدـ تـقـيـ وـكـيلـ الدـوـلـهـ بـنـ خـالـ
 اـكـبـرـ سـابـقـ الذـكـرـ
 حاجـ حـسـيـنـ حـاجـ سـيـدـ جـعـفـرـ حاجـ مـهـدـيـ حاجـ مـيرـزاـ
 آـقاـ حاجـ سـيـدـ حـسـيـنـ مـزـيـورـ چـندـ فـرـزـنـدـ دـاشـتـنـدـ اـزـ اـيـنـ قـرـارـ .
 فـروـغـيـهـ بـدـيـعـ الـهـ حـبـيـبـ الـهـ آـقاـ ضـيـاءـ
 حاجـ سـيـدـ جـعـفـرـ دـخـتـرـ دـاشـتـنـدـ مـسـمـاـتـ بـهـ عـالـيـهـ
 حاجـ سـيـدـ مـهـدـيـ فـرـزـنـدـ اـنـشـرـ اـزـ اـيـنـ قـرـارـ بـودـهـ وـفـائـيـهـ مـصـافـائـيـهـ
 سـيـدـ عـلـىـ سـيـدـ مـحـمـدـ مـيرـزاـ بـزـرـكـ آـقاـ سـيـدـ مـيرـزاـ
 حاجـ مـيرـزاـ آـقاـ فـرـزـنـدـ اـنـشـرـ بـقـارـذـ يـلـسـتـ مـيرـزاـ مـحمدـ باـقـرـ مـيرـزاـ جـوـادـ
 مـيرـزاـ خـلـيـ مـيرـزاـ جـلـالـ مـيرـزاـ بـوـالـقـاسـمـ
 حاجـ مـيرـزاـ سـيـدـ مـحـمـدـ خـالـ اـكـبـرـ فـرـزـنـدـ اـنـشـرـ اـزـ اـيـنـ قـرـارـ بـودـهـ .
 خـدـيـجـهـ سـلـطـانـ بـيـگـ بـنـ بـنـ جـانـ جـانـ بـيـگـ زـوـجـهـ حاجـ مـيرـزاـ
 سـيـدـ حـسـنـ پـسـرـ مـيرـزاـ عـلـيـ .
 حاجـ مـيرـزاـ بـزـرـتـ حاجـ مـيرـزاـ مـحمدـ تـقـيـ وـكـيلـ الدـوـلـهـ مـوسـسـ مـشـرـقـ
 الاـذـ كـارـ عـشـقـ آـبـادـ حاجـ مـيرـزاـ مـحمدـ عـلـيـ
 فـرـزـنـدـ انـ جـنـابـ حـاجـ مـيرـزاـ مـحمدـ تـقـيـ وـكـيلـ الدـوـلـهـ اـزـ اـيـنـ قـرـارـ استـ
 مـرـيمـ خـانـمـ لـقاـ سـلـطـانـ بـيـگـ فـاطـمـهـ بـيـگـ بـيـگـ سـاحـبـ سـيـدـ آـقاـ
 حاجـ مـيرـزاـ سـيـدـ مـحـمـدـ حـاجـ مـيرـزاـ سـيـدـ مـحـمـودـ .
 حاجـ مـيرـزاـ مـحمدـ عـلـيـ بـرـادرـ جـنـابـ وـكـيلـ الدـوـلـهـ بـسـرـىـ دـاشـتـنـدـ

بنام میرزا آقا که یگانه پسر او بوده است
 اما جناب خال اعظم پسری داشتند بنام میرزا جواد
 پسر دیگر جناب میرزا عابد موسو بیمیرزا علی چند فرزند داشته است
 از این قرار
 حاجی میرزا ابوالقاسم معروف به سقاخانه (بهمین کتاب مراجعه
 شود)

حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر .

زهرا بیگم زوجه میرزا زین العابدین پدر میرزا آقاملقب بنور الدین
 که پسرانش حاج میرزا بزرگ و حاج میرزا حبیب و حاجی میرزا نیسا
 در شیراز ساکن بودند (زهرا بیگم خواهر حضرت حرم مبارک حضرت
 اعلیٰ جل اسمه بوده اند و تولیت بیت شیراز حسب الامر حمال مبارک
 بعد از حرم مبارک بخواهر زهرا بیگم وسازوی بارشد اولاد نداشت
 و اگذارشده و امروز میرزا ابوالقاسم پسر حان میرزا حبیب مرحوم مزبور
 عهد دار خدمات بیت شیراز است و لوح تولیت بخواه ناقص اکبر
 در نزد مشارالیه موجود است آخذیجه بیگم حرم مبارک حضرت رب
 اعلیٰ جل اسمه که فرزندی احمد نام از حضرت اعلیٰ داشت و در
^(۱) سیاوت طافل مزبور در گذشت و در مقعده بی بی دختران مدفون است
 و نام احمد در قیم الاسماء و کتاب بیان نازل و مذکور شده است
 حاجی میرزا ابوالقاسم سقاخانه فرزندانی داشته از این قرار

(۱) حسب الامر بیکل مبارک رعنی احمد بکلستان چاود شیراز - منتقل شد .

ساره سلطان بیگم (فاطمه سلطان بیگم مادر علی آقامعروف به
موقر الدوّله است) میرزا ابراهیم میرزا علی میرزا محمود که دختری
بنام آغا بیگم داشته است

میرزا ابوالحسن که دختری بنام منور داشته است

مریم سلطان بیگم سید محمد حسین که فرزند اشرف ربانی و میرزا او
رحمی و آقا میرزا حادی بوده اند و این میرزا حادی همان داماد
حضرت عبدالبهای شوهر نبیائیه خانم است که هیکل مبارک حضرت
ولی امر الله شوفی ریانی از این اقران بوجود آمده اند
اما اولاد حاج میرزا سید حسن افنان کبیرا زاینقارا است

طیبه - بی بی سکینه - حسین شمس جهان بیگم مخاطمه سلطان بیگم
صاحب سلطان بیگم میرزا محسن داماد حضرت عبدالبهای شوهر
طوبی خانم سیمه حضرت عبدالبهای حاجی میرزا سید علی م حاجی
سید محمد - سید احمد - حاجی سید میرزا

فرزند زهرا بیگم زوجه میرزا زین العابدین سابق الذکر پسری بود
بنام میرزا آقا که قبل از کشید و درلوحی جمال مبارک جل جلاله
اور ابنو الردین ملقب فرموده اند اولاد میرزا آقا نور الدین اینها

ستند .

طوبی - میرزا نبیا - میرزا حبیب - میرزا بزرگ که تا حل اختیار نکرد
و بلاغب ماند - میرزا جلال - سید آقا میرزا بزرگ و طوبی خانم ازدواج

نکردند و بلاغ عقب ماندند و بقیه حمه دارای اعقاب واولاد ثابت بسر
امرا لله استند

یکی از احبا سؤال کرد که شب آئندگان نامش را شنیده ام چیزی که
از شما اطلاعی از او دارد که کی بود و چگونه شخصی بوده است
درجوابیش یکی از باران فرمود که جناب حاجی میرزا حیدر
علی اصفهانی در ضمن یادداشت‌های خود که قسمتی از آن در
نزد بندگان موجود است و اطلاعات مفصل امری در آن مندرج است
در باره شب آئندگان چنین میفرمایند (واز روی یادداشت‌های
مرحوم حاجی چنین خواند).

میرزا زین العابدین کاشن معروف به شب آئندگان اصلاً بجهه سر
راهی بود که آقا سید رضا از احبا اور از سرمه برداشته بود کحالی
بود از اهل اردستان وزین العابدین را بعد هم با خود باردستان
برد و با وکحالی را آساخت و چون او مرد زین العابدین بجا ای او کحال
شد و در اردستان زن گرفت بعداً بواسطه بد خلقی و اخلاقی زشن
احباب عذر اور از اردستان غواستند وزنشم طلاق گشترفت
وزین العابدین آمد اینها و حضرت سلطان الشهداء از اونگاه‌های
فرمود و یاسو، خلقت میساختند در موقع شهادت سلطان الشهداء
وزین العابدین رفت طهران و بکحالی پرداخت و کارثه، غیلی بالا
گرفت آقاجمال اور ابا خود همراه کرد و چون خیلی هر زه و بد زیان

بود او را آلت کار خود کرد و همیشه اوراد رصد مجلس می نشانید و
 اهمیت با او میداد و او هم باور کرد و اغلب میگفت که من در اصفهان
 در مجلس که بود، سلطان الشهداء طرز راست من می ندست
 و محبوب الشهداء اطرف چپ من بود و ۰۰۰ خلاصه خیلی نادان
 و بن سواد بود و به بعضی پول میداد که با اسم او شعر بگویند تا در
 طهران بود تخلص نداشت و در یغداد و موصل شب آهند تخلص
 میکرد با آنکه عمه جا احبا با و مهریانی کردند عاقبت در موصل وقتی
 که خبر نقفر آقا جمال را شنید او هم ناقض شد و در همانجا مرد قیرش
 در موصل است باری شب آهند در اوائل حال در سال ۱۳۰۰
 جری با جمعی از احبا بحبس نایب السلطنه افتاد و بواسطه
 تبری کردن از امری همراهی رفیق شیخ عرب که اولعن کرد میخواست
 خود را خلاص کند نایب السلطنه که چنین دید آن دونفر را بجروب
 بست که شما اخود پرست و بول پرست و ستد و بالا خره بوساطت
 چند نفر رد و راز طهران نفی کرد عاقبت شب آهند که معلوم
 شد و از شیخ عرب که طالب کیمیا و مشغول مشاقی بود معلوم نشد
 که کجا رفت وجه بسریر آمد انتہی
 در این عنگا، محفل منفنس شد و باران الهی تشریف بردند

هفتم هزاردهم

پس از آنکه احبابی الهی مجتمع شدند و مصحف شروع گردید
یکی از باران رحمانی لوح مبارکی را تدوت نمود که آغاز آن این
بیان مبارک بود "مولای یعنی ان الفیونات الالهیة والاشراقات
الرحمانیة علی قسمین الخ

پس از آنکه تلاوت لوح پایان یافت درین حاضرین گفتگو شد که
این لوح بارگ باعزم کیست و شان نزولش از کلک امیر مرکبینان
جل ثنائه چه بوده است ؟

یکنفراز احباب فرمود این لوح مبارک باعزم مرحوم آفاسید
صادق نقاش است که کاغذی سفید بمحضر مبارک تقدیم کرد و سئوالی
در نیست گرفت و بخیال خود حق را متحان کرد و لوح مزبور در
جواب سئوالش نازل شد صورت آن لون مبارک به شمیمه الوان متعدد
دیگر که در این خصوص از قلم مبارک نازل شده و شرح اقدام مشارا
باين عمل در کتاب درج لثائی دایت جلد دوم بتفصیل مسطور
شد و نیز شرحی در این خصوص جناب حاجی میرزا حیدر علی در

کتاب بهجت الصدور نوشته اند مراجعه شود لهذا از نقل آن در
لین محفل صرف نظر مینماییم .

سائلی فرمود حضرت اعلیٰ جل ذکرہ در بیان مبارک بیانی -
باين منسون فرموده اند که از عمر عالم دوازده هزار و پست و پرسال
گذشته وا ز من يظهره الله يجهارده ساله تعبیر فرموده است
.... الخ اين عدد که راجع بتاريخ عالم فرموده اند از جهه را هست
وانگهی با حدیث ابابالبید مخزومی هم از حيث سال فرق بسیار است
زیرا در آن حدیث فرموده که ظهور رسول الله (ص) در شتر هزار
وکسری از آغاز عالم بود و مقصود از چهارده ساله چیست؟ این بین
مبارک اغلب مورد بحث ترا داده میشود و در اطراف آن سؤال -
بسیار میکند؟ (۱)

یکی از حاضرین فرمود اشخاصی که اینگونه سؤالات عینماید
چنانچه باید و شاید در کتاب مستطاب بیان درست دقت نکرد
و تمامی باب مزبور را که بیان مبارک مورد بحث در آن نازل گردیده
مورد مطالعه فرار نداده اند اساساً ز کرد و از ده هزار سال از عصر
عالی و ذکر جوان دوازده ساله و ۴ ساله که در خاتمه بیان مبارک
مسطوط است برای اثبات عظمت ظهور حضرت رب اعلیٰ جل ذکرہ
نسبت بظهورات سابقه و اثبات علویت و رفعت ظهور من يظهره الله
نسبت بظهور حضرت رب اعلیٰ و سایر ظهورات سابقه است یعنی

(۱) برای تفصیل محلب بکشف الغطا مراجعه شود .



آقا سید صادق نقاش

باين بیان حضرت رب اعلی خواسته اند که عظمت ظهور خود و ظهور من بظهور الله را گوشید مردم فرمایند و بهیچوجه مربوط به قنیه تاریخی و اینکه از عرصه عالم چقدر گذشته است نبوده و نیست مقایسه بیان مبارک در این مقام با حدیث اباالبید مخزومنی مذکور در کتاب الفرائد و فرمایش حضرت (ع) تماس ندارد تا تنافقی پیش آید زیرا "ربا" موضوعی علیحده وجود آگاهه است و ارتباطی بهیچوجه با هم ندارد برای توضیح مقام و تشریح مرا اجازه میخواهم که چند مطالب را بطور مقدمه در پایه اصطلاحات مبارکه وارد کنم در کتاب بیان مبارک بعربي برسانم و سپس نتیجه اصلیه را روشن سازم .

۱- در ظهور بعد اشرف از ظهور قبل و درجه بلغ آن محسوبست یعنی کمالات ظهور قبل در ظهور بعد موجود است بخلافه کمالات دیگر چنانچه حرف خ نسبت به حرف ظ اشرفست زیرا "خ" نه بد "ظ" را دارد باضافه مدنی ظ هزار ارع را ندارد و نیز جوان چهارم ساله کمالات جوان دوازده ساله را دارد معنی زائد (کتاب بیان فارسی باب سیزدهم از واحد سوم)

۲- دور هر را از ظهور مظا هر الهمه قریب یک هزار سال است (خواه باين عدد برسد یا تجاوز کند چنانچه از حضرت عيسى (ع) تا حضرت رسول (ص) کمتر از هزار واژه حضرت رسول تا ظهور نقطه

بیان بیش از هزار سال است) ولی روی هم رفته معدل فاصله ظهورا
یک هزار سال است (کتاب بیان باب عاشر از واحد سایع)

۳- حقیقت ظاهره در مظاهر کلیه واحد است ولی بروز و ظهور آن
مختلف چنانچه حقیقت انسانیت واحد است ولی ظهورات آن در
مراتب نطفه وعلقه ومضغه و و و تاجوان دوازده ساله و ۱۴
ساله که سن بلوغ است مختلف است بنابراین ظهور آد، ابوالبشر
مقام نطفه ظهور حقیقت واحد بود و ترقی نمود تا آنکه دوره ظهور
 نقطه بیان مانند جوان ۱۲ ساله بود و ظهور من يظهره الله مقام
بلغوست که مثل جوان ۱۴ ساله است (باب سیزدهم واحد سفر
کتاب بیان)

۴- از دوره آد، تا ظهور نقطه بیان شش ظهور کلی در عالم دایر
شد و عمر عالم هم پر حسب تواریخ موجود از هبوط آد، تا میلاد مسیح
چهار هزار سال و از میلاد مسیح تا ظهور نقطه بیان ۱۸۴۴ سال
ومجموعاً پنج هزار و هشتصد و چهل و چهار سال "۵۸۴۶" سال
میگردد .

پس از این مقدمات والحمد لله عرض میکنم . قبل از ظهور حضرت
اعلیٰ جل ذکرہ شش ظهور در شش هزار سال ظاهر شد و چون ظهور
حضرت اعلیٰ جل ذکرہ جامع جمیع کمالات ظهورات سابقه قبل از
خود بود بنابراین ظهور آن حضرت هم بنهایی میشود مانند شش

محاضرات

۶۸۳

ظهور قبیل و چون این دو شش ظهور را بهم اضافه کیم میشود
د واژده و چون دوره هر ظهوری تقریباً هزار سال است پس از
عمر عالم دارد ورده ظهور نقطه بیان دوازده هزار سال گذشته
بود و چون ظهور حضرت اعلیٰ که جامع کمالات ظهور است سه
سابقه بود علاوه هم دارای کمالات مخصوصه بوده عدد دویست
و ده سال هم برآن افزوده شده و اشاره بکمالات زائد ظهور
نقطه بیان بر ظهورات سابقه است پس تا ظهور نقطه بیان
از عمر عالم گذشته بود دوازده هزار و دویست و ده سال و این
جهت بعد از ظهورات سه سابقه هفتم بود و ظهور
من یظهره الله نسبت بظهور نقطه بیان مقام بلوغ را داراست
باید جامع کمالات ظهورات سبعه سابقه باشد یعنی
بیت‌هایی مثل این است که هفت ظهور قبیل از او در ظهور
او مبعوث و مجسم و ظاهر شده بنابراین هفت ظهور قبل
چون بعد د هفت که ظهور شود اوست اضافه میشود چهار ده
میشود و از این‌جهت از ظهور من یظهره الله بچوان چهار ده
ساله تغییر فرموده است .

این است مقصود مبارک از بیان مبارک نازل در بیان مبارک
و چنانچه ملاحظه فرمودید بهیچوجه ارتباطی با تاریخ ابابدی
مخزومی ندارد و تناقضی در بین نیست او در جای خود درست

و بیان مبارک ابدا ارتباطی با او ندارد که اختلافی درین
ایجاد شود . با این مقدمات که ذکر شد اصل مطلب
واضح گردید .

یکی از احبا کفت و هفته قبل ذکری ازیاد داشتمای
در حومه حاجی سیرزا حیدر علی اصفهانی بیان آمد من هم
قسمتی ازیاد داشتمای آن مرحوم را در فتریاد داشت
بنابر آقا فضل الله شهیدی پسر شهید سعید استاد -
علی اکبر صماریزدی پیدا کردم و اینکه برای شمامیخوانم :
” ۰۰۰ تفسیر آیه نوجدها تنرب فی عین حمه
از قلم سرکار آقا بنام قاضی عکا صادر شده ملا علی اصغر
مند و قدار صاحب دیوان وقتی نه ر طهران مرا بردم -
خانه صاحب دیوان دیدم حسین خان نظام الدوله رالسی
نار سینگدائی در خانه صاحب دیوان نشسته است اینطور
ذلیل شد .

حاجی فرموده اند

سیرزا اشرف اصلا بشروئی بود و سید و مولود نجف آباد
و تحصیل کرده در اصفهان از علماء و فضلا و بسیار ساده
و موءمن احبابی آباده اورا بآباده برداشت و در آنجا
خانه و دستگاه دادند قریب سی سال در آباده ماندوحتی

مشروف به میرزا اشرف آباده ئی کردید .

انتهی

این مطلب را نیز بشنوید که خالی از فایده نیست :

ملا محمد مقانی از علمای شیخیه بود که در حضر ولی‌عهد
در تبریز حاضر بود و نسبت بهیکل مبارک جسارت‌ها کرد
وفات‌شنبه سال ۱۲۶۸ هـ.ق. بوده است پسرش میرزا محمد تقی
کتابی در رده امر با ب نوشته است ملامحمدونظام‌العلماء
که در حضر ولی‌عهد حاضر بود و صورت مکالمات و مباحثات
حضر ولی‌عهد را با حضرت باب بعد از در کتابی نوشت
و بسال ۱۲۲۱ هـ.ق. مرد کتاب مذبور ملواز افترائات و سخنان
که بست که رضاقلی خان حدایت در روضه الصفا از آن کتاب نقل
کرده است خمزه میرزا حشمت الدوله برادر محمد شاه و سر عباس
میرزای نایب‌السلطنه فتحعلیشاه است .

اشرف که از بنادر معروف مازندران است در زمان شاه عباس دوست
شد و بنام اشرف‌البلاد موسوم بود و بعد از بتخفیف آن را
اشرف گفتند و امروز آنرا (بهشهر) می‌کویند .

در قصیه تیرانداختن شاه قاآنی و سروش اصفهانی در -
تهنیت شاه قصائی گفتند از جمله قاآنی را و قصیده است
که مطلع یکی اینست .

من از این پس می خویم گرمی حلالست ارجام
 نه زطعن مفتیان ترسم نه از غوغای عام
 در قصیده دیگر میگویند :

آخر شوال خسرو شد سوار از هر سید
 آسمانشند ارعنان و آفتابش در رکاب
 کر کمین ناگه سه تن جستند و افکندند زود
 تیرهای آتشین زی خسرو مالکرقا ب
 و مطلع قصیده سروش اصفهانی اینست :

جشنی بود عجم را اکون بزگوار
 بریاد تدرستی سلطان کامنگار
 میرزا نظر علی حکیم شوهر خواهر اعتضاد السلطنه علی قلسی
 میرزا است که محمد شاه او را براسطه بلند پروازهای باقی تبعید کرد .
 در وره ناصر الدین شاه محل اعدام مجرمین وقتل بابیها میدان
 معروف به تخته پل بود که مذبح کا و کوسفند هم بود و چون در جوار
 ارک شاه بود محل مجازات را بخان شهر یعنی بمیدان پا قاپو ق
 امروز نقل کردند و اطراف میدان تخته پل را حجرات ساختند و
 و بسبزه میدان معروف گردیده است .
 یک ازیاران فرمود شیخ شهادت جناب بدیع در هفته های
 قبل گفته شده من هم شیخ شهادت ابابدیع را از نشریه ارض خاء

برای شما اگر اجازه بدید میخوانم و چنین خواند

(شرح شهادت حضرت ابابدیع در مشهد)

جناب حاج ع عبدالمجید شهید بمناسبت آنکه والد بدیع
حامل لوح سلطان میباشد از قلم حضرت بها "الله جل ذکرہ -
الاعلى به آبابدیع ملقب و در میان بهائیان نیز باین ایم معروف
است و اول کسیکه در خطه خراسان شریت شهادت چشید مسحوم
آبابدیع بود تولد او در نیشاپور و ابتدا بـشـالـفـروـشـی اشتغال داشت
و من بعد در مشهد نزدیک چهار سو حجره سمساری داشت در لیست
ابتدای امر در رک فیض ملا خسین بـشـرـوـئـی نموده ایمان آورد و در قلعه
شیخ دا بررسی جزو اصحاب و مدالفعین واژد و تاختم امر قلعه در
تمام امور با سایر انساناب اشتراک داشت بعد از خاتمه امر قلعه
جزء اسرار رآمد لکن یکی از دوستان او و آخرین مستخلص ساخت
لذا بـخـرـاسـان مـراجـعـت نـمـودـه کـافـی السـابـق پـکـسبـ خـود و بتـبـلـیـخـ
امر اشتغال و زید بعد از شهادت فرزند ارجمند خود در سن ۱۲۹۳
بحضور حضرت بها "الله جل ثناءه مشرف شد و در مراجعت
در اسلام بیول باد و برادر کلیمی آقازیز الله جذاب و آقا شا وردی
ملاقات و وسائل تکمیل تصدیق جذاب را فرام ساخت .
لوح رئیس و کتاب اقدس را آبابدیع با خود از ازان اقدس
بـخـرـاسـان آـورـد و در مـجاـلسـیـتـشوـیـن اـحـبـاـ پـرـداـختـ وـبـیـانـ مـبارـکـ رـاـ

که اخبار از زوال سلطنت سلطان عبدالعزیز میداد نمود و
مواره از آنکه در آن نزدیکی باید بشرف شهادت فائز شود بحسبت
میداشت از جمله روزی در کی از سجالتر فرمود "روزی حنور جمال
مبارک" که مشرف بسیار شرحدی از تشریف بدین ویران لوح
مبارک به هران و پسر شهادت رسیدن اورا میفرمودند اشکم
قسمی جاری بود که محسن ترشد فرمودند ابادی غنیمه سه
حسه عرضان گذشته خوب است یک قسمت دیگر را که بعنزله روغن
پیخته است نذر امامزاده نمایند عرض کرد آیامکن است چه میشون
قسم که محسن باشکم ترشد بخونم نیز ترشود جمال مبارک فرمودند
انشا الله و فرمودند و امر را بسیار مواظیب باش اول مظلومیت دو
لطفافت "ابادی غنیمه اکثر اوقات را بتحریر آیات مشغول والوان مبارک
راسواد میگرد .

خلافه زمانیکه نشستاد وینج سال از عرض گذشته بود در ماه
رمضان سنه ۱۲۹۴ برادر و مشیره او که سومن نبوده وعد اوت -
داشتند - لمع در تصرف منزل او نمودند و بمحضر شیخ محمد تقی
تجنوردی حاضر شده گفتند برادرماندیم ملا حسین بشروعی و در
قلعه شیخ طبرسی جزو اصحاب بوده و سریر حامل لوح سلطان
بوده است و بگاه بهائی بودن کشته شده است حالا پدر از عکا
برگشته مرد را بدين خود دعوت میکند و روزه هم نمیگیرد شیخ مذکور

دونفر طلبه برای استماع اقرار نزد ابابدیع فرستاد آن مرحوم علنا به تبلیغ آنها پرداخت و اقرار برحقائیت این امر نمود و بدین جهت مدرک صحیحی بدست شیخ اقتاد و مذکور داشت که حال کشتن او آسان است .

در این ایام شیخ باقر مجتهد اصفهانی که از قلم میساره بذئب ملقب وقاتل حضرت سلطان الشهدا و محبوب الشهدا بود بمشهد وارد گردید پس از آنکه شیخ باقر بمشهد وارد و پسر مجاری امراطلاع یافت و آوازه وصیت ابابدیع را شنید که امر به احتمار او نمود تا بواسطه محاکوم نمودن حاجی شهرتی در خراسان نیز تحصیل نماید لکن حاجی که مقصد اور امید ایست وقعنی نمیگذاشته باین جهت شیخ باقر باشیخ محمد تقی فون الذکر و شیخ عبدالرحم که مقدم بر تماعلم علمای خراسان بود مدست گردید این سه نفر متفقا از شاهزاده رکن الدوله تقاضا نمودند که حاجی را درستگیر نموده بقتل رساند گرچه شاهزاده مردی خوش نیت و مایل بریختن خون بهایان نبود را زن فشار علما تسلیم گردید و امر توقیف ابابدیع داد وقت سحر که ابابدیع تازه از حمام برگشته بود جمعی از فراشان ایالتی با تفاقد عده از ازادل واولانز دخال باب نمودند شپس یا الله گویان وارد شده حاجی را تکلیف بامدن باداره ایالتی نمودند آنمرحو لباس پوشیده با آنها بطرف ارک دولتی رعسپار

گردیدند از اطراف خانه غوغای دلله شادی دشمنان و فریاد
و غافان تلهف بعنه از منسوبین و منصفین بلند بود . بعد ازورود
بارگاه اوراد ر منزل محمد حسن خان فراشباشی محبوس ساختند
فراشباش حضور رکن الدوله از حسن اخلاق و رفتار حاجی تغزیف
و تمجید نمود و تقدیمی حاجی رامینی برآنکه یچه تقسیر گرفتار شده
ابلاغ کرد لکن رکن الدوله جواب نداد و با وجود این درقتل
حاجی مسامحه میگرد .

چون علما دیدند شاهزاده مسامحه مینماید به ناصر الدین
شاه شکایت نمودند شاه در جواب تلگرافی دستور داد " هرگاه اغزار
نداشد را کمی و تحقیق نماید " چون اباید بیع از ابتدا هم اقرار
داشت شاهزاده جز اطاعت امر شاه و راهنمی کرد ن علما چاره
نداشت .

بالاخره قرارشده حاجی را بجاد رمیواری که تازه بعشید آورد
بودند و نوظهور بود بسته تا از عوایب اینین پرت شود لکن این امر
 مجری نشد زیرا اتفاقا وقتیکه شیخ باقر در حضر شاهزاده نشسته
و در امر اباید بیع مذکوره مینمود سدای شیون از اندر گرون بلند گردید
و معلوم شد که دختر شست یاد و ازده ساله رئیس الدوله مسمة به
فرغنده " که نزد پدر خیلی عزیز بود و غالب اوقات قرب شست نفر
از خوانین و خدمه برای تقرب بشاهزاده پروانه وارد و راند ختیر

سبیحه فصیح اللسان راگرفته بودند در منجلاب و بقولی در حوض آب
 افتاده خفه شده است شاهزاده منطرپ شده مذاکره راقط
 مجلس را خاتمه داد و مجلس عزا یکی از نسوان گفت بود بیخود
 و بجهت بیچاره حاجی را ذیت میکند حرم شاهزاده از اینکله
 خیلی متاثر گردید و باشوه خود خشونت نمود که توارابا حاجی
 چکار که از آه او جوان من از بین بروداين خبر در تما شهریارکه
 در حبس هم پیچید باری بواسطه این پیش آمد شاهزاده امرداد -
 حاجی را ز محبس فراشباشی بانبارارک انتقال دادند ستاقبان
 ا انبار مشهدی حسن مردی سالم النفس بود از حاجی توجه و
 رعایت میکرد این شخص نسبت بتمام محبوبین مخصوصا نسبت به
 محبوبین بهائی خیلی مهریان بود و نمیگذشت آنها را در محبس
 شکجه کنند و میگفت من مامور حراس است اینها هستم برای شکجه
 بیرون ببرید بالا غرہ شیخ باقر از مسامحه شاهزاده در قتل حاجی
 د لگیر شد و تلگرافا بشاه شکایت کرد و صدور حکم قتل حاجی رادر
 خواست نمود شاه مجدد ا به شاهزاده تلگرافا دستور داد هرگاه
 اقرار ندارد رها کنید والا حکم شرع را در رباره اه محوی دارید روزی
 میرزا سعید خان که سابقا وزیر امور خارجه و آنوقت متولی آستانه
 بود با شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس معروف در حسن سور
 رکن الدوّله بوننقد مشارالیه توسط ایند و نفر که اولی د رطهران

حضور حضرت بها ؟ الله مشرف شده و دومن تصدیق امر بارک را
داشت و حرد و خیرخواه بودند به حاجی پیغم داد که اینها دست
بر نمیدارند و به شاه شکایت کرد، اند شما اگر نمیخواهید لعن کنید
همین قدر اظهار کنید من بد نمیگویم لکن از اینها یعنی از زمرة
بهائیان نیستم که بدین وسیله خلاصی شمارا بهانه باشد حاجی
جواباً اظهار داشت که تکلیف کمان عقیده ندارد و برد پوششی
نمودند نمود شیخ الرئیس میگوید شامیدانید که من و برادر، هاشم
میرزا بوسیله والده از سفرستن بین امر مومن حستیم و من الحال
خیر شما و خیر امر را میخواهم کار سیار سخت است لازم است
تکلیف شاهزاده را تبول نمایید سپس میرزا سعید ثان گفت شما
میدانید که حضرت بها ؟ الله ذکر مراد روح ناصرالدین شاه
فرموده اند و من نیز مومن باین امر حستیم لکن حفظ لازم است بیاید
حال که شاهزاده میل بشلناخت شما ندارد همین قدر بگوئید
من از این طائفه نیستم .

در جواب حاجی میگوید "کار از اینها گذشته و من برای شهادت
آمده ام "

علاوه بر اشخاص فون الذکر مرحوم میر معصوم خان (ایشیک
آغاسی) و محمد حسن خان فراشبashi و شاهزاده خسرو میرزا و
نصرت الملک و امثال هم هر کدام تنها یا بااتفاق بقرار مذکور در-

فوق نزد حاجی رفته لکن نتیجه از تکالیف خود نگرفتند و ما وقوع
را برای شاهزاده بیان نمودند .

باری رکن الدوّله ده دوازده نفر از محترمین رانزد حاجی
فرستاد و مأیوس گشته راهی برای استخلاص او پیدا نکرد بلکه
رفتار حاجی بیشتر بهانه بدست دشمنها میداد مثلاً یکی از —
رسولها حاجی میرزا حسینعلی وزیر استانه نزد حاجی رفت
بعد از مراجعت بخاور شاهزاده گفت حضرت والا در عرض استعما
واطاعت فرمایش شما حاجی مراتب لین میگرد خلاصه قنیه طوری مترب
گردید که خود رکن الدوّله را هم خوف برداشت و امریقتل ابابد بع
داد .

یکروز قبل از شهادت به خدیجه خانم که یکی از ورقلات —
مومنه مستقیمه و شواره در خدمات امری حاضر بود و همه روزه بزندان
رفته و خدمت او میرسید و واسطه بین احبا و آن مرحوم بود فرمود
”دیگر بار ک نیاید زیرا غواب دیدم اسبی آوردند سوارشوم که
حسب الامر بطهران بیرون وقتیکه در میدان ارک بچوب بست رسید
افتادم“ تعبیر شد این است که همانجا شهید خواهم شد .

روز دیگر مشهدی حسن با احبا اطلاع داد که حاجی را —
امروز بقتل خواهند رسانید آن روز احبا مشهور در منزل با بیمه
جمع شده بتلاوت آیات وادعیه مشغول بودند و منتظر وقوع نقیضی

الهی گردیدند راین وقت جمعی از فراشان حکومت و ازادی دور
محبس را گرفته و میر غربان منتظر بودند که حاجی را از محبس بیرون
آورند آن مظلوم را پس از چند ساعتی در حالتی که زنجیر گرانی
برگردان داشت بیرون آوردند و او بشانه و باین شعر متّهم بود .

ماندارم از رثای حق گلمه

عارناید شیر را ز سلسه

رشته برگرد نم افکنده دوست

میکشد هر جا که خاطر خواه اوست

و با این حال بطرف تلازیکه شاهزاده رکن الدوّله در یک طرف آن
و شیخ با قدر طرف دیگر نشسته بود و رو بروی آنها موقن السلطنه
قرار یافته آن مظلوم را آورده نگاه داشتند شیخ با این روح حاجی کرد
و گفت در بهائی بودن شماشکی ندارم لکن اگر نیستید لعن کنید
حاجی جواب نداد شیخ با قدر سؤال را تکرار نمود حاجی سر را بلند
کرده جواب فرمود من سب ولعن میکنم کسیرا که خدا و رسول و انبیا
و ملائکه اورا لعن کنند "شیخ گفت باید اسماعیل رسم ا لعن کنی
حاجی جواب داد حرف همان است که گفتم شیخ مذکور داشت از
اسلام چه بدی دیدی که بهائی شدی حاجی شرحی از عقاید
اصل بهایان نمود و بالآخره مذکور داشت که اصل اسلام پیش
اوست شیخ باشد ت گفت غیر از لعن چاره ئی نیست و من بالاین

حرفها کاری ندانم دراین وقت رکن الدوّله خطاب بحاجی نسود
که لعن نماید حاجی جواب داد حضرت والا گفت که برجه کسی -
لعن میکنم شیخ برآشافت که حضرت والا من ناکم شرعم وقتل اورا
با قانون اسلام واجب میدانم موتمن السلطنه باحالت اهانت را ب
مذکور داشت که خیر از او چیزی معلوم نشد که دلیل برگفتن
باشد شیخ گفت خیر آقای مستشار الملك شما نمیتوانید بااین حرها
حاجی را راهی دهید و شریه براسلام وارد سازید دراین وقت
رکن الدوّله بحاجی خطابا گفت اگر لعن نکنی حکم بقتل هادر
میکنم حاجی فرمود عرض کردم که شما مختارید رکن الدوّله مستحصل
ند « گفت بیزید و بقتل رسانید باری از در دیوانخانه حاجی را
بعیدان ارک که آنوقت میدان تویخانه بود آوردند دراین وقت
منتسبین حاجی خود را رسانید « گفتند آخر لعن کن که خلاص -
شوی حاجی بعد از قدری نصیحت فرمود امسال زمستان خیلسی
سخت خواهد شد بروید فکر سوخت کنید خدا حافظ .

میرغذبان سرزنجیر را گرفته هیا هم میکردند واژ ازد حما
جمعیت جلو گیری مینمودند وزیاده از هزار جمعیت در میدان جمع
شده بود و رمیدان که در آن وقت ایوان بود قریب شصت عراده
توب قرار گرفته بود درست شمال میدان جلو باع ملی حالیه پیک
حون بزرگ بود که حاجی را از مقابل آن عبور دادند و بطرف جنوب

جایی که ایوان چویی برای باروط کوپی قرار گرفته بود آورد —
 نگاهداشتند فراشان و میر غنیمان دور تاد و را اورا گرفته واورا جلو
 ایوان مذکور بیشتر پقبله نشانیدند و قدری برایش آب آوردند در —
 مقابل حاجی دژخیم موسوم با سکندر بالباس سرخ منتظر ایستاده
 و کارد کجی برکمریسته بود .

بعضی از دوستان بهر نحو بود خود را نزد یک حاجی
 رسانده تکلیف بر لعن نمودند که آفرحال وقت صرورت استویین
 ندارد حاجی در جواب فرمودند .
 برو ایندام بمرغ دگرنم
 که عنقار ابلند است آشیانم

چند دقیقه قبل از شهادت فراشباشی رکن الدوله نزد حاجی آمد
 و از قول رکن الدوله ابلاغ نمود که بهتر است لعن کند حاجی
 فرمود شما مشغول کار خود باشید .

بالاخره دژخیم عمامه و شال کمر و قبای او را بیرون آورد ^{دیگر} هدایت
 تن حاجی فقط یک از خالق قلمکاری مانند سپس شخص مذکور شانه
 اورا محکم بست در این وقت میر غنیم کارد از کمر کشیده تسلیم —
 دژخیم نصود و آن وارث شمر صورت آن مظلوم را بست قبله برگردانید
 کار خود را انجام داد .

شست روز دیگر دژخیم دلاکین بازار را در مریزد و باصطلاح ناز

خود را از مردم میگرفت و نقل میکرد که من اینقدر آدم کشته‌ام
تابحال مثل حاجی باین دل وجئت ندیده ام تقریباً دومن از او
خون آمد در صورتیکه از کسان دیگر ده سیر و فوتش نیم من بیشتر
خون نوبیآمد خلاصه بعد از آنکه دزخیم عمل خود را با تمام رسانید
سرآن شهید را در صورتیکه ببدن وصل بود روی تخته سنگ مرمر
سفیدی گذارد در این نهمن مردم دسته دسته بتماشا آمدند
و پر میگشتند.

میدان ارک آنروزه خرابه و وحشتناکترین جای ای مشهد
محسوب میشد و بعد از آن محل گلکاری و گردشگاه مهم مشهد گردید
واکنون شعبه بانگ ملی ایران آن محل را خریداری و ساختمان -
محلل وزیبائی بنا نموده که در مشهد فعلاً نظیر ندارد و اطراط
آن ادارات دولتی و مغازه‌ها قرار گرفته است.

باری بعد از آنکه جسد آن مظلوم را با هزاران توهین در
کوچه ۱۰ گردیز دادند در غسالخانه نزدیک حمام شاه مقابل
مسجد سنی ۱۰ گذاشتند که بستگان او و جمع آوری نمایند در -
مجلس احبا قرار شد که آقا ای عزیز الله جذاب تغییر لباس داده
این عمل را انجام دهد وایشان بالباس کردی ب محله چاه نورفته
برادرانی زوجه حاجی را اخبار نمودند و سپس مجتمع با محل
جسد آمده آقا سید ابو محمد داماد حاجی وصیه او (عشقیه)

بدیع) که در مسجد مقابل منتظر و طفل خود (آقا سید آقای طبیب) را در آغوش گرفته آسته اشک میرخست و نمیتوانست نزد یک جسد بباید و آن ستمدیده با طفل خود آخرین نظر و داع را به جسد مطهر پدر اندازد زیرا با وجود آنکه قطره قطره باران میآمد و هوا قدری تاریک شده بود اطفال سنگ میزدند و نمیگذشتند که سید وزوجه این وارد غسالخانه شوند و جناب باد و برادر زوجه حاجی تا دروازه عیدگاه بسته نشده بود جسد را منتقال داده در خارج شهر روی روی ریاط بابا قدرت مقابل کاروانسرا در مردم ^آ دفن نمودند در این محل مرحوم آقا سید آقای طبیب نوه حاجی و خان ناظم پست و مستشار دفتر نیز مدفونند محل میور در آن زمان متزوك و قبرستان افغانها بود لکن حالیه کاروانسرا آباد شده و در ریاط عده امنیه قراردادند .

چنانچه ملاحظه کردید اول کسیکه در خطه خراسان شریت شهادت چشید مرحوم ابابدیع بود قبل از این ابتلاء مهمه برای احباب پیش نیامد وکلیه در اوایل دوره حضرت بهما ^{الله به} واسطه آنکه جمعی از متنفذین وزمامداران امور باین امر مبارک مومن بودند مرد از جسارت و تعریض خود داری مینمودند و علت اصلی شهادت ابابدیع شیخ باقر اصفهانی بود و علمای خراسان بانی و مسبب اینکار نبودند باری بعد از آنکه این نقوص مقدسه

از بين رفند وقایع ناگوار خراسان که مقدمه آن شهادت ابادیع
است متوالیا بعرصه ظهور آمد .

(زيارة حضرت ابادیع) ((والمبین العلیم))

جوهر عرف تشوش من قیص رحمة ربنا العلی الابیس عليك
يا ايها المقرب الى الافق الاعلى والناطق بتنا ، مالک الاسما
في ملکوت الانشأ اشهد انه خرق الحجاب واخذ الكتاب
وآمنت بالعزيز الوهاب في يوم فيه وسمع كل ذات حمل حملها و
قام الناس لمالك العرش والثرى انت الذى ما منعتك الحجبات -
عن منزل الآيات ولالسبحات عن هذا الامر الذى خصعت له
البيانات انت الذى ما منعتك في الله لومة لايم ولاشماتة مشمت
قد نبذت العالم واخذت مالک القدم وسلطان الام اشهد انك
طارت بقواد ، الايقان الى افق الرحمن الى ان دخلت سجن -
المظلوم ، وزرت ربك العظيم القيوم ، ورأيت ما منع عنه الكليم
وسمعت ما سمعه الحبيب وشررت رحيق الوصال وفربت بمقام القدس
والقرب والجمال انت الذى وجدت حلاوة الندا ، وسمعت خبر
كونك البقا ، وحقيق سدرة المنتهى اذ كت قائما تلقا ، وجه ربك
مالک الاسما ، وفاطر السما ، طوبى لك يا ابادیع ولا بنك الذى
به تزلزلت اركان الجبیت وانكسر ظهر الا صمتا ، اللذین يمشون بما
نواب العلما ، بين الانشأ قد شهد الحق المنیع باقبالك وقيامك

ونصرتك واستقامتك وایقانك واطمینانك انت الذی ماخوّفك الالوف
 وما منعك سلیل السیوف فلی‌یوم ایمه صلقت الصفو لاطفا ؟ نور
 الظهور وناحت قبائل الارض وظهر الفزع الاکبرین البشر بعمالک
 ولا ينک طوبی لکما بما فزتیا بشهادت الله فی هذا اللوح الذی
 اشرقـت من افق سمائـه شمسـکـلمـة الله اـنـنـی اـنـاـلـلـه ربـالـعـالـمـینـ .
 دیگری پرسید داستانیرا که در تاریخ نبیل ذکر شده کـه
 حضرت اعلی در رسـالـه فـرمـدـه اـنـدـکـه در خـوابـ دـیدـنـدـازـ خـسـونـ
 حلـقـوـمـ سـیدـ الشـهـدـاـ ؟ (ع) نوشـیدـنـدـ وـبـوـابـ وـحـیـ الـهـ بـرـ
 رخـسـارـحـمـرـ مـفـتوـحـ گـشـتـ اـینـ بـیـانـ مـبـارـکـدـ رـکـدـاـمـ یـکـ اـزـ توـقـیـعـاتـ
 وـرـسـائـلـ مـبـارـکـهـ اـسـتـ ؟

یکـفرـ اـزـ حـاـنـرـینـ فـرمـودـاـینـ بـیـانـ مـبـارـکـ درـصـحـیـفـةـ العـدـلـ
 نـازـلـ شـدـهـ وـمـنـ آـنـ رـایـادـ دـاشـتـ کـرـدـمـ وـحـمـراـهـ دـارـمـ عـینـ بـیـانـ
 مـبـارـکـ اـینـ اـسـتـ تـوـلـهـ تـعـالـیـ " وـیدـانـکـهـ اـینـ ظـهـرـوـ آـیـاتـ وـمـنـاجـاتـ
 وـعـلـوـ ، لـدـنـیـهـ اـزـ نـوـمـ اـسـتـ کـهـ مـشـاهـدـهـ نـمـودـهـ کـهـ رـاسـ مـطـهـرـ جـنـابـ
 سـیدـ الشـهـدـاـ " عـلـیـهـ السـلاـمـ رـامـقـطـوـعـ اـزـ جـسـدـ مـطـهـرـ بـارـاسـ ذـوـیـ
 الـقـرـیـنـ وـحـفـتـ جـرـعـهـ دـمـ اـزـ کـمالـ حـبـ اـزـ دـمـ آـنـ جـنـابـ نـوـشـیدـهـ وـ
 اـزـ بـرـکـتـ دـمـ آـنـ حـضـرـتـ اـسـتـ کـهـ صـدـرـ آـنـ بـعـذـلـ اـینـ آـیـاتـ وـمـنـاجـاتـ
 مـحـکـمـهـ مـنـشـرـحـ گـشـتـهـ الحـمـدـ للـهـ الذـیـ اـشـرـیـنـیـ دـمـ حـجـتـهـ وـجـعـلـهـ
 حـقـیـقـةـ فـوـادـیـ وـلـدـ لـکـ قـدـ نـزـلـ عـلـیـ الـبـلـایـاـ بـاـسـنـاءـ فـانـالـلـهـ وـانـالـیـهـ

راجعون انتهى .

سائلی گفت آیا حضرت اعلیٰ جل ذکر^ه توقیعی برای حاجی
کریمخان ارسال فرمودند ؟

یکی از حاضرین فرمود آری توقیع مبارک بواسطه جناب ملا
صادق مقدس بحاجی کریمخان رسید و در کتاب ارشاد العوام باین
معنی تصویر کرد ^ه .

آغاز آن توقیع مبارک این است قوله تعالیٰ

((بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ))

آل ذکر ریک للورقة الحمرا ^ه عن يمین بحرالا بین لاله الا وقل
فایای فا و هبیون اقر ^ه کتاب ریک ثم اسجد لامرہ وانه لاله الا و
قل ایای فاشهد ون یا محمد ایهالکریم ان اتبع حکم
ریک ثم اخرج بعهد بقیة الله امام عدل میین ان اخرج من بیتك
وادع الناس الى دین الله الخالص الخ

سائلی گفت در کتاب مفاوہات در میان تبیین نبوات قبل راجع بهظور
مبارک در رضمن شرح وقوع زلزله و انحطاط راب میفرمایند این زلزله
در شیراز واقع شد آیا سال وقوعش معلوم است ؟

یکی از حضار فرمود آری این زلزله مهیب و شدید در سال -

۱۲۶۹ ق در شیراز بوقوع بیوست و جمع کثیری هلاک شدند
و خرابی بسیار وافع شد حتی یکی از برجهای قلعه کریمخان زندگ

دروسط شهر واقع و در تهای استحکام و میانست بنا شده است
 از شدت زلزله کج شد و امروز هم هنوز همانطور که بر اثر زلزله کج
 شده است باقی است و یادگار آن زلزله مهیب است که صد سال
 قبل از این واقع شده است شرح این زلزله در کتب تاریخ ^۵
 مسطور است از جمله در مجلد سوم کتاب منتظم ناصری تالیف محمد
 حسن خان معنیع الدوّله مراجعه پسر حاجب الدوّله در نسخه قابع
 سال ۱۲۶۹ عجري قمری چنین مسطور است که در آن وقت
 دوازده هزار نفر تلف شدند و خرابی زیادی شد و این زلزله در
 شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه ربیع سال ۱۲۶۹ ق بود .
 سائلی فرمود در کاب الفرائد ذکر اسود عنssi و طلیحه اسدی
 و مسیله کذاب و سجاح و مزدک و مانی مسطور گردیده است ممکن
 است بنحو اختصار درباره این نقوص بیانی بفرمائید ؟
 یکی از احیای الهی در حواب فرمود این نقوص اشخاصی
 بوده اند که بکذب مدعی نبوت و رسالت شدند و خود را بدروع در
 عداد مظاہر مقدسه الهیه معرفی کردند ولی جز خوبیت و خسaran
 ننمی نبردند .

راجع باسود عنssi - از ص ۲۴۶ جلد دوم درج لثالی
 سطر ۱۷ تا ص ۲۴۷ سطر ۸ شرح مبسوطی مندرجست اما
 طلیحه بن خوبیل اسدی - در ص ۲۵۱ سطر ۱۶ درج لثالی

سدایت ناص ۲۵۱ سطر آخر شرحی درباره اثر مندرجست اما مسیلمه کذاب - درص ۲۵۲ سطر اول جلد دوم درج لئالی تا ص ۲۵۳ سطر ۸ شرحی درباره او مندرجست .
اما مانی - درص ۲۵۲ سطر ۹ ص ۲۵۲ سطر ۱۲ درباره او شرحی مندرجست .
اما مزدک - درص ۲۵۲ سطر ۱۶ تا ص ۲۵۶ سطر ۴ شرحی درباره اثر نوشته شده است .
اما سجاج تمیمیه - کیه اثر ام صادر بوده وی مدعی نبوت بوده و گویند با مسیلمه ازدواج نمود در ناسخ التواریخ و کتب دیگر روایات بد و منسویست مراجعته شود .

چون رشته سخن تا بدینجا امتداد یافت وقت معین محفل منقضی واحبای الهی پس از تلاوت مناجات تشریف پرند و انعقا محفل بعد بجمعه آینده موکول گردید .

مِهْسَهٔ مَأْرُدْهُمْ

یاران الهی مجتمع شدند و مصحف باتلاوت منزلجاتی شروع
گردید ناطقی که چند هفته پیش درباره اهل حق مطالعی ذکر
کرد «بود گفت د رچند هفته قبیل مذاکره شده تاریخ اهل حق
ویشوایان آنانرا که جناب صحیح فروشن حاجی میرزا عبدالله سقط
فروشن نوشته است بیاور و برای شما بخوانم اینک آن جزو همان
است ولی چون درجلد اول درج لئالی عدایت تمام آن نوشته
شد «است لهردا بهتر آنست که احبابی عزیز الهی بآنکتاب
مراجعه فرمایند و دراینجا ببحث درباره سایر مطالب دیگر مشغول
شویم همانین با این نظریه متفق شدند و دراین وقت یکی از این
رحمن فرمود من دیروز تصدیق مرحوم نعیم سهدهی اصفهانی را
میخواندم رسید باین مصراع «چه گویم این رمل سالم است یا
مخبوب «معنی آنرا ندانستم .

یکی از حضار فرمود رمل یکی از بحور عروسیه است عرونس
در اصطلاح آلتی قانونیه است که چون مراعات شود ذهن انسان را

از خطای درانشای شعر محفوظ میدارد و بدانویسیله میتوان منظوم را از غیرمنظوم و سخن موزون را از ناموزون تمیز داد موضوع عروض شعر است و نتیجه عروض معرفت خطا و صواب شعر بحسب وزن و تمیز بعض اوزان از یعنی دیگر است شعر باعتبار حروف و حرکات مولف از اجزای بسیار است و آن اجزا بر دو نوع است نوح اول عبارت از اجزا^{*} اولی است که همه وفتحه وکسره باشد و نوع دوم اجزا^{*} ثانیه است که عبارت از اسباب واو تاد و فواصل است و حروف متحرک وساکن تا اندازه برای هر کس معلوم است و برای تفصیل باید بكتب عروض مراجعه کرد اما اجزا^{*} ثانیه بیانش این است که چون در سخن گفتن وادای کلمه ابتدا بساکن محالست کترین کلمه در فارسی آنست که مرکب از یک حرف متحرک و یک حرف ساکن باشد مانند کلمه گل و دل و این گونه کلمه را در راصطلاح عروضیین سبب خفیف گویند و اگر کلمه مرکب از دو حرف متحرک باشد مانند گل در جمله گل چمن آنرا سبب تقلیل گویند و اگر کلمه مرکب از سه حرف باشد که دو حرف اول و دو آن متحرک و سوم ساکن باشد آن را در راصطلاح و تدبیح مجموع خوانند مانند وفا و جفا و اگر در کلمه سه حرفی حرف اول و سوم متحرک و حرف وسط ساکن باشد آنرا و تدبیح مفروق خوانند مانند کلمه کاخ در جمله "کاخ شاهی" و اگر کلمه مرکب از چهار حرف باشد که سه حرف اول آن متحرک و حرف

چهارم ساکن باشد آنرا فاعله صغیری خوانند مانند مه رخ که مرکب از سبب ثقيل و سبب خفيف است و اگر کلمه مرکب از سبب ثقيل و وتد مجموع باشد مانند کل چمن آنرا فاعله کبری خوانند و جمیع اینها دراین جمله عربی "لم أَرْعَى رَأْسَ جِيلَنْ سُكْنَنْ" و دراین دو مصرع فارسی "از سرکوی وفا قدمن نگذری" جز برع اهل وفا بکسی تنگری "مجتمع است پس از این مقدمه" گوئیم برای تعیین اوزان اشعار ارکان متعدد که از ترکیب اجزا ^۱ ثانیه حاصل میشود معین کرد ^۲ اندارگان مزبور ^۳ هشت آنرا فاعیل بـ تفاعیل گویند ^۴ مانند ۱- فعلون که مرکب از یک وتد مجموع (فعو) و یا سبب خفيف (لن) است و مخفی نیست که در خط عروضی تنوین را بصورت نون (ن) مینویسند ^۵ ۲- فاعلن که مرکب از یک سبب خفيف (فا) ^۶ و یا وتد مجموع (علن) است ^۷ ۳- مفاعیلن ^۸ ۴- مستفعلن ^۹ ۵- فاعلاتن ^{۱۰} ۶- متفاعلن ^{۱۱} ۷- مفاعلتن ^{۱۲} ۸- مفعولاتن ^{۱۳} است که حریک مرکب از اجزا ^{۱۴} ثانیه هستند این هشت رکن ارکان اصلیه هستند و ارکان فرعیه نیز موجود است مانند مفتعلن و مفاعلن و فعالتن و مفعولن بشرحی که در کتب عروضی سبب وعلت آن مسطور گردیده است از افاعیل اصلیه و فرعیه آنچه در اول مصراع اول واقع شود آنرا صدرخوانند و آنچه در اول مصراع ثانی است آنرا ابتدا گویند و آنچه در آخر مصراع اول باشد عروض



جناب نعيم

نامند و آنچه در آخر مصراع ثانی است شرب گویند و آنچه مابین شرب و عروش و صدر را بتد اقرار گرفته "حشو" میگویند بعنی هم رکن اول مصراع اول را بتد ^۱ و رکن اول مصراع ثانی را مطلع گفته اند از ترکیب ارکان مذکوره خواه بنحو مکرر و با بطور آمیخته از چندین رکن بحر شعر حاصل میشود و بحر تای عروضی نیز بحر شور اصلیه و فرعیه منقسم شده اند و آنچه مورد اعتبار واستعمال است نوزده بحر است از این نوزده بحر هفت بحر از تکریک رکن — حاصل میشود بد و ن آنکه رکن دیگری با آن همراه باشد مانند بحر متقارب که از چهار فعلون هر مصراع ترکیب میشود این هفت بحر را بحر اصلیه خوانند که از این قرارند ۱— بحر متقارب که در مصراع یک بیت آن مرکب از هشت فعالون است .
مانند این بیت منوجهری دامغانی که فرموده .

غرا با مزن بیشتر زین نعیقا

که مهجور کردی مرا از عشیقا

وچون کلات بیت مزبور را با فعالون هم آهنگ کنیم چنین میشود غرابا سفعالون (بدیهیست که فعالون مرکب از یک و تدمج و یک سبب خفیف است و کلمه غرابا نیز مرکب از یک و تدمج و مجموع (غرا) و یک سبب خفیف (با) میباشد) و چون چنین تا آخر کلمات رفتار کنیم هشت فعالون حاصل میشود و این رویه را تقطیع شعر میگویند

دوم از حورا صلیه بحر میدارک است که مرکب از هشت فاعلن است
مثل

بهردل برد نم زد گره برجیبین ۰۰۰ و چنین تقطیع بهردل -
فاعلن "بردن" فاعلن . ۰۰۰ الخ سوم بحر هزج که مرکب از هشت
مفاعلین است مانند قول قاآنی شیرازی - بگرد ون تیره ابری پامدادان
برشد از دریا جواهر خیز و گوهر بیز و گوهر بیز و گوهر رزا .
۰۰۰ و چنین تقطیع میشود - بگرد ون تی مفاعلین "رما بری با مفاعelin
۰۰۰۰۰ الخ چهارم بحر حجز که مرکب از هشت رکن مست فعلین
است مانند قول قاآنی .

د و شینه کاین نیلی صدف شد از کواکب پرد رز
در زد یکی گفت کنی گفت امنم بگسای در
و بقرار سابن تقطیع میشود . پنجم بحر مل که مرکب از هشت فاعلات سن
است مانند این شعر مرحوم میرزا عبد الجواد دیب نیشاپوری
من نیارد دید دل آئینه درست حیبیم

تامبا دافتنه خود گرد دو گرد در قیم
د راین جا اجازه میخواهم بطوط معتبر شه مطالعی عرض کنم مرحوم میرزا
عبد الجواد دیب نیشاپوری استاد این عبد از دانشمندان مشهور و
ادبای معروف بود که چند سال قبل (قیب بیست و یاند سال) وفات
یافت مشارا لیه پسر حسن دهقان نیشاپوری است که بمشهد برای -

تحصیل سفرکرد و با استعداد و قریحه خداداده و حافظه عجیبی که
داشت بمقام شامخن رسید و در وران کود کی به واسطه مرض آبله چشم
راستش بکلی نابینا و از جسم چپش هم جز نقطه کوچکی بقد رعد سی پیشتر
باقي نماند بود جمیع عمر خود را بمعالمه و تدریس فنون ادب به برگزار
کرد و شاگردان بافضل و دانشمند بسیار تربیت نمود در جمیع هم روش متساصل
نشد و پیتجرد گذرانید دیوان اشعار خود راجم کرد ببود ولی نعید انس
چطور شد و بدست کی افتاد تبریز داشت و مقدس است و میتوان گفت
هیچ اثری از او نمانده زیرا دیوانش نشر نشد سر زمین نیشا بور سماوه
فضلا و بزرگان پرورد هاست مانند خیام و عطار که مازه رد و در نیشا بور
است شاعر گوید

زهراخاکی نیاید بسوی عشقی

مگر از خاک شیراز و نیشا بور

نیشا بور سماوه در عمران و آبادی غرب المثل بوده و در تواریخ مقام
درخشانی را دارد است قبل از تسلط چنگیز گویند و ازده دلار قنات و
کاریزرو بقیه داشته بجز قنوات یکم در سایر جهات آن بوده استاد بای
قدیم از فضیلت نیشا بور برج رجان و دیگر بلاد معمور آن دوره اشعار بسیار
گفته اند از جمله تعالی در کتاب بیتیمه الد راین ابیات راز کوکرده ا

و ماذا یصنع المرأة بیفداد و کوفان

و نیشا بور فی الارض کالا نسان فی الانسان

از اماماد و خ المر^{*} بلاد ابعد بلدان

تراها عند ها الشا^{*} وباقیها کفرزان

و مرحوم استاد ادیب نیشاپوری گوید .

از آجئت نیشاپور یعنیا وجد تها

مقاما کریما فیه خیرا للخلاق

تراها بنقطع الارض كالشاه رتبة

وباقی البلاد عند ها كالبیان

بعد از غلبه چنگیزیان بکلی خراب شد چنانچه عظام ملک جوینی در

تاریخ جهانگشای که در سال ۶۵۸ هجری در زمان حلاکو نوشته

در باره خرابی نیشاپور در عهد چنگیز مینویسد قوله .

تمامیت خان را که مانده بودند از زن مرد بصره را ندند و به

کینه تغاچار فرمان شده بود تا شهر را از خرابی چنان کنند که در .

آنجا فرازت توان کرد و سک و گریه آنرا بقصاص زنده نگذارند و دختر

چنگیز خان که خاتون تغاچار بود با خیل خویش در شهر آمد و سر

کس که باقی مانده بود تمامی را بکشتن مگرچه از نفر را که باسیم

پیش ور بیرون آوردند و پست ریستان بردند و اکنون از بقا یای ایشان

فرزندان مستند و سرمهای کشتگان را از تن جدا کردند و مجلس

بنهادند مردان را جد او زنان و کوکان را جد او بعد از آن چون

تولی عزم هرات مصم گردانید امیری را با چهار تازیک آنجا بگذاشت

تابقايای زندگان را که يافتند بر عقب مردگان فرستند ۰۰۰۰۰ اماكن
ومساكن پا خاک يکسان هر ايوان که با گیوان از راه ترفع برابري -
مینمود چون خاک بزاری تواضع پيشه گرفت واز خوشی و محمروری
در رشد قصور بعد از سرگش در یاری قصور افتاد گلشن گلخن شد
صفوف بقاع قاعاصفصفا گشت ۰۰۰۰۰ (ج اول من ۱۴۰) شیخ
فرید المیں عطاء رفیعه ۶۲۷ جری بدست مغول مقتول گردید
از نیشاپور در عالم امرهم نفوس مقدسه پیداشده مانند جناب حاجی
عبدالمجید ملقب ببابا بدیع بد رجناب میرزا بزرگ بدیع حامل لسوح
سلطان وغیره که در تاریخ امرا سامی آنان مسلط است شهر نیشاپور
در الواح مبارکه جمال قد، جل جلاله بمدینة الرضا نامیده -
شده است شرح شهادت جناب ابا بدیع رامحوم سند در تاریخ
خود مفصلًا توشته اند مشارالیه در حین تشریف بساحت اقدس جمال
قدم جل جلاله استدعای شهادت نمود و این موهبت با عنایت
شد وس از مراجعت بمشهد در دو ره حکومت رکن الدوّله بقتوی
علماء در مشهد پشهاد رسید مقتل و مد فتش امروز مشخص و معلوم
است مقتلش در میدان مقابل یاغ ملی مشهد و مد فتش در قبرستان
با باقدرت مشهد مقدس است شرحی نیزد رنامه ارن خا در -
شهادت ابا بدیع نگاشته شده است که در هفته قبل استماع
نرموده بود.

باری از مطلب د و رافتادیم مقصود آن بود که در مجمع احبابی
الهی ذکری از استاد مرحوم خود کرد « باش نامشمول عفو و عفران
حی قدیر شود حال بطلب برگردیم » ششم از بحور اصلیه بحر
کامل است که مرکب از هشت متفاعل عن است مانند . این بیت سید
احمد عاتف اصفهانی (متوفی بسال یکهزار و پانصد و نواد و هشت
(۱۱۹۸) هجری .

چه شود بجهله زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

حفهم بحر و افرکه مرکب از هشت مفاعل عن است مانند قول شاعر

چو حُزْنِتُوْمَ نظر نبود چرا تو یعن نظر نکنی ؟

چرا یسم گذر نکنی چرا شب من سحر نکنی ؟

بحور اصلیه این ها بودند و واژه بحر یگرچه بحور فرعیه است
که از ارکان مختلفه ترکیب میشود مانند بحر خفیف که از چهار مفعول
و چهار مستفعلن هریست آن مرکب میشود وغیرها که شرحش موجب
اطناب و پرای اطلاع باید بكتب عروضیه مراجعه کرد من میخواهم
آنچه را که در معنی شعر مرحوم نعیم گفتنش لازمت بعرش برسانم
تامعنی شعر بخوبی واضح شود گاهی در ارکان بحری تغییراتی
حاصل میشود که آنرا « زحافات » وعلل « خوانند و هر تغییری سبب
میشود که رکن تغییر بصفتی متصف شود زحافات بسیارند مثلا از بحر

متقارب که در هر مصراحت چهار فعولن بود نون را از رکن آخر
 میاند ازند و بروزن "فعولن فرعون فعولن فرعول" میشود که از
 حیث وزن با متقارب سالم فرق دارد شاهنامه فردوسی از همین
 بحر متقارب مقبوض است و قبض عبارت از آن است که حرف پنجم
 رکن آخر را مثلًا اگر سبب خفیف باشد بیندازند و آن رکن را مقبوض
 گویند چنانچه از فعولن که مرکب از یگوئد مجموع و یک سبب خفیف است
 که "لن" باشد نون را میاند ازند و مقبوض میشود و شعری که بروزن —
 فعولن فرعولن فرعولن فرعول باشد آنرا بحر متقارب مقبوض گویند و
 همچنین در سایر زحافات هرچا ا اسم مخصوص میابد زحافات برد و
 نوع اند زحافات مفرد و مرکب از جمله زحافات یکی "خبن" است
 و آن عبارت از اسقاط حرف دوم است از رکنی که اول آن سبب
 خفیف بود مثلًا اگر از مستفعلن سین را بیندازند مستفعلن میشود
 و چون مستفعلن از ارکان اصلیه و فرعیه هیچ کدام نیست آنرا بیکی
 از ارکان رسمیه که بروزن آن است تبدیل کرد و مستفعلن را بفاعلن
 تبدیل میکنند زیرا مفاععلن مانند مستفعلن از دو و ته مجموع مرکب
 است و از جمله زحافات طی "است یعنی اسقاط حرف چهارم"
 رکن که حرف چهارم آن ساکن سبب خفیف باشد مثلًا خذف فاء
 مستفعلن و اسقاط و افعال و مفعولات وغیره و دیگر قبض است که قبضلا
 عرض کرد و دیگر کف است که اسقاط حرف هفتم است هرگاه حرف

ساکن سبب خفیف باشد چنانچه از مفا عیلی نون را اسقاط کید
باری زحافات بسیار است و ذکر آن موجب اطناوب و برای تفصیل باید
پکتب عرونه مراجعه فرمائید حال گوئیم قصیده نونیه مرحوم
نعمیم که یک مصراع آن مورد بحث است از بحر رمل نیست زیرا رمل
سامم چهار فاعلاتن در هر مصراع بود بلکه آن قصیده از بحر مجتث
مخبرن و مخدوف است که بروزن مقاعلن فعالتن مقاعلن فعلسن
میباشد واینگه د رقصیده مزبور فرموده چگوین این رمل سالم است
یا مخبون ازیاب شاد دمثال است رمل سالم آنست که بیت آن پسر
عشت فاعلاتن باشد که مثالش از قبل ذکر شد و رمل مخبون این
است که حرف دوم سبب خفیف اول فاعلاتن یعنی الف فاء اسقاط
شو د و میشود فعالتن که عشت مرتبه در بیت تکرار میگرد د مانند قول
شاعر.

ره مهری نگشاید بد لم ماه مثالی

نه زچشم بجمالی نه زخواه بخيالي

خيال میکم با این مقد ماتیکه ذکر شدم معنی مصراع نعمیم مرحوم
 واضح شد باشد مرحوم نعمیم درین من د ویکراز اشعار استدلالیه
اقدام معجز اساو سحر مانندی کرده که تاکنون هیچیک از شعر
سلف و معاصر مانند آن نباورده اند و آن این است که هر یک از نه
بیت د ویکر مزبور با وزان مختلفه خوانده میشود از شعرای سابق

کس که این کار را اندازه کرد «مولانا اهلی شیرازی است که تاریخ وفات این مصراحت (پادشاه شعرا بود اهلی^{۲۴}) مشارایه متنوی بنام سحر حلال سرود» که هریت آن دارای صنعت خیاس و بد و بحر خوانده میشود مثلاً میگوید «خواجه در ابرشم و مادر گلیم

عاقبت ایدل همه یکسر گلیم

ساقی از آن باده منصور دم

در رُكَّ و در رشه من سردم

یک بحر آن فاعلاتن فاعلات است که رمل مسدس مقصور العروش والذهب است و بحر دیگر رجز مسدس مطابق مرفوع است که مفععلن مفععلن فاعلن باشد بروزن کتاب مخزن الا سرار نظامی گنجوی و غیره ولی اوزان اشعار سحر حلال از این در بحر تجاوز نمیکند اما اشعار نعیم در آن دویسکر که در مدح حضرت عبدالبهاء جمل ثنائه سروده تا چهار و هفت بحر مختلف خوانده میشود و این کار منحصر بنعم بوده و دست مرحوم میرزا آفراست الدوله شیرازی مولف کتاب اثار العجم و مقالات علمی و سیاسی در رساله بدیعیه خود گوید که اهلی شیرازی اشعاری دارد که بد و بحر خوانده میشود و شنیده ام که شاعری اشعاری گفته که به چهار و هفت بحر خوانده میشود ولی اشعاری را نشنیده ام و نسخه آن اشعار بد ستم نرسید

است فرصت الدوّله مرحوم که در نقاشی و فنون ادبیه وغیر عسا
 دست داشته از قرار مسموع با مر مبارک مومن بوده ولی دربرده
 بوده است اشعار هم میگفته و دیوانش بطبع رسانیده است مشارالیه
 چند روزی برای مداوای کسالتی شیر خرمینو بشیده است شاعری
 ظرف این رباعی را گفته برای او نوشتاده ·
 در خورد ن شیر خر چو ساعی شده
 مستوجب این طرفه رباعی شده
 شش ماه تمام است که با کره خر
 گوساله برادر ر ساعی شده
 اینک برای نمونه یکی دو بیت از اشعار نعیم راتقطیع میکنم تا
 مهارت او و این من و کار معجز آسایش آشکار شود قوله ره ·
 ای رخ و گیسوی تو نور و ظالم
 وی قد وابروی تو نون و قلم
 هم دم صافی تو اب حیات
 هم کف کافی تو کان کرم
 بنده ئی از قد تو سرو سهی
 خادمی از خد توباغ ارم
 برگز عهد ورد خیل نفاق
 سهدی وقت وسد سیل ستم

نامه نامی تو عهد قدیم

حشرت سامی تو غصن قدم

منصب عالی تو عبد بهسا

رتبه دانی تو میرامس

یکسره در حق تو بوده گواه

یکدله در حق تو داده رفم

خط چین و خط رو و عرب

کشور هند وحد ترک و عجم

منبت نامی تو اصل قدیم

منبع عافی تو بحر قدیم

این بند بجهاد بحر مختلف نوانده میشود اول بحر خفیف که

عروق و خوش مخبون دارای خبن و مخدوف و بحر عموم استدلا لیه

است بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلین بحد و رمل مسدس که

عروق خوش مخبون و مقصور و صدر وا بتدا یعنی سالم و باقی ارکان

مخبون است بروزن فاعلاتن فعلاتن فعلات مثل این بیست

عبد الرحمن جامی در سبحة الا برار که گفته

ماکه لب تشنه احسان تو ایم

کشتی افتاده بطوفان تو ایم

سو بحر سریع که میتوان آن را از مسدسات بحر رجز نیزد است

یعنی رجز مسد س مطبوی مرفوع که وزن آن مفتعلن مفتعلن فاعلن است و بحر سریع که صد رو ابتدای آن با حشوش مطبوی عروش و نرسیش مطبوی و مکه بوف باشد نیزوزنتر، مفتعلن مفتعلن فاعلن است و بعضی ایيات این بند نیز از بحر سریع عروش و ضرب مطبوی موقوف است یعنی بوزن مفتعلن مفتعلن فاعلن مثل اول این است .
ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم . . .

بروزن این بیت نظامی گنجوی در مخزن الا سرار .

اول او اول بن ابتدای

آخر او آخر بن انتها

و مثل ثانی از شعر نعیم دریند مذبور این است .
مبنی نامی تواصل قویم الخ که بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلن است مثل لین شعر نظامی در مخزن الا سرار
زیر نشین علمت کاثبات
ما بتقویم چوتوقائم بذات

بحرجهارم رمل مسد س مقصور العروش وال Herb وباقی ارکان سالم
بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن مثل . . .
منبت نامی شواصل قدیم الخ
و بعضی ایيات این بند مذوف العروش وال Herb وباقی ارکان شف
سالم است بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن .

ممثل ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم الخ
واین هر دو بروزون اشعار متنوی ملای روفی است
اما بیند و که بهفت بحر خواند، میشود این است .

تود ریمی و توبیحری و گان

توضیح دری و توعقی وجان

یم در توم صافی عز

د ریم تو در دری شان

تمہارے حقوق و میتوں کی عبادتی ورق

تودری و پیشگیری و کان

تو سر حقی و توکشتی نسوج

تو حق سری و تو محیی جان

کف من تو کف موسی و طبر

خطیب توروح عیسی و خوان

پیدا و خطر توتل خدامی و گل

خود و قد تو صف خیری و پسان

جذ وکد تو جذ پانی دیسن

خند وند تو ضد ما حی ان

حد حب تو حد قافیہ سنگ

حق عز تو حق خافیه دان

خط عز تو خط سامی حق

نص حق تو نص نامی حق

معانی این ایات با وجود تعقیدی که در الفاظ موجود است واضح است و مقصود از مکر اول بیست هشتم آن است که گوید اگر برای حب توحدی فرزند شود بواسطه محدودیت قوافی و قصور مادح و قافیه سنج است و گرنه برای تو و حب توحدی موجود نیست ایات ایش بند بچهار بحر بیست ساپنگ خوانده میشود با خانه سه بحر دیگر از این قرار . (پس از چهار بحر ساپنگ) بحر پنجم بحر همز ج متقابله بروزی مقایل مفاسیل فعلون مثل این بیت منوجهر دامغانی شبی گیسو فریوشته بد امن

پلاسین معجر و قیرینه گر زن

ششم بحر تقارب مُثمن مقصور العروض والغرب بروزن فعلون فعلون
تو دریعنی و تو بحری و کان . میل این شعر سعدی
حکایت کند از بزرگان دین الخ

هفتم بحر قریب صد روابتد اخر و حشو مکفوف و عروش و ضرب
سلام بروزن مفعول مقایل فاعلاتن .

تود ریعنی و تو بحری و کان الخ بروزن این شعرقا آنسی
ای روی تو فهرست شادمانی

وصل توبه از فصل نو جوانسی

باری این دو بیکر از اشعار مرحوم نعیم از جهت آنکه به هارو
«فت بحر خوانده» میشود بی نظیر است و از قبل و بعد کسی اینگونه
نگفته است فضلاً و شعرای سایق نهایت بد و بحر شعر گفته اند
یعنی یک شعر که بد و بحر خوانده شود یکی از فضلای قدیم هم
که اسمش از خاطر رفته کتابی منتشر بعربی باس عنوان الشرف
تالیف کرد که از اوائل واواخر و اواسط سطور آن چون حروف
کلمات گرفته شود و ترکیب گردد درباره فنون مختلفه رساله بدست
میاید فی المثل چون سطور آنرا بطور معمول بخوانند در علم فقه
سخن میگوید و چون احروف اوائل سطور را با هم ترکیب کنند در فتن
عروش سخن میگوید و از ترکیب حروف اواخر سطور فن بدیع بدست
آید و از اواسط سطور که در دور شته گرفته شده از حرشه با
ترکیب کلمات که از بالا بپائین ردیف گردید «فن تاریخ و فن معانی
بیان بدست میاید خلاصه در تالیف این کتاب خیلی زحمت کشیده
و این کتاب در مصر بطبع رسیده و آنجه را از فنون مختلفه که در آن
کتاب سخن گفته ونظم آن که عربی کرد، محسن مثال بود چون مدتها
قبل آن کتاب را دیده ام درست ترتیب آن در خاطر نمانده است
که از کدام ردیف چه فنی بدست میاید مراجعه با آن کتاب بفرمائید
کتابی هم بهمین رویه مرحوم وصال شیرازی نوشته اند که نمونه
آن در فارستامه فسائی ملد رجست مراجعته فرمائید . باری در ضمن

ذکر شعر اهلی شیرازی ذکری از جناس شد جناس که اقسام مختلفدارد از صنایع بدینعیه است و در زند ارباب سخن مطلوب است و از صنایع لفظیه محسوبست جناس مرکب و جناس مطلق از انواع این صنعت است جناس مرکب از جمله اقسامش جناس مقریون است که مشابه نیز گویند و آن در صورتی است که دور کن جناس لفظا و خططا متفق باشند مثل این شعر ابوالفتح بستی ۰

اذا ملک لم يكن ذاتبة

فدعه قدولته ذاتبة

در این بیت میان ذاتبه مصراع اول و ثانی جناس مقریون است زیرا لفظا و خططا متفق است و ذاتبه اول مرکب لز کلمه "ذ" و کلمه "جه" است یعنی صاحب بخشش و ذاتبه ثانی یعنی رونده است که اسم فاعل مؤنث و صفت دولت است شیخ الرئیس قاجار — ابوالحسن میرزا گوید ۰

در زند محبت تو من سریازم

سرعنگ تسوئی ومن ترا سریازم

این بیت از جناس مرکب مقریون است و مرحوم ادیب نیشاپوری میرزا عبدالجوارد گفته است ۰

ماشیقته مهر بت دریندیسم

بیوسته بزنجر غش دریندیسم

برما اگر آن ماه گشایید در شهر

مانیز بھرکه غیرا و درندیم

و نوع دیگر جناس مرکب مفروق است که در لفظ با هم متفق باشند ولکن در خط و خلاصه هم باشند مثل قول شاعر عرب .

كُفَّافُ الْأَنْوَافِ

تسلم من قول جهشول سفیه

من قذف الناس بما فيهم

يُقذفه الناس بطاليس فيه

کلمه سفیه بیت اول و لیس فیه بیت ثانی در لغظ با هم متفق نیستند
یعنی ساسع از کلمه لیس فیه کلمه سفیه را میشنود ولی در خط هیر
کدام بطوری نوشته میشوند مثال از شعرای فارسی در این زمینه
بسیار است از جمله این ریاضی مسعود سعد سلمان است .

شاه سمه گلرخان کشمیر توئی

خرم دل آن سپاه کش میرتوئی

آنروح که حور راسزد گرگویند

کاند رکف پای نازکتر میسر توئی

دیگری گفتہ ۔

اید لیر عیسی نفست رسانی

خواهم که مرا بخانه بی ترس آئی

گه چشم ترم باستین خشک کنس

گه برلب خشک من لب ترسائی

ای ترک بجهره گرجنین موسائی

آشوب دل وفتحه ناموس آئسی

از دین محمدی بتنک آمدہ ام

من بعد من وشروعت موسائی

از جمله جناس ای زبا بین لفظ صلات وصلات است صلات بفتح

صاد بمعنى نماز وپکسر صاد بمعنى عطا پا وجواائز و مفسر آن

صله است و در این خصوصی داستانی در کتاب ادبیه مستظر است و

آن این است که گویند احمد بن المدبر که از معارف بود هرگاه

شاعری در مدح او شعری میسرود که چندان خوب نبود غلام خود

رامی فرمود تا شاعر را مسجد برد و وادار کند که صدر کعت نماز بخوا

آنگاه اورا رها سازد روزی حسین بن عبد الرحمن البصري بحضرت

ابن الحسن احمد آمد و خواست شعری بخواند احمد گفت آیا شرط

مرا شنیدی گفت آری احمد گفت پس اشعار خود را بخوان حسین

چجنین خواند . قوله

ارد ناق این حسن مدیحا

كم بال مدح تتبع السولة

فقلتنا اكر، النقلين طرا ومن كناء دجلة والفرات

فقا لواييل المدح تكن

جوائزه على المدح الصلاة

فقلت لهم وما تغنى صلاتى

عيالى انما تغنى الزكارات

فاما ان ابن الاصلاتى

وعاقتنى الهموم الشاغلات

فيامرلى بكسر الصاد منها

لعلى ان تنشطنى الصلات

فتصلح لي على عذا حياتى

ويصلح لي على هذالصلات

در جمله میگوید که من خواستم ابوالحسن رامدح کنم زیرا قدر زیرگان

بعدح شعراء آشکار میشود واورا بکرم و سخاوت ستود و گفتم از

همه مردم عالم کریم تر و دجله و فرات نمونه از جود او است بمن گفتند

که ابوالحسن مدح را میشنود ولی بجای جائزه و صلات (بكسر صاد)

نماز و صلات (فتح صاد) بشاعر میدهد گفتم نماز و صلات که کاف

مخارج زن و فرزند ما نیکند بلکه زکات برای من لازمت و اگر بر

ابوالحسن اصرار کرد که من باید نماز بخوانم ومن نتوانستم بلسم

واسطه موافع از عهده ادائی صلات برآیم ازاو خواهش میکنم که

فتحه صاد صلات را بکسره تبدیل کند و بجای صلات نماز بمن

صلات وجوائز ببخشد تا امور دنیا واخرت من مرتب شود ابوالحسن
خندید و صد اشرفی باو داد و گفت این مشهون از کجا آوردی گفت
از بیت ابوتمام که در راره زنان میگوید .
هن الحمام فان کسرت عیافة

من حائهن فانهن حمام
یعنی زنان در لطافت مانند کبوتراند و اگر حا^۰ حمام را مکسور سازی
بدل پمرگ و ملاکت میشوند . یعنی اگر وفا کنند مدد حیاتند و مفرح
ذات و اگر بیوفای آغاز کنند عملت ملاکت و مرگ میگردند و عشاق خود
را از بیوفای خویش بمرگ راضی میکنند .
این دو شعر فارسی نیز درین کلمه سوار و سوار دارای جناس
است .

بیاده شود دشمن از اسب دولت
شوی چون براسب سعادت سوارا
براسب سعادت سواری و داری
بدست اندرون از سعادت سوارا
سواراول یعنی راکب و سوارنامی بکسر سین مهمله کلمه عربی و
یعنی دستبند است که از زیور آلات محسوب است و آن را دست
برنجن هم میگویند و نیز قابوس و شمشیر گفته است .
لات عصین شمس العلی قابوسا فعن عصی قابوس یلقی بوسا

ابیات اعلیٰ شیرازی هم از همین قبیل جناس مرکب مفروق است
 "این بیت "خواجه درابر پشم و مادرگلیم الخ
 از نوع جناس مرکب مفرون و این بیت ساقی از آن باده منصور دم
 الخ "از نوع جناس مرکب مفرون است "جناس اقسام دیگر هم
 دارد که ذکر شرط موجب اطمینان است و باید بگذشتند یعنی مراجعه نمایند
 اسم منصور که در شعر اعلیٰ شیرازی و سایر شعرا ذکر شده مقصود
 از آن حسین بن منصور حلّاج صوفی است و شعرا "اسم پدر را بر پسر اطلاق کرد" اند مانند "منصور وارگربرندم بپای دار
 الخ یا چو منصور ارکش بردارم امشب" در کتاب خاندان نویختی
 شرح مفصل در باره حسین بن منصور نگاشته اند از جمله در
 ص ۱۱۰ میگوید قوله "حسین بن منصور حلّاج صوفی معروف که
 بد واژده امام بیشتر عقیده نداشته میگفته است که امام دوازدهم
 وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزد یکست
 و در ص ۱۱۴ میگوید قوله "حلّاج در سال دویست و نود و شش ببغداد
 آمد و بد عوت مردم پرداخت ابوالحسن بن القراء اورا تعقیب
 کرد و این داد فتوای معروف خود را در حلیلت خون او صادر نمود
 حلّاج از بغداد گریخت و پیشوشترا و باز پناه برد در سال ۳۰۱
 بارد یکر عمال خلیفه بتعقیب او اقدام واورا گرفته در عهد وزارت -
 علی بن عیسیٰ ببغداد آورد و او هشت سال در حبس مانده تا بالآخر

دریست وچهارم ذی القعده سیصد و نه (٣٠٩) پس از هفت
ماه محاکمه یفتوای قضاة وائمه دین وامر مقندر خلیفه وزیر او حامد
بن العباس بد ارآویخته شد ائمه

واینچ فن عروض خلیل بن احمد نحوی است گویند روزی گرمه ئی را
دید که بطور مخصوص صد ایکند خلیل گفت والله يظهر من هذا -
شئ آنگاه باطاق خود رفته و تامد تی با هیچکس معاشرت نکرد
تا اوزان بحور عروضی و زحافت و علل را استخراج کرد وند وین نمود
خلیل شانزده بحر را استخراج کرد و پس از مشارالیه اخشن نحوی
بحرب دیگری را از استعمال صدای پای اسب درحال دویدن استخراج
کرد و شنید که صدای پای اسب در عنگا، دویدن بروزن "فاعلن
فاعلن فاعلن" است و آین بحر را چون بنحو متم بحور خلیل
بدست آمده بود بحر متدارک نامید و شعراء باین وزن اشعار
گفته اند مانند جائنا عامر سالما غانیها "ومثلاً" ای مه با وفا یکنظر کن
بما بس از آن بتدریج تکمیل دراین فن تالیف گردید و
شعرای ایران هم اوزان دیگری با اوزان خلیل واخشت افزودند
بعضی از بحور عروضی مخصوص عرب و پرخی مخصوص پارسی و بعضی
هم مشترک بین عرب و عجم است بشرحیکه در کتب عروضیه از قبیل
"شرح دمنهوری" و "عروفسیفی نیشاپوری" و "معیاد الاشعار خواجه
نصیر الدین طوسی" وغیره مسطور است شرح خال خلیل بن احمد

وزهد وعقل وعلم وشدة حوش وذكاء وله خارق العادة بوده -
 در کتب مسطور است از جمله علامه امام ابوالعباس احمد بن
 عبد المؤمن قيسى شریشی در شرح مقامات ابوالقاسم محمد حریری
 که مانند مقامات بدیع الزمان حمدانی شهرت جهانی دارد در -
 نہمن شرح مقامه چهلم و مقامه پنجمین بتفصیل حالات اور انگاشته
 وفات خلیل بن احمد نحوی و اخراج علم عروی بتصریح شریشی بسال
 یکصد و هفتاد هجری در سن هفتاد و پنج سالگی بوده است گویند
 اول کسیکه بعد از حضرت رسول (ص) باسم احمد موسوم گردید
 بد رخلیل نحوی است برای تفصیل بشرح مقامات حریری تالیف
 علامه شریش مراجعه شود ۰

یکنفر از حاضرین فرمود آیا معلوم است که هیکل مبارک حضرت
 رب اعلیٰ جل ذکرہ یعنی حج بیت الله چه وقت عزیمت فرموده اند
 یکی از حاضرین گفت در توقیعات مبارکه صادره از کلک اطهر
 حضرت رب اعلیٰ مانند صحیفه بین الحرمين و کتاب الا سماء توجه
 هیکل مبارک بجانب مکه و مراجعت از مکه وغیره مورخا بازگر و ز
 ومه نازل شد از جمله میفرمایند قوله تعالیٰ "قد اسری کلمة
 عبد من ارن مولد فی سنۃ السنتین بعد المائین والالف من الهجرة
 المقدسة یو، السادس من العشر الثالث من الشهرا المقدم على
شہر اللہ الحرام الی نزل فیه القرآن (۱) وابلغه الى جزیرتالبحر

۱-۲۶ شعبان سال ۱۴۶۰ هجری

٢) في اليوم السادس من الشهر الحرام الذي قد قضى المقدر
 فيهم على حكم الله في ليلقنها على خير من الف شهرين دونها
 ٣) ولقد ارفعه بجوده على الفلك المسرخ فوق الماء يوم التاسع
 من العشر الثاني من الشهرين الحرام، شهر الله الذي قد فرنز فيه
 الصيام (٤) وأبلغه إلى أم القرى بيت الله الحرام في يوم الأول من
 شهر الحرام، شهر الله الذي قد قضى فيه حكم الحج لأهل الإسلام
 ٥) وتم فيه السعي بين الصفا والمروة وما قدر في الطواف والقيام
 وقد قضى فيه حكم مناسك العمرة في يوم الثالث من العشر الثاني
 من هذا الشهرين الحرام (٦) ثم قد أصعده إلى بلد حبيب محمد رسول
 الله (٧) وخاتم النبيين من مضى هذا اليوم (٨) إلى يوم
 السابع سنة أحدى وستين بعد المائتين والالف من الهجرة المقدسة
 ٩) من شهر الحرام، شهر الله الذي قد قتل فيه التسيع والتليل
 يقتل كلمة التكبير والتجريد أي عبد الله الحسين عليه السلام فلله
 الحمد والكثيراً بما قد أحفظه في حرث القدس

٢- بـ شهر - ٣- شـ شـ مـاهـ رـمـضـانـ - ٤- ٩- اـرمـشـانـ - ٥- اـولـ مـاهـ
 ذـىـ حـجـهـ - ٦- ١٣- ذـىـ حـجـهـ - ٧- مدـيـنـهـ مـنـورـهـ مـدـفـنـ حـضـرـتـ
 رـسـوـلـ مـسـىـ - ٨- ١٣- ذـىـ حـجـهـ - ٩- عـقـتـمـ حـرـمـ سـالـ هـزارـ
 وـدـ وـسـتـ وـشـصـتـ . ١٥- تـ

(١٠) سبعه وعشرين يوما من الشهرين (١١) وله المجد
والعظمة في أول الصعود في اليوم الرابع من الشهر الآخر بعد
شهر الله الحرام (١٢) ولما جلال والجمال من يوم الخروج إلى
يوم الوقوف بارئ جده صلوات الله على ساكنها من غير وجه ولا عذر
بما قد قدرى اثنى عشر يوما في السبيل . . .

وقد قضى حكم الكتاب بالوقوف في أربعين يوما (١٣) ثلاثة أيام
معدوداً فسبحان الله والحمد لله الذي قد اذن لعبد له يوم الرأي
من العشر الثالث من شهر الذي قد طلع بعد شهر الحرام (١٤)
للركوب على الفلا، المسخر على الماء سفينة التي قد ركبت فيها يوم
الصعود إلى بيت الله الحرام . فسبحان الله قد قضى في سبيل سير
ما قد قضى لكل الأياب من قبل . حتى قد سرق السارق ارئ الحريم في
منزل الثالث كل ما قد كتب الله في السبيل للليلة الأولى من السنة الأولى
أحدى وستين بعد المائتين والالف من شهرها الثاني بعد شهر الحج
انتهى

١- اسمد ينه نوره - ١- لـ سحر مـ تاروز جـ هـ اـ رـ صـ فـ رـ كـهـ بـ عـ دـ اـ فـ رـ مـ دـ ١-
بـ يـ سـ تـ وـ هـ فـ تـ رـ وـ زـ يـ شـ وـ دـ ٢- ٤- صـ فـ ١٢٦١ - ٣- اـ مـ قـ صـ دـ جـ دـ ١- است
زـ يـ رـ اـ مـ گـ يـ نـ دـ قـ بـ حـ وـ اـ زـ وـ جـ آـ دـ اـ بـ وـ الـ بـ شـ رـ كـهـ جـ دـ دـ مـ عـ الـ مـ سـ دـ رـ آـ
سـ رـ زـ مـ يـ اـ سـ تـ لـ هـ ذـ اـ بـ اـ رـ حـ وـ اـ تـ عـ بـ يـ رـ شـ دـ ٤- اـ بـ يـ سـ تـ وـ جـ هـ اـ رـ
سـ اـ مـ ١٢٦١ -

این بود قسمتی از آیات الهیه و مطابق آیات نازله در خطبه عید فطر
 عیکل مبارک روز عید فطر سال هزار و دویست و شصت هجری قمری را
 در روی دریا میان کشتی بوده اند که بطرف مکه عزمت میفرمودند قوله
 تعالیٰ "فَلَهُ الْحَمْدُ وَالْعَظَمَةُ وَالْكَبِيرَا" علی ما اطلع الخطیط البیضا
 من الافق السوداء (۱۰) فیوم العید فی السفينة المملوة من انفس
 الحجاج علی سطح الماء الطمطم الماء الاجاج . انتهى "حضرت ولی
 امر اللهماروا خنا العوا طufe الفداء در لوح قرن احبابی امریکاراجع به
 تاریخ عزمت حضرت رب اعلیٰ جل ذکرہ از شیرازیمکه و مدینه و مراجعت
 بشیراز در رس ۹ بیانی باین منسون میفرمایند در ماه شعبان سال هزار
 و دویست و شصت هجری مطابق سپتامبر سال ۱۸۴۴ میلادی حضرت
 رب اعلیٰ که پدرشان و مادرشان ازوا لا د حضرت فاطمه و خودشان از
 سادات حسینی واولاد فاطمه بودند و نسبشان به حضرت رسول الله
 ص (امیرسید و در حادیث اسلامیه هم مسرح است که مهدی موعود با
 از نسل فاطمه واولاد حسین باشد برای زیارت خانه کعبه از شیراز
 روانه شدند و از بوشهر در روز نوزده ماه رمضان سال ۱۲۶۰ هجری
 مطابق ماه اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی بگشتی با دی درآمدند و قد وس
 نیز در حضور مبارک بود سفر بر انقلاب حضرت اعلیٰ در در رای طوفانی تا
 وقتیکه در جده پیاده شدند بیش از کماه طول کشید و در اول ماه مذکون

محاشرات

۷۳۳

سال ۱۲۶۰ هجری مطابق ۱۸۴۴ (سپر سال ۱۸۴۴ میلادی بعکم رئیس
در روز عرفه هیکل مبارک تماز روز را بدعا پسر برودند و در روز (عبد قربان)
نوزده گوسفند بنام خود و قد و سوگلا مسیاه خود قربانی کردند در مکه
د و امر مهم انجام یافت اول اتمام حجت بعیرزا محيط کرانی کها ز شاگرد
سید کاظم رشتی بود و ثانی ابلاغ کلمة الله توسط قدوس بشریف مکه
بس از زیارت مدینه هیکل مبارک بجانب بوشهر غزیمت فرمودند پس
از زور و بیو شهر اول قدوس را مرخص فرمودند که بشیراز بروند و با وعده
فرمودند که بحضور مولای عالمیان و محبوب دل و جان (حضرت بهاء
الله) مشرف خواهد شد و در راه امر الله بشبهادت خواهد رسید و فرمودند
من هم در راه محبوب قد اخواهم شد ۰ حضرت باب در ماه صفر سال
۱۲۶۱ هجری قمری مطابق فبروری و مارچ سال ۱۸۴۵ میلادی بوطن
خود مراجعت فرمودند ۰ انتهی

سائلی فرمود صحیفه بین الحرمین که فرمودید کدام صحیفه
است و در کجا نازل شده ؟

ناطق قبل در جواب گفت این صحیفه درین مکه و مدینه از قلم
مبارک حضرت رب اعلی در جواب سوالات میرزا محيط شیخی که در
مسجد الحرام حضرت اعلی جل ذکر مبارک اتمام حجت فرمودند و شرح
در تاریخ نبیل مسطور گردیده نازل شده این صحیفه مکمه در کرسلا
میرزا محيط رسید ولی با مر مبارک اقبال نکرد و در در ور جمال قدم این
شخص با مر مبارک مومون نشد وس

از مدتی وفات یافت حضرت عبد البهای^ج جل ثنائه درلوحن میفرما
قوله الا حالی ۰۰۰ زمانیکه نیرآفاق از افق عراق اشراق داشت
میرزا محیط شیخ شهیور شاهزاده کیوان میرزا نوه فرمانفرما را-
واسطه نمود که خفیا درنیم شب بحضور مبارک شتابد بشرط آنکه
نفسی جز شاهزاده مذکور براین کیفیت اطلاع نیابد درجوا ب
فرمودند که من درسفر کردستان غزلی گفته بودم از جمله ایسات
این است ۰

گرخیال جان همی هست بدل این جامیا
ورنثارجان ودل داری بیاوهم بیار
رسم ره اینست گروصل بهادری طلب

ورنباشی مرد این ره دروشوزحمت میار
آن بیچاره از شدت خوف بعد از این جواب بساحت اقدس مشرف
نشد فوراً مراجعت پکریلا کرد بوصول گرفتار حتمی شدید گشت
و وفات فرمود فاعله میانه این جواب مبارک و آن وفات نامبارک
هفت روز بود مقصود این است که در سبیل الله جان فشانی شایان
است و قریانی سزاوار یاران ملاحظه در قرون اولی نمائید که بزم-
یزید نا پدیده شد و ماتم سید ابرار حضرت شهید نیز بپایان رسید
آن کامجو سریر سلطنت بیاد داد و این پاک جان مظلوم از رحیق
مختوم سرمدست گشت آن لعنت ابدی گذاشت و این عزت سرمدی
۱- حتمی شدیدی یعنی تسبیح و کلمه حمی بضم اول و تشیدی میم
است.

یافت این بیزم الہی شتافت و آن در رزم نفسانی مانند نحاس
 بگداخت این علم براوچ افلاک زد و آن در این تیره خاک غشایخ
 ماند این از افق حیات ابدیه درخشید و آن در عرصه ممات سرمدیه
 گرفتار شد بین تفاوت ره از کجاست تابکجا ۰ ۰ ۰ انتهى
 دیگری گفت در تاریخ نبیل مسطور است که هیکل مبارک حضرت
 اعلی باصحاب فرموده بودند که ھم در گری بلا مجتمع شوند و خود
 هیکل مبارک ھم بنا بود بعد از حج بیت بکریلا بروند ولکن بداشد
 رس از حج بپوشهر مراجعت فرمودند آیا سر این مطلب معلوم است
 یکی از احباب در جواب فرمود درین من آیاتی که در این خصوص
 پس از مراجعت از حج از قلم مبارک نازل شده سر این مطلب
 مذکور گردیده است این توقيع مبارک که بلحن مناجات نازل شد
 باعازار ملا عبدالخالق است صورت آن توقيع مبارک که بخط مبارک
 موجود است این است قوله تعالی ۰

بسم الله الرحمن الرحيم یامن له الحمد والعزه وما سواه
 من خشیته یشفقون یا الہی اشهد للدیک فی ذلک الكتاب بمسا
 نشهد لنفسك قبل کلشیئی لا الہ الا انت وحدک لاشریک لک سبحا
 و تعالیت عما یصفون و اشهد ان ما سواک لن یقدروا ان یعرفوا ذکر
 من نفسك اذانهم من کلمة الا ختراع لیوجدون و اشهد لمحمد رسولک
 صلواتک علیه ما قد شهدت فی ذرۃ الانشاء لنفسه ولا یعلم کیف

موالات اذ ما سواه من فاعل نوره باذنك يوجدون واشهد
 لا وصياً احرف التوحيد ما قد شهدت لانفسهم اذ ما سواهم لمن
 ينالوا بشيء مما قد شئت لهم وكل لهم خاسعون واشهد للوزرة
 المباركة عن الشجرة اليتنا ، ما قد شئت لها من العزة والعصمة
 لا الله الا انت وكل باذنك في ذكرها ليدكرون ويعبدون واشهد
 بكل شيء ما قد احاط علمك ما تحب لنفسك من كل شيء في كل شأن
 لا الله الا انت ولا يعلم كيف ذلك الا انت سبحانه وتعالي عما يشركون
 اللهم انك تعلم ما لا يعلم احد سواك قد خص نفسك بالعلو والبهاء
 والعظمة والكبرى ، والعزوة والسنن ، وانت تقدّر عبادك بما قد شئت
 لهم في دار الآخرة بالقنا ، والبلا ، وتمحص اولياتك بما قد خلقك
 لهم في دار الكرامة بالأسا ، والثرا ، فسبحانك اللهم انك تعلم
 وتشهد حكيم لما قد المحتنى كلمة البيان واذنت في القرآن دعوة
 الانسان وجأ ، الاذن من عند حجتك في كل ان قد فصلت حكم ما
 اردت من خلق الانسا ، واعلمها في كتاب محكم وآيات متقد على
 شان لا يذكره احد من قبلى ثم قد ارسلته على يدى احب الخلق
 اليك واول من اجاب في مشهد الرابع لديك الى كل الناس ليميز
 الخبيث عن الطيب ولا يقول احد لوعرفني آية لكت من الساجدين
 وانك يا الله تعلم امرى وتشهد شميри ما اردت في ذلك الامر الا
 دينك الخامس وامرك المستسر ولقد نهيت من علم نفسى ذكر اسامي

١— مقصود تفسير سوره يوسف است ٢ — مقصود جناب باب الباب
 است ٣ — مشهد رابع مقصود مقام بايت وركن رابع است

وخرجت لحج بيتك خوفا من حزب الشيطان انهم كانوا تومافاسقين
 وانك لتعلم حكم ما امرت للعلما ^{*} بالورود على الارض المقدسة
 ليوم رجعى لظهور عهده المستسر جهرة وكان الكل ممسن
 المسلمين وانك لتعلم حكم ما قد سمعت فى ام القرى من جحد [—]
 العلما ^{*} ورد عبادك ^{الْمُبَحَّدِينَ} من اهل ارض المقدسة ولذ لك
 رجعت من قصدى ولم اسأغر من هذا السبيل لثلا يقع فتنة ولا يذل
 اهل طاعتك ولا يرفع احد من راس احد شعرا بظلم وانك تعلم
 ما قدر ايامك في ذلك الامر وانك على كل شيئ شهيد اللهم ان —
 الامر امرك والحكم حكمك وانى ما قصرت في اياتك من بعد ما كتبت
 مقصرا في كل شان فاحكم اللهم بيني وبينهم بالعدل واغفر للذين
 تابوا واتبعوا سنتك انك جواد حليم اللهم انك لا تغفر على قوم
 نعمتاء حتى يتغيرة ما بانفسهم من حكمك ولذلك قد حرمت عليهم
 آيات مجدك وطيبات زرقة انهم كانوا قوما ظالمين فسبحانك اللهم
 لما اسفت انتقمت عنهم ولا يسئل احد من فعلك وكل لحكمك سائلون
 اللهم وانا تعلم كل شيئ وتقدر على كل شيئ ولا تفعل لعبادك
 المؤمنين الا ما هو خير لهم وانك غنى حميد اللهم وانك تقدر ما تشاء
 بما مرك وتقضى الامور ^{*} في ملكك وانك تعلم في ايام رجعى ما
 اردت من حكمك ونزلت الى ما انت اعلم به مني من كتابك بانسى
 ما اردت ملك الدنيا ولا آلا خرة ولا حكم الفتوى بل اردت الله ربى

وَحْدَهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ حُكْمَ مَا
 اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْكِتَابِ وَمَا اسْتَبَهُوا عَلَيْهَا وَالنَّارُ كَلْمَةُ الْحَقِيقَةِ
 بِالْبَاطِلِ إِلَى الْحَكَامِ وَمَا فَعَلَ الظَّالِمُ بِعِبَادِكَ النَّجِيبَاءِ الْكَرَامِ
 عَلَى شَانِ الْذِي فَارَقَ ظَلَمَ الْأَوْلَيْنَ وَلَا يَرْغُسُ مُسْلِمٌ عَلَى مُسْلِمٍ بِعِنْدِهِ
 وَمَا وَقَعَ فِي الْإِسْلَامِ بِشَبَهِهِ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُوُ حَزْنِي وَبَنِي وَإِنَّكَ –
 تَعْلَمُ عُظُمَ بِلَائِي وَمَا هُنَّ بِالْهَمِّ الْأَفْتَنِتِكَ لِيَمْلِمَ مِنْ تَشَا وَيَهْدِي
 مِنْ تَشَا وَلِيَمْحِسَ بِتَلْكَ الْمُصِيبَةِ كُلَّ الْخُلُقِ لِيُعِيزَ السَّعِيدَ عَسْرَى
 الشَّقَى وَيَا خَذْكَلَ نَصِيبِهِ مِنَ الْكِتَابِ ثُمَّ إِلَيْكَ يَرْجِعُونَ اللَّهُمَّ إِنَّ
 وَعْدَكَ فِي الْكِتَابِ حَنِيفٌ وَكَذَلِكَ تَوْلِي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا فَاحْكُمْ
 اللَّهُمَّ بِالصَّدْلِ مِنْهُمْ إِنَّكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ وَإِنِّي لَا عِلْمَ بِالْهَمِّ لِوَاسِطَلَ
 مِنْ فَتْنَتِكَ حَذْهُ لِتَجْبِينِي بَاتِّ اللَّهِ رِبِّيْ قَدْ شَا وَإِنْ يَرَاكَ بِمُثْلِ
 مَا رَأَكَ وَشَا وَإِنْ يَرَى وُجُوهَ شَيْعَتِكَ بِمُثْلِ مَا رَاهِمَ وَشَا وَإِنْ يَرَى
 أَهْلَ طَاعَتِهِ مُضطَرِّينَ فِي الْأَرْضِ حِيرَانٍ لَا يَقْدِرُونَ بِشَيْئٍ مِنَ الْخُوفِ
 وَهُمْ عَلَى الْأَرْضِ يَرْتَقِبُونَ فِي الْهَمِّ كَيْفَ أَذْكُرِيْنَ يَدِيكَ مَعَاجِرِيَ
 الْقَضَا عَلَى وَاجْرِيِ حُكْمِ الْكِتَابِ فِي عِبَادِكَ فَلَوْا رَدَتْ أَذْكِرِيْنَ
 مِنْهَا يَنْشَقُ الْقَلْمَ وَيَقْطَعُ الْلَّوْحَ أَنَّ اللَّهَ لَا حُولَ إِلَّا بِاللهِ مَا شَا وَاللهُ
 كَانَ وَالْحَمْدُ لِللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بِالْهَمِّ عَلَيْكَ كُرْتَ
 بَيْنَ يَدِيكَ وَلَوْلَا خَوْفِي مِنْ عِبَادِكَ الْمُوَحَّدِينَ لِيَلْحِوا وَيَضْجُوْعَنْدَ –
 تِلَوَةً تِلَوَةً تِلَكَ الْآيَاتِ بَيْنَ يَدِيكَ لِتُشَهِّدُنَّ فِي تِلَكَ الْوَرْقَةِ تِلَقاً وَجْهَكَ

لا جل هذه المصيّبة شهقة اذا بلغت العريش احترت واذا اوردت
 السماء انفطرت واذا نزلت الارض انشقت واذا ذكرت البحر انجمدَ
 واذا قرئت على الجبال اندكت واذا اكثفت للعابدين يخرون -
 للاذقان سجد الوجهك لا الله الا انت في بحقك وجلالتك لا حسول
 ولا قوة الا بك لولا خوفى من كلمة البداءُ بان يجري القضاياُ ويسمى
 الاصناف لينصرن في تلقاً وجهاً لك الصقام بنعمة خست
 الارض باملها وسرعت الجحيم ومن فيها وفتحت الصور
 انشرت الارواح ثم ينسح كل ذى حمل حملها ويفر المرض من أخيه
 وكل ذى زوج من زوجه فسبحانك لولا امساك قدرتك
 لى ما يبقى الروح فى نفسى انا لله وانا اليه راجعون اللهم انى
 اشكوا لك ما جرى القضايا على اين انت يا باقية الله تنظرني ثم
 تنظرني اين انت يا حاجة الله تشهد وجوه احبتك خاسعة بين يدي
 الجباره اين انت يا ولى الله تطالب حق شيعتك وتعززا ولائك
 وتذل اعدائك اين انت يا نور الله فى السموات والارض ترى اهل
 محبتك حيران فى الارض خائفين مرتفعين اين انت يا وجه الله
 الذى يك يتجه الاوليات اليه اشهد انك تعلم كل شيئاً ولا يعزب
 منك علم شيئاً وانك اذا شئت شئ الله لا مرد لامرك وكل اليك
 لينظرون فسبحانك اللهم يا مولائى تعلم حكى ولقد رفع اليوم
 الى كتاب من عبدك الذى انتخبته لعهدك واصطفيته لمحبتك و

خُصُّصْتُ بِذِكْرِ رَسُولِكَ فِي الْكِتَابِ فَسَلَمَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ
 فِي كُلِّ شَانٍ مَا اتَّأْتَهُ إِنَّكَ أَهْلُ الْبَهْرَاءِ وَالثَّنَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 اشْهَدُكَ بِمَا فَصَّلْتَ فِي كِتَبِهِ عَلَىٰ يَدِي نَفْسِهِ وَقَدْعَاتِ آيَاتِهِ أَعْسَنَ
 الْأَمْثَالَ وَرَقَّتْ أَشَارَاتِهَا عَنِ الْأَشْبَاهِ وَلَا يَعْلَمُ حَقَّهُ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا أَهْلَ الْهَمَّ لَمَذَكُورٌ فِي تَلْقَاءِ وَجْهِكَ
 فَقْرَبَ اللَّهُمَّ مُشَهِّدُهُ وَرُوْيَتِهِ فَإِنْ فِيهَا تَسْكُنُ الْقَلْبُ وَبِرْدُ الْفَوَادِ –
 فَيَا شَوَّفًا إِلَى لِقَائِهِ فَاللَّهُمَّ تَقْدِيرُكَ وَنَصْرَتُكَ كَيْفَ شَئْتَ وَانِّي
 شَئْتَ فَانِّي نَاصِرٌ لِأَمْرِكَ وَمُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكَ وَمُنْتَظَرٌ لِأَمْرِكَ لَا حُولَ وَلَا قُوَّةَ
 إِلَّا بِكَ وَانِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصْفُونَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . اَنْتَهَىٰ

فَهُنَّ قَسْعَتِي از تَوْقِيعِ مَارَكَ در بَارَهِ ارْتَفَاعِ نَدَائِي أَهْلِي از ظَهَرِ الْكَوْ
 این است " وَانِّي القَائِمُ بِالْحَقِّ قَائِمٌ بِالْقَسْطِ يَظْهُرُونَ مِنْ دُكَّهٖ ۝ ۝ ۝ ۝ ۝ ۝
 ان انصر قائم الذی انت تریده مع الذین يریدونه من كل طرف
 بعيد ولا تفسدون في الارض فان على ظهیر ارض الكوفة يظهر امر
 بدیع ۝ ۝ ۝ ۝ ۝ الخ

یکی از احبابی اهی درم‌حفل یاران این تَوْقِيعَ مَنْبِعِ رَاتِلَاؤت کرد
 طهران جناب کشتا سب رستم علیه بھا " الله ملاحظه نمایند
 یار روحانی مرقومه شما و اصل و بلحاظ اقدس یکتا محبوب عالمیان
 حضرت ولی امر الله روحی لاحبائے الفدا " فائز الحمد لله سرگشته

وسودائی در محبت و عشق اند ابرمه ریانند و مفتون جمال بیمثال -
 طلعت جانان در موضوع فقر و غنا و حرمت و راحت اغایا استفسار
 نموده بود ید و اظهار تعجب و حیرت از این وضعیت فرموده اید
 عزیزم دایره این موضوع وبحث در آن وسیع است و دیگر چرا -
 مطالب حصر در فقر و غنا و غشی و فقیر باشد بسیاری از اشیا ^۰ دیگر
 هم در عالم وجود مماثل و مشابه بهمین کیفیت موجود مثلاً چرا همه
 طیور عالم بليل خویش آهنت و آواز نیستند زاغ و کلاخ برای چه وسا
 آنکه همه خلق جهان با حسن و جمال نیشتند قبیح و زشت برای
 چه یا چرا همه چرندگان صحرا آهی دلربا نباشند گرگ و بلنگ
 خونخوار را چه سود یود رمیدان چنگ سریاز برای چه همه سرگردان
 و سرداری باشند و اخیراً فقیر چرا همه غنی باشند معلوم است که در
 خصوص فقیر رنجبر و غنی نازی رور با حثین و مگرین عالم صحبت هم
 داشته و میدارند و حل این عقده مشکل راتاکون نتوانسته اند و
 الان آنچه را که در عالم از خدمات و خطرات ملاحظه نمائید دایر
 بر همین محور و مرکز است یعنی ناله و نوشای فقا از طرفی و زیادی
 ثروت و مال اغایا از جهتی و این مشاده واحد ورد همین قسم باقی
 خواهد ماند تا وقتیکه احکام و اوامر صادره از قلم اعلی در این خصوص
 بموقع تنفيذ واجرا گذارد و حل مشاكل اقتصادی پموجب
 ترتیب و تعالیم رحمانی گردد و میانه غنی و فقیر یعنی رنجبران و -

(۱) مشاده یعنی علبه و بارزه است

ذیحجه ١٣٤٦ من ٢٢

پارسعنوی امیدوارم درظل الطاف وحمایت حضرت احمد بیت با آنچه
آمال اهل بهاست فائز گردید وگوی سبقت را در میدان عمل از -
همگان بربائید در این بساط فراموش نشده و نخواهید شد
”بند“ آستانه شوقی ”

سائلی گفت در کتاب ایام تسعه از کتاب دوره بها ”الله“
ترجمه یکی از الواح مبارکه میتاق راجع به حضرت ولی امرالله جل
سلطانه مسطور گردیده و مذکور شده که سه نفر از قدما احبابی
ایران از محضر مطهر مرکز میتاق جل ثنایه سؤال کرده اند و آن
جواب عنایت شده این سه نفر کی بوده اند ؟

یکی از احبابی الهی فرموده این سه نفر که لوح مبارک در
جواب سؤال آنان نازل شده ”جناب آقامیرزا حیدر علی اسکوئی
ومرحوم میرعلی اصغر فردی اسکوئی و حاجی عباس اسکوئی
بوده اند و نص بیان مبارک در لوح مزبور این است قوله الا حلی
مسئله که سؤال نموده بودیدان هذالسرمصنون فی صدف الامر
المحتموم كاللو لوالملکتون و سیلوح اتواره و شرق اثاره و پژوهه ر
اسراره و عليك التحيية واللناء“

”ع“

این لوح مبارک خیلی مفصل و شامل اظهار عنایت بنفوس

مزبوره است و در خاتمه بیان مبارک فوق نازل گردیده است و اما
آنچه در این تسعه و مائده آسمانی نقل شد ترجمه بیان مبارک و
نقل از رساله دوره بها ^۰ الله است .

سائلی پرسید که علامت سبز برای سادات از چه وقت رسم
شده است ؟ ناطق قبل فرمود شعار عباسیان رنگ سیاه بوده —
است و شعار شیعیان و طرفداران علی (ع) دُرْد وَرَانِ مَامُونِ اثْرَيد
وقتیکه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را بولایت عهد خود در
خراسان برگردید با شاره ایرانیان که یاران مامون بودند و بهم است
آنان بخلافت رسید و پرامین برادر خود دست یافت از سیاه برنگ
سبز تبدیل شد ولی افراد سادات دارای علامت سبز در لباس
نبودند تا در سال نهم صدر حجری بحکم ملک اشرف علامت سبز برای
سادات برقرار شد و شعر را در این خصوص شعرها گفتند از جمله
شاعری گوید .

جعلوا لا بنا ^۰ الرسول علامة

ان العلامة شان من لم يشهر

نور النبوة في وسم وجوسهم

يُغْنِي الشَّرِيفُ عَنِ الطَّرَازِ الْخَيْرِ

و دیگری گفته .

اطراف تیجان ات من سند من خضر باعلا ^۰ علی الاشراف



آقا میرزا حیدر علی اسکوئی



میر علی اصغر فریدی اسکوئی

والاشرف السلطان خصوصهم بهما

شرفًا يعرفهم من الاطراف

ملك اشرف فرمان کرد که اولاد فاطمه علامت سبزی درگوش
کلاه و عمامه خود قرار دادند

سائلی گفت درباره حدیث مفضل بن عمر که درباره سال ظهر
قائم از شهربت امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل کرد
قوله عليه السلام "وفي سنة الستين يظهر اسمه ويعلوذ كره
برخى میگویند که وئى "شببهة لیستین" است وفى سنة الستين
نیست دراین مقام چه باید گفت؟

یکی از حاضرین فرمود در کتاب مبارک ایقان وفى سنة الستين
نقل فرموده اند وعلماء و محدثین معروف شیعه عده بسیاری وفسی
سنة الستين نقل کرد اند از جمله در کتاب غایة المرام تالیف
محدث شهیر سید حاشم بحرینی مسطور است روی عن المفضل
قال قلت لا بی عبد الله (ع) فكيف يامولا فی ظہوره فقال
عليه السلام وفي سنة الستين يظهره امره ويعلوذ كره وبنادی بـ
باسم وکیته ونسبة فی ذکرہ فی افواه المحقیقین والبطالین لیلزفهم
الحجۃ بمعرفتهم به

در بحارات الانوار مجلد سیزدهم تالیف مرحوم مجلس علیه الر
نیز فی سنة الستین نقل شده و مولف میفرماید که مقصود از —

سنة الستين درست معلوم نیست و شاید فی شبیه لیستین باشد
 از این جهت بدخی از علماء جمله اخیره را نگاشتند ولی محققین
 فی سنة الستین نگاشته اند در توقیعات حضرت اعلیٰ جل ذکرہ حر
 د و روایت راز کفرموده و با ظهور خود تطبیق فرموده اند تسلیماً
 حجت الهیه از هرجهت برخلق کامل گردید . مرحوم شیخ احمد
 احسائی در کتاب العصمة والرجعة فی سنة الستین روایت فرموده
 است .

سائلی گفت دریکی از الواح عادره از کلک اطہر حضرت
 غصن الله الاعظم عبدالبها ؓ عباس جل ثنائه نام اویس قرنی مذکور
 گردیده است این شخص که بوده ؟

یکنفر از حاخمین در جواب فرمود . اویس قرنی اویس بن عامر
 یعنی مرادی ترین از تابعین است و شرف لقای حضرت رسول عن
 مشرف نشد ولکن حضرت رسول (ص) با صحاب مکرر بشارت
 دادند که اویس بعدینه خواهد آمد و شما اور املاقات خواهید کرد
 اویس دی خدا پرست است و مادری دارد که بینهایت مشارالیه هارا
 محترم میدارد و چون اویس بمرن بمرن مبتلا بود حضرت رسول ص
 دعا کردند و از آن مرن شفا یافت با آنکه درین بود و پلقا ؓ طلعت
 رسول الله فائز نگردید بالآخره در دروران خلافت عربین الخطاب
 بعدینه وارد شد و اصحاب راملاقات کرد و از تابعین محسوب گردید

تابعین کسانی هستند که بلقای رسول الله نرسیدند ولکن اصحاب آن حضرت راملاقات کردند باری عمر در احترام او پس قرن بسیار کوشید حضرت رسول (ص) اغلب میفرمودند "انی لا جد نفس الرحمن (الرحمة) من قبل اليمن" و این بیان مبارک اشاره با پس قرنی بود اوس خیلی عابد بود بقليل قانع بود و آنچه را میپیافت صدقه میداد و لباستر از قطعات کهنه و پاره بود که از کوچه ها جمع میکرد اطفال اورا دیوانه پنداشته و در کوچه اذیت شر میکردند (جلد دوم شرح شریش بر حیری)

یکی از احبا فرمود "لوح ناقوس کدام لوح است و چرا بناقوس موسوم است ؟

یکن از بیاران در جواب گفت لوح ناقوس لوح مبارکی است که در اسلامبول از قلم مبارک جمال قدم در لیله بعثت حضرت اعلی جل ذکره الاعلی نازل گردیده وتلاوت شد در لیله بعثت بنص مصريح حضرت ولی امر الله جل سلطانه محبویست و چون کلمه ناقوس در آن مذکور شده در نزد احبا بلوح ناقوس معروف است کلمه ناقوس بمعنى زنگ کلیسیای مسیحیان است اول کسیکه ناقوس را در کلیسیا قرارداد با وینوس اسقف تولا بود . تولا از شهر عای ایطالیا است اسقف مذبور در سال چهارصد و پنجاه میلادی باین عمل در شهر مذبور اقدام گرد و سپس در رسمه جامعمول گردید .

سائل قبل گفت موسس رهبانیت درین مسیحیان که بوده ؟
 و دراللوح مبارکه خطاب برعبان آیاتی نازل شده مقصود کیست ؟
 ناطق قبل گفت رهبان معنی تاریخن دنیاست که از ازدواج
 و سایر لذات جهان برکار و عبادت حق میپرداختند و هنوز اسم
 جمعی باین اسم موسومند اصول رهبانیت را درین نصاری انتوئیو
 در مصروف پسخ کرد و سال چهارصد میلادی بنشران پرداخت و اورا
 با آن سبب ابوالرمیان گویند (نقل از سالنامه کابل سنه ۱۳۱۶
 شجری شمسی)

سائلی گفت درلوح مبارک سلطان ایران ذکر نجاشی شده
 مقصود کیست ؟

یکی از بیاران الهی گفت نجاشی پادشاه حبشه بوده که حضرت
 رسول (ص) باونامه مرقو فرموده و باسلام دعویش فرمودند و
 نجاشی دین اسلام را پذیرفت در بیان سال ششم هجری و آغاز
 سال هفتم بتصریح لسان الملک کاشانی معروف بسپهر در مجلد
 اول از کتاب دو، ناسخ التواریخ حضرت رسول (ص) تصمیم
 گرفتند که بملوک و معارف معاصر خود نامه‌ها بفرستند ابتدا برای
 اینکار خاتمی از نقره بساختند و سجع آن خاتم چنین بوده است
 اللہ محمد رسول و شری نامه بمعارف و سلاطین معاصر
 بنگاشتند و این واقعه در ماه ذی حجه الحرام سال ششم هجرت

بود نامه اول را برای نجاشی ملک حبشه بن گاشتند نام نجاشی
 "اشجهه ابجر" (فتح همزه و سکون ضاد وفتح جیم وفتح همزه ثانی
 وسکون با "موحده" وشم جیم) بود است و نامه نجاشی را بعمر
 وین امیه خسروی سپردند نامه دوم را بواسطه دحیة بن خلیفه کلیی
 بهرقل رو و سوم را باعبد الله بن حذافه سهی برای کسری پروریز
 وجهار، را باحاطه برای مقوص والی استکدریه وینجم را باشجاع
 بن ودب اسدی برای حارت بن ابی شمرغسانی حاکم شام و ششم
 را با سلیط بن عمرو عامری برای امام یمامه هوزة بن علی حنفی و
 نعامة بن آثار حنفی فرستادند.

نجاشی چون نامه رسول را دریافت کرد از جای خود برخاسته
 از تخت بزرآمد و نامه را بر سر و چشم نهاد و ترجمان مفاد نامه را با و
 گفت و صورت مکتوب رسول الله بن نجاشی پادشاه حبشه این است
 بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى النجاشي
 ملك الحبشة اما بعد فاني احمد الله اليك الذي لا اله الا هو الملك
 القدوس السلام المؤمن المصيدين واشهدان عيسى بن مريم روح الله
 وكلمة القها الى مريم البطل الطيبة الحصينة فحملت بعيسى
 فخلقه من روحه ونفخه كما خلق آدم بيده وانی ادعوك الى الله
 وحده لا شريك له والموالاة على طاعته فان تبعتنى وتؤمن بالذى
 جائنى فاني رسول الله وانی ادعوك وجنودك الى الله تعالى

وقد بلغت ونصحت فاتبلوانصيحتي وقد بعثت اليك ابن عمى جعفر
او معه نقرمن المسلمين والسلام على من اتبع الهدى .
چون نجاشی این کلمات بشنید فورا شهادت گفت وبرسالت
حضرت رسول (ص) گواهی داد و جواب نامه رسول الله را بنوشت
وصورت جواب نجاشی بنامه رسول الله این است .

بسم الله الرحمن الرحيم الى محمد رسول الله من النجاشي
الضمجه سلا ر عليك يا رسول الله من الله ورحمة الله وبركاته الله
الذى لا اله هو هوالذى هداني الى الاسلام اما بعد فقد بلغنى
كتابك فيما ذكرت من امر عيسى عليه السلام فورب السما و والارض
ان عيسى (ع) لا يزيد على ما ذكرت تفوقا انه كما قلت وقد عرفنا
ما بعثت علينا وقد و ابن عمك واصحابه وشهادتك رسول الله
صادقا مصدقا وقد بايعتك وبايعت ابن عمك واصحابه وشهادتك
رسول الله صادقا واسلمت على يديه لله رب العالمين وقد بعثت
اليك ابني ارتافان شئت آتى اليك بنفسى فعلت يا رسول الله
فاني اشهد ان ما تقول حق والسلام عليك يا رسول الله وبركاته
نجاشي جواب نامه رابع مرتبین اميده ضمري داد وساز آن پسر خود
”ارها ” را باشامت نفر از دریا رانش نزد حضرت رسول (ص) —
فرستاد درین راه ارها و همراهانش که از راه دریا عازم شده —
بودند دچار طوفان شدیدی گشته و همگی غرق وهلاک شدند چون

جواب نامه نجاشی بحضرت رسول رسیب بامیر المؤمنین علی
علیه السلام فرمود تام ختمی در جواب نجاشی مرقو، دارد حضرت
چنین نوشتند "بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فكانه من الرقة
عليينا منا و كان من الثقة يك منك لانا لا نرجو منك غيرا الانداء و -
لان خاف منك امرا الامانه وبالله التوفيق" نجاشی فرمان داد تا
نامه های رسول الله رادر دو حقه عاج جای دادند گویند هنوز
آن نامه دار خزانه ملوک حبشه منبوسط نجاشی مزبور در رسال
نهم هجرت وفات یافت و در روز وفات پسریم بر فرمودند امشهر مسند
صالحی از جهان رفت و بیان نجاشی با اصحاب دو رکعت نماز -
خوانند از حال ایمان و عدم ایمان جانشین این جمه ابجر اطلاعی
در دست نیست . (از جلد اول کتاب دو، ناسخ التواریخ در ذیل
وقایع سال ششم و نهم هجرت ملخص و نگاشته شد .)

سائل گفت می گویند حضرت رسول (ص) بکسری هم نامه
مرقو، فرمودند شرح آنرا بیان فرمائید .

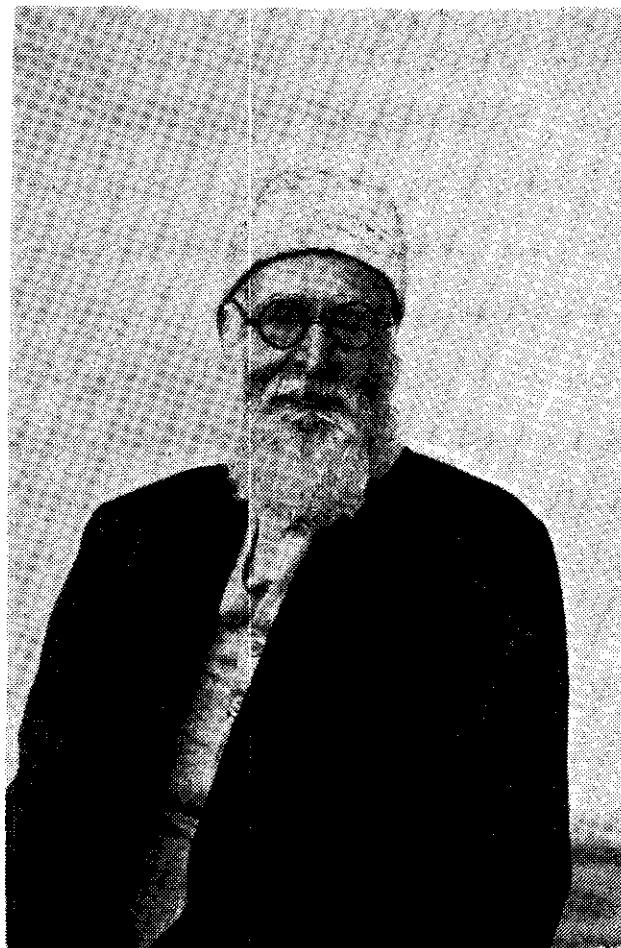
ناطق قبل گفت کسری پرویز شاهنشاه عجم است که حضرت
رسول (ص) در سال ششم هجرت نامه ئی نگاشته و بتوسط عبدالله
بن حذافه سهمی بدربار او فرستادند عبد الله پس از رسول نامه
رابکسری داد پرویز ترجمانی حاضر کرد و صورت نامه این بود .
بسم الله الرحمن الرحيم "من محمد رسول الله الى کسری عظیم

فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهدان –
 لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمد اعبد و رسوله و ادعوك
 بداعية الله عز وجل فاني انار رسول الله الى الناس كافة لانذر من
 كان حيا ويحق القول على الكافرين ولقد اسلم تسلم فان ابيت
 فعليك اثم المجروس .

چون نامه پیغمبر بکسری رسید خشمگین شد و نامه را در داد و
 گفت بند ه من بامن اینظور مکاتبه کرده برویز بنامه رسول الله
 جوابی نداد و چون این خبر بر رسول الله رسید فرمود "مزق کتابی
 مزق الله ملکه " اللهم مزق ملکه برویز از آن به باذان پادشاه
 یمن فرمان کرد که چند نفر را بفرست تا این مرد را که دعوی نبوت
 کرده و یمن نامه نوشته و اسم خود را قبل از نام من ذکر کرده دست
 بسته بدرگاه مایاورد باذان بر حسب فرمان پرویز مردی از دلیران
 را که با بیوه نام داشت با تلقی خسرو نزد رسول الله فرستاد و گفت
 فرمان کسری را با و بگو ولکن خیلی با او باد ب سخن بگوی و شستا
 از حال او درست تحقیق کن و نتیجه رابعن بگوی چون با بیوه
 بطائف رسید و سرا غ رسول الله گرفت ابوسفیان و دیگران گفتند که
 محمد در مدینه است و خیلی هم مسرو شدند که برویز مامور فرستاد
 تا محمد را درست بسته نزد او ببرند با بیوه و خسرو نزد حضرت رسول
 رفتند و داستان را گفتند رسول الله ایشان را با آیات قرآنیه انذار

فرمود و مدت ششماه در مدینه آنها رانگاه داشتند با بويه دلتنگ
 شد و بحضرت عربی کرد یا حاضر شود بند کسری روم و بالاقل جوا
 نامه رابنگار پیغمبر فرمود دیشب پرویز بدست پسرش شیرویه
 مقتول گردید شما بروید و بیازان خبرید هید واقعه قتل پرویز در
 روز سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم هجری بود فرمود
 بیازان بگوئید اگر مسلمان شوی پادشاه تو باقی بماند عن
 قریب دین من مملکت کسری را نرا گیرد و آنگاه حضرت رسول کمرند
 نقره را که زراند و دبود و مقوص حاکم اسکدریه برای حضرت ارسال
 نموده بود بخسرو بخشیدند و از این جهت لقب خسرو دریسن
 مردم یعنی "ذوالمفخره" شد زیزاد رلقب حمیری مفتره بمعنی کمرند
 است با بويه و خسرو تاریخ را که رسول الله برای قتل خسرو پرویز
 فرموده بود ندیاد داشت کردند و نزد بازان برگشتند ما جری بیازان
 گفتند بازان گفت سخنان محمد شیبیه بسخنان پیغمبران است حال
 صبر ویکیم اگر داستان قتل پرویز را که محمد فرموده صدق باشد پیغمبری
 محمد را تصدیق میکنم پس از چند روز خبر قتل پرویز بیازان رسید و —
 شیرویه باونوشه بود که من پرویز را در شب سه شنبه بکشم اینکه توای
 بازان پادشاهی مرا بمردم یعنی ابلاغ کن و محمد عربی را تعقیب مکن
 تا من ترا خبر بد هم بازان پس از این واقعه اسلام پذیرفت
 و مردم یعنی هم مسلمان شدند .

شیرویه مدت هفتماه سلطنت کرد و پیوسته رنجور بود روزی
در خزانه پدر جستجو میگرد حقه از زعمر مهلك دید خیال کرد نوش
داروئیست برای رفع رنجوری اورا بخورد و بعد
دراین وقت محفل بپایان رسید .



حاجی شاه خلیل اللہ فارانی

هفت سازدهم

یاران ارحمانی شریف آوردند و محفل با حضور احبابی الهی
آراسته گردید در آغاز محفل یکی از حاضرین این مناجات را که از
قلم جمال قد، جل جلاله نازل شده تلاوت کرد
(پروردگار امیر بانا پادشاه دادرسا)

حمد و تنا و شکر و بها ترا سزاست که گنج شناسائی را در دل -
ودیعه گذاردی ولطیفه وجود را ز آب و گل برانگیختن توئی توانائیکه
قوت و شوکت عباد ترا ضعیف ننمود و لشکر غفلت و عسکر غرور و نژاد ترا -
از اراده ات بازنداشت در حینی که سهام هم گینه و بخنا ، از جمیع
جهات طیار باستقامت تمام قائم و بما ینبغی قائل ظلم فراعنه ترا
از گفتار منع نکرد و قهر جباره از اراده غالبه منع نساخت . ای
پروردگار دستوران را راه نما و بجنود دانائی و علم لدنی مدد بخش
شاید عباد ترا برآه راست و خیر بزرگ بشارت دهنده و فائز نمایند ایکم
نورت ساطع و امرت غالب و حکمت نافذ اولیائیت را ز دریای بخشست
محروم ساز و از برای هر یک از قلم عنایت آنچه الیوم سزاوار فضل

تست مرقوم نما و مقدر فرماتوئی تواناوتوئی دانا و بینا ای پروردگار
د ستوران را آگاه نما تاباگاهی خود ظافلین را آگاه نمایند و گراهانرا
براه آرند تاکل در ظلل قباب عظمت و سدره رحمت جمع شوندوشنشوند
آنچه را که قوه سامعه از برای آن بظهور آمده و مشاهده نمایند
آنچه را که قوه باصره از برای آن موجود گشته امر امروز جانها
قریان تو انتهى

یکی از حاضرین پرسید این مناجات باعذاز چه کسی نازل شد
است؟

تلاؤت گنده مناجات در جواب فرمود این مناجات مبارک بنام
مرحوم ملا بهرام از قلم مبارک صادر گردیده است مرحوم ملا بهرام
الواح بسیار دارد از جمله لوحی از جمال مبارک جل جلاله دارد
که مناجات سابق الذکر درین من آن نازل شده است واذکله میناق
نیز الواح بسیار باعذاز او نازل شده از جمله در عنوان لوحی
میفرمایند قوله الاحلى "بمعنی ملا بهرام پاک دل که بروشنی بهی
تابان باد به نگاه" بیاراید "بنام پاک یزدان ای بهرام سپهر مهر
پروردگار سپیده" امید دمید الخ

ود رعنوان لوح دیگر نازل قوله الاحلى "یزد جناب بهرام
جانش خوش باد بنام خداوند بیمانندای بهرام" بهرام اختیست
که خاور و باخترا را روشن نماید الخ



ملا بهرام اخترخاوری

صعود - ۱۳۰۵ هش

و عنوان لوح دیگرچنین است "یزد" "مهر بهرام جانش
شاد باد ای بهرام سه هرای خوش فوجام ۰۰۰۰ الخ
و عنوان لوح مبارک دیگر اینست قوله الاحلى "ارضیا"
جناب بهرام جانش روشن باد ای اختر خاوری ۰۰۰۰ الخ
مرحوم ملا بهرام خدمات شایانی در آستان مقدس نموده و
بسیار مورد عنايت بوده بازماندگانش جمله اختر خاوری را که
در لوح مبارک خطاب بعلا بهرام نازل شده برای خود سجل
اختیار کرده اند و در یزد عده بسیاری از محارف پارسیان
در دوره ملا بهرام مذبور با مر مبارک مومن بوده اند و عکس هم از
آنان که در همان ایام بروداشته اند بیان نکاراست (۱) معرفی
اشخاصی که در آن عکس شرکت کرده اند از این قرار است .

صف اول نشسته از چپ براست ۱ - شهریار بهرام ۲ - رستم
مهریان با من ۳ - ارباب گودرز مهریان که از روی ای ملت زده شد
و شخصی دلیر و غیور و با مر مبارک مومن و از کلک اطهر میثاق بصد و
الواح متعدد سرافراز شده است ۴ - ارباب دینیار کلانتر که
مومن بوده ومصد رخد ماتی قرار گرفته و کلانتر زرد شتیان بوده است
۵ - دستور تیراند از دستور سرگ زرد شتیان که مخالفتم — سای
نمایان کرده است و مومن نبوده ۶ - خدا بنده بهمن که مومن بود

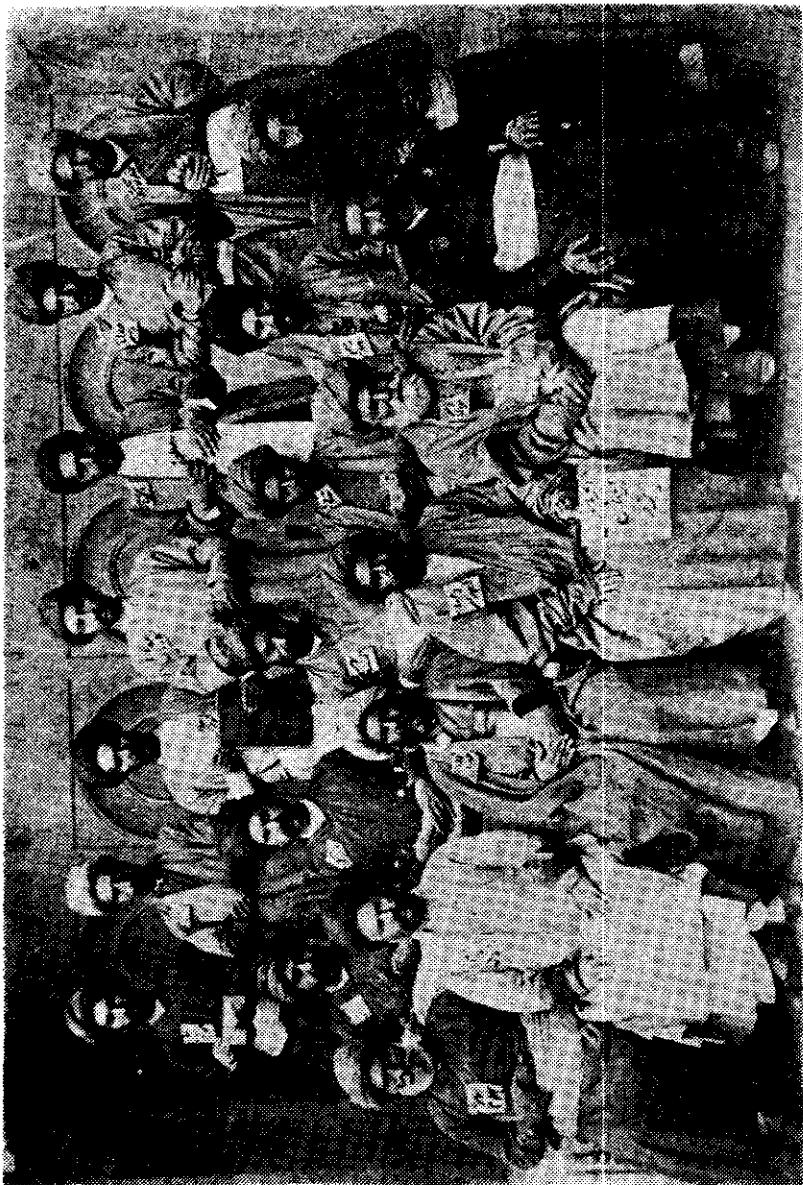
(۱) این عکس عینا در صفحه بعد بنظر خواهد گان عزیز میرسد .

صف دوم ایستاده از چپ براست ۱ - ۹۹۹

۲ - رستم مهریان ۳ - بهمن جمشید که محب امر بوده ۴ - شهریار
بهمن ۵ - رستم مهریان - ۶ - نوشیروان شهریار .

صف بالا ایستاده از چپ براست ۰ - ۱ - جناب جوانمرد که از قلم
جمال قد، جلت قدرتی بشیر مرد ملتبه لوح معروف بهفت پرسش
خطاب باشان است وی اولین بهائی زردشتی است که بمحب
وصیت خودش بقانون بهائی دفن شد ۲۰ - مستر خدا بخشن که
مردی فاضل عالم و درلسان انگلیسی متبحر بود نسبت با مر مبارک
نظر خوبی داشت و باد ستوران و اعمال آنان مخالف مردی سـ
منور الفکر واقبت بتحریک دستوران و بعضی دیگر با گلوله او را بقتل
رسانیدند وس از قتلش در لوح مبارک صادر از قلم مرکر میثاق جـل
ثنایه با فتخار احبابی زردشتی بواسطه سیاوش رستم نسبت بمستر
خدا بخشن اظهار عنایت شده قوله الاحلى "از شهادت ما ستر
خدا بخشن بسیار محزون و لخون شدیم ولی یقین بد نمید که چون
محبت بهائیان داشت آنجان یاک درجهان روشن بیبايان غرق
دریای عفو وغفران گردد و برتو ایزدی او را روشن نماید " ۲ رجب
۱۳۳۷ "عبدالبهای عباس" ۳ - استاد کیومرث خرمادهـ
۴ - مهریان کاوس که لوح مبارک صادر از قلم اعلی "ای مهریان
د وستی ازد وستان یادت نمود یادت نمودیم ۰ ۰ ۰ ۰ الخ

عده‌ای از انجایی پارسی — رجوع فرمائید به صفحه ۷۰۷



خطاب بُوی نازل شده ۵ - پرویز شاه جهان که با امر مبارک
مخالف بود و مسلمین اورا با گلوله مقتول ساختند ۶ - رستم
خدایار ۷ - جناب کیخسرو خداداد و این همان است که ذکر
او در کتاب مقاله سیاح ۸ نازل شده و همانست که جناب ملا بهرام
را تبلیغ کرده است ۹ باری این عکس تاریخی است و نسخه آن -
بسیار قلیل است ۱۰

یکنفر از احبابی الهی در این وقت این سؤال را فرمود ۱۱ در
مفاوضات میفرمایند "که جالینوس معروف درباره مسیحیان دوره -
اولی تمجید و تعریف کرده است آیا این گفتار اورا در کجا میتوان
بدست آورد و درجه کتابی مسطور و مذکور گردیده است ؟

یکنفر از احبابی این گفتار جالینوس در مجلد اول تاریخ
ابوالفدا ۱۲ در ضمن ذکر ملوک دوم در ذیل سلطنت "قوموزوس
ذکر شده است و تاریخ ابوالفدا ۱۳ از کتب مهمه تاریخیه و مقبول
عند العوام است ۱۴

دیگری گفت در کتاب احسن القصص که بقیو، الا سما، معروف است
این آیات از کلک اطهر رب اعلی جل ذکر نازل شده قوله تعالی
باقرة العین قل للعالم الجليل جعفر العلوی انك على الحق
ان كت بالباب لله ساجداً لقد كت فى ام الكتاب عند الله محمودا
وهوالله قد كان عليك على الحق بالحق شهيدا فوريك انك لمن

تخرق الارض بالحق من دون الباب ولن تبلغ الجبال من دون -
 الذكر على الحق بالحق طولا وانه من الله الحق لحق بالكلمة
 الاكبر على العالمين جميعا انكنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناك
 في الديناركتاعلى العالمين جميعا وانك بالحق في الاخرة منافي
 الرفيق الاعلى باذن الله العلي وحوله كان على كلشئي شهيدا
 بذلك ما قدما وحي الله اليك في سبيل الحكم فانتظر على الحق
 الاكبر هذا الفلام العزيز فان نصر الله وايامه قد كان في ام الكتاب
 قربا . . . این آیات که در سوره الانوار قریم الاسماء نازل شده
 خطاب بکیست ؟

یکی از حاضرین فرمود مخاطب این آیات بدیعه مرحوم -
 سید جعفر کشفی پدر حضرت وحید دارایی است سید کشفی که
 در بروجرد ساکن بوده و معروف و مشهور و محترم میزیسته و چون -
 جناب سید یحیی دارایی با مر مبارک مومن شد نزد پدر شتافت و -
 امر الله را با او ابلاغ کرد مرحوم حاجی سید جعفر از پسر بشرحس
 که در تاریخ نبیل مسطور است درخواست کرد که دست از او بدارد
 واورا بحال خود گذارد سید جعفر کشفی در بروجرد وفات یافتد
 در مسجد خود شریف مدفنون گردید قبرش در حوار مقبره دو خواهشان
 است که بعقیده شیعه از خواهشانی حضرت رضا (ع) هستند
 سنگ قبر سید جعفر کشفی کتیبه مفصله دارد از این قرار ذهن

البقعة الشريفة للعالم الفاضل الكامل العارف بالله والمتوجه
 بالكلية الى الله صاحب الاشارات الملكوتية والنفحات القدسية
 والانفاس الروحانية المنسلخ عن الهيكل الناصطيه والمتسلل الى
 السبحات اللاهوتية صاحب التصانيف الرائقة والمناقب الفائقه
 ملاذ المسلمين وكاشف رموز المتقدين والمتاخرين صفوه الفقها
 والمجتهدين قدوة المحققين والمدققين سيد المحدثين والمتكلمين
 كهف العلما والسداد المورعين غياث عامة الملهوفين غوث
 الارامل والمظلومين غواص بحار الاحكام والدين مروج مذهب جده
 سيد المرسلين كثاف المتشابهات والمحكمات من القرآن المبين
 ناسخ طريق الزنادقة والصناديد المسلمين سراج منهاج المتهدج
 شمس طريق عروة الوثقى وحبل الله المتين حادى سبيل الحق
 والدين مرجع فاستلوا اهل الذكر بنصر رب العالمين سالك دوحة
 ائمه الطاهرين السيد المتبحر الازهر والبحر القمقام الاظهر و
 الركن المعتمد الاكبر سعى جده امام السادس السيد الجليل
 والفقيه النبيل آقا آفاسيد جعفر كشفي اسكنه الله في اعلى فراديس
 الجنان في جوار رحمته الباري وكان وفاته في سنة ١٢٦٢
 مهمنترین تالیفات کشفي کتاب تحفة الملوك وکتاب سنابر ق
 است سید جعفر یازده پسر وجہار دختر داشته دو فرزند شری مومن
 شد « اندیکی پسر حفتم که عمان جناب آفاسید یعینی دارابی وحید

اکبر است که در هیجدهم شعبان سال ۱۴۶۶ هجری در نیرسز
بشهادت رسید . و دومنی د خترنیر که یازدهمین فرزندش بوده -
مومن شد مادر این د ختر اصطباناتی بوده و ازان د ختر فرزندی
بوجود آمد موسو، بعیرزا یوسف و معروف بلسان حضور و مشهور -
بوجید کشفی که عنوز در قید حیات است و خدماتی با مر مبارک نموده
والوح بسیار دارد و سفری هم با مریکا برای تبلیغ امر الله رفت و بسیار
مورد عنایت حق منبع بوده و محبت و اغلب شما خیال میکنم خدمت
ایشان رسیده اید شرح تصدیق جناب حاجی سید یحیی دارابی
رامرحوم ابوالفضائل در کتاب کشف الفطا از قول مرحوم حاجی
سید جواد کربلائی بتفصیل نگاشته و ساز نگارنیر مقدمات چنین
نوشته اند . قوله عليه الرحمة والرحوان . . . من جزو سؤالات
حضرت وحید راد رحیمور خودش بخلاف آنحضرت که نامش مبارک
بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضرت ده و از قول من
(یعنی حاجی سید جواد) عرض کن این سؤال جناب سید یحیی
است و برسبیل مطابیه گفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برگ
چند در (ومقصود حاجی سید جواد از این عبارت مطابیه با حضرت
وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بوده) باری
حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدم
و پرخاستم و مستعد دادم صلات گشتم که ناگاهه مبارک آمد و جزوی

بخط حضرت آورده که در جواب حضرت وحید نازل شده بود حضرت
وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری از آن مرور فرمود حالی
غريب با ودست داد با آنکه جبل وقار بود حرکاتي مشعر بخفت مانند
میل برقص ازا او ظاعرو متبار شد گفتم جناب ۰۰۰ شماراچه ۰۰
میشود ۰۰۰ ؟ فرمود جناب حاجی سید جواد من قرب یک هفت سه
است که بنوشت اين سئوالات مشغول و امشب ازا اول لیل آنحضرت
چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت
لاقل چهار و پنج ساعت هم آنحضرت درست رخواب استراحت
فرمودند تورا بخدا ۰۰۰ این اجویه را که کتابی است بین درجه
مقدار وقت مرقوم داشته اند ؟ وبالجمله با کمال یقین و ایمان
بپروجرد و ظهران مراجعت فرمود و میساز تبلیغ پدر (حاجی سید
جعفر مشهور بکشفی) کیفیت محادده و سراتب معلومات خود را
بمیرزا لطف علی پیش خدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد
شاه نماید ۰۰۰ انتهى
اند

یکی از حاضرین فرمود حدیثی که در ایقان مبارک نقل فرموده
که قائم از چهار نشانه است از تواریخ مسوع مورد اعتراض یکی از نقوص
واقع شده شرح آن چگونه بوده است ؟

یکن از احبابی الهی در جواب فرمود " حدیثی را که حیکل
مبارک در ایقان نقل فرموده اند از کتاب بحار الانوار مرحوم مجلسی

در حقيقة نقل بمعنى شده است واصل آن حدیث مطابق آنچه در اینکان نقل شده در کتاب عوالم سید بحرینی (که از شاگردان مرحوم ملا محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱ هجری قمری است و جمله غم و حزن ماده تاریخ اوست و ماده تاریخ تولدش جمله جامع کتاب بحار الانوار "و مدت عمرش هفتاد و چهار سال بوده است میباشد و آن حدیث مطابق کتاب عوالم ایشت این فی قائمنا اربع علامات من اربعه نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامه من موسی الخوف والانتظار واما العلامه من عیسی ماقالوا فی حقه و اما العلامه من یوسف السجن والتقيه والعلامة من محمد یظمهر بآثار مثل القرآن جمال قدم جل ذکره این حدیث را که در بخار ذکر شده نقل بمعنى فرموده اند و مقصود مبارک نص مذکور در بخار نبوده و این حدیث اصولا در بخار شیر ص ۵۷ بدینگونه مذکور عن ابی یتسیر قال سمعت ابا جعفر يقول فی صاحب الامر سنّة من موسی و سنّة من عیسی و سنّة من یوسف و سنّة من محمد فاما من موسی فخائف یترقب واما من عیسی فیقال فی ما قبل فی عیسی واما من یوسف فالسجن والتقيه واما من محمد فالقیام یسیرته وتبیین اثاره و در کتاب عوالم فاضل بحرینی نیز نص حدیث مبارک مذکور در اینکان شریف روایت شده و مذکور است و امثال این حدیث در بخار فارسی طبع ۱۳۳۲ درص ۲۸۵ وص ۴ وغیره نیز لکر شده

جناب نعیم در رساله استدلالیه منتشر خود پس از ذکر حدیث
مزبور میفرماید یعنی از برای قائم ما چهار علامت است از چهار
پیغمبر موسی و عیسی و یوسف و محمد اما علامت از موسی خوف و -
انتظار است که موسی خائف از فرعون و منتظر و متوجه قتل خود
بود هم چنانکه قائم عالم از اول اظهار امر تازمان شهادت خائف
ومنتظر قتل خود بود واما علامت عیسی آنچه گفتند در حق او که
علمای یهود حکم کفر وفتاوی قتل وصلب در حق اودادند وهمچنین
اسلام حکم کفر وقتل وصلیب دادند اما علامت از یوسف مسجون
شدن وتقیه نمود نست که یوسف از اظهارشان ومقام خود وسر
یعقوب بود ن تقیه نمود قائم عالم از بد واعلان ندا * تایوم صعود
مسجون وتحت حفظ بود که تقریبا هفت سال میشود واز مقام وشا ن
خود تقیه داشت وسیاری از احکام متنوعه اسلام را تصدیق فرمود
اما علامت از محمد وظاهر شدن با آثار مثل قرآن آنکه قائم اظهار
قائمه فرمود وتحدی بآیات مثل قرآن نمود واز علمای ربانی قریب
چهارصد نفر تصدیق آیات اورانموده ویقین خود را بشهادت فعلی
براعل عالم مدلل وانبات نمودند * انتهی

چنانچه معلوم شد امام علیه السلام پس از ذکر وجود
علامات از چهار پیغمبر خود بشرح وبسط آن علامات قیام
فرموده است یعنی در دنیا له حدیث خود امام تعین نموده که

از هر بیغمبری قائم موعود باید چه علامتی را دارا باشد و از ظرایف
وقایع آنکه مرحوم صفو علیشاه که خود را پیر طریقت و عارف حقیقت
گمان مینمود بمطالعه کتاب مستطاب ایقان مشغول میشود تا عقام
ذکراین حدیث میرسد که جمال قدم در ایقان نقل فرموده اند
بیچاره عارف بخیال آنکه تعیین علامت از انبیاء اربعه راجح‌القدم
فرموده اند قلم رد برداشت و اعتراضاتی عجیب و غریب بر صفحات
اوراق نگاشته که چرا مثلاً علامت از یوسف سجن و تقویه باشد و سلطنت
ویادشاهی نباشد و قس‌علی ذلك . . . این رساله از جانب علی
مزبور که انتشار یافت مقدار عرفانش بر عهده واضح شد و احباب رمقام
تبیین و تفصیل برآمده با و فهمانیدند که ای بینوا تو قلم اعتضرا نس
برداشته و برآمام متبع خود را نگاشت هم زیرا تعیین علامت از امسا
است نه از جمال مبارک عارف بینوا که ملت فت این قضیه شد پرسشان
خاطر گشت و از کرد و پشیمان گردید کذلک یخبریون بیو تهم باید بهم
وایدی المؤمنین .

حضرت عبدالبهٰ دریکی از الراح در این خصوص میفرمایند

((هـ و الـ لـ))

ای منجز ببنفحات قدسی تابحال دوسته مکتب مفصل و
مختصر ارسال گردیده و رسیده و خواهد رسید درخصوص جناب صفوی
مرقوم نموده بودید این عباد واقعند که با طائفه و نفسی گفتگوی

نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف خواه عازف خواه متصرف
 خواه متصوف نه بی رحم مفتی هستیم که بخون آزاد کان رقم زیستیم
 و نه بیشم قاضی که حکم شرع الهمیرا از بنیان برآند از نه مدعا
 سلوکیم که علم شکوک برافرازم و نه بیمروت مجتهد که آبروی عارفان
 بریزم و نه محجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی درستیزم و نه عارف
 کاملیم که ندای حق را درز رات کائنات استماع کیم و درس دره انسان
 انگار نمایم^(۱) و نه شیخن بایال و کویالیم که دو هزار حدیث
 مسلسل روایت کیم بلکه غریبیم و اسیریم و ساده و فقیریم و حقیر و
 ذلیل در کاه رب قدیریم بی سروسامان او هستیم و بیچاره و بسی
 درمان از هر سری سرا و جوئیم واژ هر افقی نور او طلبیم
 با جمیع ادیان بکمال روح و بیحان روش و سلوک نمایم و با کل بتام
 الفتیم نه تلفت و با جمیع در فکر محبت و رحقتیم نه زحمت مامور
 بد وستی و انسیم نه نفرت و وحشت اکرایشان در ایمان ما شبیه
 دارند ما بدما ل عرفان ایشان مقر و مصطفیم چه کنیم
 قسمت چنین بود و نصیب چنان عند لیب حزین را ناله وزاری
 آموختند و مرغ زنگین را ناز وطن ازی فاخته بدان سوخته را با آه و
 این قریں نمودند و طاووس با غبرین راجله نازین شمع را افروختن

(۱) اشاره ب حاجی ملا هادی سبزواریست که در غزلی کفته "موسی
 نیست که دعوی انا لحق شنود - و نه این زمزمه در هر شجری -
 نیست که نیست ولی منکر ظهر الهمی شد ."

آموختند و بروانه را سوختن مقصود این است که مادرایشان نظر
حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و—
ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و قسم حدیث مستور وینها
ماند باز ملاحظه میکنیم که احوالات مختلف است و مقامات بیشمار
عارفان و اتفاقاً راحالات مختلف چنانچه شیخ سعدی گشود
گهی بر طارم اعلیٰ نشینیم گهی تا پشت پای هرود نیینیم "باری به
هیچوجه پایی ایشان نشود ان الانسان علی نفسه بصیره و ان
الق معاذیره این رساله را یکی از احباء اللهم صرقوم نموده بود تا
توانی سبب روح و ریحان باش و مظہر رحمت رحمن از برای نفووس
مراتب است امیدواریم کل از معین انصاف بنوشند ابداً جدال
جائزانه والیها ؟ علیک ((ع ع))
و در لوح منیع دیگری میفرمایند بعضی از بیفکران
در عده د ر د نوشتن بر بعضی کلمات مبارکش افتادند و خود را رسوای
عالی نمودند چه که ان تفسیر حدیث از جمال مبارک نیست بلکه
تفسیر و حدیث حرد و از امام است علیه السلام این عارف گمان
نموده است حدیث از امام است و تفسیر و شرح حدیث از جمال
مبین و از قلت تمیز سهو باین عظیمی واقع شده است و ز بر امام
نوشته است سبحان الله عارفان زمان چنان کشف غطا ؟ نموده اند
و چشم بصیرت باز کرد ؟ اند که قول ائمه معصوم را از خود ائمه

که مظاہر علم الہی حستند بهتر میفهمند ایکاں مطلع حکمت
الہی حضرت امام دراین نشئے باقی بودند و معانی حدیث خود
را از این عارف کامل استفسار میفرمودند و میفهمیدند باری محل
عبرت است نسلایی چند گمان نموده اند که اوچ عقاب گیرند و شئے
چند چنان تصور نمودند که معارضه با سلیمان وجود نمایند قطرات
مقاومت بحراعظم خطا منتدى خفاشان بیهودان ستر انوار آنたا ب
انور آرزو کند فنعم مقالاً •

ایضاً ؛ حق حسام دین و دل

ایدل و جان از قدوم تو خجل

قصدان دارند این گلپارها

کر حسد پوشند خورشید تسو را

هیهات . . . هیهات . . . الى قوله تعالیٰ باری این عارف
نیز دیر خبر شد حال که صیت اعظم جمال قدم در آفاق امکان نشر
شد و رانوار بزرگواری شمارق و مغارب امکاناترا احاطه نموده و امواج
بحر بیانش روی زمین راغرق کرد و این بیچاره در فکر رد نوشتن
افتاده و از قضای اتفاق رد بر نفس امام بزرگوار نوشه است تا آیه
مبارکه صم بکم عنی و هم لا یشعرون ظاهر و محقق گردید چون عبارت
را بسیاری پایا فتم لایق ندیدم که خود تعریغ بجواب کم لهذا
بعضی از احبا جواب نوشتند و یکی از آن جوابها ارسال شد

بجانب خان نشان بد هید و اگر ممکن باشد ببعضی از مریدان
 عارف نشان بد هند و فهمانند که عارف چقدر عارف است ع ع
 صفو علیشاه اسم طریقی میرزا حسن اصفهانی است
^۱ مشارلیه از شاگردان میرزا کاظم طاؤس العرفای اصفهانی است
 ویکی از شاگردان طاؤس مزبور هم حاجی ملا سلطانعلی گتابانی
 است که طاؤس العرفای اورا ملقب به بیچاره نموده و توانده و -
 بازماند گانش امروزیه مین نام معروف اند حتی در ورقه سجل احوال
 مملکتی هم بیچاره نوشته اند بعد از طاؤس العرفای حاجی
 ملا سلطانعلی بجانب گتاباد رفته رحل اقامت افکد و پارشاد
 پرداخت و کتبی چند تالیف کرد مانند تفسیری بر قرآن مجید و شرح
 کلمات بابا دا اهر عربان همدانی وغیره و آخر کار در گتاباد هنسگام
 صبح بوسیله یکن از مخالفین با خنجری مقتول گشت و در پیدا خت
 گتاباد مدفنون گردید پس از وی پسرش ملا علی ملقب بنورعلی شاه
 جانشین او شد ویس از چندی مسمو گشت ویس از او پسر ملا
 علی میرزا حسن بیچاره ملقب بصالح علیشاه جانشین آنان گردید
 از نور علیشاه و صالح علیشاه آثاری در دست نیست بجز یکی دو
 رساله که دلیل بیسوادی وجہل آنان است و پیروان این طائفه
 جمعی در طهران و ملایر وغیره هستند میرزا حسن صفو علیشاه
 هم بطهران آمد و پرسند ارشاد نشست و کارش بالا گرفت و مریدان

بسیار دور خود جمع کرد و کابین چند بنظم و نظر پرداخت مانند
 تفسیر منظوم، قسمتی از قرآن مجید و کتابی در مرتبه حضرت
 سید الشهداء (ع) بنام زیدۃ الاسرار نیز برشته نظم کشید
 و دیوانش هم با خط بسیار خوبی بطبع رسیده است یک ریاعی از
 شعرای آتشکده آذربیجانی موسوی بصفی رادر دیوانش بنام غود
 شبیط کرده است و آن ریاعی اینست .

زنهار صفتی هنزار زنهار صفتی

هرگز دل هیچکس میازار صفتی

تابتوانی دلی بدمست آرصفی

سرشته همین است نگهدار صفتی

چون اسم شاعر را با اسم خود مطابق یافته ریاعی رادر دیوان
 خود بنام خود خبیط کرده است واژ جمله ریاعیات صفتی علیشاه -
 اینست . قوله

بیند همه کس هلال و من ابرویت

گیرد همه کس کمند و من گیسویت

در جمله این دوازده ماه تمام

یک ماه مبارکست و آن هم رویت

ونیز این ریاعی از اوست

گیسوی تو اعتبار زن جیر برد ابروی تو آبروی شمشیر ببرد

نازم چشمت که دل ببرد از سرما
 آهوی تو از بیشه ما شیر ببرد
 مضمون بیت ثانی ریاعی مزبور از قآنی شیرازی است قوله ۰
 جز چشم تو کروی دل من هست هراسان
 آهون شنیدم که از او شیرگدرم
 مضمون این بیت قآنی در ضمن یکی از قصائد مهدب‌الملک ۱
 طرابلسی که از شعراًی استاد عرب است مذکور گردیده مطلع
 قصیده مهدب‌الملک طرابلسی این است قوله
 من ركب البدر فی صدر الردینی
 و موء السحر فی حد الیمانی
 و انزل النیر الاعلى الس فلك
 مداره فی القبا ۰ الخسروانی
 لو قيل للبدركن فی الاردن تحسدہ
 اذا تجلی لقال ابن الفلانی
 اذا لئنی بعد عز والهوى ابدا
 يستعبد الليث للظبي الكناسی
 کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی
 روایت کرد که در اصول کافی محمد بن یعقوب کلین متوفی بسال
 ۳۲۹ مجري وی در شهر مدفون در قریه کلین نزدیک طهران که ذکر شد

در تاریخ نبیل هم شده روایت کرده از این قرار قوله علیه السلام
یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون مابقى الدعا عیانهم
مفقوده و امثالهم فی القلوب موجوده آمده ان هنالک علماء
(وا شارالی صدره علیه السلام) بلى لاتخلوا لارز من قائم لله
بحجة مشهور او مستتر مغمور لئلا يبطل حجج الله وبيناته و
كم ذا این اولئک ۰۰۰۰ اولئک والله الا قلوب عدداً لا عظيمون
خطراً بهم يحفظ الله حجته وبيناته حتى يودع عن انتظارهم ويزرع
حافی قلوب اشباهم هجم بهم العلم على حقائق الامور وبشرروا
روح اليقين واستلا نواماً استوعره المترفون (المسروقون خ ل) و
آنسوابما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا ارواحهم معلقة
بالمحل الاعلى اولئک خلفاً لله في ارضه والدعاة الى دینه آه
آه شوقا الى رویتهم انتهى

محمد رالدین شیرازی معروف بعلاحدرا متوفی درسال —
۱۰۵۰ جری قمری در شرح اصول کافی در ذیل حدیث مزبور
بیانی دارد که خلاصه آن بفارسی اینست " در این حدیث شریف
اشارة بمعطاب وسائلی چند فرموده است اول آنکه عارف حقیقی
و عالم ریانی درجه حجیت و ولایت راد اراست و ریاست کبری مختص
اوست و در آنکه سلسه عارفین بحقایق هیچ وقت گسته نگرد دسیم
آنکه عمارت عالم امکان وجهان ارضی و بقای انواع در زمین منوط —

بوجود عالم ریانی است چهارم آنکه این حجت قائمه لازم نیست
 که عمیشه ظاهر و آشکار باشد بلکه بسا شود درخفا و بیطون است
 پنجم اولیاً "الله و حجج قائمه علمشان بالهای الهی و خدا ایشان
 را بحرحقایق امور مطلع میفرماید و بآنوار علم لدنی قلوب شانرا منور
 میسازد و حقایق اشیا را کما هی علیها بایشان مینمایند . . الخ
 نظر بعد همون اینگونه احادیث برخی از نقوص ریاست طلب
 درین مردم ظاهرو خود راحجت و ولی الله نامیده و در ساده این
 جز حفظ ریاست و مقام منظوری نداشته اند البته نقوص مقدسه هم
 بودند که اعتنا بدنیا و شئون آن نداشته و حقیقته عالم ریانی بوده
 بارشاد خلق و هدایت عباد مشغول بوده اند عارفین حقیقی نیز
 بمقام این نقوص اشاره کرده اند از جمله مولوی رومی که ماده سال
 وفات شریعت مرحوم حاج فرهاد میرزا در کتاب زنبیل جمله
 "نور الله مرقده " است در اینباب میفرماید قوله ره

راه دور است و پرآشوب ای پسر

راهرو رام بباید راهبر

گرتوبی راهبر فرود آئی براه

گرممه شیری فروافتی بچاه

کور هرگز کی تواند رفت راست

بی عصا کن کور را رفتن خطاست

گرتوگوئی نیست پیری آشکار
 توطلب کن در هزاراند هزار
 زانکه گریزی نباشد درجهان
 نه زمین بر جای ماند نه مکان
 گرنباشد درجهان قطب زمان
 کی تواند گشت بی قطب آسمان
 گرترا در دست پیرآید پدید
 قفل در دست را پدید آید کلید

مضمون ابیات فوق همان مضمون بیان مبارک حضرت امیر علیه السلام
 است ولی عارف نمایان از این قضیه استفاده نموده و در حقیقت
 قضیه را تحریف نموده و هر یک در عصر و زمانی رایت ارشاد برافراختند
 و است را بفرن متعدد مفعشب ساختند و داستان شغال در خیم
 رنگ افتاده را که مولوی در منتوی فرموده بادعای باطل خود تجدید
 نمودند هر مفتخار بیکاره از گوشه پیدا شده برای تهییه مسارف
 معاشر و سیط وسائل تجدید فراش سخنانی موسوم و بیاناتی
 فارغ و غیر معلوم بهم بافت و نا آن را حقیقت گذاشت و خلقی را
 اسیر او حام و دام خود نمود

چناب این الفضائل در فرائد (ص ۲۲۰) مینفرماید باللاسف
 که هنوز اشجار با سقنه جدید الغرس معارف بشهر نرسیده بود که

خارت زهد دریستان ملت بیضا بروئید و منی تصوف که بمنزله
 فلچ و شلل عارش اعضای سلیمه هر ملت شد بکلی نشاط و تقدیر و
 غلبه و نفوذ را از آن زائل مینماید عارش ملت اسلام گشت و جمیع
 کثیری با اسم ریاست و تصفیه نفس باز کار عبادات فون العاده
 پرد اختند و قلوب ملوک و سلاطین را بزعد و تشفیف بخود مائیل و
 مصروف ساختند و اگرچه والحق یقال بعضی از کبار رجال از این
 فرقه ظهور یافت و بسبب زهد حقیقی مرایا قلوب جمعی با توار
 حقیقت متجلی گشت لکن چون غالب عابد هوی بودند نه خدا و
 طالب ریاست بودند نه دیانت لذا غالباً با ختراع عبادات باطله
 پرد اختند و مصطلاحاتی خارجه از اصول دیانت تاسیس نمودند
 و بانواع حیل قلوب ملوک و امرا با خود مصروف ساختند تا آنکه همت
 ملوک در نشر علوم فتوح یافت و نشر معارف بعیوبیت مشایخ مبدل
 شد و آنکه اندک انوار علوم غارب و ظلال تصوف مستولی گشت و
 طرق کثیره و شیع عدیده از قبیل شاذ لیه و نقشبندیه و قادریه و
 چشتیه در میان اهل تسنن و نعمۃ اللہیه و جلالیه و اویسیه وغیره
 در میان اهل تشیع ظهور یافت و هر یک از این فرق شیخ خود را
 غوث اعظم و مظہراتم و مرکز دایره وجود و حقیقت ظاهره محبد
 دانستند و بهد ویت توعیه ایشان قائل شدند ۰۰۰۰ و عاقبت حسن
 ظن امرا ملوک بشایخ و روسای صوفیه و گوشہ گیران و مرتاضان

بد انیایه رسید که در مهام عالیه همت از ایشان میطلبیدند و توجه
ایشان را در بلوغ بمارب مقاومت کافی میدانستند و فتوحات خود را
معلن و منوط باراده و شیوه ایشان مینمودند و حکایت سلطان محمد
سبککین وزیر آمیویش و بوبکین سعد بن زنگی و خریندگان —
اصطبل که در تاریخ و مساف مذکور است از نوادر مشحکه است که
عاقل را برافتان امت نیک متتبه میدارد و بر مقدار آن خداحنفی نفوس از
این فواعل آگاهی میبخشد و سبب حدوث اعتقاد به مهد و پیت رویا و
مشایخ که به مهد و پیت نوعیه تعبیر میکنند بعنوان احادیث و اخبار سود
که از حضرت رسول و ائمه حدی (ع) روایت نمودند و نفهمیده و
بحقیقت مقصود بی نبرد دستاویز مقام فاسد خود کردند از فیل
حدیث مشهور من مات ولم يعرَف أَمَّا زمانه مات بِيَتَةِ الْجَاهِلِيَّةِ
و حدیث ان فی امتی مکلمون و خطبه حضرت اسیر که سابقاً بدآن —
اشارت شد که بر صیر کوفه فرمودند اعلموا ان الا رین لا تخلو من قائم
للہ بحجته وبالجملہ این گونه احادیث را وسیله ادعای مهد و پیت
نوعیه نمودند و بیان نوع ریاضات مجعله مخالفه للشريعة المقدسة
الاسلامیه قلوب خلق را مایل بتصوف و تزهد کردند و متملقان نیز
کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشایخ تالیف نمودند تا آنکه
یکباره هم عالیه مصروف تصوف گشت و از مدرسه بخانقه انتقال
یافت انتهی .

جناب حاجی در کتاب بهجهة الصدور (ص ۵۲۶) -
 میفرمایند وقتی بایکی از مرشدین صوفیه یعنی مرحوم صفوی علیشاه
 که پنجاه هزار نفر مرید از اعیان و اغنیا و امرا و وزراء بل علماء
 و فضلا ایران داشت مقابل شد و از امرالله و ظهرور الله بشارت
 داد و هر قسم صحبت شد و بمناسبتی ذکر نموده فرق من
 (مقصود خود حاجی) با تمام مرشد ها و تمام رؤسای روحانی
 عالم ایست شبیه نیست فانی رایشان (یعنی مرشد ها)
 هیچیک مخصوص نیستیم لا بد عاصی و مذنبیم چه که شان املاک و
 نفوس بشر است چنین نیست؟ فرمود (یعنی صفوی علیشاه)
 چنین است ذکر شد پس شماها پنجاه شصت سال باید از -
 مرید های خود بترسید و اعمال خود را از آنها ستر کنید و
 بسیارت راضی تر باید شصت سال حال لوت خود را غیر حال
 جلوت نشان دهید و بنمایانید چنین نیست؟
 فرمود بلی چنین است چون بناهند ذکر شد اما فانی
 بفضل الله و رحمته التسی سبقت الاولین و اخرين و -
 يختص برحمته من يشاء يکروز " دروز " ده روز بكمال روح و روحان
 نفسيرا بخدا میخوانم و دلالت بحراط مستقیم مینمایم " و هدایت
 بشهج قوم این شخص بعد از ایمان و ایقان آنکه فانی را اول فاسق
 و فاجر عالم بداند مراد وست میدارد و دمواره از صمیم قلبش بخدا

تهران مینماید که خدا یا اورامتبه و متذکر فرمای وراجع و تائب نما و بقدر قوه هم از خلق ستر مینماید بلکه از خود فانی هم چه که راضی به خجلت و انفعال فانی نمیشود و هر وقت هم بقدر قوه بهر لسانی و بیانی واستعارات و کنایات و حکایات و امثاله من دون اظهار برگشت فانی را ز آن سوء حال ساعی وجا داشت این است قوت امرالله و کلمه الله مطلعه نافذ در عروق و شریان بالآخره بیچاره مرشد اقرار نمود مانان و زیارت میخواهیم و دگان داریم انتهی .

حضرت عبدالبها^۰ جل ثنایه در یوم سیزدهم جوزن سال ۱۹۱۶ در کوه کریم فرمودند . صفو علیشاه این حدیث را در کتاب ایقان دید ملتفت نشد که لف و نشر است ایرادی نوشست و اعتراض نمود بگمان اینکه این لف از امام و نشری از جمال مبارک است این رد رامن گفت میرزا حسین خردی جواب نوشته چون بظهران رسید دید قافیه را باخته است و در صدد اذیت افتاد و ظهیرالدوله (۱) را واداشت که بشاه برساند که برای اذیت احبا قیام نماید انتهی .

استظهیرالدوله از مقربان صفو علیشاه بود بعد از وفات صفو علیشاه بجای او بر مستد طریقت و ارشاد نشیست و پیروانش معروف به صفائی هستند زیرا القب طریقی ظهیرالدوله صفاعی شاه بوده است .

جمعی هم بنام ریاست درگوشی بی کارویی نمرشسته و مردان
برای خود فراهم آورده در ظاهر ریاست کن و در باطن هوی پرست
و حسوس باز هستند در این امر مبارک برای تعلیم مظہر امر الہی
پکلی رشنه این گونه عوائد سخیفه برکت ده شدید است حضرت
عبدالبها[ؑ] جل ثناءه در یوم سو، جولای دوشنبه سال ۱۹۱۶
در حیفا فرمودند.

از ریاست قوای حیوانیه بتحليل میروند ولی یکروز که غذاهای
خوب پخته و پاره آن حالت اولیه بر میگردد لهداتحلیل این قوای
شہروانیه مدد وح نیست زیرا عدم ظهر آنها از ضعف است نه از
قدرت نفس مثلاً طفلی که نمیتواند آدم بکشد این مدح نیست زیرا
از ضعف است یا آنکه طفل عفت و عصمت دارد این مدح نیست زیرا
از ضعف و عدم قوت اوست ولی اگر از روی عقل باشد آن مدد و حست
این ریاضات طریق انبیا نیست ولی انسان هم نباید منهمل در
دنیا باشد تعلق بخوارک و پوشانک داشته باشد باندازه که همه
نکرهن در خوردن و خوابیدن و تماشا کنند صرف شود حضرت رسول
خوب فرموده کلوا باشین بوا ولا تصرفوا این سرمشق است قوای جسمانی
بغذا باقی است اگر غذای خوب بخورد و قوت داشته باشد و باعمال
خیریه بپردازد و سبب آبادی عالم باشد بخدمت احبابی الہی
بپردازد این اعظم از آنست که بی قوت باشد هر کس رزقی دارد

از این عین صافی البته بوقتش خواهد نوشید ۰۰۰۰ انتهى ۰
 یکی از احبابی‌الهی قسمتی از لوح مبارک صادر از قلم
 مبارک حضرت عبدالبهای ۰ جل ثنائه راتلاوت فرمود ۰ قوله الاحلى
 خطاب ببشارالهی "از واقعه نیریز مرقوم نموده بودید این
 واقعه فی الحقيقة رستخیز و خونریز و حزن انگیز بود ۰۰
 درخصوص مظلومین شهدا ۰ تعزیت باحبابی نیریز مرقوم شد
 وزیارت‌نامه مفصلی تحریر یافت آن نیز ارسال شد ۰۰۰ الم
 پس از تلاوت قسمت مزبور از لوح مبارک سؤال کرد که این
 واقعه چه وقت اتفاق افتاده ۰

یکی از حضار فرمود این واقعه در دوره هجوم شیخ زکریا
 باحبابی نی ریز در سال ۱۳۲۷ هجری قمری که سال خلیع محمد
 علی شاه و جلوس احمد شاه قاجار بوده اتفاق افتاده و مطلع
 زیارت‌نامه مبارک که درباره شهدا این دوره نازل شده این است
 قوله الاحلى ۰

بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ الساطِعِ فَلِلشَّيْءِ الْأَلَّا مِنْ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ
 الْفَائِنُ مِنْ مَلْكَوْتِ الْأَبَدِينَ عَلَيْكُنَّ أَيْهَا الشَّهَدَا ۰ مَظاہِرِ مَحْبَبَةِ اللَّهِ
 وَالنَّجِيَا ۰ الْأَتْقِيَا ۰ قَدْ فَدَيْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْخَ
 زیارت‌نامه دیگری نیز درباره رؤس شهدا نیوز که در هنگام
 حمل بطهران بامر شاه درآیاده فارس دفن کردند از قلم مبارک

مرکومیتاق جل ثنایه نازل شده و مطلع شن این است قوله الاحلى
 آباده توسط جناب آقامیرزا عطا^۰ الله سراج الحكماء زیارت
 سرای بردیه شهدای نیریز روحی لروسهم الفداء^۰ هوالله
 ای انفحات الله انتشری فی تلك البقعة النورا^۰ وبلغی وله تلیی و
 شون فوادی وانجذاب نفسی وشدّة ولعن الی تلك البقعة الشی
 توارت فيها روس مکللة بالشهادة الكبرى ۰۰۰۰۰ الخ
 ودر لوح سراج الحكماء مزبور میفرمايند قوله الاحلى اما
 ان خاک باک که بودایع الهیه یعنی رؤس مقطوعه شهداء^۰ مشرفست
 البته مقدس است وتابناک بلکه رفیع تراز ارج اعظم افلک ملائکة
 ملا^۰ اعلى طائف آن بقعه نورا^۰ وقلوب مشارق هدی ساجد ان
 ارش بیشما^۰ بقدر امکان بقسى که مخالف حکمت نباشد محافظه و
 صیانت آن قطعه زمین نازین از اعظم مشروعات مقبوله درگاه حسی
 توانا ومرهم زخم دل عبد الیها^۰ فدیت بروحی اوئلک الشهداء^۰ و
 اشوقی لزيارة تلك المقبرة المیشما^۰ و واو لهی لمشاهدة تلك البقعة
 النورا^۰ ۰۰۰۰۰ انتهى
 امروز این نقطه در تصرف امروز حدیقة الرحمن معروف است
 واحبا که از آباده عبور میفرمايند بزيارة انمقام مقدس فائز میشوند
 یکی از احبابی الهی فرمود چون ذکر آباده و سراج الحكماء^۰
 شدیادم آمد که مراسله از مرحوم ابوالفضل گلبایگانی بعنوان

احبای آباده صادر شده امروز در ضمنن یاد داشتهای خود با ن
مراسله برخوردم و آن همراه من است اجازه میخواهم برای استفاده
احبای الهی آنرا بخوانم زیرا این مراسله شامل مطالب مهمه و
سبب تذکر و تنبیه است یاران که اظهار میل بشنیدن آن فرمودند
مشارالیه چنین خواند .

((قسمتی از سواد مرقومه متساعدالی الله ابوالفضائل است بجنا
سراج الحکماء)) (آقامیراعطاء الله آباده ای)

بلی امروز روزیست که نشاط بخش عالم ظاهر شده و اصل طراؤ
وجود سرت ظهور فرموده اگر تیرگی اعمال قبیحه و کسالت اوصاف
رزیله نبودی عراینه عالم را فروع خورشید جود و جهان را نوار
آفتاب بهجهت وسعت فراگرفته بود و ذرات عالم را استعداد -
ترقیات لانهایه حاصل و معادن انسانی از برای ابراز جوا عمر معانی
مستعد لیکن وسایط ابلاغ فیض فیاض بغایت قلیل و موایع قبول
و پرورد بلا نهایت کثیر است .

یافخر الاخیار بجمال مختار قسم که هنوز اکتر دوستان از -
عظمت این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده اند و فوائد این بح
عظمیم را ندانسته اند .

اخنون هفت پشت آدم اخبار از این ظهور اعظم باین عبارت
محک فرموده که میآید خداوند عظیم و ظهور میفرماید پرورد گاریزگ

با هزاران هزار مقدس تابعیه حکم فرماید و بیدینان را بر حمد ستس
الزم فرماید امروز است که مصدق این وعده ظاهرشده و آفتاب
الهی برای ابراز ما هو المستور طالع گشته اگر عنایت کبری نفسی
را بخلعت تقدیس بسیار اید از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض
مکلم طور محسوب آید و اگر العیاذ بالله نفسی باوران اشجار
منهیه دست برد و محرومات مرتكب گردد از پیشگاه افاده رسانی
مرد و دشود و چنانچه در عبارت اخنون است بگاه الزام یابد در
جمیع کتب مقدسه و صحف الهیه مکتوب و مرقوم است که ایسان
بن اطاعت مقبول نخواهد شد و حسن عقیده بن حسن اعمال
نجات نخواهد بخشد بجمال معبد و طلعت حضرت مقصود
قسم که اگر این وجود های افروخته احبا الله بصفات عالیه و
اطوار سامیه آراسته گردد و احکام الهیه در میان احباب معمول
وصجری شود امر مبارک الهی در نهایت سرعت در عالم نافذ گردد
و باندک وقت بر کل اسم غالب آید دعوت الهیه است نه دعوت نبویه
و ظهور کلیه است نه رسالت جزویه باید تمام روی زمین باین امر
میین درآید و منکری در روی زمین باقی نماند ابلاغ این امر را —
وجودی لازم است بشرط تقوی آراسته واز جمیع مکاره و زشتیها
پیراسته التقوی آیة العزة والتقدیس بذر الکرامه والتنتیه شجرة —
الراقة والبغی مهلك الورى والفحشا قامعة اصل النهى والفسو

قاصمه الظهر فی الآخرة والولی

(فی شهر ذی قعده ۱۳۰۳ جری تمری)

قبر مرحوم سراج الحکما ؛ آباده ای هم در محیط حدیقه نظرخواه
آباده است " علیه رحمة الله وغفرانه "

یکی از احبابی الهی پرسید خسائل و شعائر سبعه که حضرت
اعلی جل ذکره بمومنین با مر سارک اجرای آنرا امر فرموده بودند
چه چیز ها بوده است ؟

یکی از حادثین در جواب فرمود شعائر سبعه از این قرار بود
است .

- ۱- تلاوت زیارت جامعه بدیعه باعطر و گلاب و روحانیت و توجه کامل
- ۲- ادا ؛ سجدہ در نماز برتریت مقدس حضرت سید الشهداء ؛
- حسین بن علی (ع) بطواریکه بینی نماز گذاربروی ترتیت تزارگیرد
- ۳- اضافه کردن جمله (اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیة الله)
در اذان .

۴- آویختن هیکل جنة الاسما ؛ بررسینه .

- ۵- انگشتی عقیق بانگشت کردن که جمله لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله عدد (۲۲۳) برآن نقش باشد که
اشارة بجمله علی محمد باب الله میباشد زیرا جمع اعداد مزبوره
عدد ۲۲۳ میباشد .

- ۶- نوشیدن چای در کمال لطافت و نظافت .
- ۷- پر میز کردن از شرب دخان (سیگار چیق و قلیان و سبیل و غیره .

دیگری پرسید در لوح سلطان ایران نام حاجی میرزا محمد
ذکر شده که بجهاد رفت و مغلوب ارجاعه کرد شرح این داستان
چگونه بوده است یکی از حضار فرمود این مطلب دخالت علماء
در امور سیاسیه در لواح مبارکه مادره از کلک مطهر میناق هم
مذکور گردیده از جمله در لوح حاجی آقا محمد علاقه بندیزدی
میفرماید قوله الا حلی * در زمان مظفر الدین شاه مرحوم رساله
سیاسیه عرقوں شد و پخته مشکین قلم در عین دوستان طبع گشت و
در جمیع ایران منتشر شد و وسیع و شریف بر مخاطبین آن مطلع شدند
خلاصه آن این است که مداخله علماء * در امور سیاسیه منتج مهرا
کلیه میگردد در هر عهد و عمر که مداخله نمودند ایران را ایران
کردند نظری ایام شاه سلطان حسین که ایران را ذلیل افغان نمودند
و سلطنت کیان را بنیاد براند اختند و همچنین در زمان فتح علیشاه
که فتوی بمحاربه و مجاحده باروسدادند و جمیع علماء خود بجهاد
رفتند و عاقبت فرار اختیار فرمودند و قس على ذلك شاعر عرب میگوید
اذا كان الغراب دليل قوم
فیهدیهم الی جیف الباری

چون آنرساله در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقامیرزا -
 عبدالحسین اردستانی بود بدست بیفکران افتاد این را از سرای
 ما اعظم گاه شمردند خلاصه در آن رساله منصوص بود که حال اگر
 باز علماء مداخله در امور سیاسیه نمایند نتایج مشره خواهد بخشید
 ... انتهى

شرح این داستان در کتاب ناسخ التواریخ تالیف میرزا --
 محمد تقی لسان الملک سپهرکاشانی در مجلد قاجاریه در ضمن
 وقایع سال ۱۲۴۱ مجری مسطور گردیده از این قرار ۰ ۰ ۰ قوله
 این حدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه
 با روسیان دلگران بودند گوشزد آفاسید محمد اصفهانی که ساکن
 عتبات عالیات بود گشت و او بکار داران شاعنشاه ایران بنگاشت که
 این عنگام جهاد با جماعت روسیه فرنگ افتاده شاه اسلام را در این
 امر رای چگونه است ۰ ۰ ۰ شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته
 باندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و --
 رونش شریعت نهاده ایم جناب آقا سید محمد چون مکون خاطر
 پادشاه را اصفا فرمود بین توانی از عتبات کوچ داده راه دارالخلاف
 برگرفت .

روز جمعه هفدهم ذی قعده جناب آفاسید محمد و حاجی ملا
 جعفر استرآبادی و آفاسید نصرالله استرآبادی و حاجی سید

محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالث و دیگر علماء و فضلا وارد –
لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امرا، ایشان را پذیره کردند و روز
شنبه ۱۸ جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از نتامت علماء
ائمه اثنا عشریه فیلیپسبر بزرگداشت بود با تفاق حاجی ملا عبد الوهاب
قزوینی و جماعتی دیگر از علماء و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا
احمد که او نیز قدوّه مجتهدین بود از راه رسیدند تمام است
شاهزادگان و قاطبه امرا، واعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و
جنابر را باتکییر و تهلیل و مکانت در محلی جلیل فروند آوردند و این
جمله مجتهدین که انجمن بودند با تفاق فتوی راندند که هر کسی
از جهاد باروسیان باز نشیند از اطاعت یزد ان سر بر تافته متابعت
شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن
ایشانرا استوار داشت از میانه معتمدالدّوله میرزا عبد الوهاب و
حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزی روسيه را بسند
نمید اشتند و رخا نمید اند مجتهدین ایشان را پیامهای درشت
فرستادند و گفتند چنانا شمارا در عقیدت و کیش خوش فتوری است
و گرنه چگونه جهاد بالا کافران را مکروه می شمارید لا جرم ایشان دم
درستند و از آنسوی سفیر روس چندانکه سخن از درصلح راند
و خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشان را از اندیشه
جدال فرود آورد . . . مجتهدین دریا سخن گفتند که در شریعت

ما با گفار از در مهرو حفادت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگر
چه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را -
واجب دانیم .

و در نتیجه تشکیل انجمن علماء وفتوای آنان دولت وملت
وعلماء دین کمر بر جنگ و جهاد بسته مجاهدین فی سبیل الله
با افواج دولتی عازم سرحدات شدند ولی در شوش و گجه امیرخان
سردار فرماده قوای ایران مقتول و مجاهدین وفتوای دهندگان
منهز و متواری وقشون ایران نیز شکست یافت . . . واین هنگام
جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود
مزاجتر از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شد . درین راه بصر نز
اسهال و داع جهان گفته در چنان جا ویدان جای کرد انتہی
یکی از حضار محفل از عقیده تئاسوفیها پرسید ؟

یکفر از احبا فرمود مطابق بیان مبارک حضرت عبد البهای
جل ثنائه تشکیل تئاسوفیها در سال ۱۸۷۵ در تربت شد مشریشان
وحدة الوجود و خود را واقف بعلم روح میدانند (۲) مکاتیب ص
۱۰۵ (ن) حضرت عبد البهای در یوم هشتم جانوری سنه ۱۹۱۶
هنگام عصر در جواب سائل از اساس عقیده تئاسوفیها فرمودند
حل مسئله ایشان تناسخ است مردمان پر موهوم و مخدومی هستند
او هم زیاد دارند ولی اساس مطلبشان همان تناسخ است بعضی

مسائل و دمیه دیگر هم دارند مثلا میگویند انسان که کامل شد جسد را ممکن است که بگذارد و برود و سیر کند در جایی باز بجسد برگرد د در لند و خیلی از آنها نزد ما آمدند از آنجا بحمله زنی دید که خیلی محزون و متاثر است ازا او پرسیدم چرا این قد رمحزونی گفت رفیق من هر شب می برود جاها گردش می کند حتی بکره قمر و عطارد و مراجعت می کند و من هرجه می کنم که خود را خالص کنم تا براین مسئله قادر شوم نمی شود معلوم شد این زن خیلی صادق است ولی رفیقش رند است این طورا اورا گول زده که من شبها جسد را می گذارم و پس از جاهای می بروم یکروز صبح می گویند دیشب در کره قمر بودم و قس علیه ها باری اصل مسئله شان تناسنخ است واين پير زنها و پير مرد ها - که خیلی تعلق بحیات دارند از این مذهب خوششان می آيد زیرا بآنها می گویند شما باقی هستید امروز که مردی فردا بدستورت دیگر مراجعت می کنی پیروز هشتاد ساله از این طائفه در امریکا نزد من آمد و عجب در این است که احباب هم بود ولی از این عقیده تناسنخ نگذشته بود وقتیکه نزد من آمد و گفت من ششصد هزار سال قبل شما را دیدم اما وحالا شناختم اما آنروز من ملکه آفان بودم طاخیلس خندیدم احباب اورا در محفل روحانی عضویت نداده بودند شکایت کرد گفتم عضویت محفل روحانی بجهه کارتومی خورد شرط تقریب پخد اعضویت مجلس نیست طور دیگر هم می شود نقرب بخد اپید اگر د

وقتیکه میخواستیم از امریکا بیائیم شکایت کرد که کم ملاقات شد گفتم
 این سفر کم ملاقات شد آن ملاقات‌های ششصد هزار سال قبل را –
 بگذار مقابل کن این سفر از این مسئله بسیار خوش آمدیکی از
 کبار آنها که خیلی مهم بود از رو سای اول نمره بود نزد من آمد
 خیلی ناقلا بود تامرا دید رو بر فایشر کرد و گفت آقا آن سفر که آمد
 بودند خیلی صدمه کشیدند که این سفر با یعنی صورت وحالت آمده اند
 قدری با اوصحت بگویم دیدم خیلی محمود است ابدا از جا حرکت
 نمیکند اگرچه این طائفه ابدا کلمه اعتراض نمیکند هرچه ذکر شود
 همه را گوشت میدانند ولی محمود نداشته با وجود این بعد از آمدن سما
 آن شخص تصدیق کرده وحالا کاغذ های او میرسد ۰۰۰ سؤال شد
 که معا مله خدا با این نوع طوائف چگونه است فرمودند بر حسب
 مقتنيات حال واستعداد آنها معامله میفرمایند چونکه یک قسم نیستند
 بعضی حاد قند نمیدانند بعضی بد ذاتند موزینند میدانند که
 اساس ندارد .

یک از یاران المهن این لوح مبارک را که از قلم مطهر مرکز مینا
 جل ثنایه نازل شده تلاوت کرد قوله الا حلی
 ((واللہ))

ای نیرافن ذکر و نیتنا وای سینا * منور بشعله هدی این چه
 نفسمه جانسوز بود که در قلوب آتش افروخت و این چه مائدِ نیران

افروزیود که دلهای یاران بسوخت از استیاعش اهل ملا^۰ اعلی.—
 بنوحوه وند به برخاستند و از تابراتش اهل سرادر ق قدس بناله و موبه
 و گریه دمساز گستند و با جسمی اشکبار فریاد و فغان آغاز نمودند
 چه که آن د و مظلوم درست ستمکار جهول و ظللو، افتادند و چنان
 اذیت وجفای نمود که از بد و امرتا بحال هیچ ظالم درنده مسار
 گردیده و گرگ تیز چنگی و خونخوار بی نام و ننگی چنین درندگی
 و خونخوارگی ننموده یزید پلید و ولید عنید عزد و چون درندگان
 خونخواران و چون کلب حقوقد سید وجود و مظہرا الطاف رب و دود
 را درندند و آن حنجر مبارک را بخنجر ظلم و اعتساف برندند ولی
 چنین ستم روایند اشتبند که طفل دوازده ساله را با آن صباحت و
 صلاحت و بلاغت و فصاحت و روی روشن و نطقی چون عند لیب گلشن
 چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند باری مظلومیت آن
 پدریزگوار و معذور است آن پسر معمصوم جان نثار بد رجه واقع
 که در صحائف قرون و اعصار متیل و شبیهش مذکور نه و این قریانی
 در ملکوت اپهی پنایت مقبول و محبوب و پرسها قسم بحمل مقصود
 و حضرت ملیک محمود که جو اهر وجود در غیر امکان بحیرت
 نگرانند و بمنتهای غبطه آز روی این احسان مینمایند پس ای دو
 بلیل گلهای گلشن توحید و ای د مرغ خوشن سخن گلبن تجرید
 منون و خشنود شوید که در ماتم ایند و کوکب نورانی افق تفرید



سیدنا



پیر



حضرت ورقا شہید



روح اللہ ورقا شہید

چنین مرثیه انشا و انشاد نمودید فی الحقیقت از ابدع مراثی است
وافصح الشعار بلیغ و بدیع و سهل و متنج در محل و موقع واقع طویل
لک و خراج ریکم خیرکم من کل اجر و جائزة این منظومه در ملکوت ابھی
معلوم گردد .
((ع))

یکی از حضار فرمود وقتیکه جناب ورقا و سریر روح الله در
طهران بدست حاجب الدّوله مرا غه رسال ۱۳۲۳ عجري قمری
بشهادت رسیدند نیروی سینما منظومه در مرثیه آن دوشهید سعید
بحسنه مبارک مرکز عهد الہی جل نئه تقدیم داشتند که مطلع شد
این بود "آه آه ای ارنی طا ورقا چه شد ۰۰۰ لوح مبارک مزبور به
افتخار آنان عنایت شد شرح حال نیروی سینما جناب آقا عزیز الله
سلیمانی در کتاب مصابیح عدایت مرقوم فرموده اند اشعار نیرو
بسیار است از جمله نیر راغزلی است که در آن میگوید .

آتش طور برافروخته روی تو بود

سدره نازشان قد دل جوی تو بود

آنجه شمس فلك از غیب بقا کرد ظلوع

عکسی از پرتو انوار مه روی تو بود

بیت آخر این غزل این است

نه همی دم زند از وصف تو نیراموز ۴۶

که بهرد و رشناگی وتنا جوی تو بود

حنگامیکه ملارضا واعظ حمدانی که از دشمنان لدود امیرالله و
احباب الله بود در صدد اذیت و آزار احبابی الهی برآمد (ومرحوم
 حاجی دركتاب بهجهة الصدورص ۲۱۴ و ۴۲۵) بله فتنه
وفساد او اشاره فرموده اند) ولی موفق باجرای نیت زشت
خود نشد و وفات کرد نیروسینا اشعاری درخصوص مرگ او بنظر
آوردند که این دو بیت از آن جمله است .

واعظ شش اصبعی برد علی

رخت بهفت جحیم برد علی

خواست قلم درکشید بخون بهائی

مالک دوزخ گلوغشید علی

جناب ورقا وروح الله همداری اشعار بسیار مستند از جمله —

اشعار روح الله این ایات است قوله .

جام من راساقیا سرشارکن

طورد لرا از میت پرنارکن

ساغری درده زصهبای است

تابیهوش آیم من مخمور مست

بردر، استار وهم وهم گمان

بربرم براوج هفتمن آسمان

۱— ملارضا واعظ در یک ست شش انگشت داشته است .

بگدرم زین تیره دا، آب و خاک
 ره سپر گرد، برو حستان پاک
 دارهم زین ملک پر زنج و محسن
 رونمایم سوی روحانی وطن
 کی شود یارب که اند رکوی تو
 جان فدا سازم بعشق روی تو
 خر، آن روزی که در میدان عشقی
 جان دهم اند رره جانان عشق
 ای خوشن آن حینی که گویم آشکار
 وصف سلطان به باز روى دار
 جناب ورقا هم اشعار بسیار دارد از جمله ترکیب بندیست که هر
 بندی نه بیت است مطلع بند اول اینست که در مرثیه سعود جمال
 قد، جل جلاله سروده ۰
 بلز روز عالم از دود مصیبت شد سیاه
 با هزاران غم درآمد دو، ذی القعده ما
 و ترکیب آن این است ۰
 اید ریغا روز شادی رفت و شام غم رسید
 بهجت کبری گذشت و ماتم اعظم رسید
 عد دبند های این ترکیب نیز نه است ۰ و نیز منویشی در صعود

جمالقدم بنظم آورده که برخی از آن این است .
 زخون دیده با اشکسته خامه
 نویس آه در عنوان نامه
 بنال ایدل که بازار فجر ماتم
 فروزان گشت و سوزان اخترغم
 قنه از نو عجب ناری برافرودت
 که خاکستر شینان را ز غم سوخت
 جو آتش برکشم هر ده زبانه
 زوحش میسرایم این ترانه
 الهی سینه ئی ده آتش افروز
 در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
 هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست
 دل افسرده غیر از آب و گل نیست
 جهانم در نظر چون تیره چادس
 که آنرا سوی بیرون نیست راهی
 بناخن میخراشم سینه خویش
 نمک میپاشم از غم بر دل رش
 تن از دل دل ز جان افکار گشته
 دل وجان از جهان بیزار گشته

چرا ای چرخ خورشیدت نهانست ؟
 چرا ای د هرگلزارت خزان است ؟
 چرا افسرده ای ای مهرروشن
 چرا پژمرده ای ای سبز گلشن ؟
 فلکراجامه از غم نیلگونست
 دل خنثیروشید چون دریای خون است
 قمریتل خاکستر نشسته
 غمین و سوگوار و دل شکسته
 شفق در صبحدم چون سربرآرد
 هزاران آه آتشبار دارد
 دل هر لاله از غم داغدار است
 بهر سبزه که بینی سوگوار است
 چه سرا عرض معمظم مانده بی رب
 چرا ابنا رب کشند بی اب
 چراناه حر، اندر حر، نیست
 پس از شه چون کنند اهل حر ریست
 دلم زین غممه دائم غری خونست
 که دور از سدره حال غمین چونست ؟
 این غزل را مم بس از صعود جمال قدم جل جلاله باستان مقدس

مرکز عهد الہی تقدیم اشته است قوله علیہ ثنا اللہ
 ای مشرق جمال خدامیشنا سمت
 جان وسر ترا بفدا میشنا سمت
 گر صد هزار برد بپوشی بپوشی خوش
 ای طلعت خدامیشنا سمت
 تورب مفریینی و خوشید مشرقین
 ای آفتاب رجع و بد میشنا سمت
 ای نار قدس سدره سینای سرمدی
 هرجا برآوری تو ندا میشنا سمت
 شاهس اگر نمائی و گریندگی کن
 بر عرش هر مقام جد میشنا سمت
 ای موجود معانی وای مبدع بیان
 ازلحن و قول و صوت وحدادیشنا سمت
 ای طلعت حقیقت وای هیکل ظهرور
 د رس لیاس و قص ورد میشنا سمت
 گر خود صمد و گر صنمی میپرستت
 ورد ر لباس شاه و گد امیشنا سمت
 ورقابگو بنغمه این هیکل ظهرور
 ای مشرق جمال خدامیشنا سمت انتهى

سائلی پرسید در مصراج جناب ورقا که مذکور بود زوحش میسرایم
این ترانه وحشی کیست؟

ناظران محفل فرمود مقصود وحشی بافقی کرمانی است که در
یزد بوده و قبرش در آنجاست وفاتش بسال ۹۹۱ هجری قمری بوقوع
پیوسته و شعری را که جناب ورقا از اونقل فرموده از مشنیوی
خسرو و شیرین وحشی است که ناتما مانده بود و مرحوم وصال
شیرازی آنرا در رسال ۱۲۶۵ هجری تماز کرد وحشی بافقی کچل
بوده و این ایات را در ریاره خود گفته.

اگرچه هیچ ندارم سرکلی دارم

چوشب شود بسرخویش مشعلی دارم

ولمه ایشا

نشستم دوثر در کجی که سازم

سرکل را بزیر فوطه پنهان

در آنساعت حکیمی در گذر بود

مراجون دیده زینسان گشت خندان

بمن گفتاکه داروئی مراهست

کزان دارو سرکل راست در مسان

بیانا برسرت پاشم که روید

ترامو برساز خاصیت آن

کشیدم از جگر آهی و گفتم

مگرنشندیده حرف بزرگان

زمین شوره سنبل بر زیارد

دراو تخم و عمل غایع مگردان

شاعری درباره وحشی گفته ·

وحشی و برادرش چو خلوت کرد ند

در مملکه سخن رفع خصوصت کرد ند

هر شعرکه در کهنه کتابی دیدند

بردند و برادرانه قسمت کردند

وحشی در سال ۹۹۱ هـ در یزد میگساری میمیرد و در یزد دفن

میشود ولی قبرش از بین میرود و چندی قبل محلی را بنام قبرا و بنا

کردند ولی قبرا محلی او معلوم نیست ·

یکی از یاران الہی فرمود در لوح قرن ایران میفرماید قوله

الا حلی در انجمن شور روحانی نمایندگان مراکر امریه آن اقلیم

و سیع بنفسه حانه شد · ۰۰۰ الخ در کتاب رحیم محتو، راجع

باین مطلب اشاره نشده منظور از این بیان مبارک چیست ؟

یکی از احبابی الہی فرمود مقصد از این بیان مبارک در سفر نامه

جلد اول صفحه ۳۴۹ مسطور است قوله "آن شب محفل روحانی

و مجلس شور احبا در محضر انور منعقد از تکالیف محفل شورستوال

نمود نیفروند نداول و ظایل ماعناء الف و اتحاد آنها است که سبب حبس‌گشته
نتایج حسنی گردید الخ

وظائف محافل شورا احبا درالواح مختلفه متعدده نازل
شدۀ از جمله لوح محفل شورا ایران و محفل شوری بمئی وغیره که
وظائف لازمه رابیان فرموده اند و در تجربه حدود و احکام السواح
مبارکه مزبوره مندرجست در توقيعات مقدسه حضرت ولی امرالله جل
سلطانه نیز در این خصوص تاکیدات بسیار منسوس و مذکور گردیده
که حمه شما زیارت کرده اید اینک برای شما یکی از توقيعات مقدسه
حضرت ولی امرالله جل سلطانه را که همراه دارم میخوانم تا
با حمیت این مسئله حمه ما بیش از پیش مطلع شویم و آن توقيع مبارک
این است .

تاریخ ۲۲ ربیع الآخر / ۱۳۴۵ هجری از حیقا به یزد
حیب روحانی اسفند ریار خیاط (مجدوب) زید عزه العالی
((موالله تعالی))

دوست یگانه عربه ۲ صفر لحاظ ولی امر رب مقدار فدیت
وجهه الانور فائز و سبب ظهور عنایت آن طلعت اطهر گشت زیرا
آرزوی خدمت امرالله نموده اید و در صدد حمیانت احکام الله بوده ا
لذا فرموده اند امروز یکی از تاسیسات مهمه در بریلدی استحکام
محفل مقدس روحانی است و انتظام مجمع مشورت یاران رحمانی اگر

این تاسیس عظیم در هر مدینه روزی و متنی شود هرگونه تائیدی حاصل گرد و مرمومیت و نعمتی کامل شود و اگر خدای نخواسته در جایی چنانچه باید این اساس مستحکم نماند و این بنیان متزفع گرد و اگر ان شخصیه بیان آید بجا ای تایید نمی‌دی احاطه کند و یعنی نصرت و اقتدار پرشانی افکار کل را فراگیرد لهذا امروز - اعظم خدمت باستان احادیث وحدت اهل بهاست و اساس وحدت انتظام محافل روحانی اهل بہا و اگرچنانچه در انتخابات محالف قوانین الهیه و قواعد مقرر امری بیان آید البته باید نگذارند ولی بحسن تدبیر که مایه اختلاف وجود ایال نشود زیرا حرماًی سبب اختلاف گرد و ترک آن اولی است حتی اگر دین سبب خلاف شود می‌فرماید در این صورت بیدینی بهتر است در اصلاح نواقص و ترویج قواعد باید حسن تدبیر را مجری داشت که نتیجه معکوس نیخد و اختلاف متحوسی نماید والا گریکی از اعضا استعفاد ند باید عذر موجه و شروع داشته باشد نه آنکه بی دلیل باشد وسیل از استعفای مشروع باید بجا ای او شخصی اختیار کند و این امر راجع بمحفل است زرقانی

بار معنوی امیدوارم مشاکل حالیه مرتفع گرد و با بواب برکت الهیه بروجه یاران مفتوح گرد و اسباب عزت و شوکت و استیلای امر مقدس قراهم شود و آنجناب بخدمات عظیمه موفق گردد
(بگذره آستانش شوقی)

مهمش مهندس

بعد از تلاوت مناجات و شروع محفل سائلی از حنوار فرمود
در مقابل کلمه خاتم النبیین که درباره حضرت رسول ﷺ در قرآن
مجید سوره الاحزاب نازل شده و بعضی آنرا با حبا اعتراض میکنند
چه باید گفت ؟

یکفر دیگر از یاران در جواب فرمود که راجع بمسئله
خاتم النبیین در کتاب مستطاب ایقان از قلم مبارک جواب قاطع
و کامل نازل گردیده است و فصل الخطاب حقیقی عمانست مراجعت
بکتاب ایقان مبارک که در سال یکهزار و دو و پیست و هفتاد و هشت
محجری در بغداد در جواب سئوالات حاج سید محمد خال اکبر حضرت
اعلیٰ جل ذکرہ نازل گردیده کاملاً جواب قاطع این اعتراض را با
تعلیم میدهد . از این گذشته در کتاب الفرائد جناب ابوالغافل مسائل
(محمد بن محمد رضا گلپایگانی مدعو با ابوالفتح مسائل متولد در سال
یکهزار و دو و پیست و شصت و هجده و متوافق بسال یکهزار و سیصد و سی
و دو و پیو) چهارم صفحه المظفر در مصر که مرحوم شوریده فضیح الملک

شیرازی این قطعه را در تاریخ وفات وی بنظم آورده قوله ۰
 سال هزار و سیصد و سی و دو و ده که گرد
 بحالفضل در صفر سفر ملک جاودان
 تاریخ دیگر شرح حساب جمل بجوى
 بحالفضل بین که دید بهار او داد جان
 ((چهارم صفر (۱۳۲۲) هـ ق ۰))

که در جواب شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام، تغییس مرقوم ۰
 فرموده درباره خاتم النبیین بتفضل شری و بسط داده و همچنین
 در کتاب بهجت الصدور مرحوم حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و
 کتاب تبیان و برمان حاجی احمد حمدی ال محمد درباره این
 مسئله توضیح کامل داده شده است و از مطالعه آنان در مقابل
 اهل سنت و جماعت از درخواست خودشان و در مقابل شیعه اثنا عشریه
 از طرق خودشان کاملاً میتوان مطلب را توضیح داد و شباهه را درفع
 نمود دراینجا فقط یک مطلب راعنی میکنم و آن این است که در عرف
 علمای شیعه واوصیاً مظاہرالهی که قبل از حضرت رسول ظاهر
 شده اند انبیاءً مأمور شده اند و چون او عصیانی حضرت رسول می
 انبیاء خوانده نشده و آنان رائمه واولیاً مینامند و اطلاق انبیاء
 بر اوصیاً بعد از حضرت رسول می ختم گردید علیهذا حضرت
 رسول الله (ص) خاتم النبیین هستند این معنی در کتاب الفرا

توحیح داده شده و منظور بندۀ این است که شاحدی برای این مدعای از قول علمای شیعه بیاور، چون در کتاب الفراید شاحدی - برای این منظور مذکور نیست . ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القی در کتاب خود موسوی به "کمال الدین و تما النعمة فی اثبات الفیبة و کشف الحیرة" چنین فرموده است

قوله ره ص ۱۷

"الرَّسُولُ الَّذِينَ تَقْدَمُوا أَقْبَلُ عَصْرٍ نَّبِيًّا كَانُوا وَصِيَّا إِنَّمَا
فَكُلُّ وَصِيٍّ قَاتَمْ بِوَسِيَّةِ حِجَّةٍ تَقْدِمُهُ مِنْ وَقْتِ وَفَاتِ آدَمَ إِلَى عَصْرِ نَبِيِّنا
كَانَ نَبِيًّا وَذُلِّكَ مُثْلُ وَصِيِّ اَدَمَ وَكَانَ شَيْطَانُ ابْنِهِ وَكَانَ نَبِيًّا وَمُثْلُ وَصِيٍّ
نُوحٌ كَانَ سَارِيًّا ابْنَهُ وَكَانَ نَبِيًّا وَمُثْلُ إِبْرَاهِيمَ كَانَ وَصِيَّهُ اسْحَنَ ابْنَهُ
وَكَانَ نَبِيًّا وَمُثْلُ مُوسَى كَانَ وَصِيَّهُ يُوشَعُ بْنُ نُونَ وَكَانَ نَبِيًّا وَمُثْلُ
عِيسَى وَكَانَ وَصِيَّهُ شَعْوَنُ الصَّفَا وَكَانَ نَبِيًّا وَأَوْصَيَا "نَبِيُّنَا لَمْ
يَكُونُوا نَبِيًّا" لَمَّا جَعَلَ اللَّهُ جَعَلَ مُحَمَّداً خَاتَمَ الْمُهَدَّدِ الْأَمَمَ كَرَامَةً
لَهُ وَتَفْضِيلًا فَقَدْ تَشَكَّلَتِ الْإِثْمَةُ وَالنَّبِيُّ "بِالْوَصِيَّةِ فَالنَّبِيُّ وَصِيُّ وَالوَصِيُّ
أَمَّا وَالنَّبِيُّ أَمَّا وَالنَّبِيُّ حِجَّةُ وَالْوَصِيُّ حِجَّةُ" انتهى .

در این بیان مرحوم، این بابویه که از بزرگان علماء شیعه است معنی خاتم النبیین را بیان فرموده و مضمون بیان او همانست که در فرائد مرحوم، ابوالفضل مسطور است و نظر بتصویر این عالم جلیل شیعیان را جای هیچگونه اعتراض نیست .

یکی از حنوار پرسید که این کتاب این بایوپه چنانچه از اسعش
پیدا است در انبات غیبت نوشته شد^{*} است اصلاً این مسئله غیبت
چگونه است؟

یکفر از حاضرین فرمود استان غیبت قدیسین در مرد و ره
بود^{*} است چنانچه جمعی از شهوهای از ناپدید شدن حضرت موسی
(ع) معتقد شدند که آنحضرت غیبت کرد و با سماן رفته (کتاب
النظره دکرسد قی) و مسیحیان معتقد شدند که حضرت مسیح غیبت
کرد و با سماان رفته و بارسیان معتقد شدند که کیخسرو کیانی در کوه
غیبت کرد و در آغاز زمان ظاهر خواهد شد و داستان غیبت او در —
شاهنامه فردوسی طوسی و کتاب فرازستان اسماعیل خان قلمدان
دارجلال الدوله (که در توسرکان بود) وفات یافته و در آنجا
مد فوست و متمایل بپیروی زرد شت بود^{*} و حاجی اوراملقات کرد
و در هجت الصدور شرحی درباره او نوشته اند) و سایر مباحث
مسطور است .

در اسلام نیز بعد از رحلت حضرت رسول عمر بن الخطاب
موت آنحضرت را انکار کرد و چنانچه گویند ابوبکر صدیق بواسطه
تلاؤت آیه مبارکه اذک میت و انهم میتوون اورا متنبه ساخت واول —
کسیکه بفیسبت حضرت امیر علیه السلام قائل شد عبد الله بن سبا
بود که بالوھیت حضرت قائل بود ابن حزم گوید عبد الله بن سبا

جون خبر رحلت حضرت امير عليه السلام ، راشنید گفت "لو آنیتمونا
بدماغه الف مرة ما صدق قناموته ولا يموت حتى يملا " الا رنس عدلا كما
ملئت جورا " نیز میگوید "فرقة ينتظرون جعفر الصادق واخرى -
محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسين بن علي بن الیطالب
ونالئه ينتظرون محمد بن الحنفیه وتزعم انه حي لا يمت وانه بحسب
رسوی الى ان ياذن الله له بالخروج ومنهم كثیر عزة وفى ذلك
يقول .

الآن الائمه من قریش

ولاة الحق اربعة سوا

على والثلاثة من بنى

عم الاسباط ليس بهم خفا

فسبط سبط ایمان وبسر

وسبط غبته كربلا

وسبط لا يذون الموت حتى

يقود الجيش يقدمها اللواء

تفیب لا يرى فيهم زمانا

برسوى عند عسل وما

سید حمیری شاعر نیز معتقد بود که محمد بن الحنفیه غیبت کرد
ودرکوه رسوی شیر و یلنگی اورا محافظات میکند و وجشه آب و

عسل تزد او جاری است و بالا خره ظاهر میشود وجهانرا پر از عدل
مینماید و غیبت (یاموت اورا) در سال هشتاد و یک هجری نوشته آ
ویرخن هم در سالهای هشتاد و هشتاد و سه و هفتاد و دو و هفتاد و
سه نوشته اند پیروان او معروف بکسانیه بودند کتبه محمد حنفیه
ابوالقاسم پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام است محمد در سال
بیست و دو هجری متولد شد مادرش مسمات به خوله از قبیله بنی
حنفیه بود واز این جهت معروف با بن الحنفیه گردید در محل غیبت
و یاموت اش اختلاف است بعضی مدینه ویرخن طائف و بعضی ابلمه
نوشته اند کیسانیه محمد رامحیط بعلوں میدانستند بعد از مرگ
محمد بین پیروانش اختلاف افتاد ویرخن بوفات وی پیش از بگیتیش در
کوه رنسی قائل شده گفتند در آخر الزمان ظاهر خواهد شد وجهانرا
پر از عدل خواهد نمود درباره جانشین محمد با بوهاشم پسرش رای للہ
دادند ویس از مرگ ابوهاشم برخی بامامت محمد بن علی بن عبدال
بن عباس قائل شدند و گفتند ابوهاشم چنین وصیت کرده ویس از -
محمد مزبور امامت پفرزند شریعت و سید و بعضی بعد از ابوهاشم بامامت
برادرزاده اش حسن بن علی بن محمد بن حنفیه قائل شدند و
برخی بامامت برادر ابوهاشم علی بن محمد قائل شدند ویس از علی
مزبور پسرش حسن بوصیت پدرش امام شد خلاصه خیلی درهم و پر
هم شدند و شریعه داستان در گذب معتبره از قبیل مروج الذهب

مسعودی جزو دوم و کتاب کامل ابن اثیر مجلد چهارم در ذیل حوادث سال شصت و شش، سال هشتاد و سیم هجری و کتاب وفیات الاعیان قائمی ابن خلکان و کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتاب مهدی وغیرها مسطور است .

از بزرگان کیسانیه مختارین ابو عبیده ثقیقی است که پس از زد و خورد های بسیار بالا خرمه بدست مصعب بن زبیر مقتول گشت و بفرمان مصعب کف اورا برندند و بهلوی درب مسجد آویختند و آن عمان طور باقی بود تا حاجاج بن یوسف چون بحکومت رسید آن را برداشت قتل مختار دریوم چهاردهم رمضان سال شصت و هفت هجری در سن شصت هفت سالگی اتفاق افتاد . باری کوه رضوی نزدیک مدینه است که بقول دار مستتر در کتاب مهدی منظره اسرار آمیز و غارهای بسیار و گردنه های بیشمار دارد . جمعی گویند که محمد بن حنفیه در رای کوهی موسوی به جبل الفرج در حین ادائی نماز مکتبی در مصلای خود دید که در آن نوشته بود يابن الامام اغب نفسك في الكهف الى الوقت المعلوم فان لله في مشيته لحكمة لا يعلمه الا هو محمد فرمود غیبت من فرار سید پس برخاست و نقاب بر جهره نهاد و روی کوه روان شد . از کوه آوا زی برآمد که ادخل یا ودیعه الله فی بطنی " من کوه عقین " آنگاه در کوه شکافی بیداشد و مردی خوش صورت بالهای سفید از غار درآمد

ومحمد را با خود بد رون برد و ناظرین قشیه بیست تن از نقاباً بودند
از قبیل ریعه بن قاسم و شیث الغنوی و عبد الله المحارث و حکیم
و حربن طراح و حون بن عبد الرحمن و عبد الشیعین و غروین احنف و
علی بن عبد الله عبا بر و دیگران که عمه آنها از مکه با محمد بیرون
آمد و عمران شر بودند و گویند آن کوه درین است پس از وی شیعین
بد و فرقه شدند فرقه بغیبت محمد معتقد او را قائم دانستند و پیکیسا
معروف شدند و برخی قائم را بعد ما فرزند حسن عسکری و محمد
حنفیه را سپهسالا را و دانسته و معروف بجارودیه شدند و پیغمبر
چنانچه گفتیم او را در کوه رضوی پنهان دانسته اند .

بعضی هم محمد بن ابو القاسم عمرین علی بن حسین رامهدی
وقائم دانسته و گویند غیبت کرد و است و این فرقه بزیدیه معروف نشد
نا و وسیه جعفر الصادق علیه السلام را قائم وحی و غایب دانستند
گروهی از اسماعلیه اوائل قائل بغیبت اسماعیل بن الصادق بود
واقفیه قائل بغیبت امام موسی الكاظم (ع) بودند و بامامت
حضرت علی بن موسی الرضا قائل نشدند هرجند هرون الرشید
برای آنکه از قول بغیبت امام موسی الكاظم (ع) جلوگیری کرد
نهایت سعی رامبد ول داشت . بعد از وفات امام موسی کاظم ع
سندی بن شاهدک بن هیثم بن عدی بحکم یحیی بن خالد برمکی
در حیثیت جمعی از علماء و فقهاء و مشاہیر موت حضرت را آشکار کرد و

حمد را به شهادت طلبید تا همه گواه فوت امام باشدند و دیگر کسی
 ادعای غیبت و حیات آنحضرت را نکند و جسد مبارک حضرت را در سریل
 دجله نهادند و حکم بینی بر مکی جارچی نداشته باشد جسد موسی
 بن جعفرالذی تزعم الرفعه انه لا يموت فانظروا اليه (این روایت
 در جلاء العيون مجلسی روایت شده) عرب، جمع شدند و جسد
 بیرون آن حضرت را دیدند با اینهمه باز فرقه بغيت آنحضرت قائل
 واوراقائم موعود دانسته و بواقیه موسوی گشتند و بعد ایش که در این
 قبیه تردید داشتند خدمت حضرت رغما رفتند و قضیه راسئوال کرد
 جواب شنیدند از جمله ایموجریر قمی بود جنانجه در اصول کافی در
 باب ان الاما، متین یعلم ان الامر صارالیه وارد شده عن ابی
 جریر القعنی قال قلت لابن الحسن جعلت فداک قد عرفت انقطاعی
 الى ایت ثم اليك ثم حلفت له و حق رسول فلان و فلان حتى
 انتهیت اليه بانه لا يخرج مني ما تخبرني به الى احد من الناس
 و سالته عن ایه احی هوا، میت فقال والله قد مات قلت جعلت
 فداک ان شیعتک بیرون ان فیه سنه اربعه انبیاء، قال والله
 الذي لا إله إلا هو لك قلت هلاك غیبته او هلاك موت قال هلاك
 موت فقلت لعلك مني فی تقیه قال سبحان الله قلت ذا وصی اليك
 قال نعم قلت واشرک معک فیها احدا قال لا قلت فعلیک من
 اغوتک امام قال لا قلت فانت الاما، قال نعم

و دیگری از سائلین از حضرت امام رضا علی بن اسپاط بود فی
الكافی عن علی بن اسپاط قال قلت للرضا ان رجلا یعنی آخاک
فذكرله ان آباک فی الحیة وانك تعلم من ذلك مالا یعلم فقال -
سبحان الله یموت رسول الله ولا یموت موسی قد والله عین کما منی
رسول الله ولكن الله لم ینزل من ذقین نبیه وعلم جرا یعنی بهذا الـ
علی اولاد الاعاجم ویصرفه عن قرابـه نبیه وـلم جرا فیعطی هولاـء
ویمنع هولاـء) ویرای جلوگیری از انتشار اینگونه عقاید با مرمعتمـ
عباسی جسد امام جواد را پس از فوت از باـم قصر بزراند اختند و
تاجـند روز بهمان نهـج بود و مردم میدیدند و مـوسـی از چند روز او را
در مقابر قربـشـر در عقب سرجـد شـر موسـی بن جعفر مدفون ساختند و
نیز پـس از وفات حسن عـسکـری و مراسم تغـسل وکـن ابـی عـیـسـی وـلد
متـوكـل یـامـر خـلـیـفـه بـرـجـنـازـه آـنـ حـضـرـتـ نـمـازـ خـوانـدـ وـتمـامـ عـدـولـ وـ
بـزرـگـانـ رـاـ برـفـوتـ آـنـ حـضـرـتـ گـواـهـ گـرفـتـ وـصـورـتـ حـضـرـتـ رـاـ کـشـفـ کـردـ
وـبـهـمـهـ نـشـانـ دـادـ تـادـ استـانـ غـیـبـتـ وـحـیـاتـ بـرـایـ وـیـ درـستـ نـشـودـ
(افسـارـ منـ ۷۰ - ۷۵)

علـتـ اـصـلـیـهـ نـشـرـ غـیـبـتـ اـمـامـ مـوسـیـ (عـ) آـنـ بـودـ کـهـ سـهـ نـفـرـ اـمـانـیـ
حقـوقـ کـهـ اـزـ طـرفـ حـضـرـتـ دـرـیـلـادـ مـخـتـلـفـ بـودـ نـدـمـبـالـغـ زـیـادـیـ زـرـوـسـیـمـ

۱- اـسـامـیـ اـمـانـیـ حقـوقـ اـزـ اـینـ قـرـارـاتـ عـلـیـ بـنـ حـمـزـهـ بـطـائـشـیـ وـ

وسایر اشیا و چند کمیز ک از حقوق الله و سهم امام که شیعیان
داده بودند نزد آنان جمع شده بود و میس از قوت امام چون نخوا
آنرا بامام رنه (ع) بد عهد و مخصوص خود میخواستند از این
جهت مسئله غیبت را پیش کشیدند و هرچه امام رنه علیه السلام از
آن مطالبه حقوق نمودند جوابی پا انحضرت ندادند و بالاخره -
گفتند که امام موسی (ع) نمرد و غیبت اختیار فرموده و بانتشار
این مسئله مبادرت نمودند و پیروان آنان بواقفیه معروف شدند و
حضرت رنه (ع) در جواب آنان بشرحی که در کافی و سایر کتب
سطور است بآنان نوشته والله ان این مات و قسمنا امواله و انک候نا
ازواجه

در در وران وفات امام حسن عسکری (ع) که در سال دویست
و هشت هجری در مدینه سامرا و اتفاق افتاد چون روئای شیعه
دیدند اگرداستان بلاعقب بودن امام را شهرت دهند شیعیان -

زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی الرواسی در نزد زیاد بن
مروان هفتاد هزار دینار جمع شده بود و در نزد علی بن حمزه سی هزار
دینار بود و در نزد عثمان سی هزار دینار و پنج کمیز بود (افشار)
انهم طمع و اغیض الدنیا و مالوا الی حطا مها و اجابوا الرنه (ع)
لیس عند ناشئی و ان اباک لم یمت وهو حی قائم فكتب اليهم الرنه

متفرق خواهند شد و از بین خواهند رفت بهذا چنین شهرت داشت
که اما، حسن فرزندی محمد نام دارد که چند سال قبل تولد یافته
و برای اثبات تولدا او استان بشرین سلیمان نخاس یعنی برد
فروشن را درست کردند و نام مادر محمد را با اختلاف ذکر کرد «اند و»
گفتند که حضرت محمد بن حسن در سرداب سامر غایب شد و از طرف
خود نایبی معین فرموده و جز آن نائب کس دیگری پنهان مبارکش
نخیرسد نواب حضرت چهار تن بودند که مدت هفتاد سال که دوره
غیبت صغیری است ریاست شیعه را دارا بودند و اسمی آنان به
شرحی که در مجلد سیزدهم کتاب بحار الانوار مرحوم مجلس در
باب احوال سفرا، قائم مسطور شده این است اول عثمان بن
سعید دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان سوم ابو القاسم
حسین بن روح بوصیت محمد که نایب دوم بود ۴- ابوالحسن
علی بن محمد سعیر بوصیت حسین بن روح نوبختی "نایب اول
ابوعمر و عثمان سعید غیری در دوره ابوالحسن علی بن محمد
المهادی علیه السلام و اما، ابو محمد حسن بن علی العسكري ع

(ع) ان ای قدمات واقسننا

میرانه و نکح ازواجه

((مجلس - بحرالعرفان))

بنیابت انتخاب شده بود و پاپرش ابو جعفر محمد بن عثمان دو روز
نیابتان از سال دویست و شصت که سال وفات حضرت حسن
العسکری ع بود تا سال سیصد و چهار یا چهارمین سال
سیصد و پنج طول کشیده وفات عثمان بن سعید درست معلوم
نیابت درجه سالی بوده ولی پسرش در سال ۴۰۵ یا ۴۰۶ ھجری
وفات کرد است ابو القاسم حسین بن روح نوبختی از سال سیصد و
پنج تا شعبان ۳۲۶ سیصد و پیش نیابت داشت و در ورثه نیابت
علی بن محمد سمری از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۳۲ ھجری بود
در در ورثه نیابت حسین بن روح ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی
از اهل قریه شلمغان از قرای واسط که باین العزا قرنیز معروف است
با حسین بن روح مخالفت کرد و گفت که امام عسکری فرزندی نداشت
و بنلا عقب وفات کردند و اشعاری گفت که در مجلد سیزدهم بحار الانوار
آن ابیات را مرحوم مجلسی نقل کرده از این قرار.

یاطالبا من بیت حسائمش

وجاحد امن بیت گسری

قد غاب فی نسبة اعجمی

بالفارسی الحسب الرضی

مضمون اینکه دیگر از خانواده هاشم ظهوری نخواهد بود و از عجم
از نسل و نژاد بزرگ و عظیمی ظهور واقع خواهد شد و در میانه

ذی حجه الحرام سال سیصد و دوازده توقیعی شامل لعن شلمقانی
از ناحیه حسین بن روح صادرش صورت این توقع در کتاب
غیبیت طوس (متوفی در سال چهارصد و سویصد هجری) مسطور
است .

شلمقانی را با قدامات حسین بن روح نوبختی ابن مقله دستگیر
و در روم سه شنبه ۲۹ ذی القعده سال سیصد و پیست و دو هجری
بقتل رسانیده و جسد او را سوزانیده خاکستریش را بد جله رسانید و این
واقعه در شهر بغداد اتفاق افتاد و حضرت عبدالبهاء " جل ثنائه
در لوح ملا زاده تبریزی راجع بشلمقانی بیانات فرموده و قاتلین
او را عزله رزد له خذله نامیده اند قوله الاحلى " ان عبداللطیف
الشلمقانی قد نطق باید معانی و صریح الخبر بظهور التیر
الساطع من الافق الایرانی ولكن الظالمین والهزلیه والرذلیة
الخذلیه هدروادمه و نسبوا اليه البهتان العظیم و قتلوا به ظلم
عظیم ولكن الله برئه من البهتان وقدره الروح والروحان والان
و في نعیم مقیم و سقار کرم زاد الله درجته في عالم البقاء و انعم
عليه بالنعم والآلاء انتهى

جمال قد، جل جلاله درباره حسین بن روح فرموده اند
قوله تعالی " وانه بعد الذی ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة به
محمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسین بن روح

بعد الذى مواهتجب الناس من كلمات التى يروى عنه بان القائم
كان فى جابلقا وامثاله كما سمعت باذنك وكت من الساعين
وانك لو تنظر اليه لتعرف بان ملا الفرقان ما احتجبوا عن الله
ومظهر نفسه البارواه هذا الرجل وكان الله على ما اقول شهيد
وعليكم انتهى .

بارى از طرفی جعفر برادر حضرت عسکری اعلان کرد که
برادرم بلا عقب از دنیا رفته و من بجای او امام است بعدهم او
را تصدیق کردند و پرخی منکر او شده جعفر گذاشت نامیدند . با
آنکه در حقیقت چون آنچه را در راهه بلا عقب بودن امام عسکری -
گفته بود راست بود جعفر صادق بود نه کذاب و برای آنکه ابن جعفر
با جمهورین محمد الباقر عليه السلام اشتباه نشود آن حضرت را
جعفر الصادق نامیدند جمال مبارک در لوح ملام محمد علی
می‌فرمایند . قوله تعالى . . . از جعفر پسر امام و برادر امام
سؤالی نمودند و جوابی گفت هزار و دویست سال اورا کذاب نامیدند
ولكن نمودند و هر یک از عالم حقیقی و عارف مصنوی که نرمود حضرت
قائم عليه السلام الله وبهائه باید متولد شود اورا بسیف جفا شهید
نمودند نفوس چندی جمع شدند و باعث ائم بینها و خبرها ماییین
ناس ادعای علم و فهم نمودند و باب شریعت رسول الله روح ماسو
فدا را مسدود کردند . . . انتهى .

در برخی الواح هم اورا جعفر صادق فرموده اند و قسمتی از آن الواح در کتاب مائده آسمانی مندرجست باری پس از هفتاد سال دوره نیابت بسر رسید و چون نمیتوانستند دیگر شیعیان را با کلمه غیبت نگاهدارند نایب چهارم اعلان کرد که دوره غیبت صغیری پیاپیان رسید و بعد از من نایب خاص نخواهد بود و غیبت کبری واقع شد و توقیعی در این خصوص نشراحت از طرف امام غایب رسیده و آن توقعیع صورت شرایین است .

((بسم الله الرحمن الرحيم))

یاعلی بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میست
بین سنه ایام فاجمع امرک ولا تومن الى احد فیقوم مقامک بعد وفاتک
فقد وقعت الغيبة التامه فلا ظہور الا بعد اذن الله بعد طول
الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جورا و سیاست من شیعیت من
یدعی الشاهدة الافمن ادعی المشاهدہ قبل خروج السفیانی
والصیحه فیه کذاب مفتری ولا حول ولا قوّة الا بالله العلی العظیم
انتهی .

تعجب این جاست که با وجود مضمون توقعیع مزبور که مدعاو
مشاهدہ امام خلیل را کذا بی مفتری نامیده باز در کتب مرحوم -
مجلس و سایر کتب شیعه مائند نجم الثاقب حاجی میرزا حسین
نوری وغیره داستانهای بسیار از صلحاء و انتقا ذکر کرده که

بمشاهده امام غایب نائل شد و بحضور حضرت رسیده اند و مطابق
نیز توقیع فوق عمه آنها کذاب مفتری هستند باره در امر مبارک تحقیق
شده که حضرت عسکری علیه السلام فرزندی نداشتند اند . قسمی
از الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدس جل جلاله و نیز الواح صادر
از کلک اطهر حضرت عبدالبها[ؑ] جل ثنائه ولوح که با عز از مرحوم
 حاجی صدر حمدانی نازل شده در مائدۀ آسمانی موجود است
ودراینجا دلروح از حضرت عبدالبها[ؑ] جل ثنائه که در مائدۀ
آسمانی مندرج نگردیده درخصوص تولد امام دوازدهم برای شما
تلاؤت میکنم و یعنی از تلاؤت لوح مبارک عربی میکنم که شیخ طوسی
که از بزرگان علمای شیعه است و دو تا از کتب اربعه معتبره شیعه
که عبارت از تهدیب واستبصار است از تالیفات اوست و در سال
چهارصد و شصت هجری وفات یافته است در کتاب الغیبت فرموده
قوله ره

اختلاف الناس بعد موته (حسن عسکری علیه السلام) قال
نائل و هو حنیف باق لم يعمت وهو المهدی وقال نائل انه يحيى بعد
موته وهو القائم ومنهم من قال بالفترة بعده ومنهم من اعتقادا مامه
الجعفر ومنهم من قال لا ولد للا مام ومنهم من قال ولد مات و -
انقطعت الامامة يعني چون امام حسن عسکری علیه السلام وفات
یافت مردم بارا و عقاید مختلفه منشعب شدند بعضی گفتند امام

حسن عسکری علیه السلام نمرد است بلکه زند است و نیمیرد و غیبت اختیار فرمود و همان حضرت رامهدی دانستند و برخی گفتند امام حسن عسکری علیه السلام وفات فرمود و بعد از موت زند میشود و قائم موعود همان حضرت است برخی گفتند پس از آن حضرت فترت ائمه واقع شد و امام منصوص موجود نیست و برخی با امامت برادر آن حضرت یعنی جعفر معتقد شدند و بعضی گفتند حسن عسکری – علیه السلام فرزندی نداشتند و بعضی گفتند فرزندی داشتند ولی وفات نمود و بموت اورشته امامت مقطوع گشت .

و در کتاب کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی مدفن در کلین نزدیک طهران و متوفی سال ۳۶۸ حدیثی از احمد بن عیید الله خاقان روایت شده است و مضمون آنکه بعد از وفات امام حسن – عسکری بواسطه تحقیقات معلوم شد که حضرت فرزندی نداشته و کیزکی که مدعی حمل بود کاذب بوده لهذا ترکان حضرت را بیسن برادرش جعفر و مادرش تقسیم نمودند و این کتاب کافی از کتب معتبره شیعه است که بهیچوجه شیعیان نمیتوانند در مندرجات آن مناقشه نمایند در کتاب خاندان نوبختی شرحی باین مضمون – مسطور است حضرت امام حسن عسکری (ع) در روز جمعه هشتم ربيع الاول سال دویست و شصت هجری بعد از پنج سال و هشت ما و پنج روز امامت در سامر (سرمن رای) وفات یافت در حالی که

از آنحضرت ظاهر فرزندی باقی نبود و خلیفه عصر المعتمد
علی الله (ع) ۲۰۶-۲۲۹ هجری قمری) بهمین جهت امر کرد
تا خانه امام (ع) را تفتیش و مهر و مومن کردند وزنان قابل را
بتدازی حال کیزکان حضرت عسکری (ع) وادار کرد کیزکس
اظهار حمل نمود اورا در اطاقی حبس کردند و خادمان باکسان
او و جند زن براو موکل ساختند پس از دو سال که کیزک تحت
نظر بود معلوم شد در ادعای حمل کاذب بوده و آخر کار بحکم
خلیفه ماترک امام عکسری (ع) را بعد از هفت سال توقيف بین
حدیثه مادر حضرت عسکری (ع) و جعفر برادر آن حضرت
تقسیم کردند المعتمد علی الله با شاهزاده جعفر صقیل کیزک حضرت
عسکری (ع) را مفید و محبوب نمود تا فرزند امام را که میگفتند وجود
دارد نشان بدند مشارالیها وجود فرزند را انکار کرد و مدعی
حمل شد خلیفه اورا در حرم خود نگاهداشت زنان و کیزکان
خلیفه و برادرش موفق و خدمه وزنان ابن ابن الشوارب قاضی
متوجه حالت صقیل شدند تا آنکه در سال دویست و شصت و سه
 بواسطه پیشامد انقلابات مملکتی از قبیل استیلای یعقوب لیث
صفاری وقتنه صاحب الزنج و مرک عبید الله بن یحیی بن خاقان
وزیر خلیفه المعتمد صقیل را فراموش کرد و با لآخره بتفصیل که
در تواریخ مسطور است حسن بن جعفر نویختن کاتب صقیل را

درخانه خود پنهان کرد و عاقبت معتقد خلیفه (۴۲۹-۲۸۱) —
 مجری قمری) صقیل را ز خانه حسن بن جعفر بقسر خود انتقال
 داد و صقیل در قصد معتقد بود تازمان مقدم رخلیفه (۲۹۳-
 ۳۲۰) مجری قمری) صقیل وفات یافت انتهى .

در ص ۱۳ بهجة المصور "میرفمایدا ینه" ذکر غیبت در حن
 آن حضرت شده است از مطالب مسلمہ بدیهیه شیخیه و حکماً و
 عرفاء است که حن تبارک و تقدس مقدس است از اولیت و آخرت
 وظایعیت و باطنیت وحضور وغیبت وشارن و مطالع الهیه مظاہراین
 مقامات و موقع اسماء حسنی وصفات علیاً ربانیه اند و تادراین
 عالم ناسوتی انشا ؛ ظاهراند ایشانند صاحبان امر و مرجع و ملاذ
 خلق و میبن کتاب وحافظ اغانم حضرت رب الاراب و مهرنگام که
 در ظاهر ظاهر دراین عالم شهود نیستند امرا لله راجع الى الله
 است واو ستمد کل منی کل بآنچه از قبل در ظهور فرموده است
 وحضرت حن متعال حن لا یز است لذا ذکر غیبت میشود نه اطلاق
 موت لذا مدارک غصیفه وعقول ناقصه که از معنی وحقیقت وروحانی
 محرومند تصور میگنند مجسم مشخص است و مخفی شده است انتهى
 یک از حاضرین پرسید چرا "سامرا" را سمن رای "گویند ؟
 ناطق قبل گفت چون ابتدای سامرا " بكلمه سا " که در لغت
 عرب بمعنی بدی ورزشی است شروع میشود واعراب از اینگونه

اسامی تطییرآمیز درگیریزند لذا بجای "سامرا" "سرمن رای"
نامیده اند یعنی هر کس این شهر را بیند خوشحال میشود و این
معنی را از راه تفأل اختیار کردند تا با سمع که اول آن کلمه سا
میباشد تکم نکند زیرا با آنکه حضرت رسول (ص) از تطییر و تشم
نهی فرموده اند چنانچه در احادیث وارد شده است با این عمه
اعراب باز هم معتقد باین گونه امور بودند و از تطییر و تشم سخت
درگیریز بودند و در این خصوصیات استانها در کتب ادبیه و تاریخیه
مسطحور و مذکور شده است شاعری در روح داعی علوی در تهییت
عید مهرگان قصیده سروده و در روز جشن مهرگان در روح داعی علوی
برای خواندن حاضر شد و چون مطلع قصیده را خواند که

لاتقل بشری ولكن بشرسان

غرة الداعي و يوم المهرجان

داعی از جمله لاتقل بشری که آغاز قصیده مذکور بود سخت ملسو
شد و غشیبانی گردید و امر کرد شاعر را در عوشن جایزه وصله شمرینجاه
چوب زندند .

مرحوم سید علیخان کبیر شیرازی متوفی در سال ۱۱۷ هجری
فری که از ادبای معروف و دانشمندان شهیر است و کتب متعدد
از قبیل سلافة العصر فی ذکر شعراء العصر و انوار الربیع و شرح
صحیفه سجادیه و شرح صمدیه شیخ بهائی عاملی متوفی در یکهزار

وسی هجری وغیره از تالیفات اوست در کتاب انوار الربيع در ضمن
 شرح حسن الایتداء^{*} که از محسن بدیعیه است نادره روایت
 کرد که خلاصه آن بفارسی چنین است محمد بن راشد گوید
 ابراهیم بن المهدی برای من حکایت کرد که در مدینه المنصور
 (مقصود بغداد است) که منصور دو اتفاق آنرا بنانهاد و برای وجهه
 تسمیه بغداد بر حیث مختوا در ذیل زورا^{*} و بغداد و عراق مراجعه
 شود .) عمراء امین پسر عارون الرشید بودم شبی مرا الحضار
 کرد و گفت ببین چه شب خوبی است . نگاه کن چگونه ما بازبائی
 تمام مانند ما هر یوان دلربائی میکند و انعکاس نور ما در آب تاچه
 اندازه جالب نظر است آیا میل داری ساعتی بباده پیمائی
 بگذرانیم گفت آنچه امیر المؤمنین بخواهد پس فرمان داد تا باسط
 باده پیمائی گستردن و گفت کیزک را بخوانند تا بخوانند کی پرداز
 بر حسب فرمان کیزک خوانند آمد امین پرسید آیا سمت چیست ؟
 کیزک گفت "ضعف" یا امیر المؤمنین "امین" از شنیدن این اسم
 فال بدزد و پخشش فرورفت و بجاریه فرمود تا بخواند "ضعف" این
 بیت بخواند .

کلیب لعمری گان اکتر ناصرا

وایسرذنا منک خرج بالدم

مشهون آنکه با آنکه گناه کلیب از تو کتر یا اورانش از تو بیشتر بودند

محاضرات

۸۲۵

معدن لک بخون خود آغشته گشت "امین از این بیت سخت خشمگانه شد و نصف گفت شعری دیگر بخوان همچنان این ایات بخواند .
ابکی فراقهم عینی فارقها

ان التفرق للا حباب بکا ،

مازال يعد عليهم رب دهرهم

حتى تفانوا ورب الدهر عدا ،

فالليو ، ابكيهم جهدی واند بهم

حتى أواب ومامي مقلتي ما ،

من منون آنکه دوری یاران اشک از جسم جاری ساخت و خواب از -
دیده ام ریود آری دوری یاران از یکدیگر گریه آور است . روزگار
جندان یا یاران من عداوت ورزید که همه رانیست و نایود ساخت
آری مخالفت روزگار چنین کند من پیوسته تا میتوانم برای یاران -
خود اشک میریزم و ناله و فغان میکنم ولی در جسم من اشکی باقی
نمایند . است امین گفت خدا ترا العنت کند غیر از این شعر حفظ
نداشتی نصف گفت من پند اشتم که تو این شعر را دوست میداری
آنگاه این اشعار را بخواند .

اما ورب السكون والحرك

وان المانيا كثيرة الشرك

ما مختلف الليل والنها ولا دارت نجوم السماء في فلك

الانقل السلطان عن ملك

قدزال سلطانه الى ملك

وملك ذى العزى دائم ابدا

ليس يفان ولا يمشترك

مشهون آنکه قسم بخدا وندیکه حرکت وسکون اشیاء باراده اوست
 که مرگ برای افراد انسان دام های بسیار نهاده است روز و شب
 سیرود و میآید و ستارگان در آسمان سیر میگذند برای آنکه سلطنت و
 حکمرانی از پادشاهی که دورانش بیان رسیده بپادشاه دیگری
 منتقل شود . آنکه سلطنتش جاودانی است خداوند جهانست
 که هیچگاه پادشاهی اورا فنائی نباشد و کس را با او حکمرانی
 شرکت نبوده و تیست . امین سخت غصباک شد و بخاره گفت " بر
 خیز برو گم شو " هنف سراسیمه برخاست قضا را پایش . بقدح بلوری
 که در وسط مجلس بود گرفت ضعف افتاد و قدح شکست امین گفت
 ابراعیم میبینی من یقین دارم عنقریب از بین خواهم رفت من گفتم
 خدانکند خدا بخلیفه پیغمبر عمر طولانی عنایت کند که ناکهان
 مردی که روی دجله با قایق میرفت شنیدم که با او زبانداش آیه
 قرآن میخواند . " قضى الامر الذى فيه تستفتيان " یعنی کاریکه
 در آن طلب اظهار رأی میگذشت و تیر از شصت در رقته است
 محمد امین جون این بشنید با یگد نیا نم و آندوه برخاست و یکس

د و شب بعد بدست لشگریان طاهر ذوالیعینین که سرد ارسپاه
مامون الرشید بود بقتل رسید انتهى .

شرح قتل او در کتاب امین و مامون که از حلقات روایات اسلامیه
جزیی زیدان است و این عبد آنرا بفارسی ترجمه کرده ام و بطبع
رسیده است بتفصیل مسطور گردیده است

باری در کتب ادبیه از این قبیل روایات و نوادر بسیار ذکر
شده است که اگر همه راعی کنم لااقل چند ساعت وقت احبابی -
الهی راخواهم گرفت این رویه در میان مردم امروز هم موجود است
و حتی بادیوان حافظ و غیوه قال زدن در بین ایرانیان واژه طرق -
دیگر در بین اروپائیان رواج کامل دارد و غالب با بست این خرافات
حستند در کتب ادبیه داستانهای بسیار از قال حافظ شیرازی
متوفی بسال هفتصد و نود و پیش هجری قمری مدفن در شیراز که
بلسان الغیب ملقب است نوشته اند یادم می آید که چندی قبل -
در یکی از شماره های مجله دانشکده داستانی در این خصوص
دیدم وخلاصه آن اینکه وقتی افغانیان شیراز را گرفتند جوانی از
لتگ افغان که از باده ناب بی خود بود لباسی زوتار در برگردانه
بر سر قبر حافظ رفت و بادیوان حافظ که بر سرمهزارش بود تفالی
زده این بیت آمد .

سرمهست باقبای زرافشان چو بگذری یگیوه نذر حافظ پشمینه
پوش کن

جوان افغانی بشوق آمد و گفت "یکبوسه کدام است دو بوسه بد هم
حفله دیگر باز آمد و قالی زد این بیت آمد .

گفته بودی که شوم مست و دو بست بد هم

وعد از حد بشد و مانه دودیدم و نه یك

جوان را برشوق افزود گفت دو بوسه چیست سه بست دهم بیا و پیگیر
حفله سوم آمد و فال زد این بیت آمد .

سه بوسه کرد ولبت کرد و حواله من

اگر ادانکنی قرآن دار من باشی

جوان افغانی از سرشنون بوسه چند بر سر نگ قبر خواجه زد و پراه
خود رفت .

ونیز گویند روزی فتح علیشا، قاجار که تاریخ جلوشن مصراع
(زخت آقامحمدخان شد و پنجه با باخان) است یعنی
یکهزار و دو بست و دوازده هجری و وفاتش بسال یکهزار و دو بست
وینجا هجری و قبرش در صحن حضرت معصومه در شهر قم در راه
مدرسه فیضیه " که منسوب به رحم ملا محسن فیض کاشانی متوفی
در سال یکهزار و نود هجری میباشد . " واقع با باخان اسم اول
او قبل از سلطنت بوده است وقتی در شیراز در سر قبر حافظ با
انگشتی خود بازی میکرد قضا را انگشتیز از دستش افتاد و هرجه
جستجو کردند پیدا نشد شا به برای انگشتی خود بادیوان حافظ

فالی زد این بیت آمد .

دلیکه غیب نمایست و جام جم دارد

زخاتی که دمی گم شود چه غم دارد ؟

شاه خوشحال گردید و می از مختصر جستجوئی انگشت پیدا شد
باری از اینگونه روایات در کتاب بسیار موجود ولی برای صاحب نظر
بخوبی پیداست که جمیعاً مجعلولست و همه را ساخته اند و هیچ
یکی اصلی ندارد نظام گنجوی که در اوائل قرن هفتم هجری
وفات یافته واز استادید سخن محسوب در منوی خسرو شیرین خود
فرموده .

چو بیچاره شد مرد چاره سگال

کد خوش دل خویشتن را بغال

با اینهمه این داستان را که حقیقت دارد بشنوید مرحوم حاجی
میرزا یحیی اما، جمعه شیرازی پسر مرحوم شیخ ابو تراب امام جمیعه
شیراز بود اسم شیخ ابو تراب و مساعدتش، با هیکل مبارک حضرت -
رب اهلی جل ذکرہ در تاریخ نبیل مسطور است مرحوم حاجی -
میرزا یحیی نسبت با مر مبارک خاص و مومن بوده و خدماتی از او
سرزده است در او آخر حال بی اندازه پیرو فرتوت بود و هر کجا
میرفت بر حمار سوار میشد چون بمقصد میرسید پیشکارش که
عارف الشریعه نام داشت اورا بد وثیر میگرفت واز روی حمار بدرون

خانه میبرد روزی امام جمعه مزبور سواره سرقب حافظ میروند چون
بدرب مقبره میرسد عارف الشیعه اورا بد وشن کشیده برسزمزار—
خواجه بزرگین گذاشت امام جمعه بادیوان حافظ برسزمزارش—
تفائلی میزند قضاها این بیت در نمن غزلی بر صفحه کتاب که باز
میکند بنظر میرسد •

براه میکده د وشن بد وشن میبرد ند

فقیه شهر که سجاده میکشید بد وشن
امام جمعه از این تصادف سخت در عجب شد و بر روان خواجه
رحمت فرستاد وقتی چشم امام جمعه مزبور آب مروارید آورد و —
طبیب فرنگی چشم اورا میل زده بینا شد مرحوم شاعزاده —
شیخ الرئیس قاجار که در آن اوان در شیراز بود راین خصوص
اشعاری گفت که مطلع آن این است •

جودست کفر ز چشم امام آب گرفت

دوباره روشه اسلام آب و تاب گرفت
و در تهنیت بینائی او شاعری اشعاری گفت که مطلع آن این بیت
بسود •

صبح الخیر زد پلبل بگلشن

کل من شاد زی چشم تو روشن
امام جمعه مردی ظریف طبع و مومن و خوش فتا ر بوده والواح هم

بنام او نازل شده عليه رحمة الله ۰

در امر مبارک اعتقاد پتظری و تشمیع و عطسه و جسم زخم وغیره
بکلی مردود و در نصوص صریحه الهیه بن اصل بودن اینگونه مطالب
نازل گردیده برخی از نصوص مذبوره در کتاب کتجینه حدود و احکام
مندرج است مراجعه فرمایند اینگونه عوائد مذمومه از دوره —
جاحلیت باین دوره منتقل گردیده است و هر طائفه و ملتی از دوره
جاحلیت خود یادگارهای هنوز دارند در میان اعراب قبل از—
ظهور اسلام داستان تفال و تطییر خیلی رواج داشته است و از
جمله صدای کلا غ وجف وغیره را بقال بد میگرفتند و پرواز طیور
را از راست بچپ یا بالعکس بفال خوب و بد میگرفتند و در هنگام
اقدام با مأمور مختلفه با اینگونه مطالب توجه داشته اند و کلمه
نعيق غراب و غراب البین از آن دوره ها باقی مانده و هنوز هم
در نوشتجات مصطلح است فی المثل جون عرب سفر میخواست
برود صبح زود نیزه خود را باشیانه کلاغی میزد کلاغ از ترس میپرید
اگر بطرف دست راست آنسchluss میپرید بقال خوب میگرفت و سفر میکر
و اگر بطرف چپ میپرید ترک سفر میگفت و از اینگونه مطالب بسیار
درین آنان مجری بود بعد ها صورتهاي دیگر هم پیدا کرد مثلا
با سبحة که آنرا تسبيح میگوند استخاره کردن وغیره جمیعاً بی اصل
است قائم مقام فراهانی ثنائی گوید ۰

زائد چه بلائی تو که این رشته تسبیح

از دست تو سوراخ بسوراخ گرسزد

باری درامر مبارک جمیع مامور پمشورت درامر مستند و بهیچوجو
برای استخاره و قال وغیره حکمی نبوده و نیست و نصوص صریحه در
این خصوص بسیار است خیلی از مطلب دور افتادیم "کجا بودیم
و کجا رسیدیم" حالا بمطلب اول برگردیم "بحث در مسئله غیبت
امام دوازدهم بود باری حضرت عبدالبهاء" جل تناهه در لوح -
باد کوبه آقاموسی و آقا کیش میفرمایند "قوله الاحلى"

سؤال از امام دوازدهم نموده بودید رساله مطبوعه جناب حاجی
میرزا محمد اشار را بدست آورد "این مسئله در آنجا با حدایث
متعدده و دلائل عقلیه و نقلیه شرح و تفصیل داده شده امساهم
دوازدهم حضرت اعلی روحی له الفدا" که خاتم ائمه اسلاف و
فاتحة الالهاف بودند در بدایت اظهار قائمیت و ذکر امامت فرمودند
که من آن شخص موعود، و جمیع شیعیان منتظر ظهور امام دوازدهم
بودند باری چون رساله حاجی اشار را مطالعه فرمائید از -
احدایث مأثوره در آن واضح و میرعن شود که دوره سابق امساهم
دوازدهم در عالم غیب امکان بودند نه در عرضه شهود ولی در -
این ظهور اعظم دو برابر آنانند در این دور بدبیع هیجده حروف
وذات مقدس حضرت اعلی که جمیعا نوزده نفر میگردد و همچنین

پنج نفس مقدس بارک دیگر که حال ذکر آیشان حکمت اقتضای
نماید بعد ظاهر و آشکار گردد و در لوح مرحوم شیخ ابراهیم
فاضل شیرازی میفرمایند قوله الاحلى .

یاصاحبی السحن (طهران - حضرت فاضل شیرازی
علیه بہا ، اللہ

حوالله - ایها الصنجب بنفحات الله قد اطلعت بمضمون
الكتاب وعرفت فرجوي الخطاب وحمدت الله على ما اهم القلوب
الصافية بالهامت الرحمانية وعطر مشام اهل الاشaran برائحة
طيبة عبقت على الافاق واتشرع اليه ان يوئدك بروح تحيي به
القلوب والافئدة والا رواح انه سميع الدعا ، ومجيب لمن ناجاه
درخصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل
در عالم جسم وجود نداشت بلکه حضرت امام ثانی عشر در حییز
غیب بود اما در عالم جسد تحقق نداشت بلکه بعضی از اکابر
شیعیان در آن زمان محظوظ محافظه شعفای ناس چنین مصلحت
دانستند که آن شخص موجود در حییز غیب را چنین ذکر نمایند که
تصور شود که در حییز جسم است لان عالم الوجود عالم واحد
ماکان غیبا الاکم وماکان شهود الاکم چنین تفکری وتصوری
وتد بری نمودند این حجر در صواعق یک بیتی میگوید (ما ان للروان
ان یلد الذی سمیتعوه بزعمک انسانا فعلى عقو لكم العفا)

لانک نلتیم العنقا ، والغیلانا باری اگر رجوع بروایات شود و دقت
تام گرد دو اخ و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از
اصل در حیز جسم نبوده انتهی .

علمای شیعه برای نگاهداری شیعیان و حفظ عقاید آنان در
دوران غیبت کبری کتبی چند در اثبات غیبت امام نگاشته و بحکایات
منقوله از صلحاء و اتقیاء خیالی و ساختگی متمسک شدند حرکه
کتب غیبت را مطالعه کرده باشد حقیقت عجاییین خواهد خواند از
جمله در مجلد سیزدهم بحار الانوار و کتاب کمال الدین و تمام
النعمه این بابیه قسم است که مکرر بطبع رسیده است و نسخه
آن زیاد و در دسترس عموم است از جمله ادله که برای امکان
طول عمر یکفرمت هزار سال و بیشتر اقامه کرده اند قصبه باقی
ماندن پشكل آن در زیر خاک در صحرای کربلا از زمان حضرت
عیسی (ع) تازمان حضرت امیر علیه السلام است این مسئله
رامحوم مجلسی در مجلد سیزدهم بحار الانوار نقل کرده و فرمود
آیا خداوندی که قادر است از زمان حضرت عیسی تازمان حضرت
امیر (ع) پشكل آنها نگاهدارد قادر نیست که امام غایب را مدت
هزار سال مثل از زنده نگاهدارد ؟ این داستان پشكل آن در
همین کتاب کمال الدین ابن بابویه قمی نیز در ص ۱۳۴ منقول و
مسطور گردیده است .

یکی از یاران الہی فرمود اشعار شلمغانی را که بیان فرمود
بشارت از کدام ظهر است آیا مقصود ظهر حضرت اعلیٰ جل
ذکر است یا ظهر مقدس جمال قدم جل جلاله ؟ از بعضی
شیوه‌ام که مقصود شلمغانی بشارت از ظهر حضرت اعلیٰ جل
ذکر است زیرا مصraig " بالفارس الحسب الرضی " را براین مطلب
د لیل میگیرند و میگویند فارسی یعنی شیرازی و حسب رسمی اشاره
با اسم پدر همیکل مبارک است که میرزا محمد رضا است .

نماین قتل فرمود از شعر شلمغانی بشارت ظهر جمال مبارک
است این مسئله در سوابق ایام هم مورد نظر بوده ابوالفضائل
گلپایگانی بعدهور مبارک جمال قدم جل جلاله عرض کرد و در جواب
تسدیق میفرمایند که مقصود بشارت ظهر اعظم جمال قدم است
و در لوح حضرت عبدالبهاء که با عزار ملا زاده تبریزی نازل واز
قبل اشاره شد نیز باین مطلب تصویح شده است اینکه من
قسمت از آنچه را که مرحوم ابوالفضائل علیه الرحمة نوشته اند
برای شما میخواهم .

یکی از احبابی الہی فرمود قبل از اینکه شروع بخواندن کید
سؤال کوچکی را اجازه میخواهم عرض کم و آن این است که اسی
بدر حضرت اعلیٰ جل ذکر الاعلیٰ آقا سید رضا یا سید محمد رضا
صحیح آن چگونه است ؟

ناطق قبل فرمود مطابق صورت قبله ازدواج حیکل مبارک
 حضرت اعلیٰ جل ذکرہ باحد هررت حرم اسم پدر حضرت اعلیٰ جل
 ذکرہ "میرزا محمد رضا بوده است صورت این قبله در صفحه
 ۶۲ مجلد پنجم علم بهائی سال ۱۹۳۲ - ۱۹۳۴ مندرج و-
 موجود است وساز حمد وصلات چنین نوشته شده است .
 . . . مباحثه صحیحه شرعیه و مزاوجه صحیحه ملیه ۰ ۰ ۰ ۰ بالصیغة
 العربية والفارسية فيما بين عاليجناب مبارک آزاد وعمرت وسعادت
 وسيادت انتساب سلام السادات والنجباء العظام میرزا علیم محمد
 خلف الصدق مرحوم وقران بناء جنت آرامگاه آقامیرزا محمد
 رضا ، بزار وعليا جناب خدار تماب عصمت وعفت بناء شجره سيادت
 ونجابت فاطمة الدوراني خديجه الزمانی بلقيس مکانی عاقله کامله
 باللغه باکره رسیده عی المسمات خديجه سلطان بیگم بنت مرحوم
 المیرزا المغفور الواصل الى جوار رحمة رب الغفور آقامیرزا علسی
 الحسينی کلامها شیرازی بصداق مبلغ دویست توان ویکجا رک
 ابرشم که یکصد و هشتاد و شصت باشد ۰ ۰ ۰ تاریخ نگارش این قبله
 این است " وقع ذلك في يوم الجمعة ثامن عشر شهر جرب المرجب
 من شهر سنه ۱۲۵۸ ثمان و خمسين و مائين بعد الالف من
 الهجرة النبوية .

دیگری هم گفت من هم اجازه میخواهم سؤال مختص‌سری

عرن کم و آن این است که برحسب نصوص صریحه امریه و تاریخیه
ثابت شده که محمد بن الحسن وجود نداشته است پس چرا حضرت
اعلیٰ جل ذکره در آغاز امر خود را با بقیة الله نامیدند و در اول
تفسیر سوره کوثر که باعزا ز جناب آقا سید یحیی دارایین (که در-
سال یکهزار و دو و سنت و شصت و شش هجری در نیزیز با اصحاب خود
بشهادت رسیدند) فرزند مرحوم سید جعفر کشفی متوفی (۱) به
سال یکهزار و دو و سنت و شصت و هفت (نازل شده و همچنین در آغاز
تفسیر قیوم الاسماء که باحسن القصص و تفسیر سوره یوسف نیز
معروفست بصراحت فرموده اند که این حقایق از طرف حججه این
الحسن (ع) بن رسیده است .

ناطن نبل گفت که این مطلب از راه مساشات با مردم است تا
دراول امر مخاطب نشوند و از ایمان و اقبال باز نمانند هیکل مبارک
حضرت اعلیٰ جل ذکره اعلیٰ در کتاب دلائل سبعه میفرمایند قوله

۱- قبر سید کشفی در بروجرد است و در احسن القصص آیاتی چند از
قلم حضرت اعلیٰ جل ذکره خطاب بیوی نازل شد . است سید کشفی تالیف
متعدد دارد مانند سنابر ق و تحفة الملوك وغیره ها که بطبع رسیده
است قبرش در بروجرد و مزار شیعیان است

تعالی نظر کن در فضیل حضرت منتظر که چقدر مرحمت خود را در
 حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد و مقامی که اول
 خلق است و مظہر ظہور آیه ائم انا لله چگونه خود را با سم
 با بیت قائم آل محمد ظاهر فرمود و با حکم قرآن در کتاب اول حکم
 فرمود تا آنکه مردم مغضوب نشوند از کتاب جدید وامر جدید انتہی
 عظمت امر باندازه بود که مانند شیخ علی که مطابق عدد اسمش
 لقب عظیم را حضرت اعلی با عنایت فرمودند و رواقعه رسی شاه
 بشهادت رسید از استماع ادعای قائیمت حضرت اعلی جل ذکرہ
 در وقتیکه هیکل مبارک را از چهرت برای مذاکره باعلماء بتبریز
 آوردند و اول بار در تزد عظیم ادعای قائیمت فرمودند چندان مغضوب
 شد که شب تا صبح نیارمید تا آنکه فضل الهی شامل حالت گردید
 در ایمان بمقام اطمینان رسید و هیکل مبارک چنانچه ذرتاریخ نیبل
 زویندی مسطور است با و فرمودند و باین مضمون که "بین چقدر
 امر الهی عظیم است که حتی عظیم هم مغضوب میشود" روی
 ملشات با خلق و مرلقات نفوس دراد وار سابقه هم بوده است مسئله
 غرائیق و ذکر اسامی اوثان عرب جا حلیت که در سوره النجم قرآن
 مجید نازل شده است در حقیقت برای معاشات با خلق و رعایت
 حال نفوس بوده است بولس رسول نیز این مطلب را تصریح میکند
 در رساله اول بولس یقنتیان فصل نهم آیه نوزدهم ببعد میفرماید

محاضرات

۸۳۹

با اینکه از همه کس آزاد بود، خود را غلام همه گردانید، تا بسیار راسود بر، یهود را چون یهود گشتم تایهود را سود بر، و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود بر، و — پیشریعتان را چون بی شریعتان تا پیشریعتان را سود بر — ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود بر، همه کس را همه چیز گردید، تا بهر نوعی بعضی را برخانم اما همه کار را بجهت انجیل میکنم تا در آن شریک کردم ۰۰

از این قبیل شواهد بسیار است ۰۰ باری اینگونه مطالب برای معاشات با مردم و رعایت حال نفوس ضعیفه است که حق تعالی بصرف فضل با آنان معامله میفرماید ۰

اینک بقرائت قسمی از آنچه جناب ابوالفضل نگاشته اند بپرسید از من میفرمایند ۰

این فانی در ایامیکه مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ای عبد الله شلمغانی گفتگوی شد و آن شعر این است ۰

یا طالبا من بیت حاشمی
وجاحدا من بیت کسری
قد غلب فی نسبة اعجمی
فی الفارسی الحسب الرعنی

واین شلمفانی درسنیه ۳۶۶ جری دریغداد با مر ابن مقله که از مشاھیر و وزرای بنی عباس بود کشته شد . خلاصه بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور نقطه اولی جل ذکره الاعلی دانستند زیرا لفظ فارسی که در شعر واقع است مصادق لفظ شیرازی گفتند و بعضی دیگران را بشارت ظهور جمال اقدس‌الله‌ی جلت عظمتة دانستند چه که شلمفانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بیت بنی هاشم باشد و بصراحت خبر داده که نور ابیهی و طلعت نورا از بیت کسری طالع شود پس ثابت است که مقصود بشارت ظهور جمال قدم است نه حضرت باب اعظم و چندی قبل از این فقره نیز عبارت کتاب د ساتیر بنظر این فقیر رسیده بود که فرموده و نگرماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان توکسی را و آئین را باور سانم و بیغمبری و بیشوائی از فرزندان تو برنگین و در سائر بشارات وارد ده در کتب پارسیان نیز فانی ملاحظه نمود که بصراحت وارد شده که این مواهی پس از گذشتن هزار و دویست سال و - اندی از ظهور دین اسلام ظاهر شود یعنی قبل از آنکه ظهور اسلام بیک هزار و سیصد سال بر سر آن نیز تابناک از آن مطلع پاک طالع گرد د خلاصه باین ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسه نسبت علمیه نوریه بسلطان فرس اولی منتهی شود و بناءً علی هذا مقصود شلمفانی در شعر مذکور بشارت ظهور جمال اقدس‌الله‌ی

باشد نه ظهور نقطه‌های اولی یولی چون وثائق باین تصور بدون شهادت
تاریخ معقول نبود . ناچار در تحقیق این مسئله بتاریخ طبرستان
رجوع نمود . زیرا باعتقاد موخرین پس از غلبه مسلمین بر فرس وله
انقران دولت ساسانیه بعضی از امیرزادگان فرس بر لاد مازندران
استیلا یافتند و چند سلسله ملوك از سلاله این طبقه مدتهاى
مدیده در آن بلاد سلطنت کردند از قبیل باد وستانیان که پس
از خروج بزد جرد شهریار از عاصمه ملک بشرحی که در حبیب السیر
مذکور است بر مازندران مستولی شدند و اوان ملک را از سلطنه عرب
محفوظ داشتند و مقر حکمرانی باد وستانیان مدینه آمل و مدینه
بارفروش و سایر بلاد مرکزیه طبرستان بود و بعد نسل امارت آن
بلاد باین سلسله تعلق داشت و از جمله ملوك طبرستان آل زبار
است که اول ایشان مرد اویچ بن زیار بود و در سن ۲۱۰ هجری
برتبه امارت رسید و باندک زمانی در سلطنت بلاد طبرستان استقلال
یافت و تقریباً یکصد و شصت سال در بیت آل زیار پیائید و مقر حکومت
این سلسله مدینه گرگان یعنی چرجان بود و نسبت ایشان بمال
ساسان میرسد و شهر ایشان عنصر المعالی کاویان وشمگیر مرد او
بن زیار دیلمی است که الی نهادنا هذا کتاب قابوس نامه اش که
بنعبارتی بس فصیح و متقن در نصیحت فرزندش گیلان شاه تالیف
نمود . است مشهور جمیع آفاق است و مقبول اذواق رائقه علماء

علم اخلاق واز جمله ملوك طبرستان سپهبدان مازندرانند وایسن
 سلسه رامورخین ملوك حقیقی مازندران دانند و نزاد ایشان را به
 انوشیروان عادل رسانند و محل اقامت و تختگاه امارت این سلسه
 غالباً محال نوروکجور بوده و هر امیری از امراء این طبقه با احفاد
 واولاد در قلاع این بلاد اقامت مینموده است و اهالی طبرستان
 چه از صنف رعیت و پا ارباب ملک و امارت برد یا نت زرد شتیه باقی
 بودند تا آنکه در قرن ثالث هجری داعی کبیر حسن بن زید علوی
 بر بلاد طبرستان استیلا یافت و نجم دولت علویه زیدیه از بلاد
 شرقیه طالع شد . در این وقت اهالی طبرستان از صغیر و کبیر و غنی
 و فقیر بدون اجبار و اکراه بتائید این امیر کبیر بشرف اسلام مشرف
 شدند و بحب ائمه عدی در مذهب زیدیه معروف و مشهور گشتند
 و امارت درین سلسه متوارث بود تا طلوع نجم دولت صفویه که
 امارت طبرستان بامیر شهیر آقا رستم روز افزاون تعلق داشت و
 او از قبول ریاست شاه اسماعیل نگول نمود و باین جهت رشتہ
 امارت این سلسه انقرash یافت و جمیع آن امرا " بحب ائمه عدی
 و رعایت و ترویج علم و علما " معروف بودند و کبار علماء " با اسم سلاطین
 گرگان و طبرستان کتب نفسیه تالیف نموده و اکابر فصحا " و شعراء
 قصائد غرا " در مدح سپهبدان مازندران تنظیم فرموده اند از این
 جمله منوچهری شاعر مشهور که از شعرای قرن چهارم اسلام است

مدادح فلك المعالى منوجهرين شمس المعالى قابوس بن وشمگير
بوده است وبا سم او تخلص مینموده وکذلك خاقانی معروف قصائد
غراء در مدح سپهبدان مازندران نظم فرموده وظہیر فاریابی
مشهور با آنکه مدادح متلئ قزل ارسلان ومتخصیب مردم حب تسنن
بوده است دریکی از قصائد بمدح خود قزل ارسلان معروض -
داشته شاید که بعد خدمت سی ساله در عران نامن عنوز خسرو
مازندران دهد و در قصیده دیگر تعریشا میگوید .

غم آن کرده ام که بربیجم

سوی مازندران عنان سفر

که بوجه معاشر ننشینند

حب بپیکرو دوستی عمر

وخلاصه عرب آنکه جون قدیم این تقریبات را در تاریخ دید و تو ق
یافت که شاید فانی بتواند مأخذی درست در نیا کان سدره منتهی
وجمال اقدس ابهی بدست آرد تا اینکه برخی از اهل وتوق مذکور
داشتند که رضا قلیخان ملقب با میر الشعرا در کتاب تزاد نامه
مذکور داشته که نسبت سلسه علیه نوریه بملک عادل نوشیروان -
منتهی میشود فانی ملاحظه نمود که در صورت صحت این مستندی
وئین است چه که حدایت با وجود انفصال در حر خلالت از مشا
مورخین ایران است و کتاب روضة الصفا ناصری از مأثر اوست

که سالها زحمت کشیده و نظم و ترتیب کتابی شهیر را بد ون اذ ن
مؤلف سمت تبدیل و تغییر پخشیده است و تانیا هدایت از اعدای
امر الهی است چنانکه مزخرفاتی کمد و ملحقات روحنه الصفان الیف
و طبع نموده والحق کوی و قاحت را در اختلاق و افترا از مؤلف ناسخ
التواریخ ریوده است برصدق این عزیز شامدی واضح است در
این صورت معلوم است که اگر در انتساب عائله مقدمه نوریه به
خسرو عادل نوشیروان شکی وربی بود او هرگز نمینتوشت و معروف
نمید است و از جسن اتفاق در آن ایام دریست یکی از اکابر مقیمین
طهران ندوی را با مرحوم مبرور جناب حاجی میرزا رضاقلی اتفاق
ملاقات افتاد صاحب بیت با شاره فانی از ایشان استفسار نمود
که نسبت شما سلسله نوریه بکدام یک از عائلات شهیره ایران
منتهی میشود جناب حاجی میرزا رضاقلی فرمودند به یزد جرد
شهریار صاحب بیت مجدد جو باشد که در این خصوص مستندی
مکوب هم در دست هست و یا آنکه لسانا در میان اکابر سلسله
مذکور و محفوظ است فرمودند بلی نسب نامه در دست هست که
فردا فرد اسماء و رسما و شفلا ترجمه هریک از ابا و اجداد این
سلسله در آن مذکور ماست و اسماء هریک تا بررسد به یزد جرد شهریار
منبیوط و مسطور و از کلام ایشان چنین مستفادی میشده که نسخ آن
نسب نامه متعدد داشت و نزد هریک از کبار سلسله وینی اعمام ایشان

موجود و بالجمله چون این مستند بدست آمد فانی عربیه بساحت
 اقدس ابهی معروض داشت و صورت اختلاف آرا را رد مقصود
 شلمخانی باشارات نبویه ملت فارسیه و شواهد تاریخیه آن عرض
 نمود لوح امنح اقدس اعلی که تاریخ آن ۲۶ شعبان سنه ۱۲۹۹
 بود در جواب وصول یافت در آن لوح مقدس درخصوص مقصداً شعر
 شلمخانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود .

قوله جل ذکرہ وثنائیه یا ابا الفضل قد نطق بالحق واظهرت
 مکان مستوراً فی کلماته الی آخر و از اتفاق در حمان سنتات جناب
 استاد جوان مرد رئیس مدرسه فارسیان بیزد و مدرس ایشان که
 از کبار احبابی فارس محبوب بود عربیه ای بساحت اقدس —
 معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود و در جواب او لوح مقد
 مبارک شیر مرد عز نزول یافت و در آن لوح اقدس نازل شده است
 آنچه خلاصه آن این است که درخصوص نیاکان باک نهاد پرسید
 نموده بود ید ابو الفضل گلبایگانی علیه بهائی در این باب از نامه
 آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و برینائی بیفزاید انتهی
 چون اصل لوح مبارک حاضر نبود خلاصه آن عرض شد باری
 این خلاصه رساله بود که فانی در بیان نسبت عائله مبارک تالیف
 نموده بود ولی چون در یوم ۲۸ شهر ربیع الاول سنه هزار و سیصد
 هجری قد وی و جمعی از احباب الله را با مر نائب السلطنه کامران

میرزا در طهران مأخوذ داشتند جمیع کتاب و نوشتگات این فانی
 بتاراج رفت لذا مسوده این رساله نیز بدست اعداً افتاد و مفقود
 شد ولی اگر ممکن باشد با حبای مازندران مرقوم دارند ایشان -
 نسب نامه را بدهست آورده بتوسط تجار فارسی که در مازندران
 هستند بجهت آن محبوب ارسال دارند اسهول است خدمت
 دوستان آن ارغمند خلوص و تحيیت ابلاغ میدارم . ادام الله ایام
 عزکم و مجد کم * ۱ شهر ربیع الثانی سنّه ۱۳۲۱ ابوالفضل
 گلپایگانی *

یکی از حدیث‌گفته امیر شمس‌المعالی قابوس که در همان
 نوشته مرحوم ابوالفحائل نام وی برده شده در محلی که امروز
 بگنبد قابوس معروف است بنائی از او بیادگار است این بنای بالای
 تپه است که قسمت عده آن بقول "مسیو کدار" که تحقیقاتی در
 آنجا بعمل آورده و مقاله در آن باره نوشته است از خاک دستی
 تشکیل یافته است در شمال قریه کوچکی بهمین اسم گنبد قابوس
 معروف است از زمان قابوس و از آن روزیکه آخرین کارگراین بنای پس
 از بزرآمدن از برج طنابی را گردانه و سیله فرود آمدن وی بوده
 است باز کرده قطعاً تاکنون کسیرا بر فراز این برج ندیده اند
 نه در خارج و نه در درونه بنا هیچ بلکن نیست و هیچ سوراخی
 دروزنه از بالا تا زیر برج نمی‌شود که چوب پستی بر آن کرده

وحتی برآن تکیه داده باشند همین نکته صحت گفتار جنابس را ثابت میکند که بنا بر گفته او جسد قابوس را در تابوتی از شیشه نهاده و بازنجیر در میان گنبد آویخته اند ۰ ۰

گنبد قابوس سرازرا از آجر پخته بی روکش ساخته شده است
در بائین برج کتبه را نوشته اند چون قابوس خواست، است برای خود بنای جاودانی بسازد دستور داده که کتبه های بنا را هم مانند سایر قسمت‌های آن از آجر بسازند خطوط مزبور را با صاروجی که نامواری آنرا رفع کرده است پوشانیده بودند ولی امروز اغلب خطوط آن دیگر صاروج (ساروج) اند از دارد کتبه مزبور که بخط کوفی نوشته شده است این است "بسم الله الرحمن الرحيم هذا القصر العالى للامير شمس المعالى الامير بن الامير قابوس يسكن وشمگير امر بنائه فى حياته سنة سبع وتسعين وثلاثمائة قمرىه و سنة خمس و تسعين و ثلاثة شمسية انتهى
(۱) امير قابوس از فئله امراً محسوب است و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارتی داشته است از جمله بشخصی که خیال عصیان داشته نوشته است ۰

الاتعیین شمس العالى قابوسا فمن عصى قابوس يلقي بوسا

واین بیت خود دارای توعی از جناس است که از صنایع لفظیست
بدینعیه است کتاب قابوسنامه یادگار اوست که بطبع رسیده است
شیخ الرئیس ابوعلی سینا متولد در سال سیصد و هفتاد و سه
عمری و متوفی بسال چهارصد و پیست و هفت هجری که قبرش در
حمدان است مدتها در تزد امیر قابوس بوده است واز خوان نوال شر
متنعم شده است این دو بیت از جمله گفته های قابوس است .

قُلْ لِلّهِ مَا يَرَى بِصَرُوفِ الدِّهْرِ عِرْنَا

هُلْ عَانَدَ الدِّهْرَ الْأَمْنَ لِهِ خَطَرٌ

فِي السَّمَا وَ نَجُومٌ غَيْرُ ذِي عَدْدٍ

لَيْسَ يَكْسِفُ إِلَّا شَمْسًا وَ الْقَمَرَ

دروجه تسمیه وشمگیر اختلاف است وقولی آن است که وشم بهم واو
و سکون شین بمعنی پرنده است که آنرا تیهو مینامند و چون بصید
تیهو میل فراوانی داشته بشمگیر موسو شد است واین قول تا
ارجح از قول کسانی است که این کلمه را دشمنگیر بادال مهمله
ضمومه دانسته و گفت اند مخفف دشمن است مکاتیب و رسائل
ادیبانه قابوس در کتب ادبیه و تاریخیه منسب طبست و دلیل بر جلالت
قدراوست پسرش منوچهر نیز مروج ادب بوده و منوچهری دامغا
بنام او استشهاد میکرد که بنوچهری معروف شده است . اما
ظہیر فاریابی مداعی قزل ارسلان عمانست که در مرح قزل ارسلان

گفته .

نه کرسی فلک نهداندیشه زیرای

تابوسه بزرگاب قزل ارسلان دارد

واین بیت از همان قصیده است که بیت دیگری راجناب ابوالفضل

در نوشته خود نقل فرموده اند "شاید که بعد خدمت من ساله ..

.. الخ وازجمله ایيات این قصیده این است .

زلف بجاد وئی بپرد هر کجا دلی است

وانگه بچشم وابروی نامه ریان دارد

من وندیده ام که چوترا کان جنگجوی

عرج آید شر بدمست بتیروگمان دارد

و در همین قصیده در مدح قزل ارسلان گفته است .

گرگ از مهابت توبیره مانده میشرا

بردارد از زمین و بد و پر شبان دارد (۱)

ونیز از قصائد اوست

گیتنی که اولش عدم و آخرش فناست

در حق او گمان ثبات و بقا خطا است

نم نم از این میانه تو مخصوص نیستی

در هر که بنگری بهمین درد مبتلاست

۱- این بیت را بعنی بشاعر دیگری نسبت داده اند

و نیز از اوست .

مرا زد ست هنرهاي خوشتن فرساد
که هر کي بد گرگونه داردم ناشاد
تعتى که من از فضل خوشتن دیدم
همان جفاي پدر بود و سيلان استاد

این رباعی هم از اوست .

شیرین دهن توای بست نوشنهاد
سبحان الله چه نغزو نیکوافتاد

گوئی بهزار حيله زنبور عسل
بربرگ گلی نيش زد و نوش نهاد

ظهير الدین فارابی از اساتید معتبر و سخنواران ماهر بشمار
نمیرود هر چند شهرتی دارد ولکن اشعار خوبش چندان زیاد
نیست اگرچه بعضی در تعریف او مبالغه می کرده و حتی شخصی
این قطعه را خلا ب بعد الرحمن جامی که معاصر امیر انشمند
و دانش دوست امیر علی شیرینوایی بوده است گفته والحن هر که
بوده در این قطعه راه خلا پیموده است قوله

ای باد صبا بگو بحاجی آن دزد سخنواران نامی
بردی اشعار کهنه و نسو از سعدی و انوری و خسرو
اکون که سر حجاز داری آهنگ حجاز بازداری

دیوان ظهیر فارسی

درکعبه بدزد اگر بیا بسی

عبدالرحمن جامی بشهادت بزرگان اد با ازاساتید معتبر سخن
بشمار میروند • جلال المالک گفته است •

چه خوش این بیت را فرموده جامی
مهین استاد کل بعد از نظایی

پیررو تاب مستوری ندارد

دراریندی نروزن سر برآرد

یک از حنوار گفت ابن مقله که شلمخانی را بقتل رسانیده کی بود
است ؟

ناطق قبل گفت "ابوعلی محمد بن علی بن حسن بن مقله
وزیر معروف خلفای عباسی و خوشنویس معروف و مشهور است وی در
بغداد بسال دویست و هفتاد و دو متوولد شد در ماه ربیع الاول سال
سیصد و شانزده مقتدر خلیفه اورا وزیر خود نمود ویس از دو سال
معزول شد کرد و محمد بن یاقوت که رئیس شرطه بود و با ابن مقله عداوت
داشت اورا بیند افکند و خانه اش را آتش زد ویس از مصادره زیاد
اورا بفارس تبعید کرد و در ماه ذی الحجه سال سیصد ویست خلیفه
ثانیا اورا وزارت بخشید ابن مقله با محمد بن یاقوت بنای عداوت
را گذاشت وی خواست خلیفه را خلع کند ولی رازش آشکارشد و فرار کرد

ولی برخند خلیفه همچنان میگوشید در جمادی الاول سال سیصد
ویست و د وکه خلافت به راغبی رسید ابن مقله را وزارت بخشید ولی
حکمران واقعی خلیفه نبود بلکه سپه سالار شیخ محمد بن یاقوت بود
ابن مقله بلطائف الحیل محمد یاقوت راعزل گردید در جمادی الاول
سال سیصد ویست و چهار بواسطه اقدام مظفر برادر محمد بن
یاقوت ابن مقله دستگیر و معزول شد و بادان هزار هزار دینار
(یکمیلیون) از بند آزاد گردید و پس از چندی باز بوازارت رسید
و در سال سیصد ویست و شتر که وزیر بود بنای مخالفت را بالمیر
الامراء محمد بن رائش گذاشت بالآخره در ماه شوال ۳۲۶ هجری
ابن مقله را گرفتند و ستش را بریدند و بالآخره در ده شوال سال
۳۲۸ هجری وفات یافت مشارالیه در خط نویسی اعجاز میکرد و —
پس از بریده شدن دستش گویند قلم را برای زویش میبینست و بخوبی
مینوشت لقب ابن مقله ابن الثلاث است زیرا وزیر سه خلیفه
بنی عباس مقتدر و قاهر و راضی بود و سه مرتبه عزل شد و سه
سفر مرتبه گرد و سه بار گرفتار شد و سه بار اورا مصادره گردند و پس از
مرگ سه بار اوراد فن گردند نخست در بغداد و دوم در خانه خو^ه
وسوم بجای دیگر انتقال دادند ابن مقله مخترع خطوط موجوده
معروفه بوده زیرا خط کوفی را از بین برد و خطوط ثلث و توقيع و
محقق و نسخ ورقاع و ریحان را اساس گذاشت و پرای هر حرفی طرزی

مخصوص قرارداد و گویند این خطوط را در سال سیصد و ده هجری
اختراع کرد (ملخص از فرهنگنامه پارسی) خوشنویسان دیگر
بعد از او پیدا شدند و خطوط نستعلیق و شکسته وغیره را اساس
گذاشتند حضرت اعلیٰ جل ذکرہ در کتاب بیان عربی خط شکسته
رات صحید فرموده و آنرا باب الخطوط نامیده است

از جمله خطاطان معروف میر سید علی حسینی هروی است
که نستعلیق را خوب مینوشت و شاگرد سلطان علی مشهدی —
است میر علی از هرات برای تحصیل کالات پیش‌بده آمد و بعد
به راه برگشت و چون در سال نهمصد و سی و پنج هرات بسدست
عبدالله ازیک فتح شد بپخارا رفت و در آنجا اجبارا کتابت میکرد
و این شعر را در پخارا گفت قوله

طالب من همه شاهان جهانند ولی
در پخارا جگر از پهرم عیشت خون شد

این بلا بر سرم از حسن خط آمد امرورز
و ه که خط سلسله پای من مجnoon شد
میر سید علی در سال نهمصد و چهل هجری در پخارا وفات گردید
استاد نش سلطان علی مشهدی هم در سال نهمصد و بیست یا نهمصد
و بیست و شش در مشهد بعمر د و در رواق امام زمان (ع) مدفنون گردید
و سخنی خط نستعلیق معلوم نیست این خط را میر علی هروی —

تعقیب نمود میرعماد آن را تکمیل کرد میرعماد سید عmad al dīn
 عmad al malk h̄sni قزوینی سیفی استاد خط نستعلیق است وی
 محاصر باش اعبا س اویل صفری است (که کلمه ظل الله (۹۹۶)
 تاریخ جلومن و ونیز جمله عبا بهادرخان هم تاریخ نجلوس اوست
 شاعر هم بوده و در خوشنویسی هنری مثل است میرعماد بود است
 یک فرار او پاش اصفهان بقتل رسید و این واقعه در سال ۱۰۴۴
 هجری اتفاق افتاد (کامنامه جلال) در ریاره خط لوحی از حضرت
 عبدالبّه جل تئه موجود که در کتاب مائدہ آسمانی مندرج
 است کتاب الخط والخطاطین نیز تالیف مدیر مجله چهره نما
 در مصر بطبع رسیده است .

یک از یاران رحمن فرمود آیا از نسب نامه مبارکه که ذکر
 آن در میان بوده اکثرون نسخه در دست رس موجود نیست؟ دیگری
 فرمود نسخه نسب نامه مبارکه موجود است و بسیار مفصل است و در
 ساحت اقدس و نیز در بیت مبارک شیراز نسخه مشجر آن موجود است
 این جمله را که از آن شجره نامه استخراج شده یک از احبابی
 الهی از برای این عبد فرستاده است و خلاصه آن این است که
 پدر محروم میرزا بزرگ نوری اسم شریف شان رضاقلی بیگ بوده و
 اولاد ایشان بشرح ذیل بوده اند

۱- از زن بارفروشی چند نفر و شیخ عزیز الله تاکری (۱)

- ۲- ازد خترعلی کجوری چند نفر و مخفی قلی بیگ تاکری (۲) این دونفر عموهای مبارک علم مخالفت بالامرالله را بلند کرده و شرحی بناصرالدین شاه نوشته و سبب قتل و غارت عده از مومنین تاکر افراهم کرده اند .
- ۳- از زن طایفه اسمعیلیه چند نفر و حاج رخانم (۳) که دختر او خانم جان عیال میرزا محمد قلی اخوی مبارک بوده ملازمین العابدین (۴) مومن بوده سرکار آقا درباره شان در مناجات سید الساجدین ملازمین العابدین میفرمایند میرزا محمد طاهر (۵) کربلائی محمد زمان (۶) (مومن بوده) و سرکار آقا درباره او مناجات میفرمایند .
- ۴- از شاه سلطان خانم بی خانم (۷) و بیکم خانم (۸) ملک نسا ؛ خانم (۹) حرم میرزا کریم نمد ساب میرزا محمد (۱۰) میرزا عباس (۱۱) معروف بـ میرزا بزرگ (والد جمال قدم)
- ۵- از زن طایفه درویش صوریع (۱۲) وغیره بطور کلی اولاد پسری و رضاقلی بیگ عموها و اولاد دختر او عمه های جمال قدم بوده اند .
- ملک نسا ؛ خانم (۹) حرم میرزا کریم نمد ساب دارای سه فرزند بوده است
- ۱- حضرت منم (حرم آقای میرزا رضاقلی)

۲- فاطمه خانم (حرم جمال قدم جل ثنایه مادر میرزا محمد علی
ناقض اکبر)

۳- میرزا محمد وزیر (شوهر حسا)

میرزا محمد (۱۰) عمی مبارک حرم داشته اند مسماة بسکینه خانم
(همشیره امی جمال قدم معروف به طلان خانم که زارت نامه از
قلم مبارک حضرت عبدالبهاء باعزار ایشان نازل گشته که بخط
مرحوم محب السلطان درسنہ ۱۳۰۰ نشرشده توضیح آنکه
مادر جمال قدم موسوی بوده اند به خدیجه خانم و قبل از اینکه
بحاله نکاح مرحوم میرزا بزرگ درایند شوری داشتند که از او
اولادی چند داشته یکی میرزا محمد علی و دیگری سکینه خانم
(معروف بطلان خانم) که حرم میرزا محمد (۱) عمی مبارک بود
است .

از میرزا محمد عمی مبارک (۱۰) و سکینه خانم (طلان خانم)

همشیره امی مبارک چند اولاد بوجود آمد بشرح ذیل

۱- حوا (حرم میرزا محمد وزیر)

۲- سرقیه خانم (حرم میرزا یحیی ازل)

۳- فاطمه خانم (حرم میرزا یحیی ازل)

۴- میرزا ابوالقاسم .

بس باشرح مراتب فوق معلوم شد که حوا از طرف خواهرزاده و

از طرفی عموزاده جمال قدم بوده است . و میرزا محمد وزیر نیز
عمه زاده جمال مبارک بوده است
سائلی گفت در رحیق مختوم ذکر شده میرزا محمد وزیر خواهر
جمال قدم سماه به حواراد رجبالله نکاح درآورده ؟
ناطق محفل گفت بطور کلی حوا هم نام پدرشان میرزا محمد
بوده وهم نام شوهرشان ولی شوهرشان معروف به میرزا محمد وزیر
بوده — و میرزا محمد شوهر خواهر جمال قدم فقط عموی مبارک بوده
است . و خواهرشان حوانبوده بلکه طلان خانم بوده خلاصه
آنکه حوا میرزا محمد وزیر نسبت بهم پسردائی و دخترعمه بوده اند
و میرزا محمد وزیر حوا خواهرزاده جمال قدم را بحاله نکاح در —
آورده اند نه خواهر مبارک را و کلمات عالیات پس از صعود میرزا محمد
وزیر با عزاز حضرت مریم (که میرزا محمد وزیر برادرشان بود) و —
حضرت حوا (که میرزا محمد وزیر شوهرشان بود) از سما ، مشیت
نازیل شده است این راهم عرب کنم که جمال قدم جل ذکره فقط
دو خواهای وامی داشته اند یکی نسا ، خانم حرم میرزا مجید
آئی که بلاعقب بوده اند و یکی ساره خانم حرم میرزا محمود خالو
فقط یک اولاد بنام میرزا اسماعیل داشته است .
سائلی فرمود . احادیث مرویه از طرق شیعه و سنی بسیار متناقض
و گاهی هم برخلاف سایر احادیث مقادد حدیثی را مشاهده مینماییم

آیا برای تمیز حدیث صادق از کاذب میزاتی در نزد علمای اسلام موجود است؟ من یک وقتی در حالات عبدالکریم معروف بابن ابی العوچا، که در سال یکصد و پنجاه و پنج عجری حکمران کوفه محمد بن سلیمان او را بقتل رسانید این مطلب را خواندم که چون ابن ابی العوچا را برابری کشته شدن میبردند گفت من چهار هزار - حدیث جعل کردم و ساختم و با مام جعفر صادق نسبت دادم که بزحمت میتوانند آنانرا از احادیث صحیحه تمیز دهند و این مطلب در نامه دانشوران ناصری و فرنگنگانه فارسی و لغت نامه وغیره‌ها مسطور گردیده است و چنانچه گویند ابن ابی العوچا از پیروان مانی نقاش بوده است و پیلسفة مانی اعتقاد داشته است حال علمای اسلام برای تمیز احادیث صحیحه از غیران چه راهی را پیش میگیرند؟

یکی از حاضرین فرموده این مطلب تطبیق مفاد احادیث مرویه با آیات قرآنیه است و این راهی است که حضرت رسول وائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند سنی و شیعه از حضرت رسول و ائمه اطهار احادیثی روایت کرده اند از جمله امام شافعی مدفو در مصر متوفی بسال دویست و چهار هجری در کتاب الام که از - تالیفات مسنه اوست از ابویوسف قاضی روایت کرده که ابویوسف گفت عليك من الحديث بما تعرف العامة واياك والشاذ منه فانه

حدثنا ابن أبي كريمه عن أبي جعفر أن رسول الله (ص) دعا اليهود فحدثوه حتى كذبوا على عيسى فصعد النبي النبر فخطب فقال إن الحديث سيقشوعلى فما أتاكم عن يوافق القرآن فهو مني وما أتاكم يعني بخلاف القرآن فليس مني . انتهى .

در کتاب اصول کافی نیز احادیث در این خصوص از طرق شیعه موجود است از جمله عن ایوب بن الحرقان سمعت ابا عبد الله (ع) یقول کل شئی مرد و دالی الكتاب والسنۃ وكل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو خرف وایشاعن ایوب بن راشد عن ابی عبد الله (ع) قال مالم یوافق من الحديث القرآن فهو خرف انتهى

یک از حاضرین فرمود خویست در اطراف احادیث و کتب معتبره نزد سنی و شیعه بیانی بیان آید ناطق قبل در جواب فرمود در زمان حیات پیغمبر خود آن بزرگوار احکام فقه را از قرآن استخراج میفرمود و برای مسلمین شرح میداد مردم که از آن حضرت میشنیدند در خاطر نگاه میداشتند هم خود پانها عمل مینمودند هم بسایرین که از آن احکام بیخبر بودند میآموختند بعد از وفات رسول الله ابوبکر بخلافت برقرارشد درباره احکامی که پیش میآمد آنچه را که از رسول الله دیده بودیا از آن حضرت شنیده بود مطابق آن عمل میکرد و حکم مینمود و آنچه را که ندیده و نشنیده بود از اصحاب پیغمبر سؤال میکرد تا هر کس آنچه را دیده یا شنیده و از رسول

خدا بخاطر داردا ظهار کند از اصحاب کسی که درباره موضوعی
مخصوص که مورد احتیاج بود چیزی دیده یا شنیده بود میگست
خلیفه اسلام مطابق قول آن صحابه عمل میکرد در وران خلافت
عمر و عثمان و حضرت امیر المؤمنین نیز حال براین منوال بود جمعی
از معارف مسلمین در همان ایام در صدد جمع آوری علم فقهه بر
آمدند و پس از خلفای راشدین از علمای معروف فقه محسوبند مثل
عبدالرحمن بن عوف و عبد الله بن مسعود و عاذ بن جبل و عمار باسر
حدیقة بن الیمان و زید بن ثابت و سلمان فارسی و ابودرداء و -
ابوموس اشعری و امثالهم که جمیعا از معارف صحابه محسوب
به عنی در نزد اهل سنت و شیعه هرود و مقبول و برخی در نزد اهل
أهل سنت تنها مروء و قبولند

از دوره اصحاب رسول الله که بگذریم دوره تابعین پیش
میآید - تابعین کسانی هستند که بشرف لقای حضرت رسول فائز
نشدند بلکه یک یا چند نفر از اصحاب آن حضرت راملات کرده اند
از جمله مشاهیر تابعین که در علم فقه معروف بودند در مذکونه -
سعید بن المسیب و مالک بن انس و چند نفر دیگر در مکه و میان علقمه
واسود و عبیده و شريح و سعید بن جبیر و ابوحنیفه و از اهل بصره
حسن و ابن سیرین و جابرین زید وغیره و در شام و مصر نیز عده -
معروف و مشهور بودند که اسامی آنان جمیعا از پنجاه متوجه از

است این تفوس مجتهه بن صدر اول بودند که مردم در مسوارد
احتیاج در معاملات و سایر شئون با آنها مراجعه میکردند و هنوز
هم از شهر شان کاسته نشده.

فقهاء پرورد و قسم اند اهل حدیث و اهل رای - اهل حدیث
اشخاصی هستند که احادیث نبویه را بنای احکام قرارداده و -
مطابق آن عمل میکنند بد و اینکه در امور دین و شریعت رای را
دخلت دهندا هم رای اشخاصی هستند که بنای احکام را روی
اعمال رای و قیاس میگذارند جزو احادیث متواتره از قبول سایر
احادیث خود داری یکنند و از قیاس کردن بعضی احکام با بعضی
دیگر درباره مطالب و امور شرعیه حکم میکنند مقدم و امام و رئیس این
طایفه در کوفه ابوحنیفه الشصمان بود که منصور او را به بخداد احتمار
کرد و مقدم او را گرامی داشت رئیس اهل حدیث که مالک بن انس
بود از این جهت مجبور شد که مذهب خود را محافظه کند تا در -
مقابل اهل رای مغلوب نگردد دعوه از اهل حجاز جزو انصار مالک
بن انس درآمدند از قبیل شافعی و سفیان ثوری و احمد بن جنبل
فقهاء عراق تابع مذهب ابوحنیفه بودند معارف این فقهاء عده
بسیاری هستند از قبیل ابویوسف و ابو مطیع بلخی و سایرین این
تفوس را اهل رای و قیاس میگویند زیرا در استنباط احکام بقياس
متصلک بودند و حتی قیاس جملی را بر احادیث احاد (یعنی احادیثی

که سلسله روایتش بطریقی است که یکی از یکثفر نقل میکند ترجیح میدادند مالک چنانکه گفتیم از اهل حدیث بود پس ازوی محمد بن ادریس شافعی مشهور شد بعراق سفر کرد با اصحاب ابی حنفه خلطه و آمیزش نمود و بعضی از ارا «آنها را با مذهب و طریقه مالک که مقدای او بود آمیخته ساخت وا ز این جهت دارای مذهبی شد که بعد مذهب شافعی معروف و با مذهب مالک فرق دارد پس از او احمد بن حنبل که از بزرگان محدثین است ظهر نمود و او نیز مذهبی مخصوص با اسم خویش شهرت داد و در نزد اهل سنت و جماعت این چهار تن فقیه که ذکر شد مرجع تقلید و اهل سنت از این جهت بچهار دسته منقسم شدند ۰

اسحنفی که تابعین ابوحنیفه نعمان بن الثابت ابن زوطی ابن ماه امام اعظم فقیه شهریور میباشد ابوحنیفه بزار بود و پارچه ابریشمی میفروخت پدرش زوطی اهل کابل بود و برخی اورا اهل سایر بلاد دانسته اند ابوحنیفه به ملاقات چهار تن از صحابه رسول الله رسیدیکی انس بن مالک بودیکی عبدالله بن ابی سومی سهل بن سعد ساعدی و دیگری عامرین وائله - ابو جعفر منصور ابوحنیفه را از کوفه به بغداد خواست تا اورا بقدام منصور سازد ابوحنیفه قبول ننمود و منصور اورا محبوس ساخت ابوحنیفه در علم عربیت ناقص بود و در وقت تکلم عبارات را غلط استعمال میکرد

ولادت ابوحنیفه در سنه هشتاد و هجری و وفاتش در سال
صد و سی و چاه هجری در زندان بخداد اتفاق افتاد و در مقبره خیز ران
اورامد فون ساختند امروزینائی عظیم بر سر قبر او ساخته شده و به
 محله اعظمیه از راه نسبت با امام اعظم معروف است در روز وفات
ابوحنیفه امام شافعی بدنبال آمد از اهل سنت و جماعت در این
مطلب اقا ولی مشهور است که جزو اوهام محسوب میباشد .

دوم ما لکی تابعین مالک ابن انس میباشند مشارالیه
ابوعبد الله مالک بن انس ابن مالک این این عامرا مام مدینه طبیبه
ویکی از ائمه مشهور است گویند چون میخواست حدیثی نقل کند
و نسخه میگرفت و در محل معینی که داشت من نشست و محسان خود
را شانه میزد و بانهایت وقار بذکر حدیث میپرداخت در حالیکه
ایستاده بود اغلب حدیثی نقل نمیگردید در میان مدینه طبیبه باحال
شفع و گرت سنی که داشت هیچ وقت سوار نمیشد همیشه پیاده
راه میرفت و میگفت در شهری که مدفن رسول الله است دوستندار
سواره راه پیمايم بواسطه تهمتی که باور زده بودند ابوجعفر منصور
نسبت باور بدین شد امر کرد او را برهنه کردند و تازیانه زدند این
واقعه در سال صد و چهل و هفت هجری بود برخی تازیانه خوردند
اور اچنین گفته اند که چون در مسئله موافق رای سلطان فتوی نداد
اور افتاد تازیانه زدند تولد مالک در سنه ۹۵ هجری و وفاتش

در ماه ربیع الاول سال ۱۲۱ هجری بود صرف ۸۴ سال و بعضی از مورخین مانند واقدی عمر اورا ۹۰ سال نوشته است در تاریخ وفات وی اختلاف بسیار است و فاتحه در مذکونه طبیه اتفاق افتاد و قبرش در قبرستان بقیع میباشد .

سوم شافعیه پیروان امام شافعی میباشد مشارالیه ابو عبد الله محمد بن ادريس که سلسله اجدادش در عرب مناف به رسول الله میرسدیکی از چهار امام مشهور اسلام است در نهایت زهد و ورع بود اشعار بسیاری از وی بیان گارا است ولادتش در سال ۱۵۰ هجری در غزه و بعضی گفته اند در عسقلان بوده است در دو سالگی اورا به که برد و در آنجا نشوونما نمود در سال ۱۹۵ - هجری به بغداد آمد سپس به که رفت و در ۱۹۸ هجری به بغداد مراجعت کرد و در سال ۱۹۹ او بعضی گویند ۲۰۱ و یاد رسته ۲۰۴ هجری در مصر وفات یافت قبرش در آنجاست .

چهارم - حنبلیها هستند که پیروان احمد بن حنبل میباشند امام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل جدا اعلیش از اهل مرو است پدرانش نیز در آنجا بوده اند مادرش احمد راحامله بود که به بغداد آمد و احمد در ماه ربیع الاول سال ۱۱۴ هجری در بغداد متولد شد بخشی گویند در مرو متولد شده و در شیرخوارگی اورا به بغداد آورده اند گویند صد هزار حدیث از حفظ داشت در دوره

محاضرات

۸۶۵

مامون عباسی که فتنه خلق قرآن وحادث بودن آن بوقوع پیوست
اورا وادرکردند که قرآن را مخلوق بداند احمد امتناع نمود کنک
بسیاری با وزدن و حبسن کردند و با این همه بخلق قرآن قائل نشد
کنک خوردن او در سال ۲۰ هجری بود وفاتش در سن ۴۱ -
هجری در بغداد و قبرش در باب الحرب میباشد در روز وفاتش گویند
هشتصد هزار نفر مرد و شصت هزار زن جنازه اورا تشییع نمودند.
این چهار نفر که ذکر شدائیه اربعه اهل سنت و جماعتند
که مطابق ارا آنان پیروان هریک در احکام فرعیه عمل میکنند غیر
از این چهار امام مجتهدین بسیار درین اهل سنت و جماعت
بوده اند - مجتهد کس را گویند که نهایت جهد وجودیت را در -
ادراک احکام فرعیه شرع مقدس اسلام از ادله تفصیلیه که کلیات
آن بجهار قسم کتاب و سنت و اجماع و قیاس ارجاع میشود میذول
دارد گویند مجتهد کس است که پنج نوع از علوم را دارا باشد
علم کتاب الله عز وجل و علم احادیث رسول الله و گفتار سلف و -
اجماع یا اختلاف آنان در مسائل و علم لغت و علم قیاس - قیاس در
موردی بکار میرود که برای مسئله بخصوص در کتاب و سنت حکم صریحی
نباشد و اجماعی درباره آن وجود نداشته باشد مقصود از علم
لغت آن است که معانی لغات وارد در کتاب یا سنت را در رام امور
احکام بداند و مقصود آن نیست که بجمعی لغات عرب احاطه داشته

پاشد کسی که در این علم بقدر کافی متبحر شد او را مجتهد میگویند
درین مجتهدین اختلاف ارا^۰ بسیار است علمای اهل سنت کتب
بسیاری از احادیث و اخبار تالیف نموده اند از قبیل بخاری و مسلم
وابوداود و ابن حمید و دارمی و ابن ماجه و ترمذی ونسائی و دارقطنی
و حاکم ویهق و خطیب و دیلمی و امثالهم از میان کتبی که نفوس
مذکوره تالیف نموده اند چند کتاب مورد اعتماد عموم است و بصراح
سته در نزد علمای سنت معروف^۰

حاجی خلیفه در کتاب *کشف الظنون* (جزء دوم وجه ۳۴)
تا ۴۷) مولفین صحاح سنه را بدین ترتیب ذکر نموده است اول
علامه بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری که در سال ۲۰۶ هجری
وفات یافته دوم مسلم که وفاتش در سال ۲۶۱ بود و سوم ترمذی که
در سال ۲۷۹ هجری است چهارم ابوداود که در سال ۲۵۷ هجری
وفات یافت پنجم نسائی که در ۳۰۳ هجری وفات یافت ششم ابن
ماجه قزوینی که در سال ۲۷۳ هجری وفات یافته است^۰

بعضی از محققین صحیح بخاری و صحیح مسلم نیشاپوری
و کتاب ابوداود سجستانی و کتاب ابو عیسی ترمذی و ازاله میان شش
کتاب مذکور معتبر تر دانسته اند^۰

آنچه تاکنون ذکر شد راجع باهل سنت و جماعت بود اکنون⁻
در باره شیعه که مذهب مهمی از دیانت اسلام است نیز مختصری

ذکرینهایم بعد از وفات رسول الله درباره خلافت بین مسلمین اختلاف شدید حاصل گردید جمعی بخلافت این بکریعت نمودند وساز وی عمر اخیفه ثانی و عثمان را خلیفه سو، و علی را خلیفه چهارم دانسته و از آن ببعد خلیفه مطاع مسلمی را که در رتبه خلفای راشدین مزبور باشد معتقد نیستند خلافاً و سلطنت اسلام را واجب الاطاعة میدانند هر که باشد و آیه اطیع الله و اطیعوا - الرسول واولی الامر منکم را در این مقام شاعده می‌آورند و کلمه اولی الامر را بخلافی مالک اسلامی اطلاق می‌کنند جمعی دیگر علی بن ابیطالب عليه السلام، را خلیفه بلافضل پیغمبر دانسته خلفای سعگانه اول را غاصب خلافت الهیه میدانند و معتقدند که بن‌پسر رسول الله در روز غدیر خم و سایر مطالب بعد از رسول الله اطاعت امیر المؤمنین واجب وساز آن حضرت بامامت پسرش امام حسن مجتبی وساز آن بامامت حسین بن علی و بعداً بامامت یکی بعد از دیگری از اولاد حسین عليه السلام قائل و معتبر فند در دروان حضرت امام جعفر صادق که امام ششم شیعه است - مذهب شیعه از مذهب اهل سنت کاملاً منفصل وجود اشد و مطالعی چند بن‌پسر امام چنانکه گویند برای شیعیان باعث امتیاز گردید مشلاً اصول دین اسلام که عبارت از توحید و نبوت و معانی بود در نزد شیعه دو مطلب دیگر که عبارت از عدل و امامت باشد با سه اصول

مذهب مقرر گردید در اذان و اقامه نماز شهادت بحقانیت علی بن ابیطالب بطوطی که جزو فقرات اذان و اقامه شمرده نشود رواج یافت نماز را یادست بسته یعنی تکفیر که اهل سنت و جماعت پد انگونه انجام میدادند دشیعیان مجری نداشتند و از این قبیل درسیاری از فروع احکام اختلافات متعدد با آنها پیدا کردند و در فروع دین که هشت فقوی بود شیعیان دو فقره که عبارت از تولی و تبری باشد با اسم فروع مذهب نیز برآن افزودند در معتقدات اصلیه نیز اختلاف پیدا کردند اهل سنت و جماعت یا اشعری و جبری هستند یعنی افعال عباد را مخلوق حق میدانند و یا معتزلی و تفویضی هستند یعنی اعمال عباد را مخلوق اراده عباد میدانند شیعیان دراید اصل با آنها مخالفند و معتقدند که لا جبرولا تفویض بل امرین الامرین و این عبارت را بحضرت صادق علیه السلام نسبت میدانند.

اسامی ائمه که شیعه اثنی عشریه معتقدند از این قرار است اول علی بن ابیطالب پسر عمومی حضرت رسول که ملقب به مرتنی و اسد الله و حیدر وغیره میباشد پدرش مکنی بابی طالب بوده است مادر آن حضرت مسماة بفاطمه بنت اسد ختر ماشرم بن عبد مناف است بنا بر مشهور تولد آن حضرت در سیزده هم رجب سال سی او از عام الفیل در خانه کعبه اتفاق افتاد اول کسی که

بحضرت رسول مomin شد همین بزرگوار است حضرت رسول فاطمه
د ختر خود را که مادرش خدیجه بنت خویلد بود بازدواجه علی
بن ابیطالب درآورد — فاطمه دراین وقت نه ساله بود علی بن
ابیطالب بعد از خلفای ثلاثة مورد مخالفت طلحه و زبیر و سپس
معاویه و بعد خوارج نهروان گردید و جنگهای جمل و صفين و
نهروان پیش آمد و رسال چهلم هجرت در کوفه در شب هفدهم
یانوزدهم رمضان اول اذان صبح در محراب مسجد بدست
عبد الرحمن ملجم مرادی که بخوارج پیوسته بود مجروح ویساز —
چند روز وفات یافت مدفن آن حضرت معلوم نیست برخی در مدینه
وبعنه در نجف و گروهی در یکی از مضافات افغانستان امروزی —
گفته اند پسروند ختر بسیار و زوجات متعدد داشت ۰

دوم — حسن مجتبی فرزند ارشد امیر المؤمنین علی علیه السلام
است مادرش فاطمه زهرا است آن بزرگوار در رسال سو هجرت
در مدینه طبیه متولد شد بعد از پدر بزرگوارش گرفتار مخاصمه
معاویه گردید و در زوچهارش، چنانکه در کتب معتبره شیعه مذکور است
است سوا کنیزان شصت و چهار تن و اولادش ۱۵ پسر و دختر
و بعضی یازده پسر گفته اند بعد از چهل و هشت سال زندگانی
در مدینه طبیه دریست و هشتم ماه صفر سال ۱۵ هجری بواسطه
سوده الماس که زوجه ائمہ اسما دختر اشعث بن قيس با آن حضرت

در ظرف آب نوشانید وفات یافت قبرش در قبرستان بقیع است .

سوم - امام حسین علیه السلام ملقب بسید الشهداء پدرش علی بن ابیطالب مادرش فاطمه زهرا است تولدش در یوم سو شعبان سال چهارم هجری در مدینه منوره واقع شد در ۵۷ سالگی در سال ۶۱ هجری در کریلا با اصحابش شهید شد زوجاتش سوای کثیر کان پنج تن بودند که مشهور تر بزرگتر از همسه شهریانو دختر بزرگ شاهنشاه عجم است شش پسر و چهار دختر داشتند چند تین از سران در کریلا شهید شدند یوم شهادت آن حضرت روز عاشورا دهم مهر سال ۶۱ هجری است مدفن آن حضرت و اصحاب چنانچه معروف است در کریلا است .

چهارم - امام زین العابدین علیه السلام اسمش علی او سلطان حضرت سید الشهداء سه پسر داشتند موسوم به علی آنکه بزرگتر بود به علی اکبر معروف بود که در کریلا شهید شد حضرت زین العابدین علی او سلطان و طفل دیگر که ششم ماهه یا یک ساله بود و شهادت رسیده علی اصغر نام داشته است (ولقبش سجاد میباشد پدرش سید الشهداء و مادرش شهریانو دختر بزرگ است تولدش در سال ۳۸ هجرت در مدینه بود و در کریلا حاضر و وقایع را ناظر بود و در آن وقت ۲۲ سال داشته است عدد اولادان حضرت محل اختلاف است برخی هفت پسر و نه دختر -

ویعنه زیادتر و یا کمتر گفته اند یک زن بیشتر نداشت و پس از ۵۷ سال زندگانی در سال ۹۵ هجری بوسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی مسموم و در قیع در مدینه طبیبه مدفون گشت جمال مبارک جل جلاله در لوح مبارک سلطان و در صوره الملوك با آیاتی در عظمت مقام حضرت زین العابدین از قلم مبارکتر نازل گردیده از آثار آن حضرت صحیفه سجادیه است که شامل ادعیه و — مناجات‌های است که آن حضرت میخواندند

پنجم — امام محمد باقر علیه السلام پدرش سید سجاد و مادرش اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر است تولدش در سال ۵۸ هجری در مدینه اتفاق افتاد و پس از ۵۸ سال زندگانی در سن ۱۱۶ هجری بواسطه زهری که ابراهیم بن ولید والی مدینه با آن حضرت خورانید وفات فرمود عده اولادش پسر و ۱۰ دختر و سوا کیزکان زوجاتش دو تن بودند و دفتر قبرستان بقیع است

ششم — امام جعفر صادق علیه السلام پدرش امام محمد باقر و مادرش ام فروه مسماة به قریبیه دختر قاسم ابن ابی بکراست تولدش در مدینه در سن ۱۴۰ هجری با مر منصور خلیفه مسمو گردید در قبرستان بقیع مدفون شد زوجاتش سوا کیزکان دو تن و — اولادش هفت پسر و سه دختر بوده است.

هفتم - امام موسی کاظم علیه السلام پدرش جعفر صادق
 و مادرش حمیده بزیریه بوده است در سال ۱۲۸ هجری بین مکه
 و مدینه متولد شد و پس از ۵۵ سال زندگانی در سال ۱۸۳ هجری
 در زندان بغداد وفات یافت سندی بن شاهک باامر هارون الرشید
 حضرت را در زندان مسموم کرد بعد از وفات با مر هارون جسد آن
 حضرت را روی جسر بغداد گذاشت تا مردم جسد بیجان او را ببینند
 و دیگر نگویند که غیبت کرد زیرا این سخن را قبل از مراره بعضی
 از ائمه گفته بودند شرط آن مفصل است و بالاخره آن حضرت را
 در کاظمین نزدیک بغداد مدفن ساختند اولادان حضرت هیجده
 پسر و نوزده دختر و حصوصاً از کثیزان متولد شده اند زیرا آنحضرت
 زوجه منکوحه نداشتند .

هشتم - امام علی بن موسی علیه السلام ملقب برضاء پدرش
 امام موسی کاظم و مادرش کیزی بود که نجمه نام داشت در سال
 ۱۰۳ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۲۰۳ هجری در خراسان
 در زمان خلافت مامون عباسی بدست یکی از روسای خرمیه مسمو
 گردید (امین و مامون جرجی زیدان) و در طوس نزدیک قبر
 عارفین مدفن شد هر شریف شریعت ۵۰ سال پسرش محمد و دختریک تن
 بود که محمد نام داشت مامون دختر خود ام حبیبه مسماة به زینب
 را بآن حضرت عقد بست ولی قبل از زفاف شهادت آنحضرت

محاضرات

۸۷۳

پیش آمد حضرت رضا کمیزکان بسیار داشتند که جزو نام مادر محمد نام سایرین معلوم نیست حضرت بایهود و نصاری و ملا حسده احتجاج‌جها ای بسیار داشته اند که برخی از آن در کتاب احتجاج طبرسی جمع آوری شده است .

نهم — محمد بن علی علیه السلام ملقب به تقی مادر رضا اول در مسماء به خیزان از اهل نوبه حبشه بوده تولد آن حضرت بسال ۱۱۰ هجری در مدینه بوقوع پیوست ویساز ۲۵ سال زندگانی در سال دویست و بیست هجری بواسطه ام الفضل دختر مامسون مسموم گردید و در راهی قبر جدش امام موسی در کاظمین مدفون شد چند کمیز نیزد اشته عده اولادش دوسرود و دختر بوده است پسرانش علی و موسی دخترانش فاطمه و امامه بوده اند (در عیج تاریخی دختری حلیمه یا حکیمه نام برای امام محمد تقی ذکر نشده تا قصیه و ولادت حضرت حجت را نقل کند بد کرآن خواهیم رسید)

دهم — امام علی ابن محمد ملقب به نقی مادر رضا کمیزکن بود سومن نام که اورا در ورقه صفریه لقب داده بودند امام علی نقی در سال ۲۱۲ هجری مدینه متولد ویساز ۴۲ سال زندگانی در سن ۲۵۴ هجری در زمان متولک عباس با شاره وی در بیله ساعره مسموم و مدقون گردید سه پسر و یک دختر داشتند که از کمیزکان

بودند و زن نکاحی هیچ نداشتند .

یازدهم - امام حسن پدرش امام علی نقی و مادرش مسما تبه حدیثه بود آن حضرت در سال ۲۳۱ هجری متولد و پس از ۲۹ سال در سنه ۶۰ هجری وفات یافت و علت وفات شر زعیری بود که خلیفه عباسی آنحضرت خورانید مدفنش در سامره است زن نکاحی نداشتند چند کمیزک دارا بود فرزندی ذکور یا انانث برای آنحضرت سراغ ندارم ولی در کتب شیعه

اثنی عشریه بصری استناد بقول حلیمه یا حکیمه فرزندی محمد نام برای آنحضرت نوشته اند و اورا غائب میدانند و میگویند امام دوازدهم همان فرزندی است که محمد نام داشته در ۵۵ هجری متولد شده و پس ازوفات پدرش غیبت کرده در سردار سامره پنهان و اینک زنده و موجود و در شهر جا بلسا که مواری کوه قاف است زندگانی میکند در آن حدود گویند وزار شهر موجود است و اعلم غایب را وزار سراست که هر یک در شهری حکومت داردند آن شهر تارا کسی از مردم این عالم ناگون ندیده مگر چند نفر که ذکر آنها در رسیزد هم بحث را انوار مجلسی و کتاب نجم الثاقب میرزا حسین نوری وغیره مذکور است .

شیعیان اثنی عشریه معتقدند که بعد از غیبت امام غایب برای اجرای احکام فرعیه باید از علماء مجتهدین جامع الشرایط تقليد کرد زیرا نص صريح امام است که میفرماید و اما من کان من العلماء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالف لهواه مطبعا لا مرمولاه فللعلوم ان يقلدو

ولكن تقليد رامحود به يك ياقنند نغيرنميد اند و درگس جامع شرایط بود ازا و تقليد ميکنند برخی تقليد مجتهد مرده را جائز ميدانند وبعضی گويند بايد از مجتهد زنده تقليد كرد بنا بر این عده مجتهد يين درس زمان بسيار و هر يك برای خود مقلد يعنی دارد و رساله مخصوص مينگارد که پيروانش از روی آن عمل كنند مجتهد يين احکام فرعیه را از کاب و - سنت و اجتماع و دليل عقل است بساط ميکنند ولی بقياس عمل نعينا يند و پر خلاف اهل سنت قیاس را معتبر نميدانند در میان شيعيان نيز کتب بسيار تاليف شده که احادیث و خیار پیغمبر و ائمه اطهار در آن جمع آوری گردیده و عدد ماين کتب بسيار است از آن جمله چهار کتاب است که در نزد شيعه اثنى عشریه نهایت اعتبار را دارد .

اول کتاب کافی که محمد بن بعقوب کلينی متوفی در سال ۳۶۹
هجری آنرا تاليف كرده است و جمع و تصحیح نموده گويند این
کتاب که تاليف شديکي از شيعيان امام علی نقی عليه السلام رادر
خواب ديد که راجع يکتاب مزبور با و فرمودند هذالكتاب کاف -
لشيعتنا واز آن ببعد اسم کتاب مزبور کافی شد اين داستان را
اهل سنت و جماعت درباره کتاب صحيح بخاري نيز نقل كرده اند
ميگويند مرد صالح در خواب بحضور رسول الله مشرف شد حضرت
با و فرمود چرا کتاب شافعی را ميخوانی و کتاب مرا نيمخوانی عرض
كردي رسول الله کتاب شما کدام است فرمود کتاب من صحيح بخاري

است .

(کتاب الانصاف فی بیان سبب الاختلاف تالیف شانساه ولی الله د ملوي هندی متوفی سنه ۱۱۸۰ هجری)
دوم از کتب معتبره شیعه کتاب من لا یحضره الفقیه است
که مؤلفش محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی در سال ۳۸۱ هجری وفات یافته است .

سوم کتاب تهذیب - چهارم کتاب استیصار که مؤلف هر دو کتاب مزبور محمد بن حسن طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ هجری است کتب دیگر شیعه باعتبار این کتب نیست . این کتب در نزد شیعه اثنی عشریه نهایت اعتبار را دارد .

یکی از حاضرین گفت - چون مذاکره درباره امام دوازدهم وغیبت آنحضرت درین بود این نکته رامن بشما عرض کنم که در - کتاب اصول کافی که شرح را فرمودند درباره عدد ائمه علیهم - السلام احادیثی ذکر شده و دلالت دارد که عدد آنها دوازده نفر وهمه او نسل فاطمه وعلی علیه السلام استند و بتا براین عدد ائمه بسیزده بالغ میشود من یکروز با یکی از علماء دراین خصوص گفتگو کردم ولی جوابی نداد و شرح آنرا نوشته ام و صورت آن این است اصول کافی روزی این عبد را بایکی از علمای اعلام شیعه اثنی عشریه که

دکلفضل وکمال مقامی ارجمند داشت اتفاق ملاقات افتاد ساعتی
 چند از هر طرف سخن بیان آمد و در آخر کار دامنه گفتار با مراعظ
 رسید پس از گفتگوی بسیار که درباره آیات و اخبار و لائل و آثار
 مبارکه بیان آمد آن عالم جلیل بمصداق العلم حجاب الکبر
 با قرار خود خوش راقانع نمیافتد و هر آیه از قرآن مجید که بدان -
 استشهاد میشده معنی حاصل را از قبیل تفسیر برای مینماید
 انگشت قبول برآن نمینهاد و اهل بهارا مصادق آیه شریفه قرآنیه
 واما الذین فی قلوبہم زیخ فیتبعون ماتشابه منه ابتغا ؛ الفتنه
 وابتغا ؛ تاویله " میدانست و در این خصوص سخن بسیار رفت پس
 از گفتگوی بسیار عالم مزبور کتاب اصول کافی را از همین کتب کثیره
 که داشت بیرون کشید و آنرا بر سردست گرفت و بصدای بلند گفت
 آنچه در این کتاب هست صدح است دین من این کتاب است
 آئین من این کتاب است قبله من اینست کعبه من اینست آخرت
 من اینست این کتاب کافی است تصنیف علامه محمد بن یعقوب -
 کلینی رحمة الله عليه است و امام علیه السلام در خواب بیکسی از
 علما ؟ ما ظاهر شد و درباره این کتاب فرمود هذا الكتاب کاف -
 لشیعتنا آنچه از روی این کتاب بر من ثابت شود حق لا ریب فیه
 هذا هو الحق وما بعد الحق الا الباطل .
 باری عالم مزبور که بزم کعب غور سوار بود به هر طرف می تاخت و

از این قبیل سخنان میگفت این عبد راحیرتی دست داد که چگونه
این شخص این سخنان را میگوید آیا بمندرجات این کتاب آگاهی
دارد و این سخنان میگوید ؟ آیا از راه تقلید و از روی هوی و موس
باينگونه گتارلب گشوده است بنابراین در مقام تحقیق حال برآمده
و خواست اورا اختیار کند بد و گفتم یا حضره الشیخ شما البته این
کتاب مستطاب را خوانده اید و کاملاً عورده مطالعه قرار داده اید
گفت آری ده مرتبه آنرا خوانده ام گفتم البته معتقدات شما در ریشه
دین و آئین اعم از اصل و فرع عه معتقد باین کتاب است ؟ گفت آری
آری . دین من اینست . کعبه من اینست . . .

و عمان سخنان قبل را با آب و تاب بیشتری بربازان راند گفتم
تقاضادارم بفرمایید اولاً عقیده شما درباره تحریف قرآن چیست ؟
ثانیاً بعد از حضرت رسول (ص) عدد او عیا ؟ آن حضرت چند
است ؟ و ثالثاً عقیده شما درباره فرزند حسن عسکری علیه السلام
چیست ؟ شیخ مغورو تنخنجی کرد و بالحن غرائی فرمود عجب
سؤالاتی کردی قرآن مجید شمین است که درسترس ماست
وابداً تحریف نشد است و عدد او عیا ؟ بعد از حضرت رسول (ص)
دوازده است و فرزند حضرت حسن عسکری (ع) ۱۴ حجه بن
الحسن علیه السلام است . گفتم آیا اینها را که میگوئید در این
کتاب کافی که دین و قبله و کعبه و مذہب شماست موجود و مندرجست

گفت آری اگر دراین کتاب نبود که تمیکتم و اگر میخواهی سند من را از روی این کتاب نشانت بدهم . گفتم حضرت آقا من حرف شمارا قبول دارم ولکن من هم این کتاب را خوانده ام و پر حسب من درجا این کتاب اولاً قرآن مجید که امروز درست مردم است کامل نیست و ثانیاً حضرت حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است و ناشای عدد او صیباً بعد از حضرت رسول (ص) مطابق مندرجات این کتاب سیزده نفر است نه دوازده نفر و رابعاً ۰ ۰ شیخ از استماع سخنان من بی تاب شد و مهلت اتمام گفتار من نداد و فرباد کشیده گفت دروغ است . افترا است . من ده باراین کتاب را خوانده ام چنین چیزی دراین کتاب نیست و اگرچنین چیزی باشد من آلان - آنرا بدست خود در آتش میسوزانم ۰ ۰ ۰ مرا ب اختیار از سخن شیخ خنده گرفت زیرا دانستم که آن مغرور این کتاب را اصلاً یکمرتبه نمی خواند و اگر هم خواند نفهمیده است . بد و گفتم جناب شیخ گمی صبر کنید باین زودی کعبه و قبله و دین و مذکوب خود را بدست خود آتش نزیند من اینک آنچه را گفتم بشمنشان میدم و خودتان در آن خصوصیت بگویماید . شیخ گفت ابداً ممکن نیست چنین مطالیی دراین کتاب باشد . این کتاب کافی است . امام فرمود کاف لشیعتنا . عزیز گردم امام (ع) اگر فرموده درست فرموده - است و شما باید بقول خود آنچه دراین کتاب است قبول داشته

باشید آنگاه کتاب را از شیخ گرفتم و باز کردم شیخ بانهایت بهت
 و حیرت بمن نگاه میکرد . من چنین خواندم . باب انه لن یجمع
 القرآن کلملا الائمه (ع) و انهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی
 عن احمد بن محمد عن ابن محیوب عن عمروبن ابی المقدام عن ...
 جابر قال سمعت ابا جعفر (ع) یقول ما ادعا احد من الناس انه
 جمع القرآن کله كما انزل الا کذاب وما جمعه وحفظه كما نزله الله الا
 على بن ابي طالب عليه السلام والائمه من بعد محمد بن الحسين
 عن محمد بن الحسن عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن
 المنخل عن جابر عن ابی جعفر (ع) انه قال ما یستطيع احد ان
 یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنیه غیر الا وصیا ؛ انتهى
 گفتم مفاد این دو حدیث که در اصول کافی در ریاب مذبور -
 مندرجست اینست که مقرآن کامل درست مردم نیست و قرآن
 کامل را حدیث امیر (ع) جمیع فرمود و در نزد ائمه (ع) بود و آنها
 هم بکسی ندادند و نگفتند و این موهبت مخصوص آنان است چنانچه
 در ضمن احادیثی که بعد از این دو حدیث ذکر کرد ، این معنی
 مصرح است که امام (ع) میفرماید همه قرآن از ظاهر و باطن در
 نزد ماست ولکن گوثر شنوا و شخص مستعدی نیست که باو یگوسم
 قوله عليه السلام لو وجدنا ادعية او مسترا حالقلنا يعني اگر صاحب
 سرو شخص با استعدادی میافتیم بد و میگفتم . پس این قرآن مجید

که امروز درست شماست قرآن کامل نیست و قرآن کامل نزد ائمه است و در تمام عالم هم یک‌فر صاحب سرو‌اصل استعداد نبوده که امام آنچه را میدانسته باو تعلیم دهد و در آن ایام که نبوده در این ایام در میان شما به طرق اولی نخواهد بود . شیخ مغورو کتاب را گرفت و درست دقت کرد و احادیث بعد از آن دو حدیث را هم که درباره علم و اطلاع ائمه (ع) بحقایق قرآن کاملست خواند . رنگش تغییر کرد و با انگشتان خود محسن خویش را شانه میزد و مکرر کلمه سبحان الله عجبا خیلی غریب است بزرگانش میگذشت گفتم یاشیخ این معنی در کتب دیگر هم مصراحت است و روی حمین اصل بوده که عدد از بزرگان علمای امامیه مانند علی بن ابراهیم قسی و شاکر دین ابن بابویه قمی و نیز احمد بن ایطالب طبرسی صاحب کتاب الاحتجاج و حمین مصنف کافی محمد بن یعقوب کلینی وغیرم جمیعاً قائل بتحریف و نقص و استفاط آیات قرآنیه وجود زیاده و نقصان و تشویش نظم در آن شده اند و از متأخرین عم مرحوم حاجی میرزا حسین نوری کتاب بنام فصل الخطاب فی تحریف آیات رب الارباب تالیف و نشر کرد و مرحوم فیض کاشانی هم مفصل در مقدمه ساده تفسیر صافی و در ضمن تفسیر آیات قرآنیه باین معنی تصریح فرموده است (برای اطلاع کامل بمقاله تحریف مراجعه شود) امام‌سئله دوم یعنی فرزند امام حسن عسکری نیز در حمین

کتاب مندرجست که آن حضرت را فرزندی نبود و اموال آن حضرت
بین مادر رو برادر رثرا تقسیم شد آنگاه کتاب کافی را گشود و باب سولد
ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام رایافته خواند .
ولدع فی شهر (رمضان) ربيع الآخر سنة اثنين و ثلاثين
ومائتين و قبل (ع) يوم الجمعة لثمان ليال خلون من شهر
ربيع الأول سنة ستين و مائين و موابن ثمان عشرین سنة و دفن فی
داره فی الیت الذی دفن فیه ابوه بسرمن رای وامه ام ولدی قال
لها حدیث الحسن بن محمد الاشعربی و محمد بن یحیی وغیره
قالوا کان احمد بن عبید الله بن خاقان علی الیتیاع والخراج بقسم
تا اینجا که رسیدم بشیخ گفتم درابتدا شرح تاریخ تولد و
وفات حضرت حسن عسکری بو . که فرمود در ماہ رمضان یاریں الآخر
سال ۲۶۰ هـ متولد شد و در روز جمعه هشتم ربيع الأول سال
۲۶۰ در سامرا وفات فرمود و در خانه خود شیعیان جا که پدرش
مدفون بسیار مدفون گردید و مادرش ام ولد و نامش حدیث بسوده
است آنگاه بسند جمعی حدیث مفصلی از این خاقان نقل میکند
تا میرسد باینجا که حضرت وفات میفرماید و ساز آن رفتار خلیفه را
چنین بیان میکند ۰۰۰ و بعث السلطان الی داره من فتشهـا
و فتشـهـا و ختم علی جمیع ماقیها و طلبوا اثرولدـه وجائـوا بـنسـاء
یعرفن العمل قد خلن علی جواریه ینظرن الیـهـن فذـکـرـیـعـضـهـن

ان عنك جارية بها حمل فجعلت في حجرة وكل به انحرس
الخادم واصحابه ونسوة معهم ثم أخذوا بعذلك في تهيئة
وعطت الا سوان وركبت بنو عاشم والقواد والبن وساير الناس الى
جنازته فكانت سرمن راي يومئذ شبها بالقيامة فلما فرغوا من
تهيئة بعث السلطان الى ابن عيسى بن المتكوك وامره بالصلة
عليه ٠٠٠ الى قوله فلما دفن اخذ السلطان والناس في طلب
ولده وكترا التفتيش في المنازل وتوقفوا عن قسمة ميراته ولم ينزل
الذين وكلوا بحفظ الجارية التي توهم عليها الحمل لازمین
حتى تبين بطلان الحمل فلما بطل الحمل غوش قسم ميراته بين
امه واخيه جعفر ٠٠٠ الخ

از این جمله بر می آید که سلطان پس از وفات امام حسن
عسکری ترکه آن حضرت را مهر و موم کرد و در صد و تفتیش از فرزند
آن حضرت برآمد و فرزندی نبودیکی از زنهاي حضرت مدعی
حمل شد او را در محلی جای دادند وزنان قابل را براو گماشتند
تا اسل قشیه واضح شود سپس امر شد جسد امام را دفن کنند و همه
بزرگان و درباریان و بنی هاشم جمع شدند و سامرا مانند قیامت
شد بود و ابو عیسی مأمور شد که برآن حضرت نماز گذارد و او ابتدا
پارچه را از رخساره امام (ع) بطری زد و بهمه نشان داد که
آن حضرت باجل طبیعی وفات کرد آنگاه پس از نماز آن حضرت

راد فن کردند و سازمانی معلوم شد که مدعی حمل کاذب بود.
بنابراین چون فرزندی برای آن حضرت یافت نشد ترکه اثر را بین
مادر رث و برادر رش جعفر تقسیم کردند . ملاحظه بفرمایید که محمد
بن یعقوب کلینی این حدیث را تفصیل ذکر کرده وابد اعتراضی
نم بعده از نقل آن حدیث برآن وارد نساخته است تا اگر برخلاف
واقع باشد دفع شببه کند .

در کتاب بحار الانوار جلد سیزدهم نیز احادیثی راجع بفرزند
نشاشتن امام حسن عسکری (ع) مذکور است و صاحب کتاب
خاندان نوبختی تفصیل این مطلب را در کتاب مزبور نوشته است
و اقرار کرده که برای امام حسن (ع) فرزندی نبوده ایست .
شیخ باز بفکر فرو رفت و چند مرتبه سبحان الله گفت . آنگاه
فرمود پس احادیثی که در راره تولد محمد بن الحسن العسكري
در همین کتاب بعد از حمین باب ذکر شده چه کیم . عن کرد م
شما مأمور هستید که بقرآن مجید مراجعه کنید و امام علیه السلام آیه
فلا اقسم بالخنس الجواری الکنس را در حدیث ام تانی ثقیه که
در بحار الانوار جلد سیزدهم از کتب معتبره نقل شده است بقائمه
آل محمد که در آخر الزمان متولد خواهد شد تعبیر فرموده و مولود
فی آخر الزمان بیان کرده است . دیگر فحص و دقیقت در این مسئله
وتوفیق بین احادیث با خود شماست که عالم و دانشمند هستید .

مقصود من اینست که درباره مسائلی که بشما عرض کردم در کتاب
کافی که قبله و دین و آئین شما است اسناد نشان بدهم .
حال برویم درباره مطلب سوم سخن بگوئیم شما فرمودید
که ائمه بعد از حضرت رسول (ص) باید دوازده باشد ولکن در
این کتاب کافی عدد ائمه را سیزده تعیین کرده و آخری را قائم
نامیده است .

کتاب کافی را باز کردم و خواندم باب ماجا ^۱ فی الاثنی عشر
والنص عليهم . بشیخ گفتم در این باب ملاحظه فرمائید این
حدیث را که نقل فرموده وجنبین خواندم (محمد بن یحیی عن
عبدالله بن محمد الخشاب عن ابن سعید عن علی بن حسین بن
رباط عن ابن اذینه عن زراة قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول
الاثنی عشر امام من آل محمد كلهم محدث من ولد رسول الله
(ص) وعلی (ع) حما الوالدان (ع) مضمون آنکه حضرت
ابو جعفر فرمود دوازده امام که جمیع محدث اند از اولاد رسول الله
واولاد علی هستند حضرت رسول و حضرت علی پدر و مادر آنها و آن
دوازده ائمه از اولاد آنها هستند ملاحظه فرمائید رسول الله پدر
ائمه و حضرت علی بمنزله مادر ائمه و دوازده ائمه از اولاد رسول و علی
(ع) هستند حال خواهش دارم دوازده امام از اولاد رسول و اولاد
علی که بمنزله پدر و مادر ائمه هستند بمن تحول بد هید والبت

حضرت امیر (ع) جزو این دوازده ائمه نیست زیرا او و حضرت رسول (ص) والدان بودند و آن دوازده اماں باید از اولاد رسول وعلی باشند وعلی (ع) فرزند خودش نمیتواند باشد . شیخ تحریر ماند و گفت بنابراین عدد ائمه با حضرت امیر سیزده نفرمیشود . عجب ما که سیزده امام نداشتیم ؟

بعد گفتم یاشیخ این حدیث راحم که در حمین باب است ببینید و خواندم (محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن محمد بن الحسین عن ابی سعید العصفوری عن عمرو بن ثابت عن ابی الحارو عن ابی جعفر (ع) قال قال رسول الله (ص) انى و - اتنى عشر من ولدى وانت ياعلى رزا لارنى يعني اوتادها و جبالها بنا اوتا لله الا رناس ان تسینخ بالله افادا ذا حب الا تنى عشر من ولدى ساخت الا زين بالله اولم ينظروا وبهذا الاسناد عن ابی سعید رفعه عن ابی جعفر عليه السلام قال قال رسول الله (ص) من ولدى اتناعشر نقبا و نجبا و محدثون مفهومون آخرهم القائم بالحق یعلمها عدلا كما ملئت جورا ملاحظه بفرمائید که حضرت - رسول میفرمایند دوازده نفر او صیا از اولاد من مستند که آخری آنها قائم است و این دوازده غیر از حضرت امیر مستند زیرا حضرت امیر از اولاد حضرت رسول (ص) نبودند و با آن حضرت سیزده نفر میشوند و قائم آل محمد سیزدهمی میشود . و عجیبتر آنکه در بعضی

از تفا سیر آیه مبارکه و اذا استقى موسى بقومه فقلنا ان شرب بعد ماك
الحجر فانفجرت منه انتعاشر عينا . از ائمه (ع) وارد شده است
که تاویل فرموده اند موسی را بحضرت رسول (ص) و حصا رابه
حضرت امیر و حجر را بحضرت فاطمه و دوازده چشمه را بد و از ده -
امام که از بطن حجر یعنی فاطمه جاری شده اند و بدیهی است
که حضرت امیر (ع) از فاطمه بوجود نیامده است و مستقل از آن
حضرت بعض اعمیه این آیه مورد احادیث فوق است
حال چه میفرماید . منتظر بیانات سرکار هستم عالم مزبور جواب
نداد و ببعد موکول کرد و یگر پس از آن او را ندیدم .

دیگری فرمود زیارت نامه ئیکه بنام جناب باب الباب در قلعه
شیخ طبرسی امروز موجود است و از قلم جمال مبارک نازل شده بسیار
مختصر و کوچک است و من شنیده ام زیارت نامه مفصل از قلم مبارک
نازل شده یکی از حاضرین در جواب گفت چند زیارت نامه مفصل از قلم
حضرت اعلی و جمال مبارک بنام باب الباب نازل شده است از جمله
یکی که بسیار مفصل است در ضمن لوح ورقه الفرد و سمشیره -
باب الباب از قلم جمال مبارک نازل شده که بطبع نرسیده است من
صورت یکی از آن زیارت نامه عارا همراه دارم که بجا ای مناجات
ختم با جازه حذار تلاوت میکنم . آنگاه این آیات را تلاوت کرد
قوله تعالی

زيارة جناب اول من امن روح العالمين فداء

بسم الله القدوس الابهى

اشهد بذاتي وذاتي وذاتي ولسانى وقلبي وجوارحى يائى
 لا اله الا هو وان نقطة البيان لظهوره وبروزه وعزم وشرفه وكباريائه
 لمن في الملا ، الاعلى ثم عظمته وقدرته واقتداره ما بين الارض
 والسماء والذى ظهر بالحق انه لسلطانه على من في السموات
 والارض وبها عليه من في جبروت الامر والخلق الجميين . . .
 پس يگو اول روح ظهر عن مکن الكربلا ، واول رحمة نزلت من
 سما ، القدس عن يمين العرش مقررتنا العلي الاعلى عليك يسا
 سر القضا ، وهيكل الاما ، وكلمة الاتم في جبروت البقا ، واسم
 الاعظم في ملکوت الانشاء الشهيد بذاتي ونفسى ولسانى يانك انت
 الذى بك استوى جمال السبحان على عرش اسمه الرحمن وبك —
 ظهرت مشية الاوليه لا هل الا کوان وبك نزلت نعمة الفردوس من
 سما ، الفضل من لدن ربک العزيز المنان وبك ظهر امرا الله لـ
 المهيمن المقتدر العزيز القدير وشهادتك كدت اول نور ظهر عن
 جمال الاحدى واؤل شمس اشرقت عن افق الاوليه لولاك ما ظهر
 جمال الھويه وما ينز اسرار الصدیه اشهد ان بك طارت طیو —
 افئده المشتاقین الى هوا ، القرب والوصال وبك ذابت قلوب —
 العاصقین حلاوة الانس والجمال عند اشراق شمس وجهة ربك

ذوالجلال والاجلال لولاك ما عرف احد نفس الله وجماله وما وصل
 نفس الى شاطئ قرينه وللقائه ما شررت المكبات من مياه مكرمه
 والهدايه وما سقيت الكائنات من خمرفشه واكرامه وباه انشقت
 حجبات الموجودات وبك ظهرت ملكوت السما ، والصفات وبك
 استشهدى كل نفس الى شاطئ قدس عظيم وبك غردت الورقة
 على افسان البقاء ودمع ديك العرش على اعصاب سدرة البهاء
 وبك ظهر جمال الغيب باسمه العلي الاعلى وبك نزل كل غير من
 جبروت العما ، الى ملكوت البدا ، ورقم كل فضل من اصبع الله
 على الواح القضا ، وبك احاطت المكبات رحمة الله المقدار العليم
 العظيم ولو لاك مارفعت السما ، وما سكت الارض ، وما ظهرت —
 المحار وما انعمت الاشجار وما اخترت الاوراق وما اشرقت
 شمس الفضل عن افق قدس منير وبك هبت رواج الغنوان على
 كل من في السموات والارض وفتح ابواب الجنان على الاكون و
 استجذبت افئدة الذين هم امنوا بالله العزيز المقدار الكريم
 وانت الكلمة التي بها فصل بين المكبات وامتاز السعيد من
 الشقى والنور عن الظلمة وللمؤمن من المشرك من يومئذ الى يوم
 الذي تنشق فيه السما ، وباتى الله فيه على ظلل من الامر وفى
 حولهم الملائكة قبيل اذا شقت السحاب واتى الوجه عن خلف
 الحجاب بربوات عز عظيم والمشركون حينئذ يفرون عن اليقين و

الشَّهَادَةُ وَالْمُؤْمِنُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْأَعْدَةُ اجْرَفَ
 وَجْهَ رَبِّكَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ وَاَشْهَدَ اَنَّكَ اَنْتَ حَمَلْتَ اِمَانَتَهِ رَبِّكَ
 الرَّحْمَنَ وَعَرَفْتَ جَمَالَ السَّبِيعَانَ قَبْلَ خَلْقِ الْاَكْوَانِ وَفَزْتَ بِلِقَاءَ اللَّهِ
 فِي يَوْمٍ الَّذِي مَا عَرَفَهُ اَحَدٌ اَلَّا اَنْتَ وَهَذَا مِنْ فَضْلِ اَنْتِ
 بَهْ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَيْنِ وَاَشْهَدَ اَنَّ بِذِكْرِكَ فَتْحَ السَّنَنِ
 الْكَائِنَاتِ عَلَى ذِكْرِ رَبِّهِمُ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَبِتَنَاءِ مَوْجَدِكَ قَدْ قَسَامَ
 الْكُلُّ عَلَى تَنَاءِهِ وَيَشْهُدُ بِذَلِكَ كُلُّ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 وَعَنْ وَرَائِهِ كَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَاَشْهَدَ اَنَّكَ نَصَرْتَ دِينَ اللَّهِ
 وَاظْهَرْتَ اَمْرَهُ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ بِمَا كُنْتَ مُسْتَطِيعًا عَلَيْهِ وَبِنَصْرَتِكَ
 ظَهَرَتْ حِجَةُ اللَّهِ وَبِرَحْمَانِهِ ثُمَّ قَدَرْتَهُ وَاقْتَدَارَهُ ثُمَّ عَظَمْتَهُ وَكَبَرْيَاهُ
 ثُمَّ سُلْطَنَتْهُ عَلَى الْخَلَائِقِ اَجْمَعِينَ فَطَوَّبَنِي لِلَّذِينَ هُمْ جَاهِدُوا
 مَعَكَ وَحَارَبُوا مَعَ اَعْدَاءِ اللَّهِ بِاَمْرِكَ وَطَافُوا فِي حَوْلِكَ وَدَخَلُوا
 فِي حَصْنِ وَلَا يَشْكُ وَشَرَبُوا عَنْ كَوْتَرِ مَحْبِبِكَ وَاسْتَشَهَدُوا فِي مَقَابِلَةِ
 وَجْهِكَ وَرَقَدُوا فِي جَوَارِكَ وَيَكُونُنَّ مِنَ الرَّاقِدِينَ اَشْهَدُ بِاَنَّهُمْ
 اَنْصَارُ اللَّهِ فِي اَرْضِهِ وَامَانَاهُ فِي بَلَادِهِ وَحِزْبُ اللَّهِ بَيْنَ بَرِّيَّتِهِ
 وَجَنُودُ اللَّهِ بَيْنَ خَلْقِهِ وَاصْفَيَا، اللَّهُ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَيْنِ وَ
 اَشْهَدُ بِاَنَّ وَرْدَ عَلَيْكَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ بِلَا يَا عَظِيمَ وَصَائِبَ كَبِيرَى
 وَاحْاطَتِكَ النَّسْرَا، عَنْ كُلِّ الْجَهَاتِ وَمَا مَنَعَكَ شَيْئاً عَنْ سَبِيلِ
 بَارِئِكَ وَجَاهَدْتَ بِنَفْسِكَ اَلِّى اَنْ اَسْتَشَهَدَتْ فِي سَبِيلِهِ وَكَتَتْ مِنْ

المُسْتَشْهِدِينَ وَانْفَقْتَ رُوحَكَ وَنَفْسَكَ وَجَسْدَكَ حَبَا لِمُوْلَاكَ -
 الْقَدِيمَ وَالْشَّهَادَةِ فِي مَصِيبَتِكَ بَكَ كُلَّ الْأَشْيَا ؛ بَيْنَ الْأَرْشِ وَ-
 الْمَسَاءِ ثُمَّ عَيْنَ الْمُقْرِبِينَ خَلْفَ سَرَادِقِ عَزْمَيْنَ وَعَرَتِ الْحَورِيَّاتِ
 رُؤْسَهُنَّ فِي الْغَرَفَاتِ وَعَيْنَهُنَّ عَلَيْهَا بَا نَامِلَ قَدْسَ بَدِيعَ وَضَرَبَنَ
 بِوْجُومَيْنَ عَلَى التَّرَابِ وَجَلَسَنَ عَلَى الرَّمَادِ وَيَنْوَحُنَ حِينَئِذٍ عَلَى
 غَرَفَاتِ حِسْرِ مُنْيَرِ وَالْشَّهَادَةِ فِي مَصِيبَتِكَ قَدْ لَبَسَ كُلَّ الْأَشْيَا ؛
 رَدَا ؛ السُّودَا ؛ وَاصْفَرَتْ وَجْهَهُ الْمُخْلَصِينَ وَاصْطَرَبَتْ أَرْكَانَ -
 الْمُوْهَدِينَ وَبَيْكَ عِنْ الْعَظَمَةِ وَالْكَبِيرِيَا ؛ فِي جِبْرِوتِ قَدْسِ رَفِيعِ
 وَالْشَّهَدَ يَا مُولَى حِينَئِذٍ فِي مَوْقِفِ هَذَا بَانِكَ مَا قَسَرَتْ فِي اْمْرِ
 رِبِّكَ وَمَا صَبَرَتْ فِي حَبِّ مُوْلَاكَ وَبَلْفَتْ اْمْرَهُ إِلَى شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا
 إِلَى أَنْ فَدَيْتَ فِي سَبِيلِهِ وَكُتِّمَ مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ غَلَعْنَ اللَّهَ قَوْمَا
 ذَلِلُوكَ وَقَا مَوَا عَلَيْكَ وَحَارِبَا بِنَفْسِكَ وَجَادَ لَوَا بِوْجَهِكَ وَانْكَرَا -
 بِرَّهُ أَنَّكَ وَفَرَطْتُوا فِي جَنْبِكَ وَاسْتَكْبَرُوا عَنِ الْخَنْبُوعِ بَيْنَ يَدِيكَ
 وَكَانُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِذَا اسْتَأْلَ اللَّهَ بَكَ وَبِالَّذِينَ هُمْ فِي حَوْلِكَ
 بَانِ يَعْفُرُلِي وَيَكْفُرُ عَنِي جَرِيرَاتِي وَيَطْهُرُنِي عَنْ دَنْسِ الْأَرْشِ وَ-
 يَجْعَلُنِي مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَيَرْزُقُنِي بِلِقَائِهِ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ التِّي كُلَّ
 غَلَوْا عَنْهُ وَكَانُوا مِنَ الْمُحْتَجِيَّينَ وَيَوْنَقْتُنِي عَلَى الْاَقْرَارِ بِهِ وَالْاَذْعَانِ
 لَاْمَرَهُ وَالْايْقَانُ بِنَفْسِهِ وَالْاَقْرَارُ بِاِيَّاهُ وَالْدُّخُولُ فِي ظَلِهِ وَالْاَسْتَقْرَارُ
 فِي جَوَارِ رَحْمَتِهِ وَالْشَّهَادَةِ فِي سَبِيلِهِ وَالْاَنْابَةِ إِلَى نَفْسِهِ اَلْعَلَى

العظيم وسائل الله بك بآن لا يحرمنا في تلك الأيام عن بوارق
 انوار وجهه ويان لا يجعلنا محروما عن بدايع فضله وما يوسم
 عن رحمته التي احاطت العالمين ويان يستقرنا على حبه ويستقيمنا
 على امره بحيث لا ينزل اقدامنا على سراطه الذي ظهر بالحق
 بين السنوات والارشين والرحمة والتکبر والبها ؛ عليكم يا
 اصفياء ؛ الله بين العباد وامنائه في البلاد وعلى اجسادكم
 واروا حكم واولكم واخركم وظاعركم وباطئكم وعلى الذين هم حلوا
 في جواركم وطافوا في حولكم ونزلوا على باب رحمتك وقاموا السدى
 شهر انوار عفوك ودخلوا على فنا ؛ قريركم واستقربوا الى الله بك
 واستشفعوا عند الله بانفسكم وزاروا حرمكم واستبرروا بتربيكم و
 استهدوا بهداكم وكانتوا من المتوجهين الى وحوكم المطهر
 المقدس المشرق المنير فيا الہی وسیدی اسئلک به وبالذین
 هم رقدوا في حوله بآن يجعلنا من الذینهم طاروا في هوا ؛
 رحمتك وشربوا عن خمر مكرمتک واحسانک وبلغوا الى ذروة -
 الفسل بجودک والطافك وذاقوا حلاوة ذکرک وصعدوا الى
 معراج القصوى ومقاعد الا حلی بفضلک ومواحیدک وانقطعوا عن
 كل الجهات وسرعوا الى شطر افتالک واخذتهم نفحات عز
 رحما نیتك وفوحات قدس صمدنا نیتك وانك انت المقتدر العزیز
 العکیم فيا الہی ومحبوبنا فاغفر لنا ولوالدنا وذوى قرابتنا

من الذين هم امنوا بك وبآياتك وبالذى ظهر بسلطانك ثم
اجعلنا يالله فى الدنيا عزيزا باعزازك وفي الآخرة فائزرا
بلقا ئك ولا تجعلنا محروما عما عندك ولا موسا عن كل ما
ينبغى لك وانك انت ذوالجود والاحسان وذو الفضل والامتنان
وانك انت ربنا الرحمن والهدا المستعان وعليك التكلان -
لا إله إلا انت الغفور الكريم الرحيم .

جناب باب الباب چنانچه همه شما مطلعید در نزد مرحوم سید
 کاظم رشتی مقام ارجمند گرداara بودند و مرحوم سید امور مهمه
 را بایشان مراجعته میفرمودند و چنانچه مطلع هستید جناب
 سید کاظم ملا حسین را برای اثبات حقانیت عقاید شیخ احمد
 احسائی و جواب شبهات و اعتراضات از ناحیه مخالفین باصفهان
 فرستادند و ملا حسین مأموریت خود را بخوبی انجام داد و از
 آنجا باشاره سید بشهد مسافرت فرمود تا مأموریت ثانوی خود
 را به انجام دهد خلوص و سمت و حسن خدمت ملا حسین
 بقدرتی در سید کاظم موثر گردید که در تقدیر خدمات مشارالبیه
 نامه نگاشت و بشهد ارسال نمود و صورت آن نامه امروز موجود
 است از اینقرار "قوله عليه الرحمة والرضوان"

صحیفه الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب
 علامی فها می خدومی آخوند ملا حسن بشروعه سلمه اللّه
 تعالیٰ مشرف شود ۸۶۲ السلام عليك يا سیدی و مولای و-
 رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحيم مخدوم معظم مفسر
 مراسله دوستی موافقه آن برادر مهریان را جناب مستطاب قدوة
 الاطیاب کهف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لسانا
 آنچه گفتی بود گفتند جزاکم الله عن هذه الفرقة المحقه خیسا
 اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل

است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و فریتات .
 زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل اصول است الحمد لله
 حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل الله
 فرجه و روح له الفداء ابن تأیید و نصرت فرمود لا تخف
 کن ثابت الجاش غیر خائف ولا خاش فان الله يدافع عن الذين
 آمنوا حق هرجند انصارش قلیل است ازین خلق منکوس
 معکوس و لکن حق سبحانه و تعالی با او است
 ان الله مع الذين اتقوا والذينهم محسنوون والله مع المحسنين
 و محسنين والله الذي لا اله الا هو ثابتین باین سراط و —
 معتکفین تحت این نساط میباشند فاذا كان الله تعالى معکم
 فجمیع المبادی العالیه معکم فرسول الله و امیر المؤمنین و —
 الائمه الطاهرون سلام الله و صلواته علیهم و علیهم معکم
 فانتم اولیاء الله الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
 بخزنون .

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
 چه خوف از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان
 فا تقاوا الله و کونوا خیران سار و اکمدا و اعدائکم بالورع و اما
 رجوع باصفهان بسیار خوبست نظر بقدمات مذکوره با کمال
 ورع و تنوی و حفظ لسان از چیزی که منشا : تشبیث للذین

يتبعون ماتشابه منه ابتغا . الفتنه نباشد .

شمارا بخدا سپردم والتماس دعا و زیارت تحت آن قبه منسّوره
دارم و شوق ادراك عتبه یوسفی آن امام مطهر اعظم از حد
حسر است بجمعیع دوستان عمر سلام برسانید و السلام علیکم
ورحمة الله و برکاته .

مِنْتَهَى سَجْدَةِ هُمْ

محفل یاران با تلاوت مناجات شروع شد . ويکی از احبابی
الهی قسمتی از لوح بارک صادر از کلک اطهر مرکز مینماق
جل شناه را تلاوت فرمود ازاین قرار :
”قرآن حضرت سعید نارموده علیه بهاء اللہ الکاظمی ”
حوالله

سبحانک اللهم يا الهی تری هجوم الاغیاء على الاصفیاء
و تعرض لزئماء بالخلص من الاولیاء يصولون يا الهی كالذئاب
الکاسرة و ينهشون یامولائی کالکلاب الخاسره ۰ ۰ ۰ منهیم
عبدک الحلیم ذوقلب سلیم سعی ابراهیم قدسیم النداء -
ولبی للدعا ۰ ۰ ۰ ۰ لما خاطبته بخطابک و قلت یا ایتها
النفس المأثمتها رجعی الى ریکراضیة مرضیة حتى تشمله
بالطا فسک و تغرقه فی بحر اسرارک قد قلم علیه طعّة

خلقك و بغاة بريتك و اهانوا جسمه الشريف اهانة ليس لها مثيل فرمي به بالاحجار و مسيوه باشتعال الاذكار و طعنوه برمي الحجر الانكار ورمي به بسهام الاستكبار و منعوا ذلك الجسد المبارك ان يسترحت تحت التراب و يدفن في مقبره اهل الدين فبقى متربوكاً ومحروضاً للوهن والضر والطعن والعدوان الى ان داروه بعد مدة تحت خفية من التراب وارض مهجورة مخربة الاثار واراد والحل البغي والفحشاء التعرى بالاحباء والهجوم على النساء بناءً على الفتوى بالاصفقاء والهتك بالنقاباً الخ يکی از حاضرين پرسید این نفس مقدسی که میفرمایند جسدش بعد از صعود مورد ضرب و اذیت مردم قرار گرفت که بوده؟

بکنفرماز احباب فرمود این نفس مقدسی، مرحوم حاجی میرزا ابراهیم طبیب بود که در قزوین سکونت داشته و پس از صعود بفتوای سید جمال الدین مجتهد قزوین و اقدام برادر مجتبی سید رضا موردم جسد آن بزرگوار را از تابوت بیرون آورده و مورد اهانت قراردادند و پس از مدتی در محل متربوکی مدفون گردید تا مدتیها قبرش مجهول بود و با لآخره پیدا شد و از قرار معلم آن جسد پاک راجند سال قبل بگلستان جاوید قزوین منتقال داده اند این واقعه تعرض بجسد مرحوم طبیب در سال ۱۳۲۵

هجری قمری بوده است.

جناب ابادی امرا الله میرزا طرازا لله سندی در حسوان
این عبد چنین نوشته‌اند.

قوله سلمه الله تعالیٰ "جناب حاجی میرزا ابراهیم قزوینی
علیه بھا" الله که مناجات مغفرت ایشان از قلم مقدس مبارک
و فم اطهر اند سهر کر عهد و بیمان بنام پدرم سند رعیت
غفران الله عطا شده در سن ۱۳۲۵ هجری صعود نمودند در
سمان موقع تشییع آن جسد پاک مورد حملات نقوس ناپساز
شد و به جوی اشاره باشانه و تقویت حاجی سید جمال راخوان
او مورد سب و لعن و طعن و سنگ گردید، سازمان
بسیار آن جسد را بر روی بخاک آنداختند در نیمه شب متقد مین
دو نفر را ماً مور نمودند یکی جناب آقا حب الله علیه ۶۱۹ که
از قلم میثاق نیر آفاق مناجات خزان در حرش صادر رواز اولادش
در قزوین الان حاضر یکی جناب استاد علی با بنا این دونفس
رفتند و آن جسد را در دامنه مرزی دفن نمودند در جهت
باستان قزوین ویدرم شرح آن وقایع را بخاکبای مبارک نیر
آفاق مرکز میثاق روح العاشاق لرمسه الاطهر غدلاً عرض کردند
و آن لوح که زیارت نمودید خود بندیه ۴ روز موقه تابستان از
طهران بقزوین رفت و این طور پیش آمد. شخصا خودم -

پستخانه رفتم و آن پاک را گرفته خدمت پدرم آوردم جواب
عرضه پکر در ذکر آن متصاعد الی الله بود و تاریخ سنه ۱۳۲۵
هجری بود اما چه ماه خاطر نداشتمین فصل تابستان بود
بنده خودم در مسوده ها نفوسیرا که نوشته ام که اگر روزی
موفق بتصفیه شوم همین بزرگوار عالم مقام است که جمیع حالات
و اخلاق و روش و شیم و آداب و رفتار او را سید عالم و سرالله
الاعظم مجسم فرموده اند هر بیانی و ذکری در مقابل آنکلصات
عالیات و بیانات محکمات بیقد راست . انتهى

دیگری گفت . لوحی از قلم جمالقدم جل اسماعیل اعظم نازل -
گردیده و آغاز آن این بیان مبارکست . " ای پسرعم حمد کن
خدارا مقصود ای پسرعم چیست ؟

یکی از باران در جواب فرمود " مقصود جناب آقا محمد حسن
پسر مرحوم آقا میرزا زین العابدین عم اکرم جمالقدم جل جلاله
است جناب آقا محمد حسن سفری از راه قزوین بعکارتنه و از
همین راه برگشت و جناب سمندر قزوینی در تاریخ خود ذکر
اورانموده است (شرح حال عم اکرم در ذیل یکی از هفتاهای
قبل از تاریخ مرحوم سمندر نقل شده مراجعت شود)

دیگری از احبابی الهی فرمود کلیم لقب کیست - ؟

یکی از احبابی الهی فرمود در الواح مبارکه نازله از قلم مبارک

جمال قدم جل جلاله لقب کلیم بد وغفور آده شده است یکسی
 جناب میرزا موسی برادرِ عالی‌بارک جل جلاله است و دیگری
 مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی پسر مرحوم حاجی محمد حسین
 امین الرعایا تبریزی است جمال‌البارک جل جلاله در لوحی میرزا
 موسی مذبور را ملقب بکلیم و در لوحی هم اورا بضمیاء مخاطب —
 ساخته‌اند مشارالیه نسبت‌با‌حبا بیاندازه لطف و مرحوم است
 داشته‌اند جناب سهند رد رتاریخ خود در ذیل حال میرزا موسی
 مذبور چنین میتویسد :

قوله ره ۰۰۰۰ خلوص آن مرحوم باندازه بود که یک‌زمان از آرض
 مقدس‌کسی نیامد و اخباری نرسید در آن اوقات هنوز رسم پست
 و قانون تبادل بین المللی در ایران معمول نشده بود بدسر
 حال برای استفسار احوال آفاحسین قاصد اصفهان را که
 از طرف حضرت سلطان الشهداء، عليه بهاء اللہ لا بهی بقزوین
 آمد بودند مصروف داده بعکا محض بردن عویضه فرستادند
 و جواب عویضه را هم عنایت فرمودند ۰۰۰۰ الخ

دیگری از احتجاج‌سؤال کرد قبل از ظهور مبارک موعد کل ملل و
 ادیان مردم نسبت بزنان چه نظری داشتند؟

جواب — برای زنان چندان اهمیتی قائل نبودند و ازانان
 بضمیقه و ناقص حق تعبیر میکردند حضرت عبدالبهاء جل تنائه

در لوحی میفرمایند : قوله الاحلى " در این دور بدیم —
اما رحمن باید هردم هزار شکرانه نمایند که ید غایت نسأ
را از حضیض ذلت نجات داد و باوج عزت رجال رسائل ملاحظه
نمایند که چه موهبتی است زیرا حزب نسأ بدرجہ در شرق
ساقط بودند که در لسان عربی چون ذکر زن را میخواستند "
اجلک الله نسوان " میگفتد نظیر آن اجلک الله حماری گفته شد
و در لسان ترکی " حاشا حضور دن قاری در و در لسان فارسی در
ذکر زن " بلا نسبت میگفتد و تعییر بعضیقه مینمودند حال
الحمد لله در ظل غایت مبارک نسوان در نهایت احترامند "

انتهی

در کتاب نهج البلاغه که حاوی مکاتیب و خطب حضرت امام علی
بن ابیطالب عليه السلام است و آنرا شریف رضی متوفی در سال
چهارصد و شش هجری قمری جمع آوری نموده این خطبه مبارکه
را که حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام بعد از جنگ جمل و فتح
بصره و مراجعت دادن عایشه را از بصره ی مدینه طیبه ادا —
فرمود مانند میخوانیم که در بار مزنان میفرمایند " قوله عليه السلام "
عاشر الناس ان النساء نواقل الا يطان نواقل العقول نواقل من
الحظوظ امانقصان ایمانهن فلعمودهن عن الصلاة والصيام
فی ایام حیضهن و امانقصان عقولهن فلان شهادة اسر مُثمن

کشاد تجل واحد و امان مقصان حظوظهن فلان موارنیهن علی
الانصاف من موارث الرجال فا خدر و اشرار النساء و کونوا من
خیارهن علی حذرو لاتطیعو هن فی المترون حتی لا یطعمون
متمک فی المنکر انتہی

بعض مدعی هستند که توصیف و تعریف نسوان که در آیات قرائیه
و کفار شعرا و نفعها موجود دلیل برتساوی حقوق رجال و نساء
است مثلا خداوند در آیات قرائیه از راکعن و رانعت و ساجدین
و ساجدات و مستغفیرین و مستغفرات و غیره توصیف فرموده و
رجال و نساء را باهم ذکر کرده و این دلیل حقوق آنان در نظر
قرآن است و فی المثل فردوسی در شاهنامه چند جا از زنان
تعریف کرد هاز جمله در داستان گفتگوی بهرام گور بامندر ہاذ شا
عرب در باره زن خوبستن خود چنین فرموده قوله :

زاندوه باشد رخ مرد زرد	زرامش فزايد دل راد مرد
زن خوب رخ رامش افزايس	کفن باشد از درد فرسادرس
بزن گيرد آرام مرد جوان	اگر تاج دار است اگر بهلوان
حصزو بود دین يزدان بهای	جوان را بینیک بود رهنسای

وشیخ سعدی فرموده است :

زن نیک باعصم پارسا	کند مرد درویش را پادشاه
وشاعر عرب گفته :	

ان النساء رياحين خلقن لنا

وكلم يشتهى شم الزنا الحبيب
ودرحدیث نبوی وارد شده قوله عليهما السلام "أحباب من دنیاکم
ثلاث الطیب بالنساء" وقصرة عینی النصلات "درجواب گوئیم که
هضامین گفته های فوق تعریف از زن نیکرفتار و با ایمان و
خوش اخلاق است و بدیهیست که خواهه زنان نیکرفتار مسروط
توصیف و تمجید بوده اند و این مسئله دلالت پر وجود تساوی حقوق
رجال و نساء در ایام پیش ندارد زیرا همچنان که در آیات
و گفتار بزرگان از زن نیکرفتار تمجید شده از زنان بد رفتار مذمت
شدید شد ما است خدا ای در قران مجید در مسورة یوسف فرموده
"ان کیدکن عظیم" و فردوسی در شاهنامه در مقام از زبان
روزیه دستور بهرام فرموده است
قوله :

ز بسوی زنان مسوی گرد سپید

سپیدی کندت از جهان نا امید

چو چوگان کند گوزه طلای راست

ز کار جهان چند گونه بلاست

و در ضمن داستان سیاوش و سودا به فرموده است قوله ره :

کستقیم بارینه نایند بکمار

و نیز فرموده است :

زن بد درسای مرد نکسو

هم در این عالم است دوزخ او

زمینه سار از قریب بد زنها

وقتی اینها عذاب النصار

حکیم نظامی فرماید :

نیابی هیچ در هر گسو و بیز ن

وفادر اسب و در شمشیر و در زن

مسن زن را و گرباتو ستیزد

چنانش زن که هرگز بر نخیزد

و شاعر عرب گفت است .

ان النساء شياطين خلقن لنا

نعموز بالله من شرالشياطين

باری بوضوح پیوست که مسئله تساوی حقوق رجال و نسای در -

ادوار سابقه نبوده و از مختصات این ظهور مبارک است و خطبه

مبارکه حضرت امیر علیہ السلام که ذکر شد براین مطلب دلالت تامه

دارد در اینجا بعناسبت اشعار شعراء که نگاشته شد این نکته

بخاطر رسید که برای شما بگویم قلع الله خان ابو نصر شیبانی که

محاضرات

۹۰۷

از شعراً فصیح دوره قاجاریه است قصیده دارد که مطلع آن
این است قوله :

بنا متاب سیه مشک بر سپید هرند

بدین فسون نتوانی مرا کنید بینند
و در باقی ایات تعرض زنان است و ادبیان عاز زنان مذموم
نموده است و میگوید اگر دل من پای بستزلف بستان بود :
کون بجست و دگرای بیند مینشند

کشد دیده نیفتند دکری خکمند
فاطمه سلطان خانم نوه قائم مقام فراشانی در جواب تعرض شیبانی
قصیده شیوا بر شته نظم کنید این قصیده در جلد سوم کتاب
خیرات حسان که تذكرة زنان شاعر و ادیب و سخن سرا میباشد
و بطبع رسیده است مسطور گردیده و قسمتی از آن قصیده این
است :

چو آفتاب پدیده ارشد اگر یک چند
نهفته بود هنر در زنان دانشند
هنر خلیفه فرزند باشند اتسان را
همی پاید گز ن برآید این فرزند
بنات حوا گسر با کمال و معرفتند
سر سپهر در آرنند بر بخشم کمند

زنان مثابه روحند و نوع مردان جسم
 سند
 زجان روشن باشد همیشه تن خر
 ای آنکه طعنه زنی بزکمال وفضل زنان
 بمال دیده کمجھل سخما را فکند
 یک است ناخن و جنگال شیرماده و نسر
 یک است لعل بد خشان بتاج و گردن بند
 مگرنه حضرت صدیقه دخت پیغمبر
 نکند بالش رفعت فراز جرح بلند
 مگرنه مریم با نفس خود مجاهده کرد
 سپس مراورا باروح قدس شد پیوند
 مگرنه آسیه شد در خشوع بن همتا
 مگرنه رابعه بد در خصوع بیمانند
 مگرنه زیا خون جذب میریخت بخان
 مگرنه لیلی مجنون خود فکد پیشند
 اگر بتائیث از قدر مردان مینکاست
 خدا بشمس نمیخورد در نیم سوکند
 زنان فرا خورمدهند ولايق تمجید
 که امهات گما لند و مستحق هستند
 بپیله شوی پرستان بالخشد که شوند

بپوش شوهر خود هم چوشیرنر بگمند

خدا انسان و نصیحت پذیر و شوی هرست

سند

خدا ای از ایشان خوشنود و بندگان خر

نمکر که مقتعه بوسرفکید شد باش

نه درجه شیرین باشد بود چون شکرو قند

یکی از احباب غرورد اگر در این مقام بشرح برخی از قسمت‌های که در

ابیات ذکر شده اشاره نشود بسیار مفید است و سؤالی چند

طرح شوند که این طبق قبل بشرح ذیل جواب هریک را بیان کرد :

۱- مقصود از حضرت صدیقه فاطمه زهرا، دختر حضرت

رسول اللہ است که در سن هیجده سالگی هفتاد و نه روز بعد از

وفات پدر بزرگوارش در سال یازده هجرت در مردمینه منوره وفات

یافت شوهر حضرت صدیقه فاطمه السلام حضرت امیر المؤمنین علی

بن ابی طالب بسرعومی حضرت رسول الله ص بود که ده سال

قبل از بیعت حضرت رسول ص در مکه معظمه در خانه کعبه -

متولد گردید پدرش ابو طالب پسر عبدالمطلب و مادرش آمنه

بنت اسد بود و حضرت امیر ع در سال چهل و سیم هجرت در -

کوفه بدست یک تن از خواج موسیم بعد الرحمن بن ملجم

مرادی پیشهادت رسید قبر حضرت فاطمه و حضرت امیر ع معلوم

نیست کجاست و چندین نقطه را زائرین در مردمینه منوره با اسم

قبر حضرت صدیقه فاطمه زیارت میکنند و قبر حضرت امیر در
چندین نقطه نشان داده میشود برای تفصیل بکتاب رحیق
مختوم مراجعه شود از حضرت فاطمه صدیقه چند پیشو دختر
باقیماند از قبیل حسن و حسین علیهم السلام و زینب و کلثوم
و غیرهم که در کتب تواریخ مسطور است.

۲- مقصود از عزم مادر حضرت عیسی است که در ایات قرآنیه
بعظوم مقام مشارالیها تصریح شده است.

۳- مقصود از آسمیه زوجه فرعون است که بحضرت موسی ع مومن
بود و در کتب تواریخ و احادیث اسلامیه بتفصیل مسطور است.

۴- مقصود از رابعه زاہد مشهور است رابعه اسم دوتن
از زنان است کی رابعه عددیه کما زنان زاہد و عاولد بوده است
و دیگری نام زن العرب در خترکعب است که اصلاح عرب ولی
دریناه سامانیان میزسته و بفارسی تکلم میکرد هاست رابعه
زن العرب - داستان عجیبی دارد که شرح آن در الہی نامه
عطار نیشا بوری و برخی از تذکره های شعر امسطور گردیده است و
خلاصه آن این است که زن العرب رابعه در خترکعب بیکی از
غلامان ماهر و بدر عاشق شد و لداده گشت و بقول عطار
نیشا بوری عشق غلام بهانه بود و در حقیقت رابعه عشق بخداآوند
داشت چنانچه روزی غلام مزبور گردست بد امان او شد رابعه گفت

زنهار عشق تو جز بهانه نیست و من دل باخته محبوب حقیقی
 هستم باری چون کعب وفات یافت دختر خود را بحارت پسر
 خویش شهردو با او سفارش کرد که خواهر خود رانگاهداری کند عشق
 رابعه بغلام مادر و ماناطور بود تا آنکه دشمنی بحارت حمله کرد
 نصر ساما نی حارت را مساعد تکریت تا برد شمن خود دست یافت
 حارت بی خار ارفت تا از نصر ساما نی تشکر کند در مجلس نصر ساما نی
 رود کی شاعر معروف در باری صر ساما نی که قبل را بغم زاد ید
 بود وا شعار ش را شنیده بود و از عشق مشا را لیها بغلام خبسو
 داشت قسمتی از اشعار رابعه زین العرب را برا ی نصر خواند
 و داستان عشق او را بغلام بکتابش نام بیان کرد نصر را بسیار
 خوش آمد ولی حارت باطننا از این عشق خواه را خود که تا آن زمان
 بین خیر بود بخشش اند رشد و در نظر گرفت که چون بازگرد د
 بیهانه خواه را معدوم کند پس باز بازگشت بسر منزل خسود
 درین بهانه بود تا آنکه یکی از رفقاء مراسلاتی را که رابعه
 بغلام نوشت بود از صندوق غلام بر بود و بحارت شهر حارت
 سخت بر را بعه برآشت و فرمان داد حمام را بینتهن درجه گشم
 کردند آنگاهه رابعه را در آن بردنده و رگهای دودست اورا -
 گشودند و در ب حمام را با آجو و گل مسدود ساختند رابعه
 در حمام بانوک انگشت و خون خود اشعار بید بوار نوشت و جان

سپرد آنگاه بدن اوراییرون آورد و بخاک سپردند و غلام را پس از
مدتن که در حیس نگهداشتند آزاد کردند بکاش پس از رهائی
از زندان در صد داخذ انتقام از حارث برآمد و قتل اورا از همای
در آورد و پرسقیر را بعده رین العذر بر فته خود را پایا زخم کشید
مقتول ساخت.

اشعار رابعه زین العرب در تذکره هامانند لباب الالباب محمد
عوفی و مجمع الفصحای الله باشی و اتشکد ما ذر بیکد لسی و
تذکره نقل مجلس محمود پسر فتح علیشانه قاجار که اختصاص
با شاعر زنان دارد و غیره موجود است از جمله اشعار رابعه
این ایيات ملعم است که در تذکره لباب الالباب عوفی و غیره
سطور گردیده:

ماجنسی نائح من الا طیار
هماج همّی وهماج لی تذکاری
دوش برشا خلند رخت یکی سرغ
گریه بیکرد و میگریست بسزاری
قلت للطیبر لم تنوح و تبکی
فی دجن اللیل والنجوم دراری
من جدام ز بیازان مینسالم
توجه نسالی که باما مساعد بساري

شیوه و سبک ابیات رابعه زین العرب همان شیوه و سبک شعرای
دوره ساماپیان است و این معنی بر اهل نظر پوشیده نیست.
اما رابعه عدویه قسمی از شرح حالش در شرح شریش بسر
مقامات ابوالقاسم محمد حیری در رضن شرح مقامه چهلان مسطور
است و مختصر کاز مضمون آن بفارسی چنین است که پدر رابعه
عدویه اسماعیل نام داشت و رابعه در زهد و عیادت باعلى درجه
رسیده بود و روزی بسفیان تبری که ازا و پرسید ما حقیقت ایماقث
جواب گفت "ماعبدته خوف النار ولا رجا الجنۃ فاکون کلا جیر۔
السویل عبدته حیا له و شوقا اليه و این اشعار رابعه
در این معنی گفته است :

احبک حبین حسبالمیروی

وحبالانک اهل لسناک

فاما السڈی هو حبالمیروی

فسغلن بذکرک عمن سواك

واما السڈی انت اهل له

فكشك لی الوجه حتى اراك

فلا الحمد لی ذاولا ذالمیا

ولكن لك الحمد لی ذاو ذاتک

وازاین قبیل درباره او بسیار سخنان نوشته اند .

۵- مقصود از زیانه دختر عربون الظرب بن حسان
 بن اذینه السعید علیقی است عمو مزبور رجزیره و ملک
 سپرکه در قدیم شهری بین دجله و فرات بوده است سلطنت
 داشت جزیمه بن مالک بن نیم ازدی که در سواحل فرات سلطنت
 داشت و مدت شصت سال پادشاهی کرد پاکستان عربون الظرب
 بمحاربه پرداخت عمو مزبور رجنگ مغلوب و مقتول گردید و
 لشکر پریشان گشت پس از عمو دخترش نائمه بجا ی پدر -
 پسلطنت نشست و اورا آزان جهت زیان گفتند که موی سرش بسیار
 بلند و زیبا بود زیان پس از جلوس بر سر پسلطنت لشکر پریشان
 پدرش را جمع آوری کرد و فرماتروایان هم جوار خود را منکوب و مطیع
 ساخت و چون همه ملوک هم جوار بدست او ذلیل شدند این
 جمله ضرب المثل شد که گفتند "اعز من ا LZ بـا" زیان دارای
 صورتی بیش زیبا و عقل و درایت و جمال بسیار بود پس از آنکه
 ملوک هم جوار را مطیع خود کرد در صدد پرآمد انتقام - درین
 را از جزیمه بگیرد و بجنگ با جزیمه تصمیم گرفت خواهش ریشه
 اورا آزان اقدام ممانعت کرد و گفت ترا با جزیمه قدرت محاربه
 نیست و اگر خواهش که با و دست یابیں باید بنای کار را بر حیله و
 مکرگذاری و بجزیمه پیغام دهی که تو را بحاله نکاح خسود -
 درآورد و اورا بملک خود دعوت کن و ناجار جزیمه فریب خسورد

چون وارد مملکت تو شود اورا دستگیرکشی و بقتل برسانی
زیا، این پیشنهاد ریبه را بهذیرفت و رسولی نزد جذیمه
فرستاد جذیمه که آوازه جمال و کمال زیا را شنیده بود با أمراء
دریار خود مشورت کرد همه اورا بقبول تحریص کردند مگر یک تن از
مقربان جذیمه موسوم بقصیر بن سعید بن عزروکه اورا از قبول ممانعت
کرد و گفت همانا تو پدر زیا را مقتول ساخته و بقول معروف پدر -
کشته را کی بود آشتب؟ زنهار فریب نیا را مخورو دعوتش را
مهذیر جذیمه که در سر هوای وصل زیا و حکمرانی بلاد او را
داشت بنصیحت قصیر اعتمائی نکرد و پیشنهاد زیا را بهذیرفت زیا
جذیمه را بملکت خود دعوت کرد و نامه بجذیمه نگاشت و هدایای
بسیار رضیمه برای او فرستاد جذیمه تصمیم گرفت که نزد زیا رود و
همه دریاریان اورا تشویق میکردند و تبریک میگفتند مگر قصیر که
نمیگذاشت زیما را معمرا تحدیر میکرد ولی سودی نیخشید و جذیمه
بجانب مملکت زیما روان گردید قصیر گفت "ایها الملک کل عزم
لایوئد بحزم فاخره الى فساد" ولی جذیمه گوش نداد قصیر سر
گفت لولا آن الا مدور تجری على المقدور لعزمت على الملک ان -
لایفعل "جذیمه گفت همه شمراهان و مقربان من باینکار صلاح -
دیده اند بجز تو یکنفر که خالق" والرای مع الجماعة" قصیر گفت
آری القدر سابق الحذرو لا يطاع لقصیر ای" باری جذیمه

هفته هیجدهم

خواهرزاده خود عمرو را بجا ای خود نشانید و عالم دیار زیما گردید
و چون نزد یکسرید زیما، وصول خود را بیغام داد زیما راهیایت
سرویست داد و مقدار زیادی هدا یا واطعه واغذیه نزد —
جزیمه فرستاد قصیر را گفت "کیف تری؟" قصیر گفتن لمینظر
فی العاقب لم یامن المصائب بهترانکه از همین جا بملک خسود
بازگردی و خوش را به لایتیفکنی واگرد رفتن اصرار داری و
گوش یعنی صحیح من نمید همی بہتران است که هم اظبط باش اگر —
لشکر زیما که ترا بیش باز خواهند کرد دسته دسته بیانند و بازگرد نسد
یقین بدان که ضرری متوجه بتون خواهد شد ولی اگر سواران در دو
صف ترا استقبال کنند و در ترا گرفته روان شوند بدان که در
خط رافتاده اینکاین اسب تندر رورا که مخصوص است و موسم
به عصاست سوارشو که اگر سواران زیما ترا احاطه کردند با ایسن
اسب فرار کنی زیرا هیچ کس نمیتواند بعضی برسد . باری سواران
زیما اطراف جزیمه را مانند حلقه گرفتند جزیمه بقصیر گفت تکلیف
چیست؟ قصیر گفت تو که گوش یعنی صحیح من ندادی این سک
بیا سوار این اسب عصاشو و فرار کن ولکن جزیمه نتوانست
رای قصیر را انجام دهد و سواران زیما جزیمه را در میان گرفته
بردند قصیر چون چنین دید برا اسب عصا سوار شد ه لگام رارها
کرد عصا مانند برق و باد بتکا پود رآمد ه تا غروب آفتاب همچنان

میرفت تانزد عمرور سید و داستان جذیم را بگفت "زیاء" از بسالای
 قصر خود جذیم را دید که درین سواران می‌آید هس از وصول اورا
 اجازه ورود داد زیاء در میان هزاران کتیزکان ما هروی قرار
 داشت و همچو آفتاب مید رخشید آنگاه نزد جذیمه نشست و —
 چندان شراب با وتوشا نید که بی خود شد و چون رسم بود که جز در
 میدان جنگ پادشاهان را در حین قتل سرازتن جدان نمی‌کردند زیاء
 فرمان داد تارگهای جذیمه را زدند و خون اوراد رطشت طحلا
 ریختند و جذیمه را دفن کردند قصیر و عمرور رخداد انتقام گرفتن
 از زیاء برآمدند و قصیر خیلی اند پیشید و بعمرور گفت فرمان تایینی
 مرا ببرند و تازیانه بیشتمن بزنند تا سیاه شود و هس ازان نزد زیاء
 رفت و گفت ععروجانشین جذیمه چون خیال کرد که من خالوی او
 را تحریص کردم تانزد توشت ابد وا زاین جهت بیشی مرا برسد
 و تازیانه بسیار زده است و اینکه من بتوپنا هنله شده ام ۰
 زیاء سخن قصیر را صدق پنداشت و از مقربان خود ساخت قصیر
 روزی بزیاء گفت اگر روزی عمو بقصد انتقام لشکر بجانب تو بکشد
 چه خواهی کرد ؟ بهتر آن است که نفیی برای فرار خود بسازی
 زیاء فریب خورد گفت تفیی از زیر تخت خود بقسر خواهیم که در آن
 طرف نهر فرات است ساخته ام که برای روز ضرور تبدکار آیید
 قصیر کما زکین را زلگاه شده بود باطن اخوشحال شد و همچنان

در جلب اطمینان زیاد کوشید و یکی دو مرتبه برای انجام
کرد و سود بسیار آورد و مرتبه آخر که با اسم تجارت بیرون رفت نزد
عمرو شتافت و بکمک او دوهزار مرد شمشیرزن را در صندوقهای
سیاه رنگ بنهان کرد و بر شتران حمل نمود و با اسم مال التجاره
عازم پایتخت زیاد آمد و چون نزد یک رسید بیاران خود
دستورهای لازم را داد و قبل از آنها نزد زیاد رفت و اورا از
ورود مال التجاره آگاه ساخت زیاد برمیام قصر برآمد و چون شتران
را ببارگران بدید مطلب را فهمید و روی قصیر کرد و این ایام را
بگفت:

مال للجميل مثيمًا وئيدًا

اجنبی لا یحملن ام حد یستاد

ام صرفانیا بارہ اشد یہاں!

ام الرجال جثما قعـودا

حضور آنکه چرا این شترهای این طور سنگین قدم برمیدارند مگر
بار آنها سخنگ و آهن است و یا آنکه مس سرد و سخت بار آنها
کرد هاند و یا گوئی در هر صندوق مردی زانوبیغل گرفته و نشسته
است آنگاه روی یکیز کان خود کرد و گفت انى ارى العوت الاحرقى
الغراب بالسود . باری چون شتران بد روازه رسید در روازه بان
آن صندوق را که بار شترآ خربود یانیزه بزدن یکیزه پیمیلوی -

مردیکه در آن پنهان بود بخورد و آن مرد آوازی بداهه قبیل و قال از هر طرف بلند شد که بکمربده مردان جنگی از صندوقهای کشیده آن سرزمین از درون بسته بود بیرون آمدند و با شمشیرهای کشیده آن را سرزمین را تسخیر کردند زیا^۱ چون چنین دید بجانب نقب شتافت ولکسن عمرو و قصیر در بنقب را گرفته بودند زیا^۲ چون این بدید زهری را که در زیر نگین مخفی کرد بسیود به مکید و گفت بیدی لا بید عمرو و بر زمین غلطید و عمرو و قصیر او را چندان با شمشیر زدند تا جان داد عمرو بیرملکتا و دست یافتو حیره را بایتحت خود کرد و پس از او فرزند انس پادشاه بودند تا نوبت بقیعه این بن‌المندر معروف رسید که بدست کسری کشته شد پدر زیا^۳ در هنگام بعثت حضرت مسیح علیه السلام بقتل رسیده بود ^۴ عمرو جانشین جذیمه چنانکه گفتم پسر خواه را جذیمه بود جذیمه اول سلطان عرب بود که کفش برای کرد و بازو بند بر بازو بست و در مجلس وی شمع روشن کردند وی مردی با حزم و تد بیرون و در عراق حکومت خود را بسط داد و چون مبروض بود اعراب بجای جذیمه ایرسن باحترام او وی را جذیمه وضاح و ایرش میگفتند وی بت پرسست بود و دو بت با اسم ^۵ ضیرتین معبد او بودند که در حیره نصب کرد صبور قبیله ایاد چند تن از مردان خود را فرستادند و ضیرتین معبد جذیمه را زدیده بدیار خود بردند و بجذیمه پیغام —

دادند که معبدود تود راند ماست اگر قول بد هی که هیچ گاه
قتل و غارت نمایند ازی ضیرتین را نزد تو خواهیم فرستاد جذیمه
قبول کرد و شنیده بود که جوانی از قبیله لخس موسم بعدی طلب
بن نصرد ردیار ایاد مقیم است آن جوان را از ایاد برآمد لازمت شود
کرد و ایاد ضیرتین وعدی را نزد جذیمه فرستاد جذیمه بعدی
علاقه بسیار پیدا کرد و اوراساقی و تدبیم خود کرد رقاش خواهش
جذیمه بعدی عشق و علاقه پیدا کرد و با او سپرد که جون
جذیمه ازیاده ناب سرمست گردید رقاش را ازاویرا خود حـ
خواستگاری نماید، جذیمه در هنگام مستثن بیمل عددی رفتار کرد
وعدی همان شب وسائل عروسی رافراهم آورد صبحگاهان
نزد جذیمه معرفت خود را بعطر و مشک معطر کرد و بود که علامت
ازدواج بود جذیمه تعجب کرد و سبب پرسید عددی داشتن را
برای او گفت جذیمه بخش فرورفت عددی فرار کرد چنانچه باود است
نیافت و برخی گویند اورا گرفته بقتل رسانید آنگام رفاقت نداشت طلب
کرد و با او گفت.

حد شهنی رقاش لا تکذیب نمی

ابحر زنیست ام به جیـ

ام بعد فانت اهل لعیـ

ام یـ و فانت اهل لـ دـ وـ

رقاش در جواب پرادرگفت:

انت زوجتني و ماکت ادری

فاتانس النساء للقازيين

ذاك من شريك المدامه صرف

و تماديك في الصبا والمجون

جذمه رقاش راد رقص رش محبوس ساخت و هم از چندی -

فرزندی ازا و بوجود آمد که نامش را عمرو گذاشت و همانست که

جانشین جذمه ابرش گردید درباره عمرو و اولیل حال او -

داستانهاست که باید بكتب مفصله رجوع کرد (این جمله

در باره زیا و جذمه از شرح علامه شریشی بر مقامات

حریری از ذیل مقامه بیست و چهارم بنحو خلاصه اخسزو

پفارسی نگاشته شد)

سخن که باین مقام رسید سائلی گفت :

ذکر کتاب تهیج البلاغه را فرمود یدکه سید رضی مرحوم جمیع

آوری فرموده من شنیده ام که بعضی از بزرگان محققین

عقیده دارند که تهیج البلاغه را خود مرحوم سید رضی (یسا

دیگری) ساخته و بحضرت امیر ع نسبت داده است نظر

شما درباره این مطلب از چه فرار است ؟

ناطق گفت . - در یکی از مجله های علمی که در طهران

نشر میشود در این خصوص مقاله بقلم یکی از مطلعین دیدم که در آن راجع باین مسئله مختصری نگاشته بود و اینکه خلاصه آن مختصر را برای شما عرض میکنم .
 حضرت نهج البلاغه مجموعه از منتخبات خطبه ها و مراسلات ووصایای امیر ع است که ذوالحسین شریف اجل نقیبعلوین امام ابوالحسن محمد بن ابی احمد الطاهر ذی المناقب حسین بن موسی معروف بسید رضی متوفی سال ۴۰۴ یا ۴۶۹ ه ق در حدود سنه ۴۰۰ ه ق تألیف و جمع آوری نرموده است
 عده از نقاۃ مورخین صحت انتساب مندرجات کتاب مزبور را بحضرت امیر ع انکار نموده اند بعضی میگویند تا "لیف سید رضی" است و بعضی نسبت جعل و وضع آنرا بسید مرتضی علم الهدی برادر سید رضی داده اند بعضی هم صحت انتساب بحضرت امیر ع را تصدیق کرد مانند واژقون پنجم هجری باین طوف شروح مفصله و مختصر فارسی و عربی برآن نوشته اند علامه محقق قاضی این خلکان مؤلف کتاب مشهور و فیات الاعیان متوفی سال ۶۸۱ ه ق اول نویسنده محقق است که بشرح و بیان و صحت انتساب و عدم صحت خطب و مندرجات کتاب نهج البلاغه بحضرت امیر ع اشاره کرده است و این مسئله در صفحه ۳۶۵ جلد اول کتاب و فیات طبع طهران موجود

محاضرات

٩٢٣

است که در ضمن شرح حال علم الهدی سید شریف مرتضی
باين مطلب اشاره کرده و اختلاف آراء را در این خصوص نقل
فرموده است پس از این حافظ شمس الدین ابو عبد الله ذهبی
مؤلف تذكرة الحفاظ و میزان الاعتدال و دول الاسلام و تاریخ
ذهبی در کتاب میزان الاعتدال در ضمن شرح حال شریف
مرتضی علم الهدی او را جاعل و واضح مجموعه نهج البلاغه معرفی
کرده است و نیز حافظ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن حجر
عسقلانی متوفی بسال ٨٥٢ هـ ق در کتاب لسان المیزان که
تلخیص کتاب میزان الاعتدال سابق الذکر است و در شش
مجد تلخیص شده و در سال ١٣٢٠ هـ ق در هند بطبع رسیده
درج لد ٤ ص ٢٢٣ مصیرحا سید مرتضی را جاعل و واضح نهج
البلاغة دانسته است و میگوید (سید مرتضی علی بن حسین بن
موسى شریف مرتضی متکلم رافضی محتزلی صاحب تصانیف زیاد
از مربیانی و سهل دیباچی نقل و روایت میکند در سال
٤٣٦ هـ ق در هشتاد و یک سالگی وفات یافته است متهم
است بوضع و جعل نهج البلاغه و سرکس آن کتاب را مطالعه کند
یقین خواهد کرد کماین کتاب بدروغ منسوب بحضرت امیر علی ع
شد، است . . . الریخ

ونیز شیخ صلاح الدین خلیل بن ایوب صفوی (منسوب

پسند از بلاد شام) متوفی بسال ٧٩٤ هـ ق مؤلف کتاب (الوافى بالوفيات) و شرح لامية العجم وغیره منکراتتساب نهج البلاغة بحضرت امیر المؤمنین است و در کتب معتبره از مؤلفين معروف از قبل حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف الظنون و عفیف الدین یافعی مؤلف تاریخ مرآت الجنان و عبرة - الیقطان و ابن عمار حنبلی مؤلف شذرات الذهب وغیره نیز باین مطلب اشاره کردند اند استاد احمد امین صاحب کتاب فجر الاسلام و ضجنی الاسلام در ص ١٢٥ و ١٢٦ فجر الاسلام چاپ دوم پس از نقل اقوال بزرگان قبل در صحت انتساب نهج البلاغة بحضرت امیر ع شک و ریب اظهار میکند و دیگران نیز در تأثیرات خود مقدم نوشته اند که ذکر هریک موجب - اطنا بست ولی عده هم مانند ابن ابی الحدید وغیره و از متاخرین مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شرح مفصل به نهج البلاغه نگاشته اند و انتساب آن را بحضرت امیر ع تصدیق کرده اند . علامه محقق عزا الدین بن عبد الحمید بن هبة الله مدائنی محقق اهلی معروف باین ابی الحدید متوفی بسال ٦٥٥ هـ ق شرح مفصل بنهج البلاغه نگاشته و آن را بوزیر مویسی دین بن علقمی که از بزرگان شیعه امامیه بوده و در بغداد در قرن هشتم میزیسته تقدیم کرده است این شرح مکرر بطبع

رسیده است و در سال ۱۰۱۳ هـ شمس بن محمد بن مراد شرح ابن الحدید را بفارسی ترجمه کرد هاست ولی بطبع نرسیده عده شروح که برنهج البلاغه از طرف علمای سنی و شیعیه بفارسی و عربی نگاشته شده از پنجاه متجاوز است از جمله ملافتح الله کاشانی هم آنرا بفارسی ترجمه کرد، که بطبع رسیده ولی چندان خوب نیست از همه شروح مهمتر شرح ابن زید بیهقی صاحب کتاب صوان الحکمة است و شرح شیخ محمد عبد‌الحق مصری است که او ایشان را نشده و دومنی بطبع رسیده است.

چون رشته‌گفتار به این مقام رسید یکی از حاضرین، فرمود در این ایام یکی از شاعران معاصر اشعاری شیوه‌داری را زنان فرموده که خالی از لطافت نیست و من تسمتی از آن را برای دوستداران لطائف اد بیه میخوانم و چنین خواند:

روان پرور بود خم بهاری
که گیری پای سروی دست بهاری
بهار غاشقان رخساری سار است
که هر جا نو گلی باشد بهار است
در این محفل چو من حسرتکشی نیست
بسوز سینه من آتشی نیست

الہی در کنند زن نیفتی
 و گرافتی بسرور من نیفتی
 دلم رانو گلی بیمان شکن سوخت
 چو داغ لاله سرتاهای من سوخت
 از آن گلبین نصیبم داغ و درد است
 زن بدخوبلای جان مرد است
 زنان چون آتشند از تند خوئی
 زن و آتش زیک جنسند گوئی
 نه تنها نامرادان دل شکن باد
 که نفرین خدابهرجه زن بساد
 نباشد در مقام حیله و فتن
 کما زنا بارسا زن "پارسا زن"
 زنان در مکرو حیلت گونه گونند
 زیانند و فربنند و فسو نند
 چو زن یار کسان شدماراز اویه
 چو تردامن بود گل خساراز او به
 منه د رمحفل عشرت چرا غمی
 کزا و بروانه گیزد سراغی
 میشان دانه در راه تذریوی

که مساوی گیرد از سروی بسیار
 جهان دا اور جو گیتی را بنگاکرد
 پس ایجا د زن اندیشه ها کرد
 همین تاکند اجزای او را
 ستاند از لاله و گل رنگ ویسو را
 ز دریا عمق و از خورشید گرمی
 زاهن سختی از گلبرگ نرمی
 اضافت از نسیم و مویه از جسوی
 ز شاخ تر گرائیدن به رسوی
 ز اموج خرو شان تنده خوئی
 ز روز و شب و رنگی و دروئی
 صفا از صبح و شورانگیزی از مسی
 شکرافشانی و شیرینی از نی
 ز گرگ تیز دنده کنه جوئی
 ز طوطی حرف تا سنجیده گوئی
 ز روباء دغل حیلت گرسرا
 ز مارجانگزا بد گوهربه سرا
 ز باد هرزه پونسا استواری
 ز دور آسمان ناها بسداری

جهان میرابهم آمیخت ایزد

همه در قالب زن ریخت ایزد

انتهی

۰ ۰ ۰ ۰

باری بسخن سابق برگردیم سخن از دشتر قائم مقام بود
 موحوم میرزا احوال قاسم قائم مقام پسر دیم میرزا عیسی قائم مقام
 است میرزا عیسی متوفی بسال یکم زاروک وست و سی و هفت
 هجری تمری معروف بمیرزا بزرگ فراهانی پسر میرزا حسن فراهانی
 از سادات حسنی عراق است که از ایشان نویسنده کان نیسان
 فتح علیشاه بیباشد میرزا عیسی نزد عباوه میرزا نایب السلطنه
 قاجار که فرمان فرمای آذربایجان بود سمت وزارت داشت و
 قائم مقام صدارت ایران گردید در انشاء و ادبیات فارسی
 مهارت داشته است با زمانندگانش در طهران و فراهان و آشتیان
 و عراق و آذربایجان موجود و معرفت بقائم مقامی هستند
 میرزا احوال قاسم قائم مقام دیم پسر میرزا عیسی بود که پندتاز ن
 پدرش بوزار تعیاس میرزار سید وحدتی پیشکاری حکومت آذربایجان
 را داشت وی شخصی عالم و ادبی و ادبیات فارسی و عربی
 محسوس است مشارالیه در زمان بخلوص محمد شاه در رسال یکم زارو
 د وست و پنجاه تمری بصدارت ایران رسید و بواسطه لیاقت
 و کیاست محسون و مبغوض اعیان ایران واقع شد

محمد شاه بسحایت آنان قائم، قام را که در سال یکهزار و پانصد و نوب و سه متولد شده بود در آخرین سال یکهزار و نویست و پنجماه ویک هجری قمری در رای غنگارستان فرمان داد بقتل رساید، ند و این رفتار تنفس دیدی در مردم ای بازگرد و منشل مشهور "صبر کن تا قائم مقام از گارستان برگرد" از آن زمان باقی مانده است (ملخص از کاهنامه جلال) قائم مقام را در حضرت عبد العظیم بنب قبر مفسر مشهور شیخ ابوالفتح رازی مدفن ساختند بحال قدم جل جلاله در لوحی قائم مقام را سید مدینه تدبیر و انشاء فرموده و اقدام محمد شاه را بقتل آن س شخص جلیل عمل منکر محسوب داشته اند منشات قائم مقام منکر بطبع رسیده ولیوان اشعار رهم بطبع رسیده وی در اشعار "ثنائی استشها" میگوید است از جمله اشعار اوست:

آه آزاین قوم بیمروت بیسکیتن

گُرْ دَرَى وَتَرَكْ خَمْسَهٗ وَلِسْرْ قَزْوِين

عا بیزوسکین هرچه دشمن وید خواه

د شمن ويد خواه هرچه عاجز ومسكين

تیخ و سناشان زکار غافل و درکار

ل هر ه ھینم شکاف و داس علفچیں

روی خیار و کد و گند چور سنت

پشت بخشیل عدو کنند و گرگین

مسرکه چون کم گشت واژه و طرف خاست

آتش توب و تفنگ و نیزه وزویس

لشکر قزوین و خمسه وری ازان داشت

با زس آید زیاد توب نخستین

دراین مقام نمونه از مشاتش را بعرض میروانم

ناغذیست که قائم مقام فراهانی بحالیجا میرزا بزرگ نوری

(والد جمال اقدس ابیه) وزیر نواب امام ولدی میرزانوشه

حبد ا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه التفات مخدوم

مشفق مهریان مشعر برکله های دوستانه و نصائح مشفانه -

و سید و مزید اعتماد بیقای عهد مودت گردید کلک مشکین

توهودم که زمایاد کند ببردا جرد و صد بند که آزاد کند

، گله فربوده بودید که چرا رقیمات مشفانه را بعرايس

صا دقانه جواب نکرد، ام مگر خود هنوز ندانسته اید که

فرمایشات سرکار شمه عین صواب است و مسئله بیجواب اگر

شما به بند که مخلص رقیمه ننو سید و رشحات کلک گهریار را از

مخلصا ن امیدوار دریغ بفرمائید جای رنجش و گله هست

برخلاف من که هرچه زحمت ندم خوبتر است خوب رویان را

شاهدی سزاوار است وزشت رویان را مستوری پهنه زستان

چندانکه مسجیتر مرغوبتر افتاد طیب عنبر هر چند مکر
 کرد د لکش تراست و بوسیر هر قدر زایعتر شود ناخوشت اگر
 من بالمثل خدام مخادیم گرامی را از روایح کریم پیازو سیر
 رنجه و دلگیر نمیسا نم راحتی برایشان خواسته ام وزحمتی کاسته
 بلی دریاب چاقو اگر حرفی دارید جوابهای شافی در مقابل
 هست چند بار که چاقوهای بسیار خوب منشار و ممتاز مغوب
 بحضرت سامی افزایش شد مقبول طبع بلند و ناطر مشکل
 پسند نیفتاد و بخداده خوشت راز آنها در رازخانه فرانسه و
 انگلیس بدست نمی افتد تاچه رسید ببارخانه تبریز و تقلیص
 از آن گذشته و قایع نگاری باین ولایت فرستادید که آفق -
 بود آن شکار افکن کتن صحراء گذشت کنج چاقو و گروگنه جمای
 و قند کارسکه دراین مملکت چنان شده اسلام در دیوار
 فرنگ و انصاف در میلان ایران و صبرد رقیوب عشاق ووفا در
 اقطار آفاق و ظلم در عهد عدل شاهنشاه و پول در کیسه نواب
 نایب السلطنه روحی فداء بلی ازاین سه متاع اگر در این
 حد ود وجودی هست از یخدا نهای بساط و انبانهای لانم -
 الا بساط باید خواست تاچه گند قوت بازوی توروزی که موکب -
 نواب رکن الد وله برجناح نهضت بود بسیار سخن و تلاش کرد که
 شاید برای نوهر کان بروجرد محمد که بنام از همه عالم امکان حشر

برتر گیرم .

یک قبضه چاقو تحسیل کنم صورت امکان نیافت وجود خارجی
نداشت امانصایح مشفقاته سرکار چون همه برونق مصلحت
بود و لائیل محکمه داشت بگوش جان شنیدیم و تصدیق
نمودیم و دربال فرمایشات سوکده شمارفته که البته حقیقت
تا امروز بر راهی صواب نمای ملازمان سامن مشهود و مکثوف
شد و خواهد بود متوكلا علی الله و مستحبنا به و مستمد امنه .
تاجه بازی نماید بیدقی خواهیم راند .

(نقل از کتاب منشآت تائیتمان فراهانی چاپ طهران)

صفحه ۴۲

حضرت عبد البهاء^ج جل ثنائه در ضمن بیان مبارک
در راه میرزا آقاسی که در جلد دهم رحیق مختتم در ذیل
”وزیری تدبیر“ مندرج است راجع بقائم مقام میفرمایند
قوله الاحلى :

..... قائم مقام نفوذ تمام داشت
و چون ارکان دولت و نوکرهای درخانه دست و پایشان
بسسه بود جرئت نداشتند دخل کنند مثلا
قائم مقام یکشواز از جزا مخصوص را میدید تحقیق در لباسهای

محاضرات

۹۳۳

او میکرد و حساب میکرد که دوهزار تومان لباسهای اوست
تحقیق د رمواجب او میکرد ششصد تومان داشت میگست
کسیکه ششصد تومان مواجب دارد چنگونه دوهزار تومان لباس
تمام میکند اینها از کجا بیدا میشود باری اینگونه دقتها —
داشت باطن خوشان نبود با حاج میرزا آفاسی سازش کردند
که باید برض قائم مقام برخاست بمحمد شاه گفت که نفیوز
قائم مقام طوری است که اگر بخواهد هرساعت میتواند اخلال
کند در بساط سلطنت . این بود که محمد شاه او را کشید
و بسیار کار بدی کرد اگر نکشته بود الان ایران بهتر زاین ممالک
بود بعد از قتل او حاج میرزا آفاسی دست و پا کرد محمد شاه
اول بطور مؤقت و بعد مستقل اورا صدراعظم کرد " انتهى
دختر قائم مقام مسماة بعزم خانم نیز شاعره بوده و این قطعه
از اوست که در جلد سوم خیرات حسان مندرج گردیده است:
تاکه توانی بجهان راست بیاش
راست روان رانزند کج نهاد

معتقد مردم دنیا میباشد

آماز این مردم کج اعتقاد
چنانچه گفتم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بسر میرزا بزرگ
قائم مقام است فراهان ازدواج عراق یعنی سلطان آبنداد

است که امروز انوا "اراک" میگویند در صفحه ۱۰۹ جلد چهارم
 مرات البلدان ناصری درباره عراق چنین مینویسد قوله ره :
 " سلطان آباد مشهور شهرنو که باصطلاح حالمیست
 شهر عراق همانست از بنایهای مرحوم سپهبد ارج و قریب هفتاد
 سال است که این شهر بناسده و مرحوم سپهبد ارج بعد از ساختن
 این شهر مسجدی در آرگه بنانود و مسجدی دیگر هم
 ساخته که با اسم آخرین ملا محمد علی معروفست تاریخ بنای این
 دو مسجد با بنای شهر تفاوت ندارد و مسجد حاجی تقی خستان
 شصت سال قبل در این بلد ساخته شد و حالا خراب است و قبله
 مسجد از بنای حاجی طهماسب هم در شصت سال قبل
 بناسده و مسجد آخرین ملاشیس العلی هم شصت سال قبل -
 ساخته شده و مسجد آنامیین هم بوده که حالا خراب شده
 و مسجد عبدالتعیم در ۵۵ سال قبل بناسده است
 انتهی " " ملخصاً "

اما حضرت عبدالعظيم که در ضمن گفتار بدان اشاره شد امروزه
 بزاویه حضرت عبدالعظيم معروفست و قبر عبدالعظيم بن عبد الله
 بن علی بن حسن بن زید بن ابی محمد الحسن بن علی -
 بن ابی طالب عليه السلام در آنجاست در حالاتش نوشته اند .
 كان على جانب عظيم من العلم والفضل والعقل والتفوى

فحسب الدلالة على جلاله قدرة انه عرض دينه الحق على على
الهادى (١٦٩ هجرى - ٧٨٥ ميلادى) بارى شرح حال
حضرت عبدالعظيم دركتاب صدۀ الطالب ص ٢١ و رجال -
نجاشى ص ١٧٣ و كتاب در النظيم وغيرها مسطور گرد يسده
است سپهر کاشان در مجلد پنجم ناسخ التواریخ چنین نوشته
است ص ٢٠٢ عبد العظیم بن عبد الله بن على الشدید بن
حسن بن زید بن حسن بن على بن ابي طالب عليه السلام المکنی
بابا القاسم مناعت مقام و جلالت قد روا ز آن افزون است که کسی
در طی تحریر آرد مضجع مبارکتی در ارض ری در مسند
شجره است و قبرش زیارتگاه فاصح و دانی است و در توابع زیارت
او از ائمه معصومین حدیث کرد هاند ابوعلی محمد بن حمام سنده
بحسن بن على العسكري میرساند که از جلالت قدر عبدالعظيم
سؤال کردنند فقال لولا لقناناما اعقب على بن الحسن بن
زید فرمود اگر عبدالعظيم نیوی میگفتیم على الشدیدین حسن بن
زید فرزند نیاورد اما عبد العظیم را پسری بود بنام محمد او نیز
مردی بزرگ و بذات و کثرت عبادت معروف بود . انتهى
از قلم مبارک حضرت اعلى جل ذکره زیارت نامه با عزاز عبد
العظيم مزبور نازل شد ماست .

جمال القدم جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالى عظیم و حمره

علیهمابهائی بلقاً من فازبلقائی فائز شدند . انتهی
 مقصود از عظیم حضرت عبدالعظیم و مقصود از حمزه امامزاده
 حمزه است و مقصود از من فازبلقائی مرحوم حاجی میرزا مسیح
 خواهرزاده میرزا آقاخان سوری است که مابین قبر عبدالعظیم
 و شاهزاد حمزه مدفونست و درالواح جمالبارک اظهار
 عنایت باو شده است و در سفر جمالبارک جل جلاله بجانب
 خراسان همراه موکب مبارک بوده است .

بسیاری از علماء و معارف در جوار حضرت عبدالعظیم
 مدفونند از جمله شیخ حدائق متوفی درسال سیصد و سی و یک
 هجری مؤلف کتاب من لا يحضره الفقيه که از کتب اربعه
 شیعه است قبرش نزد یک قبر عبدالعظیم است و نیز ابوالفتوح
 رازی مفسر معروف شیعه در جوار عبدالعظیم مدفونست
 قبرناصر الدین شاه قاجار نیز در جوار عبدالعظیم است وی -
 پسر محمد شاه قاجار متولد در ششم ذی القعده سال هزار و
 دویست و بیست و دوی مجري و حاصل بر سر بر سلطنت درسال
 یکهزار و پیست و پنچاه هجری و متوفی درسال یکهزار و -
 دویست و نصت و چهار هجری است و جمله (خیک ترکید)
 ماده تاریخ وفات محمد شاه قاجار است مادر ناصر الدین شاه
 معروف به محمد علیاخواه بیهی خان کرد بود که در حبس چهاریق

که اصل اسعش شهرک بوده حضرت اعلیٰ جل ذکرہ را باو -
 سپردند تولد ناصرالدین شاه در سال یکهزار و دویست و چهل
 و پنج هجری است و در سال یکهزار و سیصد و سیزده هجری
 بدست میرزا رضا کرمانی که از پروان سید جمال افغانی بود
 در حضرت عبدالعظیم بقتل رسید شرح حال ناصرالدین شاه
 و اشعارش و حکمی که برای اضمحلال اصحاب تلخه طبرسی
 بهمدهی قتلی میرزا صادر کرده و لوح مبارک سلطان وغیره
 بتفصیل در کتاب درج لثائی هدايت جلد دهم ص ۱۳۹ ببعد
 من در حست اگر فرضت فرمودید و میل داشتید مراجعه فرمائید .
 قبر ملاعلی کنی که لوح قهریه از قلم جمال‌القدم جل جلاله
 در باره‌ها و نازل شده و در مائدۀ آسمانی صورت آن لوح مبارک
 مندرج گردیده نیز در جوار قبر شاه ناصرالدین مذبور است ملا
 علی شرح حال خود را در ضمن کتابی با اسم توضیح المقال
 نگاشته است مشارا لیه حمواره سعی میکرده که در تزد شاه
 ایران احبابی‌الله را دشمن سلطنت جلوه دهد جناب
 ورقاش همید در استدلا لیکه در انبات امراض اعظم نگاشته است .
 " بیانی باین مضمون فرموده که ملاعلی کنی بناصرالدین شاه
 نوشت که پیروان بھا اللہ دشمن قبله عالم دستند و میخواهند
 بساط سلطنت اعلیٰ حضرت را بهم بپهچنه و در این ایام مكتوبی

از جانب بهاء بیرون اش رسیده که منتظر باشد در وقت
 شمشیرهای ما از نیام بیرون آمد خرچ کنید و معلوم است که
 شمشیر را برآورد اختن اساس سلطنت اعلیحضرت است را اگر
 برای ازین بردن علماء بود بیرون آوردن قلمراش هم از
 قلعد! ان کافی بود و احتیاجی به بیرون آوردن شمشیر از نیسام
 نداشت.^۱ این استدلالیه چنان ورقاء که بخط حضرت
 رق الله شهید نوشته شده بسیار نفیس است متن
 آن مال ورقاء و خط آن از رق الله است که هر دو
 شهید شدند در همان سال که ناصر الدین شاه بقتل رسید
 یعنی سال یکهزار و سیصد و سیزده مأین بنده در سال ۱۳۱۵
 شمس ۹۳ بیانی^۲ که از حضور احبابی خدم الهی در مشهد
 مستفیض بودم در نزد چناب میر علی صفر فردی کسی از
 قدیمی احبابی و از اعضای محل مقدس روحانی مشهد بودند
 کتابی دارای ۲۴۵ صفحه از آثار امیر حضرت ورقاء بخط ملیح
 حضرت رق الله زیارت نمود این کتاب را حضرت ورقاء برای
 هدایت یکنفر از علمای شیخیه که در تبریز بود مرقم و حضرت
 رق الله در ارض زنجان نسخه آر آن را بخط نسخ ظریف نکاشته و
 در خاتمه کتاب این عبارت را مرقم فرموده "کتبه احقوا لرقاء رق الله
 این ورقاء فی الارض الرازی ۱۳۱۱ شنبان و مهر شریف خود را هم
 در آخر صفحه قرارداده"

سبب تأثیریف و نکارش این استدلالیه از قرار تغیر آقسای
 فردی آن بود که جناب ناشر لفحتات الهیه آقا میرزا
 حیدرعلی اسکوئی علیه بهم الله در آغاز امر که بتتصدیق ایمان
 فائز کردیده بودند بواسطه ارادت و صحبتی که بیکی از
 علماء و اعیان اسکوموسم بحاج میرمصطفی داشتهاند مو
 مراسله تبلیغی بمسارالیه نگاشته و ببعضی آیات و احادیث
 نیز استشمام مینمایند عالم مزبور بجواب میدهد که اولاً ایسن
 احادیث صحیح نیست و انگهی جواب طائفه بهائیه
 راحابی کرده خان کوهانی نگاشته است در آن ایام
 جناب اسکوئی با مردم روتا ملاقات کرده و این مطلب
 را بایشان میگویند حضرت روتا رساله مزبره را نگاشته
 و برای حاج مصطفی میفرستند مشا رالیه در صدر جواب برآمده
 و پس از زحمات زیاده بالاخره جوابی نیتواند تهیه کند
 پس حاج مصطفی که باطنایا بر بمارک مؤمن بوده واز ترس
 پدر جرئت اظهار نداشته حکایت میکرده است که روزی پسر
 پدرم وارد شدم نیدم کتب بسیاری در اطراف خود
 چیده و چون مرا دیدم بکمک طلبی و کتاب
 اصول کافی را بمن داده فرمود اخبار و احادیث

لازم را پیدا کن و نشانه بگذا ر تا جواب بهائی هارا بنویس من
هم چند حدیث را که در کتب استدلایه اهل بهادیده بودم
نشانه گذاشت از قبیل لوح فاطمه وغیره که مشتبت مدعای اشل
بهای بود و کتاب را بوسی دادم چون مراجعته کرد برافروخت و
با همراه خشوت آمیزی گفت "اولان ... بولا رنمده ...
اثبات استعین ... نفس استعین ... نفی استعین"

نسخه این کتاب گویا محدود به سیاچهار باشد و صحیحترین
نسخه دادمین است که بخط حضرت روح الله اول کتاب مزبور
بجمله ذیل شروع شده "بسم الله ال تعالیٰ الحکیم الحمد لله
الذی بیدع ما یشاء بعشیته المہییته الغالبة علی ما فی
الانشاء التی خلقها بذاتها و ذوتها بنفسها من شئی فلیها

"اللخ"

و در ضمن از توقیعات متعدد حضرت اعلی والواح مهیمنه جمال
اقدس ایهی زیاد نقل فرموده از جمله توقیعات حضرت اعلی
توقيع متعددیست که در جواب سؤال سید جواد الحسینی وی
از قلم رب متبع نازل شده و عنوانش این است "...

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل طرازاً الواح
صیح الازل طرازاً للفاقائم بين الباين فلاحت واغاثت
... الى قوله الجل و علاً ولقد نزل بن کتاب من الواقع الدلی

وازجمله قسمتی از توقيع جواب مسئل میرزا محمد بیزدی و توقيع
جواب سئوالات نواب هندی و غيره دراین کتاب مسطور و لسوح
قتاب و ملوک و سایر ایات الهیه در آن مذکور است

وفات ملاعلی کنی در ریوم پنجشنبه هفدهم مهر سال ۱۳۰۶
سجری قمری واقع و عکس قلمی بزرگ ملاعلی کنی که بارتگ وروغن
کشیده شده و عکس قلمی و روغنی سید صادق سنگلچی که در -
لوحی از قلم مبارک حمال مبارک جل جلاله بخوبیت کاذب تعیین
گردیده پهلوی هم در رسمان حجره که قیرشاوه است بدیوار آویخته
است وفات سید صادق در ۱۶ ربیع الثانی سال ۱۳۰۰ هـ -

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قبرشاہ حزاده شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزا هم در جمار
قبرشاہ است و عکس او که با سیاه قلم کشیده شده بر دیوار
نصب گردیده شاہزاده شیخ الرئیس با مر مبارک مو من بوده
والواحی چند با عازما را باز قلم مبارک مرکز میناق جمل شانه نازل
گردیده است ولکن در دوره سلطنت محمد علی شاه قاجار
در سیاست دخالت کرد و با انکه نهی شدید را لواح مبارکه از
دخالت در سیاست نازل گردیده شیخ باین عمل مباررت کرد
و در نتیجه محمد علی شاه اور اصحاب و مغلول ساخت و در زنجیر
عکس ازاو برداشته اند و این زنجیر برای خاطر امر مبارک نبوده
بلکه برای دخالت در امور سیاست بود، است از محبس —

شیخ الرئیس این بیت را بشاه نوشت:

بردار تو از گدن من سلسه از لطف

شله
بر گردن یک سلسه منت بنه ای
محمد علی شاه اور اطلب کرد شیخ در حالیکه محمد علی شاه —
بخوردن انجیر مشغول بود نزدش رفت شاه از حالت جویا شد
شیخ گفت " خوردن انجیر از شاه " و کشیدن زنجیر از بند در گاه
آنگاه گفت که من بتفسیر خود معتبرم زیرا برخلاف امر مولای خود
عمل کردم و در سیاست دخالت نمودم شاه گفت چطور ؟
شیخ چند نفره از لواح مبارکه را که در باره نهی از دخول در

محاضرات

131

تاقدم دره سلوك زد يسم

پا ی بر تارک ملوك زد ی

بازار شعبده دون چارخ ها

چامه مادری دوکوک زدی

شیخ الرئیس در ننگام مکالمات و موعظه در ریالای منبر کلمات زیبا

و مسجع استعمال میکرده و برخی از جملات او هنوز برسید
 زیانهاست از قبیل "رحمت باران موجب رحمت باران است" و
 تافلک اطلس درد و رانست و ملکاقدس در طیران ۰۰۰ و غیره
 شیخ الرئیس در تاریخ بنای مقام اعلیٰ گفته است :
 کم الله کرم القدس

تزلت فیمه آیة الکرسی
 مستوی عرش ربنا الاعلی

نقطة الامر سید الانس
 مظہر العدل مصدر راحسان

جوهر العقل طالع رائف
 فی جوار البهاء مذ رفت

قبة الکبریاء بذی السرمس
 ملهم الروح صلح فی رواعی

قال اخ حظیرة القدس

۱۳۱۸ دجری قمری

"ش س"

(ش س امضای شیخ الرئیس است)

و نیز شیخ الرئیس این عرایض منظوم و منتشر باحضور مبارک مرکز
 میناق جلت تائید نکرد قوله ۰

العهد مخصوص ولی الامر منصوص و بنیان من اراده الله مرصوص
و جناح الوشم مخصوص - و يدفع الله شر المخصوص الذين هم
بخواتيم الشقاوة فخصوص قائلهم الله انى يوفكون وما راده الله
سيكون - حينئذ اهل الباطل ييكون ولا هل الحق شعـار
الطمأنينة والسكون

سحر بامعجزه پـهـلو نـزـنـدـلـ خـوشـدار

سامـرـیـ کـیـسـتـکـمـدـ سـتـ اـزـدـ بـیـضـاـبـرـ دـ

وله ايضاً

شـهـیـ کـهـتـلـحـ وـیـ اـزـمـنـ اـرـادـهـ اللـهـ اـسـتـ

پـهـ اـزـ جـمـالـ قـدـمـ بـرـحـمـهـ جـهـاـنـ شـامـاـسـتـ

نصـوصـ صـفـوتـ اوـ بـیـ شـمـارـوـزـانـ جـمـلـهـ

خـصـوصـ آـیـهـ نـاقـدـ اـصـطـفـيـنـاهـ اـسـتـ

گـرـانـبـهـاـسـتـ وـ جـودـ شـرـ پـیـسـ اـزـ صـعـودـ بـهـاـ

کـهـ وـجـهـاـبـهـیـ جـهـوـنـ اـفـتـابـ وـاـوـ مـاهـ اـسـتـ

پـیـوـاـسـتـ عـبـدـ بـهـاـءـ رـبـ عـالـمـ اـسـتـ اـمـرـوـزـ

سـخـنـ بـلـنـدـ وـ جـبـالـ خـيـالـ کـوـ تـاـمـاـسـتـ

درـآـنـکـهـ پـیـروـ اوـ رـسـبـارـ رـاهـ قـوـیـمـ

درـآـنـکـهـ خـصـمـشـ اـزـ رـاهـ رـاستـ گـمـاـسـتـ

حـسـودـ دـلـ خـورـدـ وـ جـانـ زـدـرـدـ مـیـکـاـهـدـ

است چراکه رنج حسد دل خورا است و جانگاه
چو اخسوه بی حسب یوسف فتاد اند رجب
ولی بعاقبتیش بین کمچا م او جاه است
نه هر که لاف زند از خلاف بتیوان گفت
که محرم حرم خارس لی من الله است
خدای گفت من المرشد قد تبیین غیری
ترا زطاعت منصوص حق چه اکراه است
جمال نقش بطا و سبیحة اللهم داد
و گرنه رنگ خم اند رشغال و رویاه است
بغصن اعظم ماراست اعتظام کسمه او
شکوه دالد چون کوه و خصم وی گاه است
بيان نیاشد سمجون عیان و من دیدم
که افزسر حقیقت یگانه آگاه است
”من س انتہی“
امربارک شد که شیخ برای تبلیغ بهندوستان سفر کرد ولی شیخ
با جراای امر مبارک موفق نشد.
این قطعه در دوره انقلاب مشروطیت ایران گفته توله:
ایمه مجلس آرا ازا بروی هد لالی
چشم تو انقلابی قد ترعا عتمدا لسی

ما و ترا ج گونه مسلک موافق افتاد

من شیخ پاک دامن تورند لا ا بالی

شیخ الرئیس بواسطه مرحوم موتمن السلطنه میرزا محمد رضاى
سیزواری وزیر خراسان که شرح اینیه (که درین سیزوار مشهد
ساخته و سایر مائرش در مجلد سوم مطلع الشمس صنیع الدلله
مرااغه مسطور است) بتصدیق امر فائزگردیده و در اوقاتیکه در قوچان
بوده لوحی از جمال قدم جل جلاله با عزاز شیخ میرسد که بوجد
آمد و قصیده میگوید و بواسوی لوح مبارک در آخر آن قصیده اشاره
کرده است. پیروان یعنی ازل شهرت میدارد که شیخ الرئیس
ازلی است و چون کتاب نقطه الکاف بطبع رسید یک جلد برای
او یکی از نقوص معلومه فرستاد شیخ الرئیس بس از مطالعه این
فرد را در پشت کتاب نوشته و بصاحب شرید کرد.
لعن تذخیر ای باد بر ملحد بند

از صبح ازل گرفته تا شام ابد

صورت قصیده که پس از وصول لوح مبارک سروده این
است قوله ره

نگاری آمد از بد از رویش نور حق بیدا

جهان بر حسن او شید اتشی کن تماشا کن

پیغمبر آمد از پسر ب طلوع خورشید از مغرب

زوجه الله مشوهارب تمشی کن تماشاکن
بیامد عیسی از گرد ون برست از بطن نون ذا لنوون
چه یوسف شد زجه پیرون تمشی کن تماشاکن
شعیبی پاک ازعیبی کلیعی ماه در جیبی سی
رسیده از مکن غیبی تمشی کن تماشاکن
جو سبح جان تنفس زدم از تور تقدس زدم
بافق و بانفس زد تمشی کن تماشاکن
یمی منکر بساقی بین بوجه الله باقی بین
حجازی راعراقی بین تمشی کن تماشاکن
گهی پشت حمار آید گهی اشترسوار آید
گهی تومن بیار آید تمشی کن تماشاکن
جهان مست از مد ام اور وان هست از کلام او
قیامت در قیام او تمشی کن تماشاکن
یکی خورشید پنهانی دمید از صفح روحانی
بیا انوار بزدانی تمشی کن تماشاکن
شب قدر و فتح آمد تنزل کرده روح آمد
دم فجر و صبح آمد تمشی کن تماشاکن
بکوب آن طبل آزادی که آمد نوبت شادی
جهان را از نوا آبادی تمشی کن تماشاکن

محاضرات

۹۴۹

همان باس شدید آمد همان خلق جدید آمد
همان رجع بعید آمد تمشی کن تماشاک—
تفیص یوسف ثانی دوچشم پیر کتعان—
دوباره کرد نورانی تمشی کن تماشاک—
جمال عالم بالا نمود ازا—
تعالی رینا الاعلی تمشی کن تماشا کن
زشطر وادی این گرفته آتشی در م—
درخت سبز شد روشن تمشی کن تماشاکن
چوشد دریای جان زا خرد رآمد گوهری فاخر
یکی دان اول و آخر تمشی کن تماشاک—
برون جست از حجر ناقه غنارت از بن ناقه
یکی شد سدریا ساقه تمشی کن تماشاک—
شد ه آئینه خاکی جمال غیب راحا ک—
که میگوید به بیباکی تمشی کن تماشاک—
خلیل بست شکن آمد کلیسم کوه کن آمد
صیبی اندر سخن آمد تمشی کن تماشاک—
زمین پر عدل و پر احسان خداد رهیکل انسان
تجلى کرد ه است این سان تمشی کن تماشا کن
حجا بملک چون شق شد ضمیرش غیب مطلق شد

انا اللہش هو الحق شد تمشی کن تماشاکن
 همان سلطان عادل را همان احسان شامل را
 همان انسان کامل را تمشی کن تماشاکن
 بودت کن زدل غوری بین حق را بهرد وری
 بهرد وری بیک طوری تمشی کن تماشاکن
 بجن و انس و نیک پند بوحش و طیرو دید و وود
 سلیمانی بنام ایزد تمشی کن تماشاکن
 چه میجوئی سوا خود بعیر آخر سرای خود
 خدار ارد رفنای خود تمشی کن تماشاکن
 نشین ای عاجزاند ره زنست پاک روح الله
 شفای ابرص و اکمه تمشی کن تماشاکن
 مخوان نقش متون خود نظر کن در بیطون خود
 پس آن دارالفنون خود تمشی کن تماشاکن
 چه تشیبیهی چه تعطیلی چه تنزیلی چه تا و پلی
 تو خود اجمال و تفصیلی تمشی کن تماشاکن
 بصاد صدق کن فکری که گوی نکه بکسری
 تو القرآن و ذی الذکری تمشی کن تماشاکن
 توزاقلیم بقاد وری خرمباتی و مخم وری
 زدل جوییت معموری تمشی کن تماشاکن

بجز در نقش انسانی خدارا بد نتوانی
در این مرات سبحانی تمشی کن تماشاکن

به بیفری وس عونی چه داری کبر فرعونی
چه موسی رنگ بی لونی تمشی کن تماشاکن

رهاکن جنگ جالوتی در این طالوت ناسوتی
همه اطوار لا هوتی تمشی کن تماشاکن

بسختی آهن ارباشی زد ستا وزهم پاشی
بنه رندی و قلاشی تمشی کن تماشاکن

ادرکا ساوناولهم ابمستی زن در دلمه
چه ئی در بند منزلها تمشی کن تماشاکن

بهشت عدن اگرخواهی بفیض خود بجوراهی
اگراز خوش آگاهی تمشی کن تماشاکن

گشوده روضه، رضوان پراز روح و پراز روحان
همه مریغان خوش الحان تمشی کن تماشاکن

حجاب تـن بـلک سـوزن بـقدر ثـقبـه سـوزن
بـملـك جـان كـشا روـزـن تـمـشـي كـن تـماـشـا كـن

مرا يـلـك جـذـبـه درـقـوـهـان رسـيد اـزـكـشـورـ جـانـانـ
كـنـ كـه سـرـزـدـ اـينـ سـخـنـ اـزـ جـانـ تـمـشـيـ كـنـ تـماـشـاـ

شمـيـصـ اـزـ بـمـنـ آـمـدـ نـسـيـمـ اـزـ يـمـنـ آـمـدـ
خـبـرـ اـزـ مـنـ بـمـنـ آـمـدـ تـمـشـيـ كـنـ تـماـشـاـ كـنـ

بنـهـ كـلاـ وـحـاشـارـاـ بـبـيـنـ شـاءـ كـماـشـاـراـ
اـكـرـخـواـهـيـ تـماـشـارـاـ تـمـشـيـ كـنـ تـماـشـاـكـنـ

رـهـاـ كـنـ اـينـ سـتـورـانـ رـاـچـهـ مـيـكـوـئـيـ تـوـدـ وـرـانـرـاـ
زمـيـنـ بـيـرانـ كـورـانـرـاـ تـمـشـيـ كـنـ تـماـشـاـ كـنـ

انتـهـاـ



شيخ الرئيس



میرزا محمد رضا مؤمن السلطنه سبزواری

یک از احباب الهی سؤال کرد کمیرحوم نعیم فرموده
”گرد اشعب مگرد حاتم شو“ مقصود چیست؟

دیگری از احباب فرمود مقصود آن است که انسان باید خود را بجسود
و سخاوت و اراده و مازنده حاتم طائی بدستگیری فقر او مستمندان
پردازد و از طمع و حرص اجتناب نماید اشعب بابا موحد شخصی
بوده است که در طبع و حرص در بین اعراب ضرب المثل بوده
و هنوز هم میگویند ”فلان اطعم من اشعب“ بعضی اور اشعب
بانه مثلثه نوشته اند غلط است زیاد رکب معتبره مانند
کتاب اثاثتبا بالفرح اصفهانی وغیره اور اشعب توشته اند بابا
موحد ما اشعب طماع اهل مدینه بود نام پدرش جیسر است

درباره طمع اشعب نوادر بسیار نقل کرده‌اند ادعا بیگنی
 است "از هر روزنی که دودی بیرون آید من بطمع آگوشت
 آنجامیروم و نان خرد میکنم" عمر اشعب هم مانند طمعش دلوانی
 و دلیریل بوده‌است و مدت یکصد و چهل و پنج سال زندگانی
 کرد و در سال یکصد و پنجاه و چهار سجری وفات یافت مرحوم
 جرجی زیدان مدیر مجله‌الهلال در کتاب حاجج بن یوسف
 که از حلقات تواریخ اسلامیه است شرح حال او را نوشته است،
 "صفات مذمومه همواره باعث زلت و حقارت است" بسیاری از
 عظامی رجال که دارای صفات مذمومه بوده‌اند در تواریخ بدان
 جهت‌گذام آنان با سایر مردم پست و حقیر در برگذیری ذکر
 شده است مثلًا سلیمان بن عبد الله لعلک که از خلفای اموی است
 بواسطه حرصی کمبیزاد خوردن داشته و بالاخره هم در اندر
 پر خوری وفات یافت و نیز معاویه بن ابو سقیان موسس خلفای
 اموی بواسطه پر خوری که اغلب میگفته "ما شیعت ولکن عیوب"
 یعنی سیر نشدم ولی خسته شدم "اسا میشان بایورق حمامی
 کمردی پست و حقیر بوده ولی در پر خوری مانند معوبه
 و سلیمان بوده است در کتب تواریخ در یک ردیف ذکر
 شده است.

سلیمان بن عبد الملك بعد از ولید درد مشق بخلاف فترسید و در روز

شبیه یازد هم جمادی الثانی سنه نود و شش هجری مردم با او
بیعت کردند سلیمان در روز جمعه بیستم صفر سال نود و نه
هجری پس از دو سال و هشت ماه و پنج روز خلاقت بواسطه
افراط در خوراک وفات کرد سنتش سی و نه سال بود گویند
خوراک سلیمان در هر شب آن روز یکصد رطل عراقی بود اغلب
اتفاق میافتاد که چون مرغ بربان برای او میآوردند میخواست
اورا باره کند و بخورد اگر ستش میسوخت دست خود را در آستان
خوبش میبیجید و من غ را باره میکرد و نیز هنگام خواب امر میکرد
در احتراف بسترسن ظرفهای پراز شیرینی یگذا رند و چون بیدار
میشد قبل از برخاستن مقداری از آن را میخورد (مرج
الذهب مسعودی جلد سوم ص ۱۱۲ طبع بغداد) بوعلسی
سینا متوفی بسلام چهارصد و بیست و هفت هجری قمری مدفون

تقليل ان اكلت و بعد اكل

تجرب فالشفا في الانهضـام

فليس على النفوس أشد بأساً

من ادخال الطعام على الطعام

مهمنترین دستور حفظ صحت و دفع امراض راجه‌القدم جل جلاله
در لوح طلب ذکر فرموده آنده‌ما بایه ہیوسته آن لوح مبارک را -

بخوانیم و بمندرجات آن دقت کیم تا همواره با بهجهت و سرور
باشیم و بواسطه انجام دادن دستورات مبارکه از هرگونه
مرض و بیماری محفوظ و مصون مانیم .

سائلی فرمود در لوح مبارک طب چند جمله است که مشکل
است خوبیست مطروح شود و مشکلات آن مورد مذاکره قرار گیرد
حاضرین با این مطلب همراهی فرمودند سائل گفت یکی قضیمه
فاعلان و منفعلان است .

یکفراز حاضرین فرمود مقصود از فاعلان حرارت و برودت
و مقصود از منفعلان یبوست و رطوبت است از آتجهت که یبوست
و رطوبت برانزحرارت و برودت حاصل میشود و حرارت و برودت
رافاعلان و یبوست و رطوبت را متفعلان نامیده اند و این مسئله
بتفسیل در کتب فلسفه حکماء شرق در ضمن احکام مزاج مسطور
و مذکور گردیده و شرحی مفصل در این خصوص در رسائل اخوان
الصفا موجود است .

سائل گفت جمله دیگر از لوح مبارک طب این است که میفرمایند
“... لیبقی الاصل علی صفائه والسدس و سدس السدس علی
حاله ... مقصود چیست ؟

نااطق قبل فرمود یعنی اگر کسی مطابق دستور مبارک رفتار کند
خون کماصل در مزاج است بصفا و اکیزگی خود پاقی ماند و درجات

معینه بلغم و صفراً در مزاج محفوظ میماند و هیچ یک از حدا
معین خود زیاد و کم نمیشود و باین جهت مرض در وجود انسان
حاصل نمیشود زیرا حصول مرض بواسطه غلبه یکی از اخلاط -
اربعه بلغم و صفراً و سوداً و خون است معنی سدس و سدس
السد سرا جمال قدم جل جلال‌الله روح زین المقربین نجف ایادی
اصفهانی در جواب سئوال او فرمودند قوله تعالیٰ •

*انا ارد ما بذلك مقادير الاحلاط فى الابدان المعتمدة على
ذلك القسم فاعلان البلغم سدس الدم والصفراً سدس البلغم
هذا معنی ما ذكرناه السواد أولانه اربع الصفراء الخ
برای شرح عزاج و کیفیت حصول و ترکیب آن بجلد اول کتاب شرح
حکمت تأله لیف جناب عزیزاً لله سلیمانی مراجعه فرمائید در این
کتاب مطابق عقاید فلاسفه شرق شرح مفصلی مندرجست لسوح
طبع باعذار میرزا محمد رضا طبیب یزدی نازل شده است •

حال پذکر حاتم طائی که در بیت نعیم مرحوم بود میپرسد ازیم :
حاتم طائی در سخاوت ضرب المثل است وی حاتم بن عبداً لله
بن سعد بن الحشچ است که در سخاوت و شجاعت و اسب سواری
ضرب المثل بوده سه تن از اعرا بجادلیت در اسب سواری و -
شجاعت معروفند و اشهر از هم محاتم طائی است و آن دونقر
دیگر یکی کعب بن امامه و دیگری هرم بن سنان است در باره *

حاتم گفته اند " وکان اذا قاتل غلب واذا نعم نهیب واذا فامر
 سبق واذا اسر اطلق واذا اثر اتفق یعنی در جنگ غلبه میکرد و
 تاراج مینمود و چون کسی ازاو چیزی طلب میکرد میداد و چون
 بمسابقه اسب دوانی شرکت میکرد میبرد چون کسی را سیر میگرفت
 ازاد میسلخت و چون شروتی میباافت برقرا و مردم میبخشید گویند
 حاتم نه تنها در دوران حیاتش سخاوت و کرم میکرد و بلکه پس از
 مرگش هم مهر مانان خود را ضیافت کردو این داستان از ایسن
 ترا راست که چند تن از سواران عرب بر سر قبر حاتم فرود آمدند
 و با خود چیزی برای خوران نداشتند کی از آن نان که با با خبری
 معروف بود در سبیل مطابیه گفت ای ابا سفانه " (کیه حاتم
 ظائی بوده زیرا در ختری سفانه نام نداشته) توکه در زندگی همه
 کس را مهمان میکردی اینک ماگرسه ایم مارا مهمان کن پس از ایسن
 گفتار سواران با استراحت پرداختند ناگاه ابا خبری از خواب
 پرید و فریاد برآورد وای وا شتم را کشت شتم را کشت
 رفقا یش سراسیمه شده سبب پرسیدند گفت حاتم را در خواب -
 دیدم که من گفت شتر تورا میکشم و من از صدای ناله شتم بیدار
 شدم رفقاد یدند شتر حقیقت ناله میکند او را کشتند و خوردند
 و بار و بینه ابو خبری را بشتران خود بارگردند و هر راه افتادند
 هنگام ظهر مردی بانهار سید و پرسید ابو خبری د رمیان شماست؟

گفتند آری گفت مرا عدی بن حاتم فرستاده که این شتر را
ابو خیری بدم نزیراعدی دیشب پدر خود حاتم را درخواب دید
که با وکفتا ابو خیری و سرماهانش از من طلب کردند که آنان را -
مهمان کنم من هم باشترا ابو خیری آنان را پذیرائی کردم و
اینک تو یک شتربرای او بفرست - اینک شتر را بگیر ابو خیسوی
شتر گرفت و بار خود را از شتران رفاقت ایش گرفته بران نهاد عدی بن
حاتم دوره حضرت رسول ص را درک کرد و طرماح بن عدی
از اصحاب حضیت علی علیه السلام است که در فصاحت معروف
و داستانهای ازاویا معاویه مقل کرده اند که در تواریخ مسطور
است .

یکی از احبابی الهی سؤال کرد که در کتاب اقدس خطاب به
پادشاه برلین می فرمایند "اذکرمن کان اعظم منک شانا ۰۰۰"
این شخص که از حیث شان و مقام بزرگتر و برتر از ملک برلین
بوده و سو^و حال و عاقبت وخیم اور ابرا^ی تنبه بملک برلین ..
تذکر فرموده اند که بوده است ؟

درجواب این سؤال یکی از احباب فرمود که مقصود ناپلئون سیم
پادشاه فرانسه است که لوح الهی را اعتنای ننمود و بجزای
عمل خود گرفتار گشت . در لوح مبارک سنه یکصد و پنج که از
کلک اطهر حضرت ولی امر الله جل سلطانه نازل شده باین

معنى تصریح شده است. در لوح مبارکی که عنوانش "الحمد لله الذي وفى الوعد" است پس از نقل آیات مبارکات نازله در لوح ملک پاریس و اندیارات شدیده نسبت با او که از قلم مبارک نسازل گردیده است در شرح و تفصیل آن لوح مبارک ازلسان مطہر جتین نازل گردیده است قوله تعالیٰ "تفصیل این لوح مبارک آنکه در ارض سریک لوح امتع اقدس مخصوص ملک پاریس نازل و ارسال شد و سبب تنزیل آنکه ملک در مجلس عالم کلمه گفته و آن اینکه ما از برای تمشیت امور متعلقه بخود نیستیم بلکه اگر مظلومی در عالم یافت شود و تدانیابد جواب میگوئیم و حق او را از ظالم اخذ مینماییم اینضمن کلمه اوبود کما زاوظاً هرشد و کلمه دیگر در جواب ملکروں گفته دنگامیکه ازاو سؤال تعوده که ما و توهedo و ازملت واحد هستیم چه ترا بران داشت که حمایت اسلام نمودی و با اود رمحاریه متحد شدی جواب گفته من اعانت اسلام ننمودم بلکه ندای مظلومانی که در بحر اسود کشتن های آنها را شکستی و غرق نمودی مراد از خواب بیدار نمود و بر رفع ظلم قیام کردم بعد از اصحاب این دو فقره لوح نازل و در آن میفرمایند دو کلمه در دو مقام از تواسته ع نمودیم که عرف عدل و انصاف ازاو متضوع اگر حضرت ملک خود را ناصر مظلومان میدانند چرا بنصرت ایسین مظلومان که چشم عالم شبه آن را ندیده قیام ننمودند مع آنکه

در سینه متوالیه ندای ایشان از همارضی مرتفع است و دراین
مدت تحت سیاط ظلم و غصب بوده اند بقسمی که هر صاحب
بصری گریست و هر صاحب قلبی نوحه نمود کم من ارض صبغت
من د مائدهم و کم من بلد ارتفع فيه حنینهم و ضجیحهم و
بکائدهم دران لوح اکتر از مصائب وارد اه از قلم اعلی ج-ساری
و نازل و بعد از ارسال مدته جواب نیامد بالاخره وزیر شریش
عویضه عرض نمود باین مضمون من نامه شمارا با وزیر خارجه به حضور
امیراطور برد. یعنی تفصیل راذکر نمود یعنی نامه را اخذ و پهلوی خود
گذاشت و تا حال جوابی دراین فقره ازا و ظاهره لذالعث ثانی
از سمه دشیت الهیه نازل شخصی ازمله ابن که با قبول فائز
عوص نمود بلسان فرنسا و ترجمه نموده ارسال داشتم العلم
عند الله این است که "میفرماید" ۰"۱" ای ملک ماشینیم از تو
کلمه را که تکلم کردی بان شنگامیکه سؤال نمود ترا ملک روس-
از آتجه واقع شد از حکم حرب جواب گفتی در مهد خوابیده بودم
بید ارکرد مراندای عباد مظلومیکه غرق شدند در حراسود -
میفرمایند شهادت بید هم ندا ترا بیدار ننمود بلکه هوای نفس
چه که امتحان کرد یم یافتیم ترافی معزل یعنی در کناری از کلمه
الی ان قال عزیزانه" اگر بودی تو صاحب کلمه مانبدت کتاب
الله و راه ظهرک بعد میفرمایند بـا فعلت با توجه عمل نمود

مختلف میشود امور دارمملکت تو و بیرون میرود سلطنت از کف تو
 جزاًی عمل تو درا نوچت میباشد نفس خود را در زبانی آشکارو
 اخذ مینماید لازل جمیع بائیل را در راتجاوا زاین امور مفری نیست
 مگر آنکه بر تصریح امر قیام نمائی و حضرت روح رامتابعت گنی
 در این سیل مستقیم و همچنین میفرماید آباعزت تو تورا منزه
 نمود لعمری این عزت پابند نیست زود است که زائل میشود مگر
 آنکه متسلک شوی بحبل محکم حق جل جلاله بعد میفرمایند
 بیسینیم لذت را که بتعجیل از ورا ای تحرک مینماید و توازن ائمین
 هشتی یعنی درخواهی و مطلع نیستن حال ملاحظه نمایید
 این امورات را بکمال تصریح از قبل اخبار نموده اند و اکثری
 ظهور این وقایع را متعین میدانند و محل میشوندند چنانچه
 وقتی شخصی از این عبد سؤال نمود که یعنی امپراطوری پاریس
 عزل میشود چگونه سلطنت از کفا و خارج میگردد و عزت اوچگونه
 زائل میشود و حال آنکه راس ملوک عالم است این بند ه عوض
 نمود که این عبد آگاه نیست و مطلع نه ولکن این قد رمیدانم که
 آنجه از لسان عظمت نازل جمیع در ظاهر واقع میشود می بینید و
 میشنوید باری مقصود خادم از این اذکار آنکه هر چیزی برآیات
 و بینات حق مطلع و آگاه شود و بعلم اليقین بداند که آنجه
 از بعد ظاهرا از قبل از قلم اعلی ناقل و چون الواح ملوک در سورة

هیکل نازل و همچنین لوح رئیس نزد اکثری چند سنه قبل از وقوع موجود لذا ذکر نشد و الا اگر این عبد بخواهد از آیات ظاهره و بینات باهره ذکر نماید دفاتر عدیده لازم و شاید بعضی در قبول آن توقف نمایند اخ انتهی
 یکی از باران سؤال کرد " توقيع مبارک حضرت اعلی جل ذکره الاعلى که میفرمایند یا مرات جودی لاشکون الیک عن کل المرايا لانهم بالوانهم الی لینظرون " خطاب بکیست ؟
 یکی از باران جواب فرمود .

مخاطب این لوح مبارک مرحوم حاجی سید جواد کرمانی معروف بکربلای است شمارالیه از قدما امر و در دوره حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی خدماتی نموده و دارای الواح بسیاری است شرح تصدیق شریف رامرحوم ابوالفضائل گلبائگانی در کتاب کشف الغطاء نگاشته و در کتاب جلد دوم درج ثالثی هدایت ص ۱۳۵ سطر ۱۰ تا عن ۱۳۷ سطر ۱۱ نقل شده مراجعت فرمائید . در تاریخ سند رمرحوم چنین مسطور است قوله ره :
 حاجی سید جواد کرمانی با اکثر ازمنا هیرا حبا موافقت و مصاحب داشته حتی با حضرات آقا سید عید السعادی قزوینی و حضرت ایادی امرابن ابهر و جناب آقا میرزا ابراهیم خان ایلچی واخوی زاد حضرت ذبیح کاشانی عکس برداشته و اخیرا



حاج سید جواد کربلائی

مسافرت بکرمان نموده و درخانه جناب اعتماد وزارت آقای
میرزا علی رضاخان محلاتی علیه بها "الله صعود فرمودند علیه
سلام الله . انتهى

سید عبدالهادی مزبور از قدماً امروأصحاب حضرت طاهره بوده
و با ایشان از کریلا بتزوین آمده و مدتها توقف کرده و در دوره
اعلان امر جمال قدم جل جلاله از زوجه خود که با مراد سایه
نائز نگردید منفصل و همشیر مزاده جناب طاهره را بنکاح خود
درآورد و پس از آن در عکا بحضور جمال مبارک مشرف شد و بخطاب
قد بیضت لحاق فی حب مولاک مخاطب گردید و بالآخره در
طهران وفات یافت . (ملخص از تاریخ مرحوم سمندر)
سائلی گفت در لوح سلطان ایران ذکر برخی از نفوس مانند
کعب بن اشرف و عبدالله ابی وغیره هم شد هاست اینان جمی
اشخاصی بوده اند .

یکی از اصحاب فرموداین نفوس از مخالفین رسول الله بوده اند
و عده آنان بسیار بوده است از جمله مخالفین و منافقین عبدالله
ابن میباشد عبدالله بن ابی بن مالک بن الحارث بن عبید الله
مشهور بابن سلول است و سلول نام مادر عبدالله بن ابی
است عبدالللها ز منافقین بود ولی پسرش عبید الله نام داشت و
مومن و موحد بود این ابی از پیش حبلى بود زیرا نسبش بسالم بن

غم بن عوف میرسید و سالم چون شکم بزرگی داشت اورا حبلى
میگفتند یعنی آبستن .

عبدالله ای از یهودا ن متفاق بوده است و در جنگ احمد که
بارسول الله از مدینه بیرون شد از منزل شوط که تامدینه —
نیمرسنگ راه داشت با سیصد تن یهود که هم سوگند او پروردند
رسول را گذاشتند و پمده بگشتند و بهانه عبدالله ای این بود
که من بمحمد پیشنهاد کردم از مدینه خارج نشود و اوبسخن
من گوش نداد من هم با مساعدت نخواهم کرد این آیه قران در
پاره عبدالله ای و همراهانش نازل شد قوله تعالیٰ .

”اذ حمت طائفتان منک ان تفشلوا و الله ولیهمما على الله
فليتوكل المؤمنون مقصود ازد و گروه که در آیه مبارکه فرموده عبدالله
ای و همراهان او هستند و این آیه مبارکه نیز در باره آنان نازل شده
قوله تعالیٰ . ” ولیعلم الذين نافقو و قيل لهم تعالوا فاتلوا
فی سبیل الله او ادوا فعوا قالوا لمو نعلم قتلا لا تبعناکم فهم
للكفريونه اقرب منهم للا يمان ” ان کسيکه ايشان را بجهه اد
دعوت کرد و نصیحت کرد عبدالله بن عمر و بن خرام بود ولکن
نصیحت او بر عبدالله ای و همراهانش مفید نیفتاد . عبدالله
ای بیوسته بمعاندت میکوشید و بعد از غزوه بنی المصطalisق
 بواسطه منازعه که بین دونفر از اصحاب در سرآب کشیدن از

چاه حاصل شد مبدع عبداللطابی بتحریص منافقین بر مخالفت
 رسول الله پرداخت و سخنان زشت گفت چون حضرت رسول
 ص شنیدند رنجیده خاطر شدند عمر بن خطاب اجازت خواست
 تاعبدا لله را بقتل برساند حضرت فرمودند از قتل او قلوب بزرگان
 پیتر را تب لوزه گیرد عبدالله ابن را پسری بود موسوم
 بعیید الله که در ایمان و ایقان خالص بود چون شنید کسی
 رسول الله آن هدایش رنجیده خاطر شده نزد حضرت مشرف شد و
 عرض کرد اگر اجازت فرمائی پدرم را بقتل بر سام حضرت فرمودند
 من بقتل پدرت فرمان ندادم و تاد ریمان ماهست محترم
 خواهد بود پسر عبدالله ویارانش او را سخت سرزنش کردند و در
 نزد همه ذلیل شد و این واقعه بسیل بیجم هجرت بود ولی —
 عبدالله باز بهمان نفاق و دشمنی میزیست و داستان افک
 عایشه را سین عبداللطابی درست کرد و چون چشم بصفوان
 جمال افتاد که با عایشه وارد مدینه شد گفت "والله مانج منها و
 مانجت منه" پیغمبر بعد از نزول آیات قرآنیه که در تبریز
 عایشه نازل شد عبدالله ابن ویارانش را حاضر کرده حد قذف
 برایشان جاری ساخت پس از خروه عبداللطابی در سال نهم هجره
 بعد از مراجعت حضرت رسول از غزوه تبوك در عشر آخر شوال
 مریض و بیمارشد و پس از بیست روز در شهرذی القعده همان

سال جان بد اد واو رئیس منافقین بود در حین ورود حضرت رسول حرامکه بعدینه بزرگان انصار و روسای طوایف از آن حضرت استقبال کردند عبدالله بن ابی برسرا مایستاده بود و چون مشاهده موكب عظیم رسول اللهم را نمود آستین خود را بر پیشی نهاد که گرد و خاک وارد بین او نشود و جلو رفت سه بحضرت رسول ص عرض کرد ای محمد این قوم تورا فریب دادند و تو هم قریب آنان خوردی حضرت رسول اعتنائی نفرمودند صعید بن عباده بحضور مبارک عرض کرد یا رسول الله بسخنان این شخص اعتنائی شنید زیرا این سخنان را از روی کینه و حسادت میگوید زیرا بنابود که مردم مدینه اورا برخورد ریاست داشتند و اینکه شما بدینه تشریف آوردید ریاست او از بین رفت از این جهت با شما و اصحاب عداوت دارد و از روی حسد سخن میگوید و از جمله مخالفین حضرت رسول ص که در لواح مبارکه نامش ذکر شده است و لید بن مغیره است و لید بن مغیره از مخالفین حضرت رسول بود و در سال اول هجرت راه عدم سپرد ولید را عدل قریش میگفتند از پهرا آنکه جمیع قریش یکنوبت خانه مکه را میپوشانیدند و یکنوبت ولید میپوشانید بالجمله در سنگام نزع ولید بن مغیره بشدت میگریست ابو جهل گفت ای عم چندین چه جزع کنی سوکنده باد کسرد

که جزء من از بیم موت نیست بلکه از آن میترسم که دین ابن ابی
کبشه در مکه گسترده شود و ابوسفیان گفت متوجه من خامن کیم کیه
دین او را نگذارم شایع گرد و آن حضرت را از این روی ابن ابی
گفتند که امنه ماد را ود ختر و هب بین عجده مناف بود و ماد رو سب
عمره بفت و چرین غالب بود و کبیت و جرایسو کبشه بود و ا و
دریت پرستی با قریش مخالفت کرد و شعرا ای شامی را پرستش
نمود و چون پیغمبر در پرستش اضطراب نیز مخالف قریش بود و را
ابن ابی کبشه گفتند و اشعار ایں آیه کریمه آنده هورب الشعیر
بدائل است که رسول خدا ای اگر چه در زنگ عبادت بتان با ابی
کبشه موافقت دارد اما در روییت شعری تیز با او مخالفت
کند . (ناسخ التواریخ جلد سیرت و ولایع بعدان - جلد اول
از کتاب دوم)

واز جمله مخالفین رسول اللہ ابو لهب بوده است .
ابو لهب - عم پیغمبر اکرم بود و با آنحضرت سخت دشمنی
داشت پس از جنگ بدر کبری که حزمیان بعکه باز گشتند
داستان غلبه اصحاب رسول صیرا بر اهل مکه گفتند در جلد
اول کتاب دوم ناسخ التواریخ در ذیل واقعه بدر کسری
چنین مسطور است قوله :
” دراین سنگام ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که تیز

از هزینه‌ی این بود از راه پرسید ابو لهب گفت ای فرزند برادر من
تو خبرگوی که بتحقیق سخن کنی گفت ای عمو چون گوینم که ما چون
با اصحاب محمد رو با روی شدیم بر جای خشک بماند یسم
و همی دیدم که مسلاع جنگ ازما میگشایند و دست ما برشت
می‌بندند ۰۰۰ ابورافع غلام عباس بن عبدا لمطلب گفت سوگند
با خدا ای که ایشان فرشتگان بود ماند ابو لهب از سخن او
در غصه شد و مشتی بر روی او زد و اورا برگرفته بزرگین کوفت و با
تازیانه اش زحمت فراوان می‌کرد ام الفضل زوجه عباس چون
این بد است در خشم شد و ستون خیمه برگرفته بسوی —
ابو لهب بستافت و ناگاه از قفاش درآمد و برسش کوفت
چنانکه خون از او بیرون گشت اگر عباس غایب نبودی تو بسا
غلامش این نتوانستی کرد پس عزم ایشان را از هم بازنشاندند
وابو لهب بخانه خوش شد اور رنج و تعجب میزیست چون
دشت روزگذشت خدا ای مرض عده سه را براو مسلط کرد و آن —
مرضی بود که درین دانه‌ها برمی‌آمد و ناچار به لات میرفت
و معاشران را مانند ظاعون سرایت میتمود لاجرم ابو لهب را
چون این تعب افتاد و جان بدادرزن و فرزند از بیم گزند بسا
او تزدیک نتوانستند شد و سه روز جسد پلید او پر جا بود و مرد مان
مکه اهل اورا از تقاعد درد فن او ملامت میکردند عاقبت الامر

حالان را با جرت گرفته نعش اور اتاسراه عمر حمل دادند (عمر بفتح اول و نانی نام کوهی در مسیل مکه است) و بکوی اندر ش افکنندند و فرزندان و خویشان ازاود و رایستاده سگ و خاک پسوند او پرتاب کردند تا جسدش پوشیده شد و تا کتون هر که بدانجسا گزد سنگی چند بد و افکند اینک مانند تلی بزرگ شده و از جمله مخالفین و منافقین که در آثار مبارکه الہیه در این ظهور مبارک تامش مذکور گردید ابو عامر اهل ادب است.

ابو عامر ادب - از قبیله اوس بود و مسلمان شد و بعد بر تحریک و مرتد گردید و در غزوه احمد با لشکر شمن بود و بر حضور رسول عن و اصحاب اذیت بسیار کرد و در حین جنگ بر سرور اللہ گفت این چهائین است که آورده فرمود این دین حنیف است گفت بدعتی چند بر آن افزوده فرمود "بل جئت بهما علیٰ وجهها یا فاسق ابو عامر گفت خدا ایت در غربین بعیراند حضرت فرمود فعل الله ذلك بالکاذب و از این روی ابو عامر در روم - غریب وار بعد بالجمله ابو عامر قبل از بعثت رسول عن بظهور آنحضرت مؤبد میداد پس از آنکه رنجید و مرتد شد میگفت آنکسی که من میگفتم محمد نیست بنجاه نفرات اقوامش هم اورا - متابعت کرد مرتد شد و از مدینه بمکه رفتند زیرا مردم مدینه در جاهلیت بسخنان ابو عامر توجه داشتند هی از ارتداد هم خیال

میکرد که آن احترام و نفوذ سابق را درین مردم مدینه دارد و
پقیش وعده داد که اسوده باشد من تمام همراهان محمد را بیک
کلمه بجانب خود میکشانم و چون روز جنگ رسید او ابو عاصم را مل آمد
و مردم را که قبل از فرمان پذیرا و بودند مخاطب ساخت و تحریص
کرد تا از مساعدت محمد دست بکشند ولی هیچکس بسخن او
توجهی نکرد ابو عامر سخت شرمصار و در نزد قریشین اندازه
خجل شد انصار ابو عامر را دشمن دادند واواز خجلت بتزد قریش
دیگر بر نگشت و تیر بر روی مسلمین افکند و طولی تکشید که روی
بگریز تهداد ولکن پسرش حنظله در راه خدا بشهادت رسید حنظله
در شبیکه فردای آن جنگ احمد بود زفاف داشت و از حضرت رسول
اجازه خواست که برای زفاف در مدینه بماند حضرت اج-زاوه
فرمودند و او ماند این آیه در بارما و نازل شد عاست قوله
تعالیٰ . "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا
مَعَهُ عَلَى أَمْرِ جَمِيعٍ لَمْ يَذْهِبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوْهُ إِنَّ الَّذِي يَسْتَأْذِنُ
يَسْتَأْذِنُ تُونكَ وَلِيکَ الَّذِينَ يَوْمَئِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوْنَ
لبعض شاپهم فاذن لمن شئت منهم واستغفر لهم ان الله
غفور رحيم . باری حنظله شب زفاف را بسربرد و صبحگاهان—
بیاد آورد که رسول الله در میدان جنگ است راضی نشد که خود
بعیش و عشرت باشد و یکسره بنصرت رسول الله در غزوہ شرکت

کرد ایوسفیان را از اسب بخاک افکد و اسب او را بی کرد که ناگاه
 اسود بن شعوب اورا باعیزه بشهادت رسانیده و شب قبل
 زوجه حنظله خواین دیده بود و تین داشت که شوهرش
 شهید می شود . حنظله ملقب به غسل الملائکه است زیرا
 پیغمبر فرمودند من دیدم که حنظله را ملائکه غسل دادند و لقب
 ابو عامر را هب بقول حضرت رسول الفاسق شد و با ابو عامر الفاسق
 معروف گردید ابو عامر تا آخر ایام خود از مخالفت رسول الله
 ص دست برند اشت و نصرانی شد و برم رفت تا از قیصر روم
 برای ... ناختن اسلام مساعدت طلبید و ازان جای برخی از
 همدستان خود از منافقین که در مدینه بودند نامه نگاشت و
 بانان دستور داد که برای من مسجدی بسازید عقریب می آیم
 و مشکلاترا برای مردم حل می کنم و از شرفت اسلام متعنت
 می تمايم د و از منافقین با او همداستان بودند و در برابر
 مسجد قبا مسجدی ساختند که بمسجد ضرار معروف شد و در ...
 قران مجید در باره آن مسجد و بانیان آن این آیه مبارکه نازل
 شده است قوله تعالی " والذین اتخذوا مسجداً ضرراً
 و کفراً و تغیراً بین المؤمنین و ارصادَ الْمُنْ حاربَ اللَّهِ وَ رَسُولَهُ
 من قبْلِ وَ لِيَحْلِفُنَّ أَنْ أَرْدَنَا إِلَى الْحَسْنَى وَ اللَّهُ يَشَهِدُ النَّهْجَى
 لکاز یون لاقم بیه ایدا مسجد اس س علی التقوی من د

اول يوم احق ان تقام فيه فيه رجال يحبون ان يتظاهروا
 والله يحب المطهرين "مقصود از مسجد ضرار مسجد ابو عامر
 مقصود از من حارب الله ورسوله ابو عامر راهب و مقصود مسجد
 اسس على التقوى مسجد قیاست منافقین هرچه اصرار کردند
 که رسول الله ص در آن مسجد تشریف ببرند و تماز بگدارند مقبول
 نیستند و بفرمان رسول خدا ای در سال نهم هجرت مسجد
 ضرار را سوختند و خراب کردند و مطرح بليد يها گردید و ابو عامر
 راهب هم بعد از تخریب مسجد ضرار بعرض قولنج فلنج وجذام
 مبتلا شد بعد از پنهان روز بمرد " (از ناسخ التواریخ جلد
 هجرت تلخیص شد)

واز جمله مخالفین رسول الله ص که در الواح مبارکه این ظهور
 اعظم مذکور شده کعب بن الاشرف است .

کعب بن الاشرف - در روز چهاردهم ربیع الاول سال سیم
 هجرت کعب بن الاشرف جهود که همواره بازار مسلمین و هجای
 رسول و اصحاب مشغول بود بدست محمد بن سلمه بقتل
 رسید کعب بعد از واقعه بد رکبری به که رفت و روسای قریش
 را بر معاند رسول الله و خونخواهی کشتگان بد رتیریص
 میکرد و تزد آنان پر کشتگان میگریست و مرثیه میگفت و اشعاری
 در رثا آنان میسرود از جمله گفت :

طهنت رحی بدر لمـلک اـهـلـه

ولـمـشـلـ بـدـرـیـسـتـهـلـ وـ یـدـمـسـعـ

قتـلـ سـرـاـةـ النـاسـ حـوـلـ حـيـاضـهـ

لـاتـبـعـدـواـ اـنـ الـمـلـوـكـ تـصـرـعـ

حضرت رسول حـصـچـونـ اـینـ رـفـتـارـ کـعـبـ رـاـشـتـیدـ نـدـ فـرمـودـ نـدـ اللـهـمـ .ـ

اـ لـکـنـ اـینـ اـلـاـشـرـفـ بـمـاـشـئـتـ فـنـ اـعـلـانـهـ لـشـرـوـ قـوـلـهـاـلـاـشـعـارـ .ـ

بارـیـ مـحـمـدـ بـنـ مـسـلـمـهـ بـاـجـازـهـ رـسـوـلـ اللـهـ وـ بـاـشـارـهـ اـنـ حـضـرـتـ

بـهـمـراـهـیـ چـنـدـ تـنـ اـزـیـارـاـنـ بـرـفـتـ وـ پـیـشـاـقـدـاـمـاتـ مـفـصـلـهـ کـمـدـرـ

کـتـبـ تـوـارـیـخـ مـعـتـبـرـهـ مـضـبـوـطـ اـسـتـ بـرـدـرـخـانـهـ کـعـبـ رـفـتـنـدـ وـ

شـبـانـگـاهـ بـرـحـسـبـ قـرـارـدـ اـدـقـبـلـیـ کـهـ بـاـ اوـدـاـشـتـ آـوـاـزـشـ دـادـ نـدـ

کـعـبـ اـزـ خـدـعـهـ مـحـمـدـ بـنـ مـسـلـمـهـ وـ یـارـاـنـ اوـ اـخـوـانـ اـبـوـ نـائـلـهـ

بـیـخـبـرـیـوـدـ اـزـمـنـزـلـ بـیـرونـ آـمـدـ وـ اـورـاـ بـنـبـشـنـیـنـ وـ گـردـشـ درـ .ـ

ماـهـتـابـ دـعـوتـ کـرـدـنـ وـنـسـبـتـ بـاـ اوـظـهـارـ وـسـتـ مـیـنـمـوـدـ نـدـ وـ نـاـ

گـهـانـ مـوـیـ سـرـاـوـرـاـبـهـانـ بـوـئـیدـنـ عـطـرـیـکـهـ کـعـبـ اـسـتـعـمـالـ

کـرـدـهـ بـوـدـ سـخـتـ بـیـگـرـفـتـ وـ یـارـانـشـ اـزـ هـرـ طـرفـ تـاـخـتـنـدـ وـ اوـ

تـتـهـاـ بـرـانـجـمـلـهـ غـالـبـ بـوـدـ وـتـتـوـاـنـتـنـدـ زـخـمـیـ بـاـ وـبـزـنـدـ وـ حـارـثـ بـنـ

اوـسـ کـفـاـزـهـمـراـهـانـ مـحـمـدـ بـوـدـ بـشـمـشـیـرـیـکـیـ اـزـ یـارـاـنـ کـهـ بـقـصـدـ

کـعـبـ فـرـوـدـ آـوـرـدـنـ زـخـمـیـ شـدـ آـخـرـکـارـ مـحـمـدـ بـنـ مـسـلـمـهـ بـاـشـمـشـیـرـ

کـوـتـاهـیـ کـهـ دـرـزـیـلـبـاـسـ بـسـتـمـبـودـ جـگـرـگـاهـ کـعـبـ رـاـتـآـخـرـشـکـمـ بشـکـافـتـ

کعب فریادی بلند برکشید که مردم آن نواحی شنیدند
 محمد فورا سر کعب را بریده نزد رسول الله برد حضرت
 شکر خدای بجای آوردند و بآنها فرمودند
 "افلحت الوبعه" نگفتند و وجه لکیا رسول الله "اقوام و
 اقارب کعب نزد حضرت رسول حق شکایت کردند حضرت
 فرمودند این سزای کسی است که هجا کند و دشمنان
 مارا برق تعال ماتحریص نماید آنان دیگر از بیم سخن نگفتند
 حسان بن قابیت در قتل کعب اشعاری بگفت از آن جمله
 این آییات است

للہ در عصا بہ لا قیتم
 یا بن الحقيق وَأَنْتَ یا بن الاشرف

یسرد ون بالبیض الخفاف علیکم
 بطراً کاسد فی عرب مخروف
 حتی اتوکم فی محل بلاد کم
 فسقوكم حتی ابیین المشرفی

مستحبین لنصردیین نیهم
 مستضعفین لکل امر مجهول
 مقصود از ابن الحقيق که در شعر مذکور است کاتبه بن
 ابن الحقيق است که در غزوه خبر بدست مسلمین مقتول

شد کویند کعب بن الاشرف جهود سیار نیکو رخساره بود
ولكن در لشمنی اسلام و حضرت رسول و اصحاب از همچو
چیز روگردان نبوده است.

یکی از حاضرین گفت . در کتاب فرائد در ضمن تاریخ
اسلام ذکری از سعدالله وله یهودی شده است خوبست
شرحی درباره او بفرمائید .

ناطق محفل در جواب فرمود شیخ این داستان در تاریخ
وصایف بتفصیل آمده و خلاصه آن از این تواریخ است که در
دوره مغول بعد از سلطان احمد نکودار که مسلمان شده
بود و بیهود و عیسیوی ها سخت گیری میکرد ارغون خسان
بسلطنت رسید و برخلاف سلطان احمد عیسیویان و یهودیان
راتقویت کرد و شخصی از یهودیان را موسوم بسعدالله وله که
أهل ابهر زنجان بود بوزارت خود انتخاب کرد سعدالله وله
در راهی حال در دستگاه ایلخانیان طبیب بوده و در
بعد از بسر میبرد و پس از آن بخدمت ارغون رسید وزاره ظلم
وجورما فراوان از مردم گرفت و شاه مسنه بول دارد رعهد
وزارت او یهود اهمیتی یافتد و نفوذ کامل داشتند به حدی
که شاعری در آن ایام این ایات گفت .
یهود هذالزبان قد بلخوا مرتبة لا ينالها فلك

الْعَلْكُ فِيهِمْ وَالْمَالُ عَنْهُمْ وَضِئْمَ الْمُسْتَشَانُ وَالْمُلْكُ
 يَا مُحَمَّدُ النَّاسُ قَدْ نَصَبْتُ لَكُمْ تَهْوِيَ وَاقِدَ تَهْوِيَ الْفَلَكَ
 اَرْغُونَ اَغْلَبَ بَا سَعْدَ الدُّولَهُ مُشَورَتَ مِيكَرَهُ وَاقْوَامُ اَوْرَابِحَوْمَتْ بِلَادَ
 نَدِسْبِ مِيكَرَهُ سَعْدَ الدُّولَهُ اَرْغُونَ رَاعِلِيَهُ مُسْلِمِينَ بِرَانَكَلِيَخَتْ وَبَاوَ
 كَفْتْ كَهْ پِنْكِيزِيَنْمِيرِيَ بِرُودَ اَزْطَرْفَ خَدَادَارَايِ قَانُونَ وَبَاوَ ايَنكَ
 نَبُوتَ اَزاوِتَوارَثَ رَسِيدَهُ سَنَنَانَ سَعْدَ الدُّولَهُ دَرَارْغُونَ مُوعِزَرِشَدَ
 وَفَرْمَانَ دَادَهُ كَهْ هَمَهْ جَامِسْلِمِينَ رَا زَادَارَاتَ دَولَتَى وَلَارَهَايِ هَمَهْ
 بِرَنَارَكَنَدَ سَعْدَ الدُّولَهُ بِتَدْرِيَنَ وَسَائِلَ بِرَانَدَ اَخْتَنَ اَسَلامَ وَذَلتَ
 مُسْلِمِينَ رَا فَرَاهِمَ مِينَوَهُ وَفَرْمَانَ دَادَ تَاكِبَهَ رَامِعَبَدَ اَصْنَامَ كَنَدَ
 وَمُسْلِمِينَ رَا بَسِبَادَتَ اوْثَانَ الزَّامَ نَمَايَنَدَ وَاسَامَ عَلَمَاءَوَ—
 سَادَ اَتَبِزَرَگَ عَالَمَ اَسَلامَ رَابِدَسَتَ آوَرَدَ تَاحَكَمَ قَتْلَ آنَانَ رَاصَادَرَ
 نَمَايَدَ رسَائِلَ اَزْهَرَ بَهْتَ فَرَاهِمَ بِرُودَ سَعْدَ الدُّولَهُ مَهِيَاءَيَ تَخْرِيبَ
 كَسَبَهُ وَتَتَلَ عَـا مُسْلِمِينَ دَهْ نَاكَاهَ اَرْغُونَ دَهْ چَارَ مَرْضَى صَحَبَ گَرَدَيدَ
 وَكَارَ سَعْدَ الدُّولَهُ شَورِيدَهُ کَشْتَوَدَ رسَالَ شَشَصَدَ وَنَوَدَ (٦٩٠) هـ
 قَ— اَرْغُونَ بَمَرَدَ وَسَعْدَ الدُّولَهُ بَقْتَلَ رَسِيدَ وَبَلَاقَاصَلَهُ مُسْلِمِينَ
 بِيَهُودِيَانَ دَرَهَمَهْ جَامِلَهَ كَرَنَدَ وَبَاتِيخَ اَنْتَقامَ يَهُودَ رَابِدَيَارَ
 نِيسْتَى فَرِستَادَنَدَ وَآنَ شَرَبَزَرَگَ اَزَاسَلامَ مَرْتَفعَ شَدَ •
 دَرَایِنَ وَقْتَهَ حَفَلَ بَايَانَ يَافَتَ •

هفت نوردهم

بعد از اجتماع احبابی‌الهی محفل باتلاوت مناجاتی شروع
گردید . یکی از احباب پرسید " که در آنار مبارکه حضرت رب -
اعلیٰ جل ذکرہ اصطلاحات چند مانند "قصبة الیاقوت"
و باقوته الرطبة الحمرا" و غیرها مذکور گردیده است مقصود
از این تعبیرات که فرموده آن دلیل است ؟
دیگری از یاران جواب داد که در یافتن مبارکه حضرت
عبدالبیهاء "جل ثنائه" تفسیر این اصطلاحات ذکر شده است از
جمله حضرت عبدالبیهاء "جل ثنائه" در لوح میرزا فضل الله ابن
بنان الملك شیرازی فرموده مانند قوله الاحلى .
ارض حمرا" و کتب احمر مقصود مقام قضاست زیارت اصطلاح -
اهل الله بیضا مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است

و حمراً مقام قضاست و صفراءً مقام امضاء بس ارض حمراً مقام
شهادت کبری است این است که حضرت اعلى روحی له الفداء
در احسن القصص خطاباً بجمال مبارک مینماید .
”یا سیدنا الاکبر قد فدیت بكلی لك و مات منیتا لا القتل فی سیلک
..... انتهى

و نیز در لیله ۱۹ می در حیفا بسال ۱۹۱۶ شب جناب حا جی
هم مشرف بودند از الوان و تعییر آنان بر حسب عقیده شیخ
مرحوم سئوال نمودند فرمودند ”این اصطلاح شیخ مرحوم
است ابیش مقام مشیت است زیرا بهر لونی بخواهی در می‌آید
لون احمر مقام قضاست لون اصفر رارده لون ازرق قدر النقطة
البیضا مراد مقام مشیت است النقطة الحمراً مراد مقام قضاست
الورقة الصفراء مقصداً رارده است السما“ الزرقاً مقصداً قدر راست و
نقطة اولی در احسن القصص ذکر مینماید تالله قد ولد تنسی
البهافی قصبة یاقوت المطیة الحمراً این مقام قضاست .

یکثرا زاحبای الہی فرمود ”یعنی قزوینی که لوح مفصلی در -
شرح مسافت او بقبرس و عکا از قلم مبارک جمال قدم جل جلاله
نازل و قسمتی از آن لوح در آخر جلد چهارم کتاب مائدہ آسمانی
مسطور است کیست ؟ یکی از احباب جواب فرمود در تاریخ
مرحوم سمندر قزوینی شرح حال بحیی مزبور تفصیل مسطور

گردیده از جمله فرموده قوله ره " مرحوم آقا میرزا یحیی عراف
 پسر کریلائی محمد حسن تاجر قزوینی مشهوره " فتن " بود
 جوانی خداخواه و بانقوی چون پدرش ازلی بود یک سفری او
 را بعنوان تجارت باصفهان بمقابلات حاجن میرزا هادی دولت
 آبادی فرستاده بود ۰۰۰۰ الی قوله آقا میرزا یحیی پس از چندی
 منقطع از آشنا و بیگانه شد و بسمت قبرس برای تحصیل و تکمیل
 اطمینان قلب روانه شد تا اسلامبول رسید ۰۰۰۰ " شرح را که
 مرحوم سند را ز قول خود میرزا یحیی قزوینی نوشته اند مفصل
 است میرزا یحیی در اسلامبول پسر ازل میرزا احمد را مقابلات
 میکند و ازاوسئوالات میتماید و جوانی تیشنفود مایوس شده و -
 بقبرس میرد و بعد از چند روز معطلي بالاخره مقابلات ازل میرسد
 و سئوالات خود را مینماید و جوابهای در مقابل دریافت
 مینماید که همه بی معنی و بی ربط بوده و سبب حیرت او -
 میشود و پس از راز و نیاز بد رگاه خدا و استغاثه بساحت
 حضرت رب اعلی بالاخره بعکامیروند و بحضور مبارک مشرف
 میشود و جواب سئوالات خود را کاملا میشود و در حین نزول دبر
 لوح بحضور مبارک مشرف میشود و منجد ب و مطمئن میگردد و
 پس از مراجعت با یاران گرفتار دعاوت پدر میشود و هر روز پسر
 حرارتمند باشد برای این شرح و تفصیل باید بتاریخ مرحوم

مرحوم سند رمراجعه شود سئوالات میرزا یحیی قزوینی هم که از ازل کرده در تاریخ سند رمسطور است از جمله ق—ول میرزا یحیی قزوینی مینویسد که گفت جواب یکی از سائل مرا که ازل بخط خود نگاشت در آن کلمه عاکفون را باشتباه "عافکون" نوشته است در این مقام قسمتی از لوح مبارک جمال قدم را که در جواب سئوالات یحیی صراف قزوینی نازل شده نقل می‌نمایم. واین جمله بتمامها از زیاد داشته‌ای مرحوم سند رقزوینی که بوسیله جناب آقا میرزا طراز الله ابن سند در درسترس ایسن عبد گذاشته شده نقل می‌گردید:

استخراج از لوح امنع جمال قدم جل ذکرہ الاعظم
باعزاز جناب آقا یحیی صراف (منجمله از ضمائم تاریخ متضاعد
الى الله سند)

"وَما مَسْئَلَتْ مِنَ الْمَسْعَفَاتِ" . . . از قبل ذکرشد باین کلمه کل را امتحان فرموده ولکن از بعد می‌فرماید هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق نمایند و شناسکر الهی بجا آرند و مادر اول بیان تورا امر نمودیم که در شجر و انمارش و شمس و انوارش نظر

نما اگر باینمقام فائزه شوی بكل خیر فائزه یشهد بذلك —
 ام الكتاب فی هذا المقام الرفیع و ام البيان من هذا الافق
 المنیر حال يك کتاب دراین حین امام وجهت مخصوص تو نازل
 و معادل کتب الهی از قبل وبعد نازل موجود معد لـ—ك
 متوقف و متغير بشنوـندـاـی مظلوم را خرق کن حجـبـاـبـ موهـومـهـ
 را و از شمال ظـفـونـ بـیـمـیـنـ یـقـینـ تـوـجـهـ نـمـاـزـ نـہـرـ اـسـمـاـءـ
 بـگـدـرـ وـ قـصـدـ بـحـرـ مـعـانـیـ کـنـ وـاـزـدـ بـرـ بـفـرـاتـ رـحـمـتـ رـحـمـانـیـ اـقـبـالـ
 نـمـاـ اـمـرـوـزـ جـمـیـعـ کـتـبـ مـعـلـقـ بـقـبـولـ اـسـتـ اـمـراـمـدـ یـگـرـاسـتـ وـ بـیـسانـ
 بـیـانـ دـیـگـرـ بـیـومـ یـوـمـ دـیـگـرـ هـرـ حـرـفـ اـزـ حـرـوفـ بـیـانـ رـاـ اـکـرـ بشـامـهـ
 حـقـيقـیـ اـسـتـشـامـ تـمـائـیـ جـزـعـرـ اـیـنـظـهـرـ بـیـاـیـ یـشـهـدـ بـذـلـكـ
 منـ عـنـ اـمـ الـکـتـابـ اـزـ حـقـ مـیـطـلـیـمـ تـورـاـ تـائـیدـ فـرمـایـدـ وـ بـانـوـارـ تـوـحـیدـ
 حـقـيقـیـ مـنـورـنـمـایـدـ تـاـزـکـلـ بـگـذـرـ وـ قـصـدـ اـفـقـ اـعـلـیـ تـمـائـیـ وـ اـیـنـکـهـ
 اـزـ اـرـتـفـاعـ بـقـاعـ سـئـوالـ رـفـتـهـبـودـ اـنـصـفـ بـالـلـهـیـاتـیـکـهـ درـ ظـهـورـ
 قـیـامـ اـزـ ذـکـرـ سـرـاطـ وـ مـیـزانـ وـ قـیـامـ اـهـلـ قـبـورـ وـ نـفـعـ صـورـ وـ مرـورـ
 جـبـالـ کـالـسـحـابـ وـ اـنـفـطـارـ سـمـاـ وـ اـنـشـاقـ اـرـغـوـ نـزـولـ مـلـائـکـ—هـ
 وـ جـنـتـ وـ نـارـ وـ اـمـنـیـلـ آـنـ نـازـلـ شـدـهـ چـهـ شـدـ وـ چـهـ دـیدـیـ
 وـ آـنـجـهـ دـرـ شـرـایـطـ ظـهـورـ قـیـامـ دـرـ کـتاـبـ الـهـیـ نـازـلـ شـدـهـ چـهـ
 معـنـیـ نـمـودـیـ چـهـ کـهـ بـرـ حـسـبـ ظـاهـرـ هـیـچـیـکـ غـلـهـرـنـشـدـ وـ لـکـنـ
 ماـشـهـادـ تـحـمـیدـ هـیـمـ کـهـ کـلـ ظـاهـرـ شـدـهـ وـ ظـهـورـ اـیـنـ اـمـرـمـنـوـطـ بـکـلمـهـ

حق جل جلاله بود هوازیرای هریک معاشق عند الله مقرر و
 مسطور ارتفاع بقاع در رتیه اولیه بكلمة الله بوده و هست اگر
 بفرماید ارتفعت البقاع باین کلمه تزد اهل بصر و منظر اکبر ارتفاع
 مشهود و واضح است هرامری در مقام اول ظهورو بروز و ارتفاع
 او بكلمه بوده ااسمع مانطق به لسان النقطة لوحی بملاء علی
 یسطامی عليه بھا اللہ الا بھی عظایت فرمودند مخصوص شیخ
 محمد حسن تجفی او بلوح اعتنانمود مجدداً لوح آخر نازل و
 در آن این کلمه علیاً مذکور و مسطور (انا بعنفات ایمان در قدره
 و ارسلنا ما لیک لوعرفة لسجدت بین ید یهالی آخر قوله تعالیٰ .
 میفرماید ماعلی را از مرقدش میعوشت نمود یم و بسوی تو فرستادیم
 اگر میشناختی اورا بین یدی او ساجد میشدی ولکن نشناختی او
 را و جمیع اعمالت مرد و دگشت در این بیان نقطه تکر نما که
 چنین ظهور میفرماید قد قضی یوم کان مقداره خمسین الف
 سینه در این کلمه علیا تفکر نما و صمت اختیار کن و قل قد اسلتم
 لین یا مقصود العالم و اشت بلکیا محبوب افتخار العارفین " اگر
 نفسی بشرایط ظاهره مذکور میرحسب ظاهر تسلک نماید هرگز
 پنهان ایمان فائز نشود بشنوید ای مظلوم را و بجهنم خود بافق
 اعلی توجه نما و بگوش خود حفیف سدره منتهی را بشنو کذلک
 ارتفع صریح قلم الاعلى و خیر فرات رحمتی فی ناسوت الانشاء
 اقبال منقطع عن الدنیا و ما فيها ولا تکن من الصابرين ."

محاضرات

۹۸۵

(مقصود از یحین که در لوح مبارک خطاب بسمند رد رصفحه
۴۳ مجموعه معروف باقتدارات بخط مشکین قلم مرحوم چاپ شده
یحین میرزا یحین صراف قزوینی است)

سائلی فرمود شیخ انصاری که در لوح مبارک سلطان نام اد از
قلم رحمن نازل شده آیا با مرتبه ارک مومن شده ؟

یکی از احباب فرمود بموجب لوح مبارک نازل از قلم جمال القدم جمل
جلاله شیخ انصاری محبت داشته ولی مومن با مرتبه ارک نشد و
این است نص بیان مبارک قوله تعالی ۰۰۰ شیخ مرتشی
اگرچه فی الحقیقت بافق اعلی ناظر بود و از نور محبت اثری در او
ظاهر ولکن موفق یعرفان نشد و زحمت‌های هفتاد ساله برای
رفت ۰۰۰ انتهى

شیخ انصاری اسمش شیخ مرتضی و پدرش محمد امین از اهل دزفول
است شیخ در سال یکهزار و پیست و چهارده متولد و در شب
شنبه هجدهم جمادی الثاني سال یکهزار و پیست و هشتاد و
یکصد و هجری قمری وفات یافت مرکزش در سامرا بوده و قبرش در رنجف
شرف است شیخ برشیعیان ریاست تابعه داشت و چند کتاب در
فقه و اصول از او بیان گاراست تاریخ و فاتیش از ابیات ذیل
بدست میرآید · شاعری در رحمن فضیل مگذته ·
و لاما طمانت نفس و ذکرت الـ

رضی ریه‌امسرخیه ارخوا فاضت (١٢٨١)

و دیگری گفته .

ان الامام المرتضی ومن استقام به المرشد

قد غالب عناقلت فی تاریخه ظهر الفساد

(١٢٨١)

و دیگری گفته .

قد توفی المرتضی رب المیوری

و یکی السدین علیه اسف

قلت ان الله قد استکن

فی جسنان الخلداخ (غرا) (١٢٨١)

و دیگری گفته .

غدیر سال ولادت (١٢١٤)

فراغ سال وفات

و دیگری گفته .

بالواحد الفرد استحنت مورخا

علم الهدی فی الخلد حی بیزق (١٢٨١) ۵۵

ولی میرزا حسن شیرازی مجتهد یکه بعد از شیخ انصاری رئیس

شیعیان گردید و رسماً در ماه شعبان سال یکهزار و سیصد و

دو ازده هجری وفات یافت و در رنجف مدفن گردید باطنامو من

بامهارک بود ولی جرئت اظهار ایمان از خوف زوال ریاست -

محاضرات

۹۸۷

ریاست نداشت لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب باقمان
شیرازی کم خیال ملاقات با مرحوم میرزا راداشت براین معنی
گواهست و ان لوح مبارک در مجلد چهارم کتاب مائدہ آسمانی
مند رجست مراجعت شود حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در یوم
سجد دم جون چهارشنبه ۱۹۱۶ در حیفا ذکر وصیت نامه مرحوم
میرزا شیرازی را فرمودند که در آن وصیت نامه اقرار و اعتراف
بایمان و ایقان خود را مربارک کرد مبود و آن وصیت نامه در -
سامره قبیل ازفوت خود بمرحوم آقا میرزا افنان ارائه داده بود اما
با زماندگان او آن وصیت را مصلحت ندیدند بیرون آورند
فهمیدند که اعلان وصیتنامه سبب میشد که آن عائله و خانواده
الی البدروشن میگشت ولی ملتفت نشده و پرسه برآن کشیدند
... انتهى

حضرت عبدالبهاء در باره شیخ انصاری فرمود ماند :
... سید محمد براز مریزا علی محمد مشهور که از مشاهیر -
مجتهدین بود از کریلا بین خداداد آمد و در خانه حاجی جعفر
دولت آبادی منزل کرد حاجی جعفر براز درش حاجی خلیل
دولت آبادی از اعدای امر بودند سید محمد مژبور میرزا حسن گسل
گلاب را که از حاج براز در حجاج عبدالمجید مرحوم بود دید و -
درخواست تحصیل اجازه تشریف از حضور مبارک نمود که خفیا

شرف شود اجازه فرمودند مشرف شد و سئوالاتی کرد جواب شنید
مومن شد و تا سحر مشرف بود چون برگشت حاج حسن عصر را درانتظار
دید ازاو سؤال کردند که کجا بودی و قایع را گفت همماستیحاش
کردند که آقا سید محمد هم "صیح رفت بکاظمین و آنجا بکربلا و
نجف رفت در مجلس درس شیخ مرتضی رفت شیخ که عموماً
بسادات احترام صیر کرد سید محمد را بالادست خود نشانید سید
محمد در حضور شیخ و طلاب شرح تشریف خود را بحضور مبارک گفت
طلاب ملامت کردند که آقا شما هم با بی شد ماید شیخ مرتضی -
مرحوم بطلاط تغییر کرد و از سید در خواست کرد که مطلب خود
را بگوید سید گفت با وجود این هیجان تعیگویم و بعد در هرجا
نشست گفت "بعد فرمودند قول هجل ثنائه" مرحوم شیخ مرتضی
ابدا تعریض باین امر نکرد و کلمه ضد این امر بزرگان نزاید همیشه
میگفت که من تجسس باید بکنم تحقیق باید بکنم هنوز تجسس -
نکرد ما در کس باید بنفسه تجسس کند ۰

باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در حضور شیخ مرتضی سبب
انتبله آقا میرزا علی نقی مجتهد سمنانی شد جناب میرزا علی
نقی بتتجسس افتاد از تخف مخصوص برخاست و بیغداد آمد
بحضور مبارک مشرف شد مومن و مومن شد ثابت و مستقیم شد
در شبیه داشت عرض کرد و جواب شنید مراجعت بتتجف کرد

محاضرات

۹۸۹

ویگر بمنزل آقا شیخ مرتضی و میدانید که شیخ مرتضی مقنده
پنجاه میلیون شیعیان بود رئیس کل بود از قضایای اتفاقی
شیخ ناخوش بود در بستر خواهد بود چشم شیخ ایسن
اوآخر ضعیف شده بود از میرزا علی اصغر مجتهد سؤال کسود
که کیست میرزا علی نقی گفت .
ما طبیبا نیم و ناگردان حق

بحر قلزم دید مارا فاتعلق
این شعر منوی راخواند شیخ مرتضی مرحوم بجهت مطا به
گفت پس خوب بود نیض مرلمیدیدی میرزا علی نقی گفت .
آن طبیبا طبیعی دیگرند

که بدل از راه نبضی بنگرند
ما طبیبا نوادیم و ۰۰۰۰ مختصر این است جناب شیخ
من رفتم بغداد و بحث و رایشان مشرف شدم و حجت بر من
بالغ شد و بشما عرض سکتم واجبست بر شما خورا تحقیق ایسن
امریکتید شیخ در جواب گفت بلی من خیلی آرزو دارم که در —
توحید کاریکتم ولی مجال نمیباشد انشاء الله مجال خواهم یافت
ود رتوحید کار خواهم کرد یا این عنوان توحید گفت میرزا علی نقی
گفت جناب شیخ معلم شد که تابحال از توحید خبر نداشتند
خندید بسیار لکن در آن ناخوشی فوت شد خدا رحمت شرکت نمود

بسیار شخص با انصافی بود مرکزش مهم بود چنین شخصی در چنین مرکز چنین انصاف دهد خیلی است.

یکی از احبابی الهی فرمود؟ مقصود از بشارت واردہ در آیه پانزدهم قصل هجدهم سفر تورات تثنیه که فرموده نبی مثل موسی میعوشت خواهد شد کیست؟ اگر مقصود حضرت رسول ص باشد موجب اشکال است زیرا الا حضرت عیسی فرمود (انجیل یوحنا ف ۴۵) که موسی در باره من نوشته واگری ظهر حضرت رسول عن تفسیر شود در تورات بشارت پیغمبر مسیح موجود نیست ثانیاً لوقا در کتاب اعمال رسولان در آیه ۲۲-۲۳ قفصل سوم نوشته که بشارت موسی در اصلاح هیجدهم تثنیه در باره حضرت مسیح است (۰۰)؟

یکی از حاضرین فرمود:

عین این سوال را مرحوم شیخ ابراهیم قزوینی معروف به حاجی واعظ که چند سال قبل از این در قزوین صعود فرمود و مدفنون گردید از مرحوم ابوالفضائل گلبایگانی (۱۲۶۰-۱۳۲۱ هـ ق) نمود و مرحوم ابوالفضائل جوابی بایشان مرقم و ارسال داشت که ملخص آن این است.

جواب دلیل اول - جمعی از اهال تحقیق معتقدند که در تورات بشارات جمیع ظهورات الهیه منصوص است و از ظهور

مسيح الى اليوم المنتهٰ و قيام وجه الله الابهى مذكور ولسى
 ظهور مسيح بعبارت رب با اشاره بتشتیت و تفرق آل اسرائيل
 و ظهور رسول عن بظهورنبي ومسئوليٰت آل اسرائيل و بشارت
 ظهور جمال قدم بظهور الله و نزول الرب بالاعمار سعادت
 ورجعت آل اسرائيل و سكونت در ارض مقدس بعزّت ابدیه است
 مثلا در نمن سرود ونشیدی که در باب ۳۲ تثنیه آیه
 هجدهم ببعد وارد شده میفرمایند :

خدا چون این را دید از خشم و غضب دختران و پسران خود را
 مردول ساخت و گفت روی خود را زایشان خواهم پوشید ”
 در این کلمات مقصود از رب (خدا) حضرت مسيح است که
 بظهور وی ابواب ذلت و تفرقه برآل اسرائيل گشوده شد و
 وجه الهی از آنها پوشیده گشت یعنی پیغمبری بعد از عیسی
 از ایشان مبعوث نشد و کلام الهی برآنها نزول تیافت و پریشانی
 آنان را فراگرفت .

باری رموز و استعارات انبیا را هر کسی نتواند درک کرد و گرنمی
 این همه اختلاف حاصل نمیشد علمای اسرائيل چون از رموز غافل
 بودند بهمین بشارات عیسی مسيح را رد کردند و علمای
 مسيح بهمین بشارات اظهار حقیقت مسيح نمودند از آنها
 گذشتمعلمای ارویا هم در فهم کلمات و آیات اختلاف کرده‌اند

در قرن شانزدهم مسیحی دوفیلسوف بزرگ از مفسرین تورات باهم اختلاف کردند یکی مسمی به "دبو گسو کرو نیوس" و دیگری موسوم به "یوحنا کوکسیوس" بود کرونیوس میگفت جمیسع بشارات تورات قبل از ظهر عیسی تمام شد و قوع یافت و - استد لامهای حواریون در آن اجیل از قبیل رمز و تا، وبل بسیود که بزور به مسیح بستند کوکسیوس میگفت آنچه در تورات و رسائل انبیاست خبر ظهر مسیح است بدین جهت مسیحیان دو قسم شدند بعضی طرفدار کرونیوس و برخی پیرو کوکسیوس گشته والی الان هم هردو طائفه باقی هستند .

جواب دلیل دوم - که لوقا در کتاب اعمال رسولان از قول پطرس رسول نوشته که مقصود از بشارت ظهر نبی مثل موسی از میان برادران ظهر مسیح است آن است که در مقام کتاب - انجیل ها و نویسندها آن اختلاف نموده اند بعضی مانند اکلیروس معتقدند که تلامذه مسیح ملهم و معصوم بوده اند و خطاب بر آنها روا نبوده و برخی دیگر خاصه فلاسفه معتقدند که تلامذه حضرت عیسی ملهم و معصوم از خطاب نبوده اند بل مانند سایر انداد بشر بودند و عقیده این عبداین است که لوقا . سرا خود نتوشت که ملهم و معصومست و از مسیح هم سندی در این مسئله در دست نیست و لوقا تلمیذ بولس رسول بسود و

خدمت عیسی مشرف نشد و حکم او حکم تابعین د و ره اسلام است و در اینکه فیما بین قوم ظهور پیغمبری معهود بوده از آیه نوزدهم ببعد از باب اول انجیل یوحنان معلوم است که یهود از یحیی پرسیدند که تو مسیح هستی؟ گفت نه گفتند توئی ایلیا گفت نه گفتند توئی آن نبی گفت نه و این صریحت که قوم منتظر مسیح وایلیا و پیغمبری بوده‌اند و لا این سؤال معنی نداشت . . . انتهی از گفته جناب ایوالقضائل معلوم شد که تبوت واردہ در فصل هیجدهم تورات تثنیه یعنی ظهور نبی مثل موسی راجع بحضرت رسول می‌است در این خصوص این عبد در ضمن شرح اشعار نعیم که در قبیل بدآن اشاره کرد م مطالیب بتفصیل نگاشته بودم و حالاً قسمی از آنرا برای توضیح مقام و بسط مقال در این خصوص برای شما می‌خوانم : این شرح در باب اثبات اسلام از روی کتب مقدسه در این بند نصب مرفوع شده که می‌فرماید .

گفت موسی ز قول رب جلیل با سلیل خلیل و اسرائیل ۱۰۰
در باب هیجدهم تورات مقدسی (سفرد باریم) آیه ۱۵ بعد حضرت کلیم از قول خداوند منان بینی اسرائیل مژده ظهور نبی مشیل

نفویکه حضور حضور حضرت رسول ﷺ مشرف شدند با اصحاب معروف و آنانکه دوره حضرت را درک نکردند و اصحاب حضرت را ملاقات کردند بتایعین معروف شدند .

موسی را اخبار میفرماید و صفات مخصوصه برای آن مثل موسی ذکر نمینماید و تمیز نبی صادق از کاذب را تیز میرهن میسازد و خلاصه وحی مزبور این است که میفرماید اولاً نبی مثل موسی ازین برا دران ایشان مبعوث خواهد شد . ثانیاً خداوند کلام خود را بد همان او خواهد گذاشت و مطابق فرمان الهی سخن خواهد گفت و بدینهیست که این کلام که خدادار را نمیل حضرت موسی میگذارد غیر از شریعت قبل و کلامی است که بد همان موسی گذاشته بود چه اگر عین آن باشد مثلیست محقق تمیشود و انگهی بمقتضای بطلان تحصیل حاصل عمل لغوی خواهد بود ثالثاً میفرماید درکس که اورمیل موسی را اطاعت نکند و کلام اوراقیول ننماید و بساحت اندس وی مؤمن و خاضع نگرد د مورد مطالبه و مسئولیت خداوندی — خواهد گردید رابعاً برای آنکه جمیع ابواب اعتراضات را بر روی نفوس مسدود فرماید علامت شخصه مدعا صادق را از کاذب وقوع کلام و تفویض احکام بیان فرمود و بصراحت میفرماید که نبی کاذب و مدعا باطل البته معدوم و هلاک گشته و آثارش از درحیث محو و زائل خواهد گردید این وحی مبارک راجح به شهر حضرت محمد بن عبد الله خاتم الانبیاء است که از جمیع جهات آثار ظهورش مطابق این وحی مبارک وقوع یافت زیرا

اولا از میان برادران اولاد اسحق یعنی از میان اولاد اسماعیل
 مبعوث گردید ثانیا از هر حیث مثل موسی کلیم بود چه حضرت
 موسی برای اولاد اسحق شریعت تازه و احکام تورات را مسن
 عند الله آورد همچنین حضرت رسول قران مجید را برای اولاد
 اسرائیل از طرف خدا آورد موسی کلیم ما^ه مور بمحاربه و دفاع —
 گردید حضرت رسول نعمت نیزد رأیات قرانیه ما^ه موریجهاد و دفاع
 گردید موسی کلیم شریعتش نافذ و حکمش جاری شد حضرت
 رسول نعمت شریعتش نافذ و حکمش جاری گردید و جمیع مطالب
 در وحی مزبور نسبت به ظهور حضرت رسول کامل واقع شد و خداوند
 بر حسب وعده کلام خود یعنی تران رادر دهان آن حضرت —
 نهاد و از مخالفین و منکرین مو^ه خذه فرموده و در تصویص آیات
 قرانیه آنان را مسئول خواند و با وجود اعدای بیشمار و مخالفین
 بسیار از عبادین اصنام و یهود و نصاری و با وحدت و عدم وسائل
 ظاهریه و وسائل مادیمو غیره شریعت حضرتش جاری و ساری
 شد و تصویص مذکور در وحی مذکور ظهور حضرتش واضح و لائح
 گشت علمای یهود میگویند مقصود از مثل موسی (کامونی)
 حضرت یوشیع بن نون است ولی این قول بنده تورات مرد و د
 است زیرا در باب سی و چهارم تورات متنی آیه نهم میفرماید
 یوشیع بن نون از روح حکمت مملو بود چونکه موسی دستهای

خود را برآورده بود و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند و
برحسب آنچه خدابموسی امر فرموده چون عمل کردند و بنی مثل
موسی تابحال در اسرائیل برخاسته است که خداوند او را -
روپرتو شناخته باشد . "اولا میفرماید بنی اسرائیل بسر
حسب آنچه خدابموسی امر کرده بود در زمان یوشع عمل کردند
... پس بنابراین خداکلام خود را در دهان یوشع نگذاشته
بود و ارامه موریا بلا غنکرده بود با آنکه صریح وحی باب هجد هم
چنانچه ذکر شد این است که مثل موسی باید کلام از طرف
خداد را در دهان گذاشته شود و مردم او را اطاعت کنند و یوشع بن
نون ینص صریح مزبور چنین نبود ثانیا میفرماید ثالثی مثل موسی
تاکون در اسرائیل برخاسته است و اگر مقصود از مثل موسی
حضرت یوشع باشد این کلام بی معنی خواهد بود بعضی از
علمای یهود این آیه را چنین معنی کنند "که بنی مثل موسی
برخواهد خاست تا آنکه بدینوسیله صدق مثیلت موسی را از
حضرت رسول عن سلب نمایند ولی این رفتار تحریف فاحش
است که علمای یهود از راه تعصب و غرور مرتكب شدند . زیرا
نص آیه مزبوره در لغت عبریه بقرار ذیل است :
"ولسو قام نابین عد بسرائیل کموشہ" و کلمه قام ماضی است
نه مستقبل و معنی لوقام در عبری مانند ماقام در عربی است

یعنی برخاست که صریح در مانعیست و بعضی مثلیل موسی را غیراز یوشع بن نون سایرانبیای بنی اسرائیل دانند با انکه مقتضاًی مثلیت اینان بشرع جدید و حکم تازه است که هیچیک از مروجین تورات و انبیای بنی اسرائیل از یوشع تا ملاکی که خاتم الانبیاء است پرخلاف شریعت تورات عامل نبوده و بهیچوجه تغییر و تبدیل در آن نداده و قوم را بمتابع شریعت موسی دعوت و متذکر میداشته اند (ملخص از استدلالیه افشار و نزتعیم) امام مسیحیین وحی مثلیت موسی را بحضرت مسیح راجع دانند زیرا در اعمال رسولان فصل سوم آیه ۲۲ در ضمن خطابه از پطرس رسول نقل شده است که نبی مثلیل موسی حضرت عیسی است و در فصل هفتم اعمال رسول آیه ۳۷ نیز باین معنی اشاره شده و در انجیل یوحنا فصل پنجم آیه چهل و ششم مذکور که عیسی فرموده موسی در باره من نوشت و انگهی گویند کصمد از برادران نبود و از این قبیل ایرادات از علمای مسیح تسبیت بتطبیق وحی مثلیت با حضرت محمد وارد که عده آن در کتاب میزان الحق تألف دکتر فاندر مذکور است (میزان الحق عربی طبع مصر عن ۳۰۵-۳۰۹) جناب نزتعیم در رساله منتشره خود بعد از ذکر آیه باب هجد هم تورات تنتیمه میفرماید نصاری گویند این آیه در باره حضرت مسیح است زیرا محمد از برادران

نبوده مسلمانان گويند اين آيه در خصوص محمد است زيرا
اولاد اسماعيل منصوب برادری است و علاوه بر اين در باب
بيست و سوم تورات تنتيه آيه ۳ ميفرماید عمومی و مواين تا ده
پشت بلکه ايدا داخل جماعت خدا نشود و در آيه ۷ ميفرماید از
ادomi متفرق مباش کما و برادر است در صوريتکه ادوimi برادر
باشد اولاد اسماعيل بطريق اولی برادرند و ديگر آنکه نصارى
حضرت مسيح را اتفاق ثالث و اين الله دانند نه پیغمبر و
ديگر آنکه سلوكا و صفة و شريعة و امة ان حضرت مثليت با
موسى نداشت و همچو وقت ئفرمود من مثيل او هستم و ديگر
آنکه کلمه برادران بهجهت بنی اسرائيل زائد است و جمله از
ميان شما کفایت است و ديگر آنکه مسيح از طائفه بنی اسرائيل
بقول يهود کما و راشورونی میخواندند نبود و بقول تماری هم
از روح القدس متولد شد لكن اهل بها گويند مناط اعتبار کلام
خود مظاهرها راست و حضرت رسول ميفرماید که من اشبي
خلق هستم بعوسی و در حدیث ديگر ميفرماید سيکون في امتى
كل ما كان في بنى اسرائيل حذوالتعل بالقفل والقذة بالقذة
حتى لو ان أحد هم دخل جهنم نسب لا خلت معه يعني بعد
از اين چيزها يکه در ارمانت بنی اسرائيل واقع شده طبق
التعل بالتعل والقذة بالقذة (قذة پریتراس نعیم)

در امت واقع میشود حتی اگریکی از بنی اسرائیل بسوراخ -
 سوسماری داخل شده باشد شما هم داخل خواهید شد
 و فی الحقيقة اهل اسلام خلقا و خلقا و شریعة و فعلاء قولا
 باشان شباهت تام داشته و دارند در اعتراض بموعد خود
 و صلیب نمودن و غیره و غیره و برادری ثابت است . انتهى
 باری مطابق تصريحات صادره از قلم اعلى در جمیع کتب
 استدلالیه اهل بها نبی مثل موسی بحضرت خاتمالانبیاء
 تعییر و تفسیر گردیده و مسیحین آن راجناجه ذکر شد
 بحضرت مسیح تعییرگردد و بنچ انجیل که مذکور شد
 استدلال حایند .

اگر یهود در مقام اعتراض گویند که شریعت و امام خدا بموسی
 کلیم د و مقابل قوم در رعد و برق و آتش ظاهر میشد چنانچه
 در ف ۲۲٪ تورات تثنیه مذکور است و نبی مثل موسی اگر
 حضرت محمد است باید چنین باشد گوئیم بنچ صریح ۵ تورات
 تثنیه آیه ۲۳ ببعد اجداد شما چون رعد و برق و آتش
 دیدند ترسیدند و از موسی درخواست کردند که خداوند
 بموسی امام خود را ابلاغ فرماید و موسی بانها برساند
 و رعد و برق را متوقف فرماید تا آنها از موت محفوظ مانند و
 خداوند این تقاضای قوم را قبول فرمود رعد و برق را مرتفع

نمود و علی هذا درنیی مثل موسی نظر بخواهش اجداد شما
 رعد و برق نباید انتظار داشت و باین معنی صریحا در سای
 ۱۸ تثنیه که خبر از ظهور نبی مثل موسی میدهد اشاره شده در
 آیه ۱۵ میفرماید یهوده خدا نبی را زیمان برادرات مثل
 من برای تو مبعوث خواهد کرد اورا بشنوید موافق هر آنچه در
 در روز اجتماع از یهوده خدا ای خود مسئلت نموده گفتی او از یهوده
 خدا ای خود را دیگر نشنو و این آتش عظیم را دیگر بینم مبادا
 بعینم و خداوند بمن گفت آنچه گفتند تیکو گفتند نبی را برایشان
 از زیمان برادر ران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد ۱۰۰۰۰ لخ
 پس چنانچه در ف ۵ تثنیه مذکور است تقاضای قوم از موسی
 نزول احکام بوسیله موسی بدون رعد و برق بود همچنین در
 ظهور نبی مثل موسی هم بدون رعد و برق احکام نازل و کلام
 خدادار دهان مثل موسی یعنی حضرت محمد گذاشته شد و اگر
 یهود در مقام اعتراض گویند که مقصود از وقوع سخن تبی که در آیه
 ۲۶ ۱۸ تثنیه مذکور ظهور معجزات است و انگهی چنانچه
 موسی معجزات عجیب که در تورات مذکور است از قبیل تبدیل
 عصا بازدها و شقی رود نیل و غیره ظاهر کرد اگر حضرت محمد
 مثل موسی است باید مانند معجزات موسی که نص تورات
 است دارا باشد گوئیم اولاً نصوص آیات واردہ در ف ۱۸ عموما

محاضرات

۱۰۰۱

دلالت دارد که مثل موسی با کلام و شریعت ظاهر می‌شود نه با معجزات اقتراحیه نانیا در نص تورات تنتیه خود حضرت موسی را ماین اعتراض را بسته و صدور معجزات را از دلیلیت آنداخته زیرا وقوع آن را از نبیا کذبه نیز احتمال داده چنانچه در ف ۱۳ تنتیه آیه ۱ - ۴ صریحاً می‌فرماید که اگر نبی کاذب‌سی بواسطه اظهار معجزات عجیب خواست تورا بفرید و بپرسش اصنام و ادارکند ازا و قبول مکن و سخنان او را مشنو "پس چون - صدور معجزات عجیب از نبی اکذبه هم ممکن است لذا خداوند تشریع شریعت و اجراء نفوذ آن را در باب ۱۸ تنتیه یگانه د لیل کافی شافی انبیاء عادق و مخصوصاً نبی مثل موسی قرارداده است "چنانچه جناب ابو الفضائل در رساله ایویسیه بعد از ذکر آیات ف ۱۸ تنتیه می‌فرماید "از این وحی مبارک مستفاد می‌شود که خداوند جل‌کبریائه اخبار فرموده است از ظهور پیغمبران عادق و پیغمبران کاذب و میزان معرفت و د لیل صدق پیغمبر صادق را نزول کلام الهی بر لسان او مقرر نموده میزان معرفت و شناختن خداوند را از کلام غیر خداوند این نکته مقرر داشته که اگر آنچه فرمود در عالم تحقق یافت و حکم او غالب و نافذ شد کلام خدا است والا کلام بشریعنی علامت و نشان کلام الهی است که بر اهل عالم غالب می‌شود و تحقق می‌باید

و درازمنه متقدار یه باقی میماند و علامت کلام بشر که بکذب مدعی
نبوت کرد ماین است که تحقق نمیباشد و بسرعت فاتی میگردد آن
الباطل کان زهوقا پس از صریح این وحی معجزاتی که مخلائق
از پیش خود تصور میکنند حجت و دلیل پیغمبران نتوانند بسوز
و الا حضرت موسی میفرمود که اگر پیغمبری چیزی با اسم خداوند
بگوید و تود و قلب مرد د باشی که آیا کلام آن پیغمبر از جانب
خداوند است یانه معجزه از خود بطلب پس چون حضرت کلیم از
معجزه ذکری نفرمود و آنرا میزان قرار نداد ماران تبرسید که دلیل
پیغمبران را معجزات قرار دهیم وامری را که خداوند عز و جل
نفرمود هاست خود از پیغمبران بخواهیم ۰ ۰ ۰ انتهی
یکی از احبابی الله پرسید در ضمن بیانات مذبوره ذکری بیعنی شد
آیا یحیی هم شریعت و کتاب داشته یا فقط مبشر بظهور پسر
مسیح بوده است ؟

ناطق قبل گفت « بر حسب متدرجات انجیل و قرآن مجید یحیی
بن زکریا دارای شریعت و احکام بوده است چنانچه در فصل
۱۱ انجیل لوقا آیه اول ببعد تعلیم دعائی که یحیی بشاگردان
میداد تصریح شده و در فصل ۵ انجیل لوقا آیه ۳۳ تصریح
شده که شاگردان یحیی روزه بسیار میگرفته اند و نماز میخوانند
و در قرآن مجید سوچه میفرماید « و اینناه الحکم صبیا ایسن

محاضرات

۱۰۰۳

آیه یشهادت آیات قبل از آن در باره یحیی است که میفرماید
مادر هنگام جوانی یحیی بن زکریا شریعت را براو نازل کرد یم در
الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدم جل جلاله تصریح شده که
یحیی بن زکریا دارای امت بود و پس ازاوکه حضرت عیسی علیہ
السلام ظاهر شدند بعضی از امت یحیی بن زکریا از ایمان بحضرت
مسیح محروم ماندند جمال قدم جل جلاله در الواح متعدده —
این مطلب را ذکر فرموده آند نصوص این الواح پشمیمه شرح
مفصلی در باره صائبین در جلد سوم درج لئالی از ص ۲۰۲ تا
عن ۳۱۶ مذکور شد صراجعه فرمائید .

مورخین در اطراف صائبین سخنان مختلف گفته اند از جمله شرحی
در نامه دانشواران ناصری در ذیل ترجمه ابواسحق صابی مسطور
و شرحی هم در تاریخ ابوالفداء مسطور است که مرحوم ابوالفضائل
آن را در کتاب الفرائد نقل کرده آند برای تفصیل بصفحه ۴۵ تا
۵۵ کتاب الفرائد مراجعه فرماید .

باری یحیی بن زکریا که بیحیی تعمید دهنده نیز معروفست
بدست هیرود یس کشته شد و شرح این داستان در آنجیل متى
فصل چهاردهم مسطور است و خلاصه آن این است که هیرود یس
که نماینده قیصر و حاکم یهود بود بزن برادر خود فیلیپ نظرداشت
ونام آن زن هیرود یا بود یحیی بن زکریا به هیرود یس فرمود که

نگاهداشت هیروند یا برتوحram است هیروند می و هیروند یا بایس سبب از یعنی رنجیدند و هیروند یا دمواره منتظر فرصتی بود تا از یعنی انتقام بکشد روزی هیروند س مجلس جشنی بیارا است و دخترهای هیروند یاد رنگ دیروند س رقص کرد هیروند من را خوش آمد و بد خترگفت آنچه میخواهی بخواه بتخواهم داد و دخترهای هیروند یا باشارت مادر خود از هیروند س قتل یعنی راخواستارش دیروند من در چند از این مطلب خوش نیامد ولی چون قسم خورده بود که آنچه دختر ازاو بخواهد بد و دهد کس فرستاد تا در زندان یعنی راس پریدند و سراور اراد رطشتی نهادند بد ختردادند - دختر هم آن را برای مادر خود هیروند یا برد و چون شاگردان یعنی از این مطلب آگاه شدند رفتند و جسد یعنی رابخاک سهردند واقعی را برای حضرت یعنی نقل کردند در فصل سوم انجیل متی هم شرح بشارت یعنی در باره ظهور مسیح و طرز معيشت یعنی مسطور است گوید یعنی در بیان یهود^۱ ظاهر شد و موعظه میکرد لیاسی از پشم شتر ربرداشت و کمرنگ چرمی برکمرد - خوراکش ملنخ و عسل بود .

یکی از اصحابی الہی سؤالی طرح فرمود از این قرار :
در رساله داروئییه که بقلم مرحوم ابوالفضل گلهایگانی علیه البرحمة نگاشته شده و در مجموعه ارسائل در مصر بطبع رسیده

است مذکور است که بارسیان معتقد ند نسل بشر از نیات –
رباس تسلسل یافتها بن مطلب چگونه است ؟

یک ازیاران در جواب سائل فرمود . . . مرحوم ابوالفضل
گلبایگانی این مطلب را از کتب ملل و تحلی علمای اسلام اخذ و
نقل فرموده است در این خصوص شرحی در جلد اول طبع مصر
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نگاشته شده که خلاصه
ترجمه اش بفارسی چنین است ” مجوس نه بادم معتقد ند و نه –
بنوی و اولین موجود بشری را کیومرث میدانند و اورا کوه شاه لقب
داده اند زیرا مسکن کیومرث در کوه بوده استو بعض او را گل
شاه مینامند زیرا در دوره اول را اوائل بشری نبود که او شاه آنها باشد
بعضی معنی کیومرث را زنده گویاد انسنه اند و گویند کیومرث
چندان زیبا بود که هر حیوانی او را میدید مد هوش میشد داستان
بیدایش کیومرث را چنین گویند که زدان در باره اهرمن فکر میکرد و
از این فکر پیشانی یزدان عرق کرد زدان با دست خود عرق را از
پیشانیش پاک کرد و بزرگین ریخت کیومرث از قطرات عرق یزدان –
بوجود آمد . . . در مدت زندگانی کیومرث اختلاف است بیشتر
مورخین سی سال و بعضی هم چهل سال نوشته اند بعضی
گویند کیومرث در بهشت آسمان سه هزار سال گذرانید هزار
سال در پنج حمل و هزار سال در شور و هزار سال در پنج جسوza

آنگاه بزمین آمد و سه هزار سال دیگر گذرا نباید هزار سال درینج سلطان و هزار سال در اسد و هزار سال در بیچ سنبله بعد از این مدت سی یا چهل سال با اهرمن جنگ کرد تا آنکه کشته شد در ریفیت کشته شدن کیومرث هم اختلاف است است بیشتر مورخین گفته اند که اهرمن را پسری بود مسمی به "حزوذه" - کیومرث او را بکشت و اهرمن شکایت بیزدان برد و بیزدان را چون با اهرمن معاهد بود چاره بجز طرفداری اهرمن ندید و از این جهت کیومرث را بقصاص پسرا اهرمن بکشت و بعضی گویند کیومرث با اهرمن بکشتی گرفتن پرداخت (**) اهرمن بر کیومرث دست یافت و پراوسوار شده بخورد ن او هر داشت گویند را اول کار کیومرث بر اهرمن غالب بود و برد و ش او سوار شده بود و اورا با هر از جهان میراند اهرمن از کیومرث پرسید از چه مجاز بیشتر میترسی گفت از جهنم اهرمن اورا بجانب جهنم برد و کیومرث را بنا گاه از دوش خود بزمین انگشت و بین شست او سوار شد و گفت از کدام طرف بخورد تست شروع کنم گفت از طرف پازیرا میخواهم باز هم تامد تی زیائی عالم را توان اکم اهرمن بر عکس از طرف سر شروع کرد و چون بصلب کیومرث رسید نطفه کیومرث برخاک تریخت و د و گیاه رسیاس

(**) کشتن و کشتن بضم کاف در لغت پارسی معنی کمرنده است و چون در حین مصارعه د و حریف کمر بند یکدیگر را میگرفتند این عمل بکشتی گرفتن مشهور شد .

در کوه رامداد و در استخر از نطفه کیومرث سبزشده داراول ماه
 نهم از این دو گاه اعضاء بشری آشکار گردید و در آخر ماه نهم
 از هرسوتی انسان پیدا شد یکی مرد که نامش میشی و دیگری زن
 که اسمش میشانه بود ۰۰۰۰ زردشتیان خوارزم این دو را مرد
 و مردانه نامیده اند گویند مرد و مردانه پنجاه سال بسیار
 احتیاج باکل و شرب گذراندند عاقبت این من بشکل پیر مردی
 بر آنها آشکار شد و در مقابلشان از میوه های درختان میخورد و
 هم از خورد ن بشکل جوانی درآمد مرد و مردانه چون این -
 بدیدند بخورد ن میوه مشغول شدند و درنتیجه دچار بیلیات
 و مصائب و حرص و طمع گشتدند آنگاه با هم ازدواج کردند
 و فرزندی از آنها بوجود آمد ولی از شدت حرص فرزند را هم
 خوردند هم از آن خداوند محبت اولاد را در قلب مرد و
 مردانه اند اخترت وازان هم مردانه شش شکر زاید و در هر
 شکم دختری و همسری متولد میشد که اسمی آنها در اوستا به
 کتاب زردشت است مسطور است در شکم هفتم سیامک و فروان
 بوجود آمدند و این دو با هم ازدواج کردند و هوشمنگ پادشاه
 از آنان متولد شد و اول پادشاه روی زمین است که بجای
 جدش کیومرث بنشست و برای خود تخت و تاج بساخت و شهر
 بابل و شوش را بنادرد . انتهی (جلد اول شرح نهج البلاغه

ابن ای الحدید طبع مصر عن ۳۴-۳۵) - (عبدالحمید بن ابن الحدید معتزلی در سال ۵۸۶ هجری قمری متولد و در سال ۶۵۵ هجری قمری وفات کرده است)

سائل گفت در لوح مبارک سنه ۱۰۵۱ قسمتی از لوح حضرت عبدالیها جل ثناءه را نقل فرموده‌اند که راجع بتاريخ دانیال رساله‌سی و پنج می‌فرمایند بد لک التاریخ ینقضی قرن من طلسون شمس‌الحقیقت "ابتداً این قرن را از کی باید گرفت؟ ناطق قبل گفتم طلاق تصریح حضرت ولی امرالله‌جل سلطانه ابتداً قرن مزبور ارتفاع نفخه صور است که در رخوان بواسطه قیام -
جماً لقدم جل جلاله بعد از مرأجحت از سلیمانیه در بغداد در باع تجییبه بگوش قریب و بعید رسید چنان‌جه دار لوح اشراقات می‌فرمایند قوله تعالی " ۰۰۰ حین ورود عراق امرالله محمود و -
نفحات وحی مقطوع اکثری پژمرده بل مرد مشاهده گشتند لذادر صور مرأة اخری دیده شد و این کلمه مبارکه‌از لسان عظمت جهاری نفختانی الصور مرأة اخری آفاق را از نفحات وحی والهام زنده نمودیم ۰۰۰ انتهى

مبدأً قرن راهیکل مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانه سال ۱۲۷۹ هجری قمری ذکر فرموده‌اند و لوح مبارک در جلد سوم کتاب مائدہ آسمانی مندرجست مراجعته شود . داستان

محاضرات

۱۰۰۹

پژمردگی و افسرده‌گی باران در دوره هجرت جمال قدم جمل
جلاله از بغداد بسلیمانیه بتفصیل در ضمن خاتمه که هیکل
مبارک بتاريخ تبیل بلغت انگلیسی مرقم فرموده اند مسطور و
صریحاً میفرمایند که اگر جمال قدم جل جلاله قیام تیغرومود نداشته
حضرت اعلیٰ بکلی فراموش میشد و خون شهدای راه خدا جمیع
بهد رمیرفت زیرا فتاوی‌جی ازل باعث این پژمردگی و افسرده‌گی
بود شرح این واقعه راهیکل مبارک حضرت عبدالبهاء^۱ جل شنائیه
بیان فرموده اند قول‌الا حلی :

بعد از اینکه جمال‌مبارک را از ایران اخراج نمودند فصل
زمستان شدید بود و برف و بوران درنهایت شدت و حال در
نهایت عسرت با وجود این باصطلاح ایران مغضوب پادشاهی
ولی جمال‌مبارک درنهایت بزرگواری حرکت کردند درین راه
بعضی از بزرگان ایران تصادف نمودند بعضی بدیدن آمدند
تا آنکه بکرانشان رسیدم روز ورود بکرانشان از طرف عماد الدو
شخصی مشخص بخوش آمدی آمد و پیام شاهزاده را بررساند
مقصود این بود که جمال‌مبارک بدیدن شاهزاده بروند ولی
ابدا اعتنای ننمودند پیام را جواب دادند بعد معلوم شد که
میرزا یحیی جمیع باران را در مازندران درآتش فتنه گذاشت
فرار کرده و بلباس درویشی درآمده رسمه بر سر و کشکول

بدست از ده تا پده تا برشت رسیده واژرشت از راه و بی راه
 گذشته بکرمانشاه رسیده و آنا عمو آقامیرزا موسی خواستند
 با او ملاقات کنند ابد اجرئت و جسارت ننمود جمال مبارک به
 بغداد تشریف آوردند در بغداد کسی نبود در کاظمین جناب
 حاج عبدالمجید و حاجی یوسف و آقا سید محسن و آقا سید
 محمد رضا و آقا سید تقی اصفهانی بودند در بغداد جز معدودی
 قلیل از اعراب کسی نبود و در کربلا جناب حاجی سید جواد بودند
 ولی اینها در رتهایت ترقیه و پریشانی ابد اجسارت اینکه دیدن
 از یکدیگر نمایندند اشتند جمال مبارک این نفوس معدوده راجمع
 نمودند مجلس گرم شد و باد وست و بیگانه ملاقات میفرمودند
 روزی در کاظمین در حین عبور از دم سرای ظل السلطان
 پسر فتحعلیشاه که اسم اعلی شاموچهل روز سلطنت نمود
 گذشته ولی تنها متعلقین ظل السلطان نسبت باین طائفه
 تفویض کردند جمال مبارک برگشتند فرمودند بظل السلطان
 بگوئید که متعلقینش را تتبیه و تریست تعاید این طائفه از سطوت
 ناصر الدین شاه اند یشه ننمودند تاچه رسد بظل السلطان
 و نتیجه این حرکات سبب دامت است و تشریف یارند ظل سلطان
 السلطان بعد از آنکه متعلقین خود را زجو و شتم و طعن
 ولعن نمود پسر خوش شجاع الدلوه را بعد رخواشی فرستاد

باری این طایفه در عراق نمودار شدند چندی گذشت -
 میرزا یحیی با کلاه درویشی و رسمه سیاه کشکول بد و پوش
 وارد پنداد شد بدرب خانه آمد خبر دادند در رویشی در
 دم در است آقا عمومیرزا موسی رفتند لیدند میرزا یحیی
 است بسوان اینکه در رویش است و کار دارد اورا داخل
 خانه گردند زیرا گفت از ورود من کس را خبر ندهی -
 از ورود من کس نشنود و در اطاقی منزل نمود چند
 روز در آنجا بود بعد خانه گرفت در محله اعرا بکه
 هیچ ایرانی نهود رانجها منزل نمود و کلی معاشرت
 نمیکرد مگر رشبها با آقا عموم وقتی خواست بخانه آید
 در نیمه شب آمده مراجعت میکرد شخصی بود اسم او آقا
 ابوالقاسم تاجر بود او نیز از ایران آمد میرزا یحیی
 آن شخص را انتخاب نمود که امور را تمثیل دهد بعد بفکر
 تأهل افتاد بحث و نظر فرمود عرض کرد حرم حضرت سید الشہداء (۱)
 آقا میرزا عبدالوهاب پسر حاج عبدالمجید موجود امر فرمودند
 که اورا از برای خبر بگیرند .

باری این ابوالقاسم را که خفیا با میرزا یحیی معاشرت

(۱) این لقب از روی عنایت با آقا میرزا عبدالوهاب داده -

شده است .

داشت و امور اورا تمشیت میداد تهدید کرد تا در نزد د
احباب برود و خفیا القاء شباهات کند در روز روایتی بروز نمود ولی
احبا در نهایت ثبوت واستقامت ابد اکوش بشبهات او ندادند
شود ابوالقاسم هم متزلزل در امری حیی شد و قدری متنبه گشت
لکن بعد از سفر مبارک در این اثنای آقا محمد کرم شیرازی وارد و
بعد از ایامی چند حتم او واصل شد و دختری همراه داشت
میرزا یحیی فورا آقا میرزا محمد قلی را که طفل بود با بقجه از-
قماش و حریر و خاتم عقیق از انگشت های حضرت اعلیٰ با
توقیص بخط خود فرستاد و دختر را خواستگاری کرد آقا محمد کرم
عذر آورد که حتم من مومن نیست پس کونه من این دختر را میتوانم
پرستم این سبب فساد است و بقجه و انگشت و توقيع را بس
فرستاد ۰۰۴۰

باری میرزا یحیی بواسطه ابوالقاسم بنای القای شباهات کرد و
بنفیا بتحریک پرداخت از این رایحه درجه فی الحقيقة عراق تغییر
یافت چون ملاحظه نمودند که یحیی باین درجه بر حقد و حسد
برخاسته است یمنی این خبر نیز سائر جهات منتشر خواهد شد جمیع
احباد را بران شهید شوند و این لطمہ عظمی است از برای امسر
بنخته از بنداد تشریف بودند دو سال ابد از جمال مبارک
خبری نبود هیچیک از احباب خبر نداشتند معلم نشد که بچه

محاضرات

۱۰۱۳

سمتی تشریف بردند بکلی ذکراین امرا عراق مفقود گشت و حتی
دونفر از احباب جوان میلانی آمدند و آنچه خواستند با نفسی
ملاقات کنند کسیرانیافتند از پس خوف مستولی شده بود روزی
آمدند در بیت خانه در زدند من در خانه بودم در را باز کردم آمدند
در دلان نشستند های های گریه کردند فارسی نمیدانستند و
مراجعت نمودند جناب زین از نجف آباد آمدند و رفتند بکریلا
ابدا تو انتستند از میرزا یحیی خبری بیگرنداز کریلا مراجعت -
کردند که با ایران بروند در خانه چین خبررسید که یکی از احبابی
نجف آباد را گرفتند و در میدان اصفهان شهید کرده اند لهذا
جناب زین مراجعت بکریلا نمودند چون این خبر میرزا یحیی
رسید توهمند نمود که لابد خبر را بین قضیه بطهران خواهد
رسید یعنی بحسب تجوی او خواهند افتاد بکار پرداز از ایران
امر خواهد شد و شاید کار پرداز بوئی برد و اوراد ستگیر نمایند
لهذا مجبور شد که بواسطه میرزا علی تبریزی کوشهاي عربی
تهیه و تدارک نمود و بیصره شتافت در آن صفحات کشن فروشی
میکرد بعد از مدتی در بصره لاص خرید و بنجف شتافت و خفیا
ببغداد آمد و اسم خویشا حاج علی لاص فروش گذاشت و مخفی
بود . باری جمال مبارک با وجود آنکه فرید او حیدا بکرد سنان
سفر نمودند مد ت قلیلی نگذشت که صیت مبارک در جمیع -

کرد سтан منتشرشد ولکن بجهة اینکه خبرشان نرسد نام مبارکتنا راد رویش محمد گذاشتند تامکتوں بمانند دو سال در آن صفحات تشریف داشتند جميع بزرگان و علماء فضلای کرد سтан بحضور مشرف میشدند بد رجه کمالی الان صیت جمال مبارک در آن صفحات منتشر است . انتهى (بیان مبارک یم شنبه نوزدهم فوریه سال ۱۹۱۶)

یکی دیگر از باران رحمن پرسید در لوح مبارکی که شرح وفات اسکندر را بیان فرمود اند آغازش " ای ناظر عین نظر اکبر حکایت کنند که اسکندر ... : " میباشد کلمه شهر ز ور مذکور شده این کجاست ؟

یکی از احباب غریب " شهر زور از بلاد قدیمه کرد سтан بوده که امروز انری از آن نیست در کتب جغرافیای قدیم نوشته اند که شهر زور را قلیم چهارم واقع بوده شهری بوده کوهستانی و در بین همدان و اربیل که امروز موجود و بهمین اسم در عراق عرب معروف است واقع بوده است مردم آن همگی اکراد بودند و اسکندر یونانی بدان شهر دست تیافت این شهر را رسربیانی بود که امروز جزو مملکت عراق عرب است . سائلی گفت در کتاب مفاوضات ذکر " مقدسه برباره " از لسان مبارک جاری شده این برباره کیست ؟

محضرات

۱۰۱۵

یکنفراز حاضرین گفت "بریاره مقدسه زنی بود که در حدود سال
سیصد و شش میلادی در شهر دلیوپول فینیقیه برد و ره امپراطوری
ماکسیمیان بشهادت رسیده است و در شرق و غرب عالم -
مسیحیت مورد ستایش و احترام است جسد بریاره بعد از
شهادتش در همان شهر دلیوپول دفن شد ولی بعد خادرقسن
چهارم یاقون ششم با اختلافی که در تواریخ هست جسد بریاره
را ب قسطنطینیه بردند و در آنجا دفن کردند و کلیسائی بنام او -
ساختمد این کلیسیا بسیار مجلل و باعظمت بود و در سال یکهزار و
یکصد هشت میلادی جسد بریاره را از قسطنطینیه به شهر گرفت
روسیه بردند دفن کردند ولکن مسیحیان غرب اروپا مدعی
دستند که قبر بریاره در نیز ایطا لیا است و بعضی هم تبریز را
در نقاط دیگر میدانند فرقه کاتولیک مخصوصاً نقوص متدين و متمسك
معتقدند که بریاره مردم را از مرگ ناگهانی و هلاکت و از حریق
و سوختن و طوفان دریا و خطر فرق نجات میدهد نقاشان ماهر
تصویر بریاره را که زحمات بسیار و مشقات بیشمار متحمل شده
کشیده اند و شعرای قدیم در وصف او بسیار سخن سوانح کرده اند
سائل دیگری گفت در کتاب مفاوضات کلمه عید عنصره مذکور
شده مقصود کدام عید است ؟
یکی از حضار فرمود عنصره (بروزن شب بره) در نزد یهود و مسیحیان

هود و موجود است عید عنصره د رنزو مسیحیان بتجاهه روز بعد
از عید فصح است که گویند روح القدس بر شاگردان حضرت مسیح
نازل و در ایشان حلول کرد و عید فصح در رنزو مسیحیان عید
قیام حضرت مسیح ع از مردگان است و در رنزو یهود عید خرچ
از مصر است که آنرا "پسح" گویند و اما عید عنصره د رنزو یهود و
عبارت از عید تزول شریعت و تورات د رطوف سینا بر حضرت موسی
علیهم السلام است.

سائل دیگر سید در کتاب مستطلا با قدس فرموده اند قوله تعالیٰ
”قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الا صباح“ مقصود چیست؟
نااطق قبل گفت مقصود آن است که لوح نازل از کلک اطهـر
جمال قدم بطراز ختم هیکل اطهـر مزین شد ماست سجـع
خاتم های مبارک متعدد است وازان جمله این سجع داشت:
۱- انه لبها، الله لمن فی ملکوت الا مر و الخلق و مصباح -
الهدی لمن فی السموات والارضین .

٣- شهد الله لنفسه باننى انا حى فى الافق الا بهى
وأ نطق من هذا الافق في كل شئ بانى الله لا إله إلا أنا
المقدار المتعالى العزيز البديع .

٤- انا الفريد الغريب المظلوم المسجون .

محاضرات

1 - 1 Y. - 1

- ٥ - يدعوغلا هرى باطنى و باطنى ظاهرى ليس فى الملك
سوائى وانا الحق علم الفضوب .

٦ - السجن لله الواحد المختار .

٧ - دليلي نفسى وبرهانى امرى وحجتى جمالى المنير .

٨ - قد استقر جمال القدم على العرش الاعظم ادانطق لسان
العظمة والكربلا عند سدرة المنتهى مخاطبى من فى الارض و
السماء فوعظتني وجلالى قد ظهر من كان فى ازيل الا زال مخفيا
فى كنائز العزة والجلال انه لهم المحبوب قد اتي لحيثيات
العالمين .

٩ - قد اشرقت من افق القضا شمس وقم عليهم من القلم لا بهى
السجن لطائع الايات الذى ظهر بسلطانه واقتداره لمن فسسى
السموات والارضين .

١٠ - ولله ملكوت ملئها البقاء والروح يعزم من يشا بعزته وبيذل
من يريد بقدرته و يعطي على من يشا ما يشا وانه شاء كما هو
شاء لمن اراد وانه شوف عالم لما يشا وانه كان على كل شئ قيوما
مقدرها (عالم بيهائى جلد بنجم) بعض الواح هم باختصار كه
سجع آن (حسين على) است مزین شده و بحرخ هم بـ
١٥٢ (تزيين يساقته است .

سائل دیگرکفت در الواح مبارکه که از قلم حضرت عبدالبهاء

جل ثنائه نازل شده و درباره آفاخان کرمانی و اقداماتش در اسلامبول بتفصیل بیان میفرمایند کلمه (ما بین) ذکرشده مقصود چیست؟

ناطق قبل گفت کلمه ما بین در اصطلاح ترکان عثمانی بقصر مخصوص خلیفه عثمانی اطلاق میشده که جزئیات معینه حق ورود با تجارت رانداشتند.

سائلی گفت در لوح سلطان ایران میفرمایند قوله تعالی:

”يقولون ما قاله اللاتات من قبل“ مقصود چیست؟

یکی از حاضرین فرمود اشاره بد استان یوسف حدیق است چون زلیخا اسیر محبت یوسف شد و یوسف غلام او بود زنان مصر زلیخار اسرار زنش و ملامت مینمودند که چرا زلیخا اسیر محبت غلام خود شده است چون زلیخا این بشنید زنان بزرگان مصر را دعوت کرد و به یوسف گفت که پس از آنکه زنان از خوردن غذا فرات یابند تو برای شستن دست آنان وارد مجلس شو و مقصود شی آن بود که زنان ملامت گر یوسف را بینند و دست از ملامت بردارند چون یوسف وارد مجلس شد وزنان او را دیدند هر کس دام ترنج و کاردی در دست داشتند چنان محو جمال یوسف شدند که بجا ای ترنج دست خود را بریدند و فریاد برآوردند ”ما هذَا بشران هذَا الامک کریم“ یعنی یوسف با این جمال و زیبائی

جزفرشته آسمانی نتواند بود "میفرمایند در آینده ایام که عظمت امرالله بر مردم واضح شود همه لسان بنگشت و تنای محبوب عالمیان خواهند گشود و همان خواهند گفت که زنان ملامتگر پس از عرفان یوسف گفتند یعنی ان هذا الا ملک کریم "بر زیان رانند " لیظه هر فی الغایات مابدا فی البدایات یعنی تا آنچه در سوابق ایام بوقوع پیوسته و در دیران یوسف مصرا تناق افتاده در دو ره ظهور و بروز جمال یوسف مصرا الهی هم بعینه واقع شود " داستان یوسف در قران مجید سوره یوسف و در سفرنامه تکوین تورات بتفصیل مسطور گردیده و در لسان شعر اواد با نیز مذکور گردید و شعر اد استان یوسف و زلیخا را بر شعره نظم کشیده اند از جمله مولانا عبد الرحمن جامی که معاصر امیر علی شیرازی است و در او خرقون نهم هجری میزیسته است مثنوی یوسف و زلیخا را منظوم ساخته که بطیع رسیده است سعدی شیرازی متوفی در سیم جممه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری قفسه ری میفرماید قوله ره :

گوش بینی و دست از ترجیح بشناسی

روابسود که ملامت کنسی زلیخا را
در این مقام شعری چند از مثنوی یوسف و زلیخای جامی را
که در نظردارم برای شما میخواهم " مولانا جامی در تعریف و

وصف زلیخا میرطابید :

قدش نخلی ز رحمت آفریده

ز بستان لطافت سرکشیده

فراوان موشكافی کرده شاند

نهاده فرق تارک در میانند

رخ از بساغ سبکرد حسن تسمی

دین از نقطه مودوم میمند

ز طرف لوح سیمینش نعموده

دو تون سرنگون از مشک سوده

زحد نسون او تا حلقوه میم

الف واری کشیده بینی از سیم

فزوده برalf صفره هاندرا

یکی دمکرده آشوب جهاندرا

پیاض گردنش صافی تراز عساج

بگردن برداورا اندوان باج

الخ .

جامی در داستان سرائی استاد کاملی است و نیوز قریه بین راه

طهران و شادرد و کهدملانام دارد بنام او باقی است . زیرا قریم

مزبور تیول ملاجمی بود ماست و شرح آن را مرحم صنیع الدوّله

محاضرات

۱۰۲۱

در مجلد سوم مطالع الشمس نگاشته است در وجه استشهاد خود
بجامی چنین فرمود :

مولدم جام و رشحه تلسم جرمه جام شیخ الاسلامی است
لا جرم در میان اهل سخن بد و معنی تخلص جامی است
وی مردی شفوح طبع بوده و در این خصوص از اود استانهای
شیرین در کتب تواریخ و تذکره ها مسطور است و در اینجا اذکر
آن صرف نظر میشود جامی در اخر عمر خود تصویر کرد که محتاج
بعیتک شده وازان "بفرنگی شیشه" تعییر کرد هاست داستانهای
منظوم او در تهایت لطافت است و میتوان اینها را در کتاب دفت
اور نگ جامی وغیره بدست آورد از جمله شیخ بهائی عاملی
متولد در سال ۹۵۳ هجری قمری و متوفی بسال ۳۰۰ ادجری
قمری (پسر شیخ حسین کماز شاگردان زین الدین شهید ثانی
شارح کتاب لمعه تأثیف شهید اول که بدست ترکها بجرائم تشییع
مقتول شده بود و بعد از قتل استاد با پسر خود محمد بهاء الدین
با ایران سفر کرده) در کتاب کشکول خود این داستان را از ملا
جامی نقل کرده است.

جارده ساله بتن بر لب یام جون مه جارده در حسن تمام
بر گل از سنبل تر ظالیه بست بر سرسرو کله گوشه شکست
اوفروزان چو مه و گرد ه دجوم بسرد رو با مش اسیران جون گجو

ناگهان پشت خم هم چو هلال
 سینه ازخون چوشق مالامال
 کرد بدرگه او روی امید
 ساخت خاک در او موی سپید
 گهر اشک بمژگان میسفید
 وز دودیمه گهرافشان میگفت
 کای پری با اسمه فرزانگیم
 نام رفت از تو بدیوانگیم
 نوجوان حال کهن پیرچودید
 بسوی صدق از سخن او نشنید
 گفت کای پیر پراکنده نظر
 رویگردان بقفا بازنگید
 کاندر آن منظره گلرخساری است
 که جهان ازین او گلزاری است
 او چو خورشید فلک من ماهیم
 من کمین بندید او او شاهیم
 عشق بازان چون برویش نگردید
 من که باشم که مرا نام بزید
 پیر بیچاره بدانسیو نگردید
 تابدانید که در آن منظره کیست

زد جوان دست و فکداز هم امش
 داد با خان سیمه آرامشی
 کا نکه با ماسری ساری سهرد
 نیست لایق که بجائی نگرد
 هست آئین دویینی ز هوس

قبله عشق یکس باشد و بس
 از این قبیل لطائف ملا جامی زیاد دارد" این راهم چون اسم
 شیخ بهائی بیان آمد بگویم که مشا رالیه پس از آنکه از وطن
 ماء‌لوف به هر ریازان سفر کرد قسمتی از تحصیلات خود را نزد
 پدرش آموخت و قسمتی راهم در نزد ملا عبد الله یزدی شاگرد
 ملا جلال دوائی صاحب کتاب اخلاق جلالی که از شاگردان
 میرسید شریف جرجانی بود فراگرفت و نیزد نزد ملا علی مذهب
 و ملا افضل قائی و هلا" الدین محمود طیبیب وغیرهم -
 بتحصیل هر داشت و مد تی از عمر خود را صرف سیاحت کرد و
 پس از مراجعه از حجج با لباس درویش عراق و مصر و حجاز
 و شام را سیاحت کرد و مد تی هم در نزد شا معاشر صفوی مقرب
 و محترم بود تولدش سال ۹۵۳ در علبک شام در یوم هفدهم
 محرم و وفاتش در دوازدهم شوال سال یکهزار و سی و یک سال
 در مشهد مقدس است و مزار شیعه میباشد ملام محمد تقی -

مجلسی (پدر ملا باقر مجلسی) که در سال یکهزار و هفتاد قوت کرد، از شاگردان درجه اول شیخ بهائی بوده و نیز از شاگردان ملا صدرای شیرازی بود که پسند هفته پیش از او صحبت بیان آمد. باری بمطلب برگردیدم داستان یوسف مصری چنانچه عرض کردم در قران مجید و سفرتکوین تورات بتفصیل مسطور است و مخصوصاً در تورات مذکور است که چون فرعون مصر یوسف را از زندان نزد خود برای تعییر کرد ن خوابش احضار کرد یوسف اول صورت خود را تراشید و بعد بحضور فرعون شتافت علمای اسلام هم در تفسیرهای خود داستان یوسف را مفصل نگاشته است. یکی از حضار بر سید کتاب شرح قصیده که از تاء لینات جناب حاجی سسید کاظم رشتی است آباد رشح کدام قصیده تاء لین شده است؟

یکی از احباب فرمود حضرت عبدالبهاء، جل ثنائه درایمن خصوص میفرمایند "عبدالباقي افندی یکی از شعراء فضلای مشهور موصل بود در زمان خود سید این قصیده را نشاند کرد" وصف کاظمین چه که علیرضا پاشا هرده زیرفت قیمتی را از مدینه آورد برای کاظمین و از عبدالباقي افندی این قصیده درایمن موضوع صادرشد لهداعلیرضا پاشا از سید درخواست کرد شرحی برآن - بنویسد این شرح را نوشتند من عبدالباقي افندی را دیدم

محاضرات

۱۰۲۵

میگفت عجب "این قصیده ازمن است ولی شرحیکه سید بزران نوشته‌اند من یک کلمه آنرا نمی‌فهمم چه که سید مقاومت عالیه را که منظور خود شان بوده در قول‌باین الفاظ بعنوان شرح قصیده نگاشته‌اند والا در واقع این شرح برای این قصیده نیست چه که قائل قصیده خود شرمیگفت معنی واقعی کلمات را نمی‌فهمم دیگر معلوم است (بیان مبارک دریوم ۲۴ جاتوری سال ۱۹۱۶) - شرح حال سید کاظم رشتی بتفصیل در تاریخ نبیل مسطور گردید وفات سید مرحوم در شب عرفه نهم ذی حجه سال ۱۲۵۹ واقع و قبر منورش در کربلا در جوار حرم و ضريح حضرت سید الشهداء علیہما السلام است ۰

یکی از احبابی‌الله سئوال کرد که آیا بین دیگر مبارک حضرت رب اعلیٰ جل ذکریه و حرم محترمان غیر از قرابت سببی قرابت نسبی هم موجود بوده است ؟

یک‌تفریض حاضرین در جواب فرمود "آری قرابت نسبی هم داشته‌اند باین معنی که حضرت حرم یا مادر حضرت رب اعلیٰ جل ذکریه د ختن عمو بوده‌اند " حضرت رب اعلیٰ نام مبارکشان سید علی محمد و نام پدر و نزدیک‌گوارشان سید محمد رضا بن میرزا ابراهیم بن میرزا فتح الله ابن میرزا نصرالله الحسینی الشیرازی است در کتاب مستطاب احسن القصص که یقیم الاسماء معروف است از قلم

مبارک نازل شده قوله تعالیٰ :

جد مادری حضرت اعلیٰ جل ذکر میرزا عابد بوده است مشارالیه
د و پسرد اشته و ۱ - میرزا محمد حسین ۲ - میرزا اعلیٰ
میرزا محمد حسین چند اولاد داشته از این قرار:

میرزا حسن علی (خال اصغر) حاجی سید محمد (خال اکبر
که کتاب مبارک ایقان بنام اونازل شد هاست) حاج میرسید علی
(خال اعظم از شهدای سبعه) فاطمه بیگم مادر حضرت اعلیٰ جل
ذکرہ) میرزا علی پسرد یگر میرزا طاولد نیز چند اولاد داشته باشیں
قرار :

حاج میرزا ابوالقاسم (سقاخانه) حاج میرزا سید حسن (افغان
کبیر) خدیجه بیگم (حرم حضرت اعلیٰ جل ذکرہ) زهرا بیگم
(همشیر حرم مبارک) یکی از احبابی الهی فرمود :

بیخشید اجازه فرماید سوالی عرض کنم "فرمودید حاج میرزا ابوالقاسم سقا خانهاین لقب از جه راه باشان داده شده است؟ ناطق قبل در جواب فرمود "در کاروانسرای گمرک که محل تجارت

باری برگردیدم بعرايص سابق " حاج ميرزا ابوالقاسم سقا خانه سه د ختروپنج پسرداشت‌ها زجمله پسردايکي سيد محمد حسين نام داشته‌است .

سید محمد حسین یکد ختود و سرداشته که نام یکی از سرداشی
میرزا هادی است میرزا هادی داماد حضرت عبدالبهاء جمل
ثنائه است که عصیه مبارک موسومه بضمایه خانم را در حباله نکاح
داشته و از این افتراق حضرت ولی امر الله شوقی ریاضی در سیم

د وازد هم اسفند سال ۱۲۷۵ هجری شمسی مطابق
 سوم مارچ ۱۸۹۶ میلادی در عکا متولد شدند هیکل
 مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانه مجمع البحرين و
 نتیجه ارتباط سلسله افنان با افغانستان هستند فتعالی شانه
 العظیم پدر ضیائیه خانم وجود مقدس حضرت غصن الله
 الاعظم عبد البهاء عباس و مادرشان منیره خانم دختر
 میرزا محمد علی نهری اصفهانی عمی حضرت نورین نیرسون
 سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است خداوند منشان
 منیره خانم را بشرحیکه در تاریخ نبیل مسطور است بدعای
 حضرت رب اعلیٰ جل ذکر که میرزا علی نهری عطا فرمود
 این دختر مقدر بود که بشرافت کبری و موهبت عظمتی
 نائل گردید در ابتدای قرار گویی که شهریانو دختر میرزا
 محمد حسن برادر جمال القدم جل جلاله مخطوطه حضرت غصن
 اعظم باشد ولی بواسطه تفتین و اقدام خواهر یحیی ازل که
 بهمه معروف است (و حضرت عبد البهاء در لوحی که بلخ
 عمه معروف است و در مکاتیب جلد دم بطبع رسیده است
 حدسترا بر او تمام فرموده‌اند و این مسئله تحقق نیافت .
 جمال القدم جل جلاله در باره این نظرطلب در ضمن لوح
 می‌فرمایند قول تعالیٰ :

"ملاحظه در امه معموده نمائید مخ آنکه براورد و ن
او راضح ولایح و مسلم بود که کمال باطن و جمال
ظاهر در حق موجو و مدلل نسبه الله را قطع نموده
و بنسبت شرکین تمکن جست و ذیل الہی را از
دست داد و بدیل منکرین تشبیث نمود
انتهی

یکی از حضار فرمود معذ رت میخواهم که سخن جناب
ناطق محفل را قطع میکنم بند نامه ای از جناب خال اعظم
حضرت رب اعلی جمل ذکریه در نزد جناب افان اعلائی
دیدم که آن نامه را جناب خال از بوشهر بمناد حرم
مبارک نوشته اند در وقتی که هیکل مبارک از سفر
حق بوشهر مراجعت فرمودند سوار قسمی از آن نامه را از
جناب افان اعلائی تقاضا کرد مرحوم فرمودند اینک آنرا
برای شما میخوانم که ببینید جناب خال اعظم چه ایمان و ایقان
عجب و عظیم داشته اند و چنین خواند .
یاخیر الحافظین بنظر انور صاحبہ معظمہ والدہ و شمشیره
سلمہما الله تعالی مشرف باد .

هو بعرض مقدس عالیه میرساند کما ولا جسم شما و حقیرو همگی
 روشن الحمد لله والمنه سلامت و در کمال عافیت جناب والا جناب
 حاجی وارد بشرف خدمت ایشان مشرف شده در خدمت ایشان
 دستم مصلحت در این است که مجددی در اینجا توقف فرموده بعد
 تشریف آورده باشد انساً لله عنقریباً است که تشریف فرمای
 آن صوب مشوند خواطر شریف جمیع دارید از مسقط شرحی قلی
 فرموده بودند بصاحبہ همشیره هم علیحده نگاشته و گرجه بعد
 از زورو خود شان رسید سرکا غذرا که بازنمودم ملتفت باینکه
 بصاحبہ همشیره جاتم نوشته اند نبودم دوکلمه علیحده بنام
 همشیره آقا میرزا ابوالقاسم بود آنرا فرستادم حال که ملتفت شدم
 بصاحبہ همشیره آقا علیحد نوشته اند فرستادم بهم را مطالعه
 فرموده چشم همگی روشن الحق وجود فایض الجود ایشان چشم
 روشن دنیا و آخرت است ما یهافتخار همما الحمد لله ثم
 الحمد لله والمنه له انساً لله در امراض ایشان پریقین بوده
 شکی و شیوه از حرف مردم به دل راهنماده باشید و از همیشیج نقلی
 خوف و واسمه نداشته باشید که خداوند عالم حافظ و ناصر ایشان
 است زیاد معرضی ندارم بی نهایت خودم شایق خدمت دستم
 والتماس دعا دارم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته نور چشم ان
 همگی بعرض سلام مصدع دستند عرض مبنی ایند چشم شمار وشن

والد نورچشمان عرض سلام میرساند بصاحبہ دمیریه ام عرض -
میکند جای من خالی است که بالده آنامیرزا ابوالقاسم بگوییم
الحمد لله که خجالت ندارم دامادی دارید که در عالم مثل
ندارد کل اهل عالم باید اطاعت ایشان را نمایند ۱۰۰۰۰ الخ
انتهی

احباهمه بوجود و سرور آمدند و ساز آن ناطق محفل بسخن خود
ادامه داد و فرمود .

باری شهریانو بحبا له نکاح علیخان درآمد و طولی نکشید که
شهریانوفات یافتشرح این داستان را حضرت عبدالبهاء
جل ثنائه در لوح شیخ قمی فرمود «اند قولهم الاحلى :
یکی از بیانات اعمام از صفرسن باراده مبارک نامزد این عبد شد
چون بی بعد ادآمد یم عم بزرگوار ساخت اقدس شتافت و گریه کنان
رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمینمود
عاقبت با مرقطعی جمال مبارک قبول نمودم معذلك همسواره
آرزوی تجرد داشتم تا بادرنه آمدیم و درادرنه بودیم که عمه خانم
بزرگ چون ارتباط بیهیں داشت محض سرور خاطر آن کوشید
تا آن بیچاره را پسر صدراعظم میرزا علی خان داد و از قرار مذکور
گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایام محدود نگذشته که
بعرض سل مبتلا گردید و مسلولا وفات نمود رحمة الله علیہما .
انتهی

باری پدر حضرت عبدالبّه — حضرت بهاءالله جل
جلاله و مادرشان آسیه خانم ملقبه بنوایب د ختمیرزا اسماعیل وزیر
نوری است آسیه خانم در سال ۱۳۰۳ در عکاوفات فرمودند و در
قبرستان نبی صالح مدفن شدند و چند سال قبل باراده قویه
حضرت ولی امرالله‌جل سلطانه رسم‌مطهرایشان بارمس
مطهر حضرت غصن اطهر از قبرستان نبی صالح بکوه کرمل انتقال
یافت پدر جمال‌القدم هم چنان ب میرزا عباس نوری معروف ب میرزا بزرگ
وزیر و مادرشان مسماة بخدیچه بود میرزا بزرگ در سال ۱۴۵۵ —
وفات یافت نورا ز مضافات خطه مازندران است که بطرافت و خضار
متازمی باشد و اشعار فردوسی در شاهنامه راجع به مازندران معروف
و مشهور است و همه شنیده‌اید ۰ قوله :

که مازندران شاه رایاد باد

نمیشه برو بوش آباد باد

دوايش موافق به رآدمى

زمینش سراسر برآز خرم

نوازنده بلبل بیانغ انس درون

گرازنده آدو براغ انس درون

الآن

یک از احبابی الهی فرمود و چه تسمیه آین خطه جلیل ب مازندران

چیست؟ یکن از حضار فرمود در این خصوص سخن بسیار گفته‌اند از جمله درباره وجه تسمیه این اقلیم به مازندران سپهرکاشانی درذیل وقایع سال اول هجرت رسول در مجلد اول کتاب دوم ناسخ التواریخ دروجه تسمیه مازندران گوید قوله . . . لفظ ماز بمعنی چین و شکنج است چنانکه منوج‌هری گوید برآمد زکوه ابر مازندران چومار شکنجی و مازان‌دران و این کوه که از گیلان بجا حرم می‌گذرد از سه ران پیچ و تاب که در این کوه است در پیشین زمان "ماز" نامیده می‌شد و این آبادی‌ها که از پس کوه ماز واقع است "اندر ماز" است از این روی این آبادانی‌هارا "ماز" اند ران گفتند یعنی "اندر ماز" و این جمله را طبرستان گویند . انتهی ولكن قولحق آنست که اعتماد السلطنه محمد حسنخان مراجعه ئی در کتاب التدوین ذکر کرده که طایفه مازد از طوایف قدیمه آن حدود بود هاند ولہذا آنچه امامزاده اند ران یعنی محل مازد گفته و بتدریج مازندران شده و این قبیله بطوائف متعدد منقسم بود هاند و هر کدام را اسما خاص بوده که محل سکونت آنان بهمان اسم نامیده شده مانند طپورستان که مسکن طایفه طپ—سوری بوده و بتدریج طبرستان شده وهکذا اگرگان و . . . برای تفصیل یان کتاب مراجعه فرمائید

باری از آنچه گفته معلوم شد که غیر از قرابت سیمی در بین
حضرت اعلیٰ جل ذکر و حضرت حرم قرابت نسیم هست
پوچ است.

هیکل مبارک نهایت خنایت و محبت و علاقه را بحضرت حرم
داشته اند وقتیکه از شیراز بجانب بوشهر عزیمت میفرمایند که
یقهد مکه رواند شوند نامه خطاب بحضرت حرم از بوشهر موقوم
میفرمایند این نامه امروز بخط خود هیکل مبارک حضرت اعلیٰ
جل ذکرہ در ضمن محفظه آثاریت مکرم شیراز موجود است و
صورت آن نامه مبارک این است قوله تعالیٰ :

یاخیرالحافظین درخانه خود مان همشیره آمیرسیّد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَانَ شِيرِينَ مِنْ حَرْسِكَ اللَّهِ تَعَالَى

لاتحسين انقطاع الكب من ملء

أوَانٌ فِي الْقُلْبِ شَيْئاً كَانَ يَشْغِلُنِي

حرف اتساقیه د معنی فیگس

خداؤند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر رحیزان
احاطه نمود که توان توشت ولی از اینجا نیکه تقدیر برجاری است
برووق مصلحت این فسم جاری گشته خداوند عالم بحق —

خمسة النجبا على احسن الوجه اسباب مراجعت را جاري فرماید
 دو روز است که وارد بوشهر شده ام گرما شدت دارد ولی
 خداوند عالم حافظ است در هر حال در همین ماه ظاهر گشتی
 روانه شود خداوند عالم از فضل خود شن حفظ فرماید صاحب
 معظمه والده در وقت روانگی ملاقات میسر نشد عرض سلام
 بگوئید و طلب دعا هم کرده باشید در باب یک رسته ترمه انشاء الله
 بیمی خواهم نوشت کمیز هم در تقدیر ام انشاء الله هر
 قسم مقدراست خواهد شد والسلام عليك ورحمة الله وبركاته
 در خاتمه محفل یکی از احبابی الهی این لوح مبارک جمال القدم
 جل جلاله را تلاوت کرد . قوله تعالیٰ :

" . . . آقا سید اشرف انشاء الله بن فتحات حب محبوب و نسائم
 جذب طلعت مقصود مشغول بوده از عالم و عالمیان در گذشته
 و بفضای لا مکان شتافته زیر آنچه غیر از ذکرو حب حضرت محبوب
 است اشباحی است فانیه و اظلالی است زائله ليس له من
 قرار و حکمت الهی در آفرینش این زخارف فانیه آن بوده تا
 انیار باین آلایش بی مقدار مشغول شده از جمال یار محجوب
 و محروم مانند وكل آنچه در عالم ملک و ملکوت موجود است عکس
 و شبیحی از عالم خفیه الهی است و غافلان حیاد و طالب این
 اشباح و عکوسند این است صد هزار سال میشتابند و آخر

مايوسا بترابراجع ميگردد ۰ ۰۰۰ انتهى

سائلی گتمخاطب اين کدام اشرف است ؟

يکي از ياران الهی در جواب فرمود : اين لوح مبارک باعزر
 جناب سيد اشرف زنجاني است که با جناب بصير در زنجان
 بشهادت رسيد سيد اشرف در زمان واقعه زنجان در قلعه
 بدنيا آمد مادرش عنبر خانم بود که يام اشرف معروفست واسم
 جناب بصير هم نقد على بوده است . جناب نقد على بصير
 نایبنا بدنيا آمده بود ولی در ايطان و ایقان بی نظیر بود و -
 جمال القدم جل جلاله در الواح مبارکه عنایات بسیار نسبت
 با او فرمود ماند واورا بلقب بصير سرافراز کرده اند از جمله در رضمن
 لوحی ~~بصیر~~ فرمایند . " و منهم البصیر عليه شنا" الله و ذکرہ لعمری
 انجذب بندایه حقائق الاشیاء اذ طلع عن افق بیته بثناء ربه
 و كان منادیا بين العباد بهذا الاسم الذي منه اضطریت
 البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بالافازیه احد
 قبله كذلك نزلنا الا مرقی الالواح " جناب نقد على بصير در نزد
 خواهران خود بسرمیبده است و چون یعرفان من یظهره الله
 فائز گردید و باستان مبارک متسب شد خواهرانش اورا از منزل
 خود بیرون کردند و جناب سيد اشرف او را نزد خود بردو عنبر
 خانم ازاو بذیرائي ميگرد بصير بگفته ام اشرف اشعار ميگفت و سيد

اشرف مینوشت اطلاع بصیر از آیات قرآنیه و احادیث زیاد بود
و بعضی از طلاب علوم معنی آیات را ازا و میسر سیدند با انکه
درین عموم معروف بود و همیند انسخند که با مردمیع ایمان
دارد پس از شهادتش اوراد رزمینی که مال سید اشرف بود و
بعد ای حاجی ایمان زنجانی رسید دفن کردند و قبر او معلوم بود
ولی بعد از صعود حاجی ایمان یکی از آخرندهای زنجان بنام
ملا محمد اهل سلطانیه بفتوای ملاقیان علی مجتهد زنجانی
قسمت بسیاری از زمین حاجی ایمان مرحوم را غصب کرد و برای خود
در قسمتی از آن خانه ساخت و بقیه را بمردم فروخت و زمینی که
مدفن جناب بصیر است امروز در صحن حیاط منزلیکه در تصرف
یکی از مسلمین است قرار دارد و داماد جناب حاجی ایمان —
مرحوم موسوم باقا حسن فدائی و دختر جناب حاجی ایمان مسماة
بقد سیه خانم زوجه جناب آقا حسن فدائی که آنچه نقل کرد از
آنان شنیده و نسبت کرد مام محل دفن جناب بصیر را میدانند و —
قد سیه خانم فدائی دختر جناب حاجی ایمان مرحوم در چند
سال قبل موفق بخدمتی عظیم گشت باین معنی که رمس مطهر
جناب سید اشرف و جناب میرزا محمد علی طبیب شهید زنجانی و
نیز رمس عنبر خاتم ام اشرف و رمس مادر خود ضیائیه معروف
بعلویه را کم خواهی داشت سید اشرف شهید زنجانی است از

قبرستان عمومی شهر و نقاط دیگر با تائیدات الهیه با آنکه
موانع و مشکلات بسیار در کاربود ینقطه معلوم انتقال داد و
آن بقایای اجساد مطهره را جدا گانه در گیشه‌های حیرکرد
و هر گیسه را در سند وقی جد گانه نهاده و خود بدست خویش
برای آنکه مردم مطلع نشوند چهار قبر در چهار روز حفر کرد
جناب سید اشرف راد رتیری مدفون ساخت و جناب طبیب را
هم پهلوی سید اشرف دفن کرد آنگاه ام اشرف را در رایین پای
سید اشرف و ضیائیه علیه را در رایین پای جناب طبیب بخاک
سپرد و با خاک بسیاری که روی قبور رخت آشها را از سطح زمین -
مرتفع ساخت تا معلوم باشد و چون موائع حالیه مرتفع گردید بران
قبور مطهره بنای سازند قسمتی از این محل که درین احباب
زنجان معروف است متعلق بهمین قدسیه خانم بوده که تقدیم
کرده و قسمتی هم متعلق بخواهر مشاورالیهای بود که او نیز در زمان
حیات خود تقدیم کرد و مقداری هم مال صغار است که هنوز
بسیار شد ترسیده اند ملام محمد زنجانی سابق الذکر این باع را
هم غصب کرده بود ولی جناب آقا حسن فدائی داماد مرحوم
 حاجی ایمان اقدام کرد و آنرا بهزار زحمت از تصرف آخوند
مزبور رآورد این اقدام قدسیه خانم فدائی درباره انتقال
رس شهداء و غیره هم مورد عنایات حضرت ولی امر الله شوقی

ربانی جل سلطانه واقع و در توقيع مبارکی که با عزاز مشارالیها
 صد و پیافته نسبت با عنایات بسیار اظهار فرموده‌اند جناب
 آقا حسن فدائی وقد سیه خانم از عتیرخانم مادر رسید اشرف و قایع
 روز شهادت جناب رسید اشرف را شنیده اند و این عبدهم مکرر
 از آن دو درشت و طهران آن وقایع را استماع نموده ام غبیر
 خانم می‌فرموده که من در روز واقعه در منزل خود بودم «عمه های
 پسرم بواسطه ایمان من بجمال مبارک با من بخشونت رفتار کرد
 و سخنان زشت بمن می‌گفتند و اثاث مراد رسم می‌شکستند و آنجـهـ
 شیشه سرکه و غیره را شتم همه را خرد کردند در این بین فراش
 حکومتی آمد و گفت امام جمعه و حکومت تورا حضار کرد اند من
 گفتم مرا کاری با حکومت نیست پسر خود را در راه خداداد مامور
 نهاد و مرتبه دوم مراجعت کرده مرا بعیدان که مردم مجتمع بودند
 بروز نزد پسرم رفتم دیدم وزخم یکی بر سر و بینی بر شانه پسرم زده
 و در مقابل جسد بصیرزا نزد مو نشسته است اورا بوسیدم و عرق
 چین خون آلود ش را برداشته در بغل نهادم و با و گفتم «نبادا
 بترسی می‌دارم امطا بق دستور مودم رفتار کنی و گرنه شیم راحلالت
 نمی‌کنم پسرم گفت مادر توچرا آمدی برگرد مطمئن باش من مراجعت
 کردم و مردم بمن سخنان زشت می‌گفتند و چون بمنزل رسیدم امام
 جمعه و حکومت که میل نداشتند رسید جوان نزد ه بیست ساله

رامفتوں سازند آنچھا ورا واد اریتبری کردند مخید نیفتاد وبالآخرہ
اور اشہید کردند ۔

باری بعد از شہادت جناب بصیر و اشرف الواح بسیار از قلم
جمال القدم جل سلطانہ باعزا ز آنان وام اشرف نازل شد از جملہ
لوح مبارک ای مادر راز فراق پسر منال " باعزا زام اشرف است ۔ و
نیز زیارت ناما حاذقلم مبارک جمال القدم جل جلالہ موجود کہ صورت شش
این است ۔

"جناب ابا بصیر و جناب میرزا محمد علی و جناب اشرف علیہم
بہا اللہ"

هذه زیارة نزلت من لدی اللہ مالک الاسماء لا حیائے الذین
اقبلوا الى مشهد الانقطاع للهدا و استشهدوا و افی سبیل اللہ
فی ارض الزاء علیہم رحمة اللہ خالق الاشیاء و فاطر الارض و
السماء طوبی لمن يتقرب بزیارتہم لی اللہ الہمہمین القيوم
و من اراد ان یزور کل واحد منهم فلیزیر بذہ الزیارہ ۔

بسم اللہ القدس الابھی

رحمة التي ظهرت ولاحت من افق فضل مالك الاسماء
يا هادى الانام و هادم الاصنام اشهد يانك كت لحبيب
العظمة يدالبيضا ولبرية الهدى سدرة السينا و لاهل الانماء
آية الكبرى انتالذى يلطرز دیباچ کتاب الوجود بذکر ریک

العزيزالودود لعن الله الذين قتلوك و غلبوك بعد الذى
 كت لهم آية الذكرى من لدن ربك الابهى و اشهد بانك ما
 قصرت فى امر مولاك و بلغت ما امرت به الى ان رجعت الى
 منوبك وانت الذى ما منعتك الا حجاب عن ذكر ربك العزيز
 الوهاب وما اضطرك مسطوة الفخارناديت الكل الى الله العزيز
 المختار طوبى لك ثم طوبى لك بما صعدت الى الجنة الابهى و
 الرفيق الاعلى منقطعا عما خلق فى الانشاء و مقبلًا الى مقبر
 الاقصى و سدرة المنتهى و سكنت فى مقعد الصدق عند الله
 رب الآخرة والاولى يا ربى و سيدى اسئلتك بهذا الشهيد
 الذى استشهد فى سبيلك وهذا الدم الذى سفك فى
 حبك بان تغفرلى ولا بوى و ذوى قرباتى من الذين آمنوا بك
 و باياتك وسائلك يا ربى بهذا التراب الشريف وهذا الباب
 المنيف بان تقدرى ما قدرت لا صفيائلك الذين مامن لهم نوضا
 الا شرار عن التوجه اليك بامن بيده زمام الاختيار اى رب -
 لا تدعنى بنفسي فاحفظنى فى ظل رحمتك الكبرى ثم انزل على
 خيرا آخرة والاولى انك انت المقتدر على ما تشاء لا لله الا انت
 العزيزالحكيم .

يکی از حضار فرمود هر چند وقت محفل منقضی شد ولی اجازه
 فرمائید که مطلبین راسئوال کنم و آن مطلب سئوال از شرح حال

شیخ سلمان است که آیا چیزی دردسترس هست؟

یکی از یاران الهی فرمود شرح حال جناب شیخ سلمان -
بتفصیل از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء^ج جل ثنائه در کتاب مبارک
تذكرة الوفا نازل گردیده است بیانات مبارکه که در کتاب مذبور
موجود و در سترس عموم توارد ارد مراجعه فرمائید قبر منور شیخ
سلمان در مدینه الله شیراز است و پرسنگ مزارش جمله^ا سلمان
من اهل^ب البیت منقوش بوده و اشاره ناس سنگ مزارش را شکسته
وفاتش بسال یکهزار و سیصد و شانزده هجری (۱۳۱۶) در شیراز
واقع شد مشارالیه عکسی با مرحوم حاجی ابوالحسن شیرازی بیاز
پدر مرحوم میرزا محمد باقرخان شیرازی برداشته است که موجود
است شیخ سلمان معروف به پیک رحمن اصلاً اهل قریه^د دریه^ه
از بلوک هندیان است که جزو خوزستان ایران میباشد هندیان
اقليعی است دارای ۹۵ قریه که حاکم نشین آن هندیجان -
میباشد و "دریه^ک" موطن سلمان در "چم خلف عیسی" واقع
گردیده مشارالیه اسم اولش شیخ خنجر بوده و پس از ایمان
جمال مبارکا و را سلمان مینامند وی بكلی از معلومات و علوم کسبیه
پی نسبیت بوده و احاطه احتی مخصوص داشته از قبیل "قلمیه"^و و
شلخته^ز که مرحوم حاجی در کتاب بهجة الصد و بتفصیل نقل
فرموده است و در رساله تذكرة الوفا^ز حضرت عبدالبهاء^ج جل ثنائه

شرح حال اورامرقم فرموده‌اند الواحی از جمال‌القدم جل ثنائیه
دارد که مطبوع و منتشر است در این وقت یکی از اصحابی‌الهی
این لوح مبارک را که از قلم جمال‌مبارک جل جلاله نازل شده و در
صفحه ۲۹۹ کتاب مبین بطبع رسیده است تلاوت فرمود :

"القدس العظيم" يامعشر الاعصياء لم يدرك البهاء من اى مصائب
يدرككم ۱ يذكر ما ورد عليه من الذين ظلموا اوما ورد عليكم من
حزب الشيطان الذي كفر به الرحمن ان تكون جالساني السجون
وقد المرصدین اللذان بهما منع السحاب و سرعت النیسان
واذا دخل احدیا بالمدینة متقدلا الى الله اخیر ایشیه ماذا منع
الاحباب عن شطر ریهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال‌القدم
بعد اذا اخذته الاحزان واذا كانوا اذ خل نبیل قبل على وارادا ن
يحضر تلقاً العرش اخذ ما الغافلون و اخرجوه من المدینه بذلك
ناحتا لورقاً و بكت الاشياء و اصفرت وجوه الذين اقبلوا الى الله
العزيز المنان في كل حين ورد علينا منهما ما لا يدرك على احد من قبل
عند ربك علم ما يكون وما قد كان اذا نرسل الواحه بوسان في الصدور
ليأخذوا الواح الله واثره لذا منع ما الحيوان وغلقت ابواب
اللقاء على الذين توجهوا الى وجه ریهم العزيز المستعان يشاوران
في كل الاحيان لسفکد می بعد اذ جلسنا في السجن بما اكتسبت
ایدیه ما وایدی الذین اعرضوا عن الحجۃ وکفروا بالبرهان اذا دخل

مَقْرَا الْحُكْمَةَ قَالاً كَفَرْنَا بِاللَّهِ وَأَذْارَاهَا أَحَدًا مِنْهُمَا قَالاً نَحْنُ مِنَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا مَا نَزَّلَ فِي الْبَيْانِ يَشَهِدُ كُلُّ الظَّرَاتِ عَلَى كُذْبٍ —
هُوَ لَا يَلْعَنُهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا عَلَى أَنْ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ
انتهى

یکی از یاران پرسید ایند ونفر که میفرمایند همیشه مراقب بودند
کسی وارد شهر نشود ویحضور مبارک مشرف نگردید و تبیل قبل علی
را که وارد شهر عکا شده بوده بیرون کردند و مانع از تشریف شدند
و همیشه در حد دقتل هیکل مبارک بوده آن دیستند؟ و نامشان
چیست؟ یکی از یاران در جواب سئوال فرمود این د ونفر سید
محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه بودند که حکومت آنان را در
حجره فوقانی محبس که مواجهه دروازه شهر بود سکونت داده بود
و ماً موریودند که هر کس از احباب وارد شود فوراً بحکومت خبرد هنند
و با این واسطه احباب از زور و پشمرو تشریف بحضور جما لمبارک جل جلاله
ممنوع و محروم بودند شرح این داستان بتفصیل در چند نانی
رجیق مختوم در ذیل کلمه عکا از جزو هجت ناب آقا محمد علی فیضی
نقل و نگاشته شد ماست مراجعت فرمائید.

دیگری از یاران این جمله را زلوج مبارک جمال قدم جل جلاله
تلاؤ تکرید قوله تعالیٰ "اتَّقُوا اللَّهَ بِإِيمَانٍ إِلَارْضٍ وَ لَا تَظْنُوا فِيمَا ذَرْنَا هُنَّا
فِي الْلَّوْحِ بِاسْمِ الرَّاَمِ الَّذِي يَشْرِبُونَ مِنْهَا لِتَسْعَ ۝۰۰۰" و پرسید

مقصود از این آیه مبارکه چیست؟

یکی از حاضرین فرمودند رام اسم قسمی از مشروبات مخدوه است که در لوح مبارک محترم آن تصریح شده است و چون در ضمن لوح مبارک "از باغ الهی" که از لواح نازله در یگدای است کلمه رام مذکور گردیده است در این لوح مبارک که تلاوت شد میفرمایند مبارک اکسی خیال کند که مقصود از کلمه رام مذکور در لوح مبارک از باغ الهی رام مخدوست که مردم میتوشنند و عقول خود را زدست میدهند زیرا این رام مسکر حرام است و مقصود از رام مذکور در لوح مبارک رام محبت الهی است که هلت حدوث آتش محبت الهی در صدور ناس است. اینک آن لوح مبارک را برابر اشاعت لاتو تمیکم قوله تعالی:

بسم الله الباقي الابدي

اتقوا الله يا ملائكة الأرض ولا تظنو فيما ذكرناه في اللوح باسم الرام رام الذي يشربون منه الناس ويذهبون به عقولهم ويغيّر فطرتهم ويبدل نورهم ويقدّر سفائهم بل نزيد من هذا الرام رام الذي يزداد به حب الله وحب أصنفاته وحب أوليائه ويحدث في الصدور نار الله وحبه ثم عزه وكبرياته فإنه من رام الذي لو شرب احد فطرة منه ليجد به إلى ساحة القدس والقرب وبيلغه إلى لقا الله الملك العزيز العجميل وانه لرام الذي به يمحو عن صدور العاشقين اشارات التحديد ويشتت آيات التوحيد والتجريد و

يد خلهم في سرادي المعنوق بين يدي الظالمين الغفور
الكريم وانا ارد نامن هذا الرايم كونر الله وفيضه وسلامييل الله و -
تسنيمه وخرالله وعانياته كاتنزل في الفرقان ان انت من العارفين
قال قوله الحق خمرلذة للشاربين و ما اراد من هذا الخمرا لاما
ذكرناه لكم يامله المؤمنين اباكم ان تبدر لوا خمرالله بخمرانفسكم
لانها يخامر العقل ويغلبها وجه عن وجه الله العزيز الذي يسع
المنبع وانت لا تقربوا بها لانها حرمتعلیکم من لدى الله العلى
العظيم .

سائلی گفت در الواح مبارکه صادره از کل اطهر مرکز عهد الہی
زیارت شد که میفرمایند "شمس حقیقت از پیغ اسد و خانه حمل
طلوع نمود مقصود ا زاین بیان مبارک چیست ؟

تاطق محفل فرموداین از اصطلاحات اهل نجوم است منجمین
سابق را اصطلاحاتی بود ویرخی از آن هنوز هم رایج است اول
باید با اصطلاح خاص آشنایی داشت سپس معنی واضح میشود . بین اسد
با اصطلاح اهل نجوم خانه مخصوص آفتاب است زیرا برای هر
یک از سیارات سبعه خانه مخصوص فرض کرد هاند و هر روزی را
هم مخصوص بیکی از سیارات سبعه مزبوره میدانستند مثلا شنبه
روز مخصوص "زحل" و یکشنبه روز مخصوص آفتاب و . . . بوده و
ایام دوسته نظر بهمین اختصاص در روز بیکی از سیارات سبعه دفت

روزشده است نسبت سیارات را با ایام هفته زیستهای فرتگی کاملاً محفوظ داشتماند مثلاً نام ایام هفته در انگلیسی ازین قرار است :

یکشنبه — سندی (روز آفتاب)

دوشنبه — مون دی (روز ماه)

و شنبه روز سه شنبه را روز مریخ و چهارشنبه را روز عطارد و پنج شنبه را روز مشتری و جمعه را روز زهره و شنبه را روز زحل نامند چه که "ساتر" بمعنی زحل و سایر الفاظ ایام هفته نیز بهم مان معانی است که ذکر شد در زبان فراتر سه تیزاین معنی مشهود است مثلاً سه شنبه را "مادری" گویند بمعنی روز مریخ و چهارشنبه را "مرکودی" نامند بمعنی روز عطارد و شنبه را سامی دی گویند بمعنی روز زحل هم چنانکه روزها هر کدام بیکی از سیارات سبعه منسوب بود ساعات شباه روز نیز هر کدام بیکی از سیارات منسوب است *

درست توجه فرمائید ماید اگه ۱۲ برج موجود است و هفت سیاره داریم منجمین ۱۲ برج را بین هفت سیاره تقسیم کردند و هر سیاره سرمهان را بعده داده اند و هر برج اسد راخانه آفتابگفتگه اند و آفتاب و ماه را نیزین نامند و بقیه بروج را که ده برجست به پنج سیاره دیگرداده اند یعنی بهره ستاره ده برج داده اند

جدی و دلورا بزجل داده‌اند قوس وحوت را بمشتری حمل
و عقرب را بمریخ نور و میزان را بزهره جوزا و سابل را بعطا داد
داده‌اند بنابراین برج اسد خانه مخصوص آفتاب است برای
آنکه این مطلب در ذهن شما باقی بماند این شعر را بوقتی را حفظ
کنید که در کتاب نصاب فرموده است در همین مخصوص قوله :
(ست)
حمل و عقرب است با بهرام (یعنی حمل و عقرب خانه مریخ)
قوس و حوت است مشتری رام (مشتری راه مرزد هم میگویند)
ثروه میزان چو خانه زهره (زدره را ناحدید هم گویند)
مرحل راست جدی و دلو مقام (زحل را کیوان هم گویند)
تیر جوزا و خوشمه سرطان (یعنی عطارد خانه جوزا و سنبله را
دارد و سرطان مخصوص قمر است)
خانه آفتاب شیرمه‌دام (یعنی برج اسد مخصوص آفتاب است)
بنابراین اگر کسی در طایع سرطان متولد شود کوکب بختش قمر است
واگر در طالع اسد تولد شود ستاره طالعش آفتاب است و بر همین
قياس یک اصطلاح دیگر هم باقی ماند که عبارت از بیت الشر
است یعنی دریک از سیارات سیعه در پر جی شرف دارند و
منسوبات آن سیاره در آن برج خوشحالند از این قرار .
شرف زحل در میزان است و مشتری در سرطان و مریخ در جدی
و آفتاب در حمل و زهره در حوت و عطارد در سنبله و ماه در تور

واز این مطلب طلوع شمس حقیقت در خانه حمل واضح شد زیرا
حمل بیت الشرف آفتاب است.

سائلی گفت صاحبقران و ذوالقرنین چه معنی دارد؟
نااطق قبل گفت «بعقیده علمای فلک قدیم سیارات سمعنه
دارای اثراتی هستند از جمله زحل و مشتری که از همه دو رترند
موسوم به علویین هستند زحل را کیوان و مشتری را هرمزد و —
برجیس گویند دور زحل سی سال و دور مشتری دوازده سال است
این دو کوکب در طی مدار خود یک بار بهم می‌رسند و چون پیش از
بنگریم مثل اینکه بهم چسبیده‌اند و این را باصطلاح (قران
علویین) گویند که در عربیست سال بکار رخ میدهد و آثاری در
جهان دارد که احکام و افکار و عقاید مردم را تغییر میدهد و انقلابی
در سلطنت سلاطین بهم می‌رسد و هر یادشاهی که درست
سلطنتش باشد ورثه از یکtern همراه باشد صاحبقران نامیده —
می‌شود و اگر با دود و راه قران علویین همراه باشد او را ذوالقرنین
یا ذوالقرنین می‌گویند.

علمای تدبیم تجمیع بروج ۱۲ گانه را بجهه ارقام تکرده‌اند:

اول بروج آتش کعبارت است از حمل واسد و قوس.

۲- بروج خاکی که عبارت از نور و سنبله وجودی

۳- بروج بادی کعبارت است از جوزا و میزان و دلو

۴- بروج آبی یعنی سرطان و غرب وحوث است قران زحمـل
 و مشتری تا ۱۲ مرتبه بیانی درسه برج آتشی واقع میشـد یعنی
 قراتی که در ۲۰ سال بکبار میشـماید تا ۱۲ مرتبه در حمل یا اسد یا
 قوس خواهد بود که مدت ۲۴۰ سال طول میکشد و جزء آن سه
 برج درجای دیگر قران تیکـنـد بعد از ۴۰ سال قران در بروج
 خاکی واقع میشـود و پس از ۲۴۰ سال در بروج بادی و دوره هر
 یک ۲۴۰ سال است و پس از وقوع در بروج آبی دو باره بر
 میگرد و ببروج آتشی یعنی در حمل قران علویـن میشـود ۰ دوره
 قراتـات در بروج اربعـه بالغ بر ۹۱۰ سال است قران بیست ساله را
 قران اصغر و قران ۲۴۰ ساله را پس از طی هر سه بروج قران او سط
 مینامـد یعنی هر ۴۰ سال یک قران او سط است و در قران بعد از
 چهار قران او سط را که تقریباً هشتاد قران اصغر در ۱۲ برج -
 صورت گرفته و پس از آن علویـن با زوارد حمل میشـونـد و دور را از
 سر میگیرند قران اکبر گوینـد ۰ و در هر یک از قراتـات مزبور انقلاباتی
 بعتقده قدماً در عالم رخ میدـسد مثلـاد رهـرقـان اکبرـکه تقریباً
 بیش از هزار سال است شخص بنام مصلح و رادـنـما ژاـهرـمـیـشـود ۰
 بهـرـالـفـیـ الـقـدـیـ برـآـید "وازـایـنـ قـبـیـلـ" اـزاـینـ گـذـشـتـهـ قـرـانـ
 اـعـظـمـ هـمـ هـسـتـکـهـ هـرـ ۳۸۱۰ سـالـ یـکـمرـتـبـهـ روـیـ مـیدـهـ وـسـبـبـ
 انقلاب کـلـیـ عـالـمـ مـیـگـرـدـ مـیـگـوـینـدـ طـوـفـانـ نـوـحـ اـزاـنـ آـنـ بـودـ وـدـ رـایـنـ

قرآن تمام ستارگان سایرها با مشتری و زحل در یکی از اجتماع
میکنند و این اجتماع سیارات در یکی از علامات ظهر—ور
قائم است چنانچه مرحوم نعیم فرمود:

نعمت الله کفته سیارات چون بیکمین میشوند قریب
میگویند در وره سلطان سنجر این قران اعظم بوقوع پیوست
و انوری شاعر و منجم خبرداد که جهان از با خراب میشود
واز قضاد ران شب هیج با دنویزید شاعری گفت.
گفت انوری که از اثربارهای سخت

ویران شود سراچه و کاخ سکدری
در عهد حکم وی نویزیده است هیج با
یا مرسل الريح تو دانی ندانوری
ولی پس از تحقیق معلم شد که چنگیز در همان شب متولد
شد، است.

قرآن اعظم و مهیب دیگری نیز هست که طول آن ۲۴ تا ۳۲
هزار سال است و سبب انقلاب کلی در جهان است و این
بحقیقت علمای هند است علمای هند اداره ایجاد رقص—
کرد، اند طول طولانی ترین دویچه هارمیون سال و کوتاه ترین
دوییه ۲۰۰۰ سال میرسد و طی ادوار ایمه و آغاز آنرا
پس از اختتام کوچک‌گویند اماد و روکور امر بارک اصطلاحی دیگر

و معنائی دیگر است که در لوح مبارک سنه ۱۰۵ از قلم مبارک
نازل شده است.

دیگری گفت در ضمن شرح حال سید رضی کلمه نقیب مکرر ذکر
شد رجای ارم پفرمایید مقصود از نقیب چیست؟ ناطق گفت:
محمد حسنخان صنیع الدوله در کتاب المادر والاثار ص ۱۱۶
در ذیل عنوان آعاده نقابت در این خصوص شرح کاملی نکاشته
میگوید قوله: «
آعاده نقابت

از وقتیکه خمس غنائم در حق ذوی القربی برقرار گردید و در اعقاب
و بطون ایشان کثیری پدید آمد حفظ حمای انساب را بعنوان
نقابت احتیاج افاده و این اساس در خلافت بنی العباس بریا
شد که اشراف مقارن ظهر دولت ایشان بشمار رسیار گردیدند
و هم ایشان خود هاشمی نژاد بودند و از سهم ذوی القربی
میبردند و نقابت راقوانیین و آدابی است که در علم شریف انساب
مقدمه عنوان میکنند و ضبط نسب را بر دو گونه میکرند که اند یکی
بطور تسطیر و دیگری بر سبیل تصحیح کتب طریقه اولی را -
مبسطات بینامند و ثانیه رامشجرات در زمان ایجاد اداره -
نقابت چون بنی فاطمه که در سن اشراف و صعیم قرابت میباشند
از راست و تحکم بنی عباس بر ایشان افت و عار داشتند

بناجارنقا بترا تجزیه سعی کردند برد و قسمت نقیب‌الطالبین و نتیب
 العباسین و مقام این منصب بسیار محترم و صاحب آن زیاد می‌جگل و
 معظم بوده است حتی زمانی نقابت طالبیه با طا هرزی المناقب ابو
 احمد حسین بن موسی پدر رسید مرتضی و رضی اختصاص داشت واواز
 رجال آل هاشم بشمار می‌آید و بسیه واسطه در تسلیب با حضرت موسی بن
 جعفر علیه لصلوای السلام می‌پیوند دواود یوان مظالم و امارت حج را
 نیز با منصب نقیب المتقیائی فراهم داشت آنگاه خود در حیات طاهر
 ذی المناقب بنقابت نقیب بنی ایں طالب واند و شغل بزرگ دیگر دمه
 را بخرزند ارجمند شا به الحسن محمد مشهور رسید رضی الله عنہ
 دادند و چون رضی مجله قدح در تسلیب فاطمین مصرا امضا نکرد و
 پا پدر روبراد رو شیخ مفید در این باب مخالفت و زید و راشعار خود
 اشعاری شکایت از بنی العباس و شوق در بار دیار مهر نمود
 خلیفه عباسی از منتها بزرگ که در جمله پیغمبهای خوش بسید
 رضی اظهار داشت شمین تفویض منصب نقابت بود و نوشته اند که
 رضی در سیاست سادات بسی سخت بوده است و بعد از او این
 منصب جلیل بربراد و بزرگوارش رسید مرتضی قرار گرفت الغرضی
 نقابت شغل عظیم و منصبی جلیل بوده است و هر شهری نقیبی
 مخصوص داشته که اورا نقیب‌النقباء بیو گماشته و ایشان
 احاد و افراد و اولاد و نژاد بنی ایں طالب بطن بعد بطن از
 معقب و دارج عمران از روی مشجرات و بامبو می‌شناخته اند

در همین ری و قرای وی نسابه بسیار بوده اند و این عنوان
 عالی از چند قرن متواتی که منسخ گردیده اشرف عرضه
 توهین شد ببودن دا ز فقرا و سادات فسادات بصدق و رمیرسید و
 در محافل و مساجد و معاشر و غیرها سئوال و سایر اموریکه شایسته
 شان و شرف ایشان نیست ارتکاب مینمودن داعلی دذا محض
 احترام مقام رسالت از موقع اعلای عزت و جلالت بر عهده آینه^۱
 دولت جاودانه فرمان شاهنشاهانه در رسید تا بنصب نقیب
 السادات دیگریاره عظیم بسیارات نهند و دایره متروکه نقابلت
 را اعادت اینک در تاریخ تا لیف کتاب قد و السادات جنساب
 آقا سید محسن موسوی برای این منصب منتخب آفتاده

انتهی

یکی از باران الهی سئوال کرد آیا استان خلقت آدم بنحویکه
 در تورات مسطور است در نزد سایر ملل و اقوام هم موجود و از
 معتقدات آنان محسوب است در تورات و قرآن مجید تقریباً بیمیک
 لحن ذکر خلقت آدم و حوا شده است و داستان پهشت و مار
 و شیطان واکل از شجره منوعه در تورات و قرآن مجید و
 احادیث مرویه از ائمه اطهار علیهم السلام مذکور در نزد یهود
 و مسیحیان و مسلمین موجود و بداین مستقدهند "سایر ملل در این
 باب چه میگویند" و مقصود اصلی این مقدمات تورات و قرآن

مجید و احادیث ائمه ع که در این خصوص وارد شده چیست؟

یکی از احباب رجوا ب فرمود "سایر مل نیز قریب به میمن

مضامین در باره خلقت آدم و حوا مستقیم دیگر از دانشمندان

انگلیس موسوم "آدم گوانس وايت

در کتاب خود معنی به "ورلد واند راستوریز

WORLD'S WONDERS در این خصوص مطالعی نگاشته که خلاصه

ترجمه آن بفارسی از این قرار است •

" در فصل اول سفرتکوین از اسفار خمسه تورات مذکور

است که خداوند انسان را بصورت خود آفرید و مرد و زن را خلق

کرد و در فصل ثانی سفرتکوین مذکور است که خداوند آدم را

از خاک زمین درست کرد و درینی اروح حیات دمید و آدم -

زید شد و شان یافت بعد از این مطلب شرحی درباره خلقت

حواله کور است که می فرماید خداوند خواب سنگینی برآدم مسلط

کرد آدم بخواب رفت خداوندیکی از دندانهای آدم را گرفت

حواله آفرید •

طائفه "مائوری" که از بومیان نیوزیلند هستند مستقیم دکه خداوند

موسوم به "تی کی" TIKI گل سرخ رنگ را برد اشت

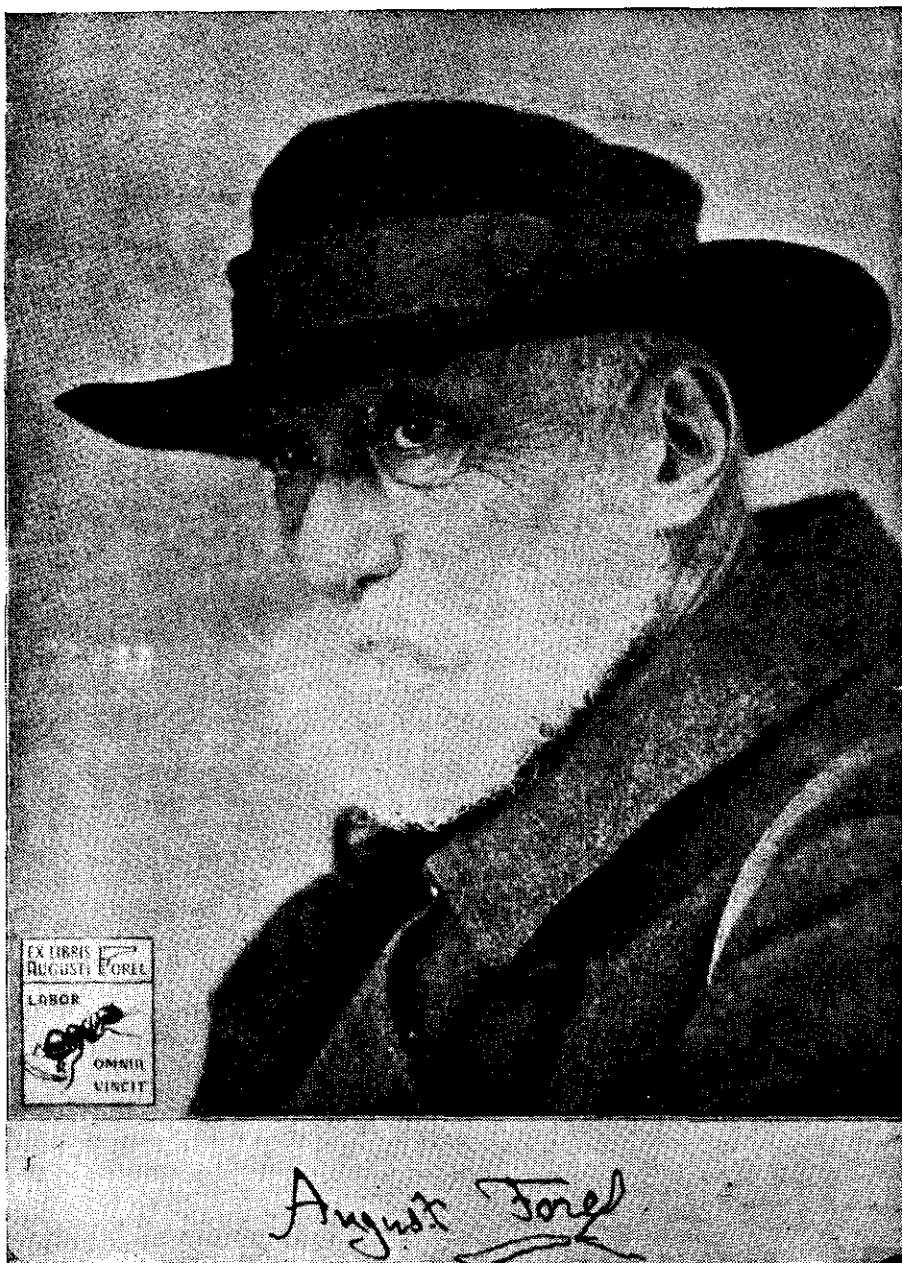
و آنرا باخون خود آمیخته ساخت و شکل اندام آدم را آزان درست

کرد و از نفس خود در آن دمید •

پویان جزیره "تاھی تی" TAHITI معتقدند که آفریدگار آدم را از خاک سنج رنگ بیافرید و او را به خواب عمیقی فروبرد وقتیکه آدم خوابید آفریدگار یکی از استخوانهای او را بیرون آورد و زن را از آن استخوان خلقت کرد.

در "موتا" MOTA که یکی از جزایر بانک BANKS است طایفه ازوحشیان هستند که معتقدند یکی از بزرگترین پهلوانان موسوم به "کات" QAT متداری گل از کار روکخانه پریجن و گل برداشت را آدم ساخت آنگاه مشت گسل دیگری برداشت و شکل خوکی از آن بساخته راول خوک را هم مثل آدم درست کرد ولی برادرش با ویرخا شکر کرد چرا خوک را بشکل آدم میسازی؟ کات هم برادر خواش برادر خوک را بلند کرد و روی چهار دست و پایش قرارداد و آدم را روی دویا برفتار آورد.

وحشیان "برئو" BORNEO معتقدند که در آغاز زمینه بسیار بزرگ در حد برا آمدند از سان را خلق کنند پس اول وهله درخت هارا درست کردند ولی توانستند که انسان را از درخت بیرون بیاورند بعد خواستند از صخره های انسان را بیرون آورند اما جز ساخت مجسمه های بین جان از صخره بچیزی یگری موفق نشدند بالاخره مقداری خاک برداشته با آب مخلوط کردند و آدم را از آن درست کردند که دارای جان بود و راه میرفت



پروفسور آگوست فورال

طایفهٔ کسری KIRMI که بومیان جنوب شرقی هند
دستند معتقدند که خداوند پس از خلقت عالم و درختان و
خزندگان درصد دبرآمد آدم را خلق کرد ابتدا زن و مردی از گل
بساخت ولی شبانگاه وقتیکه خداوند خواب بود مارینگی آمد و آن
د و آن دام کلی را خورد و این قضیه دو سمت به تکرار شد و در شب
مارمی آمد و مخلوق کلی را می خورد و بالاخره خداوند باز هم از گل
زن و مردی بساخت و سگی راما مور کرد که آنان را از شر مار محافظت
نماید شبانگاه که مار برای خوردن زن و مرد کلی آمد سگ بمار
حمله کرد و بفریاد و غوغاب پرداخت مارت سید و فرار کرد و خلقت
خدا انجام یافت.

بومیان سیاه پوست استرالیا معتقدند که PUNDJEELE زن و مرد را خلق کرده ازین قرار که اول با
چاقوی خود سه ورقه از پوست درخت بردید بند مقداری کل
برداشت و روی پوست درخت مالید و یک آدم کلی ساخت و این عمل
را تکرار کرد و چنان از کار خود راضی و مسروشید که بن اختیار بر قدر
پرداخت و در اطراف آدم هائیکه ساخته بود میرقصید پس از آن پوست
رسیده داری از درخت بردید و آن را بسرا دم های کلی گذاشت و سر
سر آنها می زیادی روئید خد اوند باز هم ازشدت سرورو نشاست
بر قص مشغول شد و در آدم های کلی مد تی میرقصید ولی هنوز آدم های

جان نداشتند و خدا خواست بانها جان بدند پس خود را بروی آنان افتد و باشدت و سختی درد ها و بینی آنها می دان آدمهای کلی جان گرفتند ویرا افتادند خداوند برای سومیسون مرتبه ا ز عمل خود راضی و خشنود شد و مدتها در اطراف آن -
جانداران رقصید بعد بانها اجازه داد که برونند و در اطراف

جهان متفرق شوند . "بومیان جزایر" پلیو PELEW
مستقد ند که خداوند خاک را باخون سایر حیوانات مخلوط کرد و از آن افراد انسان را درست نمود و هر فردی که باخون حیوان مخصوصی سر شته شده طبیعت خوی آن حیوان را واشکار می شوند یکی مانند شیره رنده و دیگرانند کوسفند سالم وی آزار -
ایست ساکنین بومی جزایر ساموا SOMOA معتقد ند که او نسله سگ ماهی هستند ویرخی هم مستقد ند که از حیوان

جدا شده اند . انتہی (فصل پنجم ص ۹۹-۱۰۳)

در قران مجید هم آیاتی در این خصوص نازل شده از قبیل قوله -
تعالی . "خلق الانسان من صلصال كالفار" و قوله تعالى .
"ان مثل عیسیٰ عند الله كمثل آدم نلهم من تراب ثم قال له كن سه فيكون" و قوله تعالى "

"واذ قال ربك للملائكة انى خالق بشرامن طين فاذ اسوته و نفخت فيه من روحي فقاموا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم -

اجمعون الا ابليس ابى واستكروكان من الغاوين "وقوله تعالى .
 "وجعل منها زوجها ٠٠٠٠ درا حاديث نبویه وائمه اطهار ع
 نیز از این مقوله بسیار است ولی بدیهیست که بظاهر محسول
 نیست و دارای مسانی و رمز خفیه است کما زانظار دانشمندان
 و علماء عمل و طویف مستور بود تا آنکه ظهر مبارک واقع شد و س
 تفسیر آن آیات و تا ویل آن کلمات در الواح الہیه نازل گردید
 از جمله در مفاوضات بمقصود اصلی از خلقت آدم و حوا و استان
 مار و جنت و شیطان و شجره حیات تصریح فرموده اند که همه
 شما خواند ماید و بمقصد الہی بی برداشد دیگر احتیاجی بنقل
 بیانات مبارکه در اینجا تاریم زیرا همه خواند ماید و کتاب مبارک
 مفاوضات هم درست رس همه هست و مراجعه اش سبب حصول
 روح و ریحان فرا وان است
 دیگری از احباب الہی فرمود من دیروز لوحی کها قلم جمال مبارک
 جل جلاله نازل شده است زیارت میکردم این لوح مبارک به
 افتخار مسیحیان و خطاب بانان نازل شده و در ضمن آن بتحقیق
 جمیع بشارات و وعد مذکوره در انجیل تصریح فرموده اند
 ولکن معنی یک آیه از لوح مبارک را تفهمید مزیرا بر مزیان -
 فرموده اند خواهش دارم معنی آن پنظر هر یک از آقا یا نمیرسد
 بیان فرمایند و آن آیه مبارکه این است قوله تعالی :

هفته نوزدهم
قد زین راس السبعین با کلیل الأربعین و اتصل بالسبعة قبل

العشرة . . . انتهى
یکی از احبابی الهی در جواب سائل فرمود :

در انجیل یوحنا از قول حضرت مسیح بیانی باین مضمون مندرج –
است که فرمودند من میروم و بعد از من روح تسلی دهنده می‌آید . . .
و در ترجمه‌های عربی انجیل روح تسلی دهنده مرا بکلمه "معزی" که
معنای تسلی دهنده است ترجمه و تعبیر کرده‌اند در این آیه
جمال مبارک جل جلاله با شارصیفر مایند که روح تسلی دهنده معنی
معزی که بشارت ظهورش را حضرت مسیح داده است ظاهر شده
می‌فرماید . سرسبعین بتأرجیعین زینت یافت مقصود از سبعین
حرف ع است که در حساب جمل عددش هفتاد است و مقصود آن –
اربعین حرف می‌میباشد زیرا عددش چهل است و چون چهل را
بر سر هفتاد یگذاریم معنی حرف می‌میرابه ع بحسب این کلمه "مع پیدا
می‌شود و مقصود از سبعه حرف "ز" می‌باشد که عدد شصت است و چون
قبل از عشره که حرفی می‌باشد قرا گیرد جمله "زی" پیدا می‌شود
و چون مع به "زی" متصل شود کلمه "معزی" که مسیح بظہر سرما و
بشارت داده است حاصل می‌شود درباره روح تسلی دهنده
چند هفته قبل گفتار مفصلی ایجاد شد و چون همه در نظر دارید
دیگر در ایجاد تکرار نمی‌کنم . . .
حاضرین از شنیدن معنی آیه مبارکه بسرو و نشاط آمدند و

جنابسائل نیزاظهار امتنان نمود .

دیگری ازا حبا پرسید زیارتname سیدالشہداء که از قلم مبارک
جمالقدم جل جلاله نازل شده بعضی میگویند مقصود از حسین
خود هیکل مبارک است و این زیارت را باید برای جمالبارک
و در احیان توجه به هیکل مبارک تلاوت شود ؟ حقیقت قضیه
چیست ؟

یکنفر از احیاد رجواب فرمود جواب سؤال شما که بسیار سؤال
خوبی و مفیدی است در لوح مبارک صادر از قم مطهر مسرکر
میناق جل ننائے بافتخار جناب حاجی محمد طاهر مالمیری یزدی
نازل شده است توله‌الاحلسی .

* اماد رخصوص زیارت سیدالشہداء علیه السلام مرقوم نمود بیوید
از نفس زیارت معلم است که مراد سیدالشہداء شهید کریلا
ابن ناطمة المژهرا است البته در این خصوص شبیهه ننمایید
و بتاً ویل نسوز راضی نشوید والبها علیک وعلی کل مو من
بالله ع ع

در این لوح مبارک که عرض کردم مطلب دیگردم راجع بتوبه پسر
ازل و تنفس از ادعای پدر مذکور است چون اطلاعش لازم است
آن قسمت از لوح مبارک را تلاوت میکنم قوله الا حلی .

* در خصوص ابن ہییں مرقوم نموده بود ید مشرك بالله راهیین

دلیل بطلان کفایت که دو پسرش در این ارض حاضر شدند و از
او تبری جستند و ثانی رساله در انبیات امرالله مرقوم تمود
فی الحقيقة در رساله بقدر خویش کوشش کرد و اگرچنانچه در باطن
سری دارد خود میداند مانظر باین شئون نداریم و سببی
تداری که سری داشته باشد چون کسی اوراد لالت شنود و اصرار
نکرد و خود بنوشتند پرداخت و بحسب ظاهر از برای او فائده
نداشت اگرچنانچه ثابت و رسانخ نگردد باز خود میدانند اما
تابحال جز آنرا ترا راز امری ظاهر نگشت و چند روز در اینجا
بود و یقیریس مراجعت نمود و متصل اظهار ایمان و ایقان
مینماید فمن شاء فلیئو من و من شاء فلی عرض ان الله غنی
عن العالمین . ” انتهی

یکی از احیای رحمن فرمود لوحی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء
جل ثناء شامل انبیات عبودیت حضرتش نسبت باستان
جمال اقدس ایهی جل جلاله نازل شدماین لوح بافتخار
جناب آقا محمد علی معروف بر جال الغیب است آیا معلم
است این شخص که بوده و چرا لقب رجال الغیب باود ادعا ند ؟
تفسی از حضار فرمود جناب حاجی محمد طاهر ما لمیری یزدی
که از احیای قدیم مستند تاریخی در امر مبارک مخصوص قسمت
یزد نوشته اند که بچاپ نرسیده و بمنزله جلد دوم تاریخ

شهمدای بیزد تا'لیف ایشان است که در مصر بطبع رسیده —
ایشان در آن تاریخ که بطبع نرسیده راجع بحث‌آقا محمد علی
رجال الغیب چنین نوشته‌اند و در اینجا عبارات جناب حاجی
محمد طاهر مالیری بیزدی را برای شما می‌خوانم.
قوله سلم‌الله تعالیٰ:

” . . . حضرت آقا محمد علی تجّار جوانی بود بسن ۲۰ سال از
اصل محله پیرپرچ این جوان بسیار مشتعل و منجد ب بود و در
کمالات صوری و معنوی فی الحقیقت ممتاز بود و بسیار خلیق و بسیم
و خوش قیافه و خوش سیما بود و همیشه پاک و پاکیزه در رهایت
لطافت و ظرافت تصدیق ایشان او قاتی بود که شیخ محمد تقی
سبزواری در نهایت شقاوت وعداوت تعقیب با مرمبارک داشت
و ایام رمضان مدت سی روز در مسجد میر جقماق وعظ می‌فرمود و
تمام برضاد این امر مبارک صحبت میداشت و بعقیده باطل خسود
این امر مبارک را رد نمی‌کرد و همروز جناب آقا محمد علی در مسجد
وعظ شیخ من البد والی الختم تشریف می‌بردند و جمیع صحبت‌ها
روز شیخ را فرامیگرفتند و شب تمام حرفهای مزخرف شراکه در ابطال
امر مبارک گفتند بد و زیاد و نقصان یکیک را بیان می‌فرمودند
وجواب بعد از دند وقتی بود که یک جزو در جواب مطالب شیخ که
روی منبر گفته بود جوا بمعنیگاشتند و آخر آن اوراق را بازم —

رجال الغیب امضا میفرمودند و همروزهاین اوراق را که در جواب
 مطالب یوم قبل شیخ موقم فرموده بودند بتوسط یکنفر از
 اما الرحمن در مسجد شیخ روی منبر میگذاشتند و گاهی خودشان
 بمسجد میرساندند شیخ در جواب مطالب عالی آنحضرت عاجز
 شده بود و همروزه جواب مطالب روز قبل خود را میخواند گاهی
 روزها بالای منبر گفت ای رجال الغیب میدانم الان تود راین
 مجلس حاضری آنچه من میگویم تمام را فرا میگیری ولی ترا نمیشناسم و
 مطلب امروز من این است و مقصود از این صحبت این است باز شب
 ایشان بجواب عینوشتند که شما که فرمودید مقصودم این است مقصود
 شما چیز دیگر است مقصود شم از این کلمهاین بود نظری سخنان
 علمای یهودی و مسیحی بوده و خیلی نصیحت با و میفرمودند ولی
 شیخ در کمالات آن وجود مبارک مقرئ معترف بود وایشان را قسم
 میداد که خود را بر من ظاهر نمایم و متصل بالای منبر ای رجال الغیب
 ای رجال الغیب خطاب میکرد و صحبت میداشت ولکن ایشان شب
 جواب کافی و شافی که باعلم و عقل توانم و مطابق بود برای اول مردم
 میفرمودند و مدت سی روز کار از این غزار بود تا اینکه حضرت آقا محمد
 علی به نی ریز تشریف بردند و در نی ریز صعود فرمودند و سین
 شریف شان بیست و پنج سال بود که صعود فرمودند وقت محفل
 در این وقت بیان رسید و نشگام تلاوت مناجات ختم فرار سید.

یکی از احبابی‌الهی فرمود در ضمن هفته بعد در روز تعطیل رسمی امری است یعنی اول و دوم محرم که می‌لاد حضرت اعلیٰ و جمال ابھی است خوب است اگر آقا بیان موافقت داشته باشد هر دو روز بعد از ظهر راین محفل را تشکیل بد همیم و بیشتر استفاده کنیم حاضرین همه متفق بودند و قرار گرفت روز دوشنبه و سه شنبه هفته بعد مجتمع شوند پس از این قرارداد یکی از احبابی‌الهی این مناجات را تلاوت فرمود.

الاقدس الاعظم

سبحانك يا الله اسئلتك باسمك الرحمن بآن تحفظ عبادك
و امائك عند دسيوب ارباح الامتحان و ظهور شئونات الافتتان
نم اجعلهم يا الله من المحتصدين في حصن حبك و امرك
على شاءن لا يسلط عليهم اعادى نفسك واشرار عبادك الذين
نقضوا عهدهك و ميناقك و قاما با على الاستكبار على مطلع ذاتك
ومظاهر اجلالك اى رب هم قد قاموا بدی باب فضلک ان افتح
على وجههم بعفاتیح الطافک انک انت المقددر على ما تشاء و
الحاکم على ما ترید اى رب هولا قد توجهوا اليك و اقبلوا
الى مقرک فاعمل بهم ما یتبغی لرحمتنا التي سبقت العالمین
پس از تلاوت مناجات احبابی‌الهی متفرق شدند.

محفل روز اول محرم

احبائی الهی در سر موقع معین تشریف آوردن و محفل با
تلاؤت مناجات رسمیت یافت و یکی از اماه‌های الرحمه این مناجات
راتلاؤت فرمود.

هوا لا بهم سی

یا الہی وسیدی انا امة من امامک اقبلت الی کعبۃ توحیدک
و حرم تحریدک اسئلک بعن فدیتھ فی سبیلک و انفقته لاقبال
بریتک بان تجعلنی من الالائی آمن بک و بآیاتک و کن
راضیيات بما قد رلهن من قلم تقدیرک فی الواح فضائک و طائئنک
حول مشیتک و ارادتک ای رب انا الی اقبلت الیک منقطعه
عن دونک فاحفظتی بقدرتك و سلطانک و اوقد بید فضلک
فی قلبی مسباح الابتهاج انک انت المقتدر علی ماتشاء لا الہ
الا انت العزیز القدیر ای رب لا تمنعنی من بدایسیع
فضلک ولا من اشراقات شمس مکرمتك والطاوفک نم اکب لی ما هو
خیر عندک انک انت ارحم الراحیمین و اکرم الاکرمین لا الملاعنه
العزیز الجميل.

بس از تلاؤت مناجات یکی از احبال و مبارکی را که از قلیم
جمال القدم جل جلاله در باره محرم و شاءن و مقام سید الشهداء
علیه السلام نازل شده تلاؤت فرمود و آن لوح مبارک این است

قوله تعالیٰ :

بِنَامِ خَدَاوَنْدِ يَكْتَأ

حمد حضرت مقصود نیرالایق و سزاکه سطوت ظالمین و
ظلم منکرین و مفتریات مفترین او را از اراده بازنشاشت بکلمه
علیا فتح مدائن قلوب نرمود آن کلمه حدازیف است و انگذازی روح
طوبی ازیرا تفسیکه بسیف حکمت و بیان مدائن قلوب را فتح
نمایند عساکرالله در این ظهور ریانی اسباب تربیت عالیم
و تهدیب ام بوده و هست لعمر الله اخلاق پسندیده و اعمال
طیبه سبب اقبال عباد و عمار بلاد است در اکثری از الواح کل را
بحکمت وصیت نمودیم ولکن احدی ملت فتنیست که حکمت چیست
و مقصود از آن چه اگر ملتفت بودند در ایام محرم عمل نمینمودند
آنچه را که سبب حزن این مظلوم بود و هست عمل آنحضرت ما بین
ائمه بمنایه آنتاب مشرق ولاش لعمر اللمار شرق نیرالانتقطاع فی
الابد داع و فتح باب التقوی بین الوری در ایام اشراق
نیرآفاق از اغزر عراق مخصوص در ایام محرم بذکر مصیبت آن -
حضرت مشغول یا اولیائی قد ورد علیهم ماناچ به اللوح والقلم قتل
اتقوا اللهم اقوم و لا تكونوا من الغافلین عشق الله او را بر
افروخت افروختنیکه الى حين ساکن نشده امام وجهش اینه
رسول واکیاد بتوار اقطعه قطعه نمودند قد ذرفتی مصیبته

د موعالبها، اگرچه موافق عقیده حزب شیعه که در ظهر قائم ائمه اطهار علیهم بہا، المختار از قبور بیرون می‌باشد و حزب الله یعنی حزب بایین چون نقطه اولی روح مساواه فدا، راقائم میدانند بران معتقدند که ائمه سلام الله علیهم از قبور بیرون آمده اند لذا در ایام مذکور بانچه باید و شاید تمسک ننموده اند و ازان گذشته یوم اول محرم چون یوم تولد نقطه‌های است این هم سبب شد که بعضی بانچه سزاوار است عامل نشده‌اند ولکن این خطاست - چه که مخانج از حکمت الله و ما انزلناه فی اللوح بوده با حزب الله شیعه باین مراتب آگاه نشدند و اقرار ننموده اند لذا باید کل بانچه سبب اقبال انحراب است تمسک نمایند و تشیت جوینند باری مقام و شاءن سید الشهداء، عند الله باقی و دائم است باید کل بافق اعلی ناظر باشند و بانچه از مصدر امر صادر شده عمل نمایند یا امین علیک بهائی نامه‌ای شما متواتر رسید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود لله الحمد موفقی بر خدمتا مرآتچه لازمست - الیم و باید آنچنان بان تمسک نمایند اخلاق مرغیه روحانیت است باید با کل رفتار نمائی آنچه را که سبب ارتقا وجود و حرارت افتد و قلوبست تاکل از ظهور اخلاق گرم شوندو مست جام الست گردند نظری تقرب و عنایت حق نسبت بانچنان باید برایر قدم مظلوم مشی نمایند . . . انتهی

در این وقت یکی از باران فرمود:

”برخ ازنفوس مدعی علوم غریبها زقبیل جفر وغیره هستند آیا
حقیقتی دارد؟“

تفسی، از حاضرین در جواب فرمود در الواح مبارکه عربی حامد کسر
که این قبیل جزو اوهام است و حقیقتی ندارد و باید احبابی الهی
علوم نافعه مشغول شوند و ازاوهام و خرافات برکنار گردند –
این قبیل الواح مبارکه بسیار است از جمله در لوحی از قلم
جمال مبارک جل جلاله چنین نازل شده قوله تعالیٰ:

موالعلم الحکیم

کتابت مشاهده شد و ندایت اصغا گشته لم یزل ولا یسزال
در نظر بوده و انشاء الله خواهید بود بلی ایامیکه شمس عنایت
از افق ارض سرمشرق بود بلکه اذن داده شد کما زمشرق، فضیل
الله آنچه بخواهد سؤال نمایند و از این قبیل سئوالات شده
و جواب از مطلع علم نازل و ارسال شد و بعد از ورود بسجن اعتشم
کتاب اقدس از ملکوت مقدس نازل و در آن کل را منعوید که آنچه
را الیوم از اوامر الهیه و احکام ریاتیه که با ن خلق محتاجند از
حق منیع سؤال نمایند چه که ملاحظه شد اکثر از علوم و تواند
ناس و ماعندهم ثمری نداشته و ندارد مثلاً الیوم اهل بهای
محتاج بتفسیر کتب قبل نبوده و نیستند الیوم باید جهود نمود تا

آنچه از احکام نازل شده بان عارف شد و بتبلیغ امرالله مشغول
 گشت این فضل اعظم بود و خواهد بود چه که کل بان محتاجند
 و سبب حیوة و بقای کل بوده و خواهد بود در این توقف در —
 عراق شئون تفسیریه بسیار نازل شده چنانچه اگر عارف بصیر در
 کتابیکه با اسم حال معروف است و همچنین در تفسیر حروفات مقطعاً
 و غیره تفکر نماید جمیع آیات قبل را ادراک مینماید و مقصود را
 مینماید و آنچه ذکر شده در این لوح نظریه‌فضلی است که بان جناب
 بوده تاجمیع ناسرا بانچه الیوم لازمت ترغیب نمایند مثلاً
 بعضی از جفر سوال نموده اند و همچنین از اکسیر و همچنین
 از اشعار شعر او اقوال عرف و اقلم اعلی ذکر نموده آنچه را باید ذکر
 نماید و جواب کل نازل شده ولکن الیوم این علوم محیوب نبوده و
 نیست چه که این علوم سبب تعویق و تعطیل بوده و خواهد بود
 بسا از مشتغلین اکسیر و جفر از غایت او شام و تفکر عقلشان زایل شده
 و آثار جنون زایشان ظا غرود یگر ملاحظه در عرفان عرفای سابق
 نماید لعمری کل در تیه او غام خائند و در بحرظنون مستغرق
 مثلاً الیوم اگر نفسی علم هند سه تحصیل نماید نزد حق احباب است
 از آنکه جمیع کتب عرف از حفظ نماید چه که در آن شمر مشهود و در این
 مفقود تاچه رسید علوم منتفعه فوق آن اطلاع بر کتب الهیه
 نزد حق محیوب بود و خواهد بود چه که بیان خود حق است که

محاضرات

۱۰۷۱

از قبل بسان مرسلین نازل شده لکن چون برکل لازمت که آنچه از سما مشیت که حقیقت کل کتب و روح آنست نازل شده با ان عارف شوند و عمل نمایند لذا آنچنان را امر نمودیم که با نچه الیوم مقصود است و سبب آسایش و تجات کل است مشغول شوند حال قلم اعلیٰ با نچه اراده نموده مخصوص آنچنان را نازل و بعد الا مریده اانه حوال المقدار العالم القدير .

در سجن اعظم متصل آیات الهیه نازل و با طراف ارسال می شود که شاید نفحات قمیص کل را اخذ کند فسوف تأخذ الكل و تقریم الى الهر بالعالمین جمیع منتسین را از قبل حق تکبیر برسانید کل بلخاظ عنایت ملحوظید و لدی العرش مذکور علیکم بهائی و رحمتی . * انتهى

یک فراز احبابی الهی فرمود . امروزی کی ازالواح مبارکه حضرت - عبد البهاء جل ثنائه را که بعنوان واعزاد هرمزد بار خدا بخش نازل شده زیارت می کردم بعد از عنایت بسیار درباره هرمزد بار در جواب سؤال شجنهین می فرماید قولها احلى :

* در خصوص پر توبیزدان و کوکب تابان حضرت زردشت سؤال نمودید که در رساله ایقان نامشان مذکور نه حکمتش چیست ؟ ای بند مالهی در رساله ایقان بسیاری از آن بیان مذکور نه منحصر بحضور تردشت نیست زیرا این رساله مبارکه در جواب مسائلی که

حضرت افتاب سدره منتهی فرموده بودند نازل شده جواب
 طایق سؤال است و مقتضی مقام و زمان اما در الواح مبارکه
 و صحائف مقدسه ذکر آن روح مصورو کوکب هدی بسیار نازل و
 نهایت تعت وستایش را فرموده اند جمیع الواح الهی حکم یک
 کتاب دارد مانند قران هر چند سور متعدد داشت ولی کتاب
 واحد قبل کل من عند الله جمیع لوح محفوظ است ورق منشور
 لہذا در هر یک ذکر نفس مقدسه شود کفايت است وعلیکم
 التحية والثناء • ع ع

در این لوح فرموده اند ذکر زرد شت در الواح مبارکه الهی از قلم
 اعلی صادر شده آیا هیچ یک از حاضرین بچنین لوحیکه نام -
 زرد شت صریحا دار آن نازل شده باشد دست یافته اند ؟
 در جواب یکی از احباب الهی فرمود در لوح مفصلی که باعذاب -
 جمعی از احباب الهی از قلم جمال قدم جل جلاله نازل شده نام
 زرد شت صریحا مذکور است آغاز این لوح مبارکاین است قوله تعالی
 " بنام یکتا خداوند بی ماتند امروز آفتاب گفتار بیزدان از افق سما
 خامه بیان مشرق ولایح و بتجلی از تجلیاتش افتد اهل جهان
 منور و روشن آتش محبت افروزا مروز ریگتی ظاهر و نمایان بگو
 ای دستوران دریای بخشش امام ابصار مواج او هام را بگذارد و
 قصد افق نیرا بیان نمائید الی قوله تعالی •

”بابهرام از حضرت زردهشت سئوال نمودی او من عند الله آمد“
 و بهداست خلق ما، مورنار محبت بر افروخته ید اوست بانار محبت
 الهی و کتاب اوامر و احکام ریانی آمد ولکن حزب غافل مقامش
 ندانستند و ظهورش را نخواستند حزب شیعه نظر بخفلست و
 نادانی ردن نمودند سبحان الله اهل ایران مع استعداد از عرق
 حقایق امور محرومند بابهرام بیقین میین بدان اول بانصار
 از نزد پار آمد و عنصر مخدوم را مشتعل نمود ثانی را مفرد رنسار
 دادند العلم عند ریک جو الحق علام الغیوب“ انتهی
 یکی از احباب الهی فرمود در کتاب مستطاب اقدس نازل شده
 تمسک و ایحیی الاسباب متوكلین علی الله مسبب الاسباب ”مادام
 که ما، موری توکل بخداوند و توجه و دعا بحضرت او هستیم تمسک
 با اسباب راجه ضرور؟ زیرا میفرمایند مسبب الاسباب خداوند
 است“

یکی از حضار محترم جواب داد که این مطلب رایکی از احباب
 یعنی مرحوم دکتر علی محمد خان از حضور مبارک مرکز پیمان سئوال
 نموده و جواب آن از قلم مبارک نازل شده من اینک سواد آن
 لوح را شرعاه دارم و قسمتی که راجع پایین موضوع است برای شما
 تلاوت میکنم . آنگاه لوح مبارک را بدست گرفته چنین خواند .
 قوله الاحلى :

” در خصوص اسباب و دعائیوال نموده بودی دعا بمنزله روح
است و اسباب بمنزله دست تصرفات روح بواسطه دست است هر
چند رازق حق است اما با سطه حصول رزق ارض و فی السماء
رزقتم زیرا چون رزق مقدار گردید بهر سبب حصول یا بد امترک -
اسباب مانند آن است که انسان تشنگ بد و آب و سایر مایعات
سیرایی طلبید معطی ما و موحد ما حضرت کبریاست و آنرا
سبب تسکین عطش قرارداده ولی بسته باراده اوست اگر اراده
او تعلق نیاید مرغی استستقا حاصل شود و دریاعطش را ساکن -
تنماید و علیک التحية والثنا“ ۰ ع ع

یک فراز احبابی الهی پرسید امروز لوحی زیارت میکردم که از قلم
حضرت عبدالبهاء محل ثنایه باعزا زد کتر فورل نازل شده و خیلی
مفصل است این شخص که بوده است ؟
یکی از حضار جواب داد ۰

” آگوست فورل AUGUSTE FOREL اصلاح سویسی و از معارف
علماء و دانشمندان این عصر بشمار میرود مشارکیه درباره -
زندگانی مورجه تحقیقات مهمه دارد که در دایرة المعارف های
معروف جهان در ذیل تحقیق درباره مورجه از کتب او استفاده
کرد مانند و نامش را هم ذکر نمود مانند مثل رالیه در او اخیر عمر با مردم بارک
مومن شد و در وصیت نامه خود هم که بعد از مرگش انتشار یافت

محاضرات

۱۰۷۵

صریحاً خود را بهائی خوانده است در کتاب موسوم به "هزار بیشه"
تاً لیف محمد علی جمال زاده که در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی
در طهران بطبع رسیده است در مجلد اول ص ۲۳ در ذیل شماره
۳۳ در این خصوص چنین نوشته است ترجمه

سی و سه یکفر عالم سویسی بهائی

اگوست فورال از علمای بنام سویسکه در سال ۱۹۳۱ میلادی
وفات نموده وصیتناهدارد که از طرف جمعیت "فکر آزاد بین المللی"
در همان موقع در شهر "لوزان" ازیlad سویس بجا پررسیده است
فورال در ضمن آن وصیتناهه در خصوص مذهب خود چنین نوشته
است "من یامذهب آزاد و دنیائی بهائیان که دست داشتم پیش در
شرق زمین از طرف یکنفر برانی بهاء الله نام تائیس گردیده"
است در سنه ۱۹۲۰ در شهر "کارلسروه" آشنایی داشم و آنرا
مذهب حقیقی نیکی اجتماعی انسانی تشخیص دادم که بد و ن
کشیش و اصول جامدی افراد بشر را در روی این کره حقیر خاکسی
بیکدیگرنزد یکمیسازد بهمین نظر بود که من نیز بهائی شدم آرزوی
قلبی من این است که این مذهب بعائد و رواج یابد که نفع و علاج
نوع بشرد رآن است" انتهی
عکس کتر فورال را هم در کتاب هزار بیشه در همین صفحه ۳۲ رسم
نموده اند.

یکی دیگر از احبابی الهن فرمود که مروز لوحی زیارت می‌کردم در
بارگان شخص افغانی که مدت ۲۴ سال با امر مبارک مخالف و در
عکا با ذیت احباب قیام می‌کرد و بالآخره براز مشاهده عنایات متنابعه
حضرت عبدالیها[ؑ] جل ثنایه نائیب و پیشیمان و معترف بذنوب
و مقریع عصیان خویش گردید و در آن لوح مبارک که عرض کردم —
شرحی درباره او بیکی از احباب نازل گردیده میخواهم برازی سرور
حاضرین لوح را تلاوت کنم حاضرین همتا ظهرا شتیاق با استماع
آن لوح مبارک کردند و شخص ناطق چنین خواند .

سؤال ابھی

اَي نَاظِرَ الْلَّهِ اَنَّ الْحَاجَ صَدِيقُ قَدْ حَضَرَ الْأَنْ وَفَتَحَ اللِّسَانَ
وَتَبَسَّمَ كَلَاءً قَحْوَانَ وَقَالَ النُّورُ وَالْعَذْبُ الْفَرَاتُ كَثِيرُ الزَّحَامِ وَانَّ —
الْطَّيْوُرُ وَالْوَحْوشُ وَالشَّعُوبُ وَالْأَقْوَامُ تَتَسَابِقُ إِلَى الْمَعْيَنِ الصَّافِي
وَالنَّمِيرُ الْجَارِيُّ (۱) وَانَّ الْمَسْحُورُ بَغْرِيْرُ مِنَ الْيَحْمُومِ (۲)

فینا علی ذلک انى سرعتالیک و وفت علیک و حضرت بین —
پدینان تكون الواسطة المرحیدة والوسيلة المسیدة عند شخص
معلم الرجل فقیر مغموم ان يشمله بلحظات عین رعایته و ياخذه
تحت حمايته وكل ائته فقلت فی الجواب يا جناب الحاج انت لقليل
البضاوه و كثيرا لفاقة وعديم القدرة و سليم القوشه^۳ الضعف کسر

(۱) نمير از زیاد و خوشگوار (۲) يحوم دود غلیظ

الزف (۱) انى لى ذلك هل للقطرة من موج اوللذرة من
اوج اوللهماء من وجود اوللهماء من شهود بلاا موريده الله
يتصرف في ملكه كيف يشاء ولكن هولم يقنع بذلك ولا يسئلتك
الا في ذلك المسالك ويقول لكشئ زكات وكل امریقات -
فزکات المعاشرة مع اهل الحل والعقد معاونة الفقرا' فـ
تمشية امورهم او المشخص التقد قلم يقبل هذا العذر المقبول و
الجواب المطبوع عمالى الالتمكين والسمى فيما يطلب فى الحسين
من بامزاج يا حاجى صديق اين مكتوب مرقوم گشتوا اين
شخص افغانى است كه مدته در این جادرنهايت بغض و -
عداوت يا احبا' الله بوده بعد راجع گشته و تائب شده و مقسر
بذهب خوییش گردیده بجهت بشاشت احبا' الله ا رسال شد

ع انتهى

بک از احبابی الهی سؤال کرد آیا کوکب دارای مخلوقاند
و آیاد را لوح مبارکه در این خصوص نص موجود است؟
یکفراز حاضرین فرمود در لوح از جمال المبارک جل جلاله این
آیات بینا تنازل گردید مقوله تعالیٰ *

* حکماً که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این
مدت سیار است احصاً ننموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل
و بعد ظاهر و مشهود لکل ثوابت سیارات وكل سیارة خلق
(۱) کسیر شکسته - زف پروبال

عجز عن احتمال المحضون . . . انتهى

یکی از اصحاب فرمود در کتاب مستطاب اقدس میفرمایند . . . (قد
ظررت ال لوح بطریق ختم فالق الاصباح . . .) مقصود چیست ؟
یکی از حضار فرمود مقصود آن است که جمیع آتجه ا ز قلم اعلی
نازد شده با مضای جمال مبارک مزین و همانست که از قلم اعلی
نازد گردیده و مصون از هرگونه شبیه و ریب میباشد و این یکی
از مختصات امر مبارک است که کتاب اقدس و الواح مبارکه بخط
هیکل مبارک جمال القدم نازل و موجود و بعضی ازال لوح هم بخط کتاب
و مزین با مضای و مهر مبارک است بخلاف کتب آسمانی قبل که امروز
درین بهود و مسیحیان وزیر شتیان موجود است زیرا هیچیک بخط
و مضای مظاہر قبل نبود و پس از آنها بوسیله دیگران جمع آوری
گردیده است و شرح آن از این قرار است (۱) که اولاً کتاب
قدس که بانگلیسی آنرا " بای وبل " گویند مدتها بعد از حضرت
موسی و حضرت مسیح ع نوشته شده است کلمه بای بل یعنی
کتاب است و بمجموعه از کتب و رسائل مختلفه اطلاق میشود که
در ازمنه مختلفه بوسیله اشخاص مختلفه نوشته شده است و این
معنی از اختلاف سبک انشاء آن کتاب بدست میآید نویسنده گان

(۱) این جمله از کتاب عجائب عالم از انگلیسی بفارسی ترجمه و نگاشته شده از ص ۱۹۰ ببعد . . .

این کتب بد رستی معلم نیست هر چند هر یک آذان باسمی
 موسوم و پشخون معین منسوب است مثلا میگویند انجیل متی ولی
 نمیتوان مطمئن بود که حتماً متی آنرا نوشته است و همچنان برخی
 از رسائل را بولس نسبت میدهند ولی از کجا که خود بولس آنها
 را نوشته باشد و چنانکه برخی معتقدند ممکن است بعضی مردم
 که موقعه‌های بولس را در کلیساها شنیده‌اند آن‌جهه را زانگفته‌های
 او بخاطر داشته‌اند بنام آن‌نوشته باشند در حال درباره
 انتساب رسائل مزبوره ببولس اختلاف است برخی میگویند
 خود بولس نوشته و بعضی میگویند دیگران نوشته‌اند و باو —
 نسبت داده‌اند نسخ خطی قدیمی رسائل عهد جدید با هم
 اختلاف دارند آنوقت هاچاپ تبوده و نویسنده‌گان در حیث
 استتساخ اغلب اشتباهمیکردند و گاهی هم برخی مطالب را که
 کاتب قبل منزله شرح از پیش خود در حاشیه نوشته بود جزو
 اصل کتاب قرار میدادند و برخی هم مطالب را از دیگران شنیده
 و چنانچه عادت مردم است چیزی‌ای از خود بران انزوا ده و —
 مینوشتند و اختلافات موجود بین نسخ قدیمه ناشی از دمیمن
 جاست اختلافاتی هم که در سفر تکوین درباره خلفت عالم و کشتن
 نوع و بردن حیوانات بکشتن و ۰۰۰۰۰ مشاهده میشود
 دلیل است که این کتاب یوپیله اشخاص مختلف نوشته شده

است مثلا در يك فصل ميگويد نوع ما، مورشد از هر حيوانی يك جفت بکشتی بيرد و در فصل دیگر همان كتاب مسطور است که نوع ما، مورشد از حيوانات مغیده هفت جفت وا زسایر حيوانات يك جفت بکشتی بيرد وا زاين قبيل اختلافات در آن كتاب و سایر كتب بسیار است.

باى بل که امروز موجود است در ازمنه قدیمه بتدریج از روی نسخ مختلفه جمع آوری شده و رواج یافته و نسخ اولیه از بین رفته است عهد عتیق شامل کتب مقدسه یهود میباشد و تواریخ یهود در آن مسطور گردیده و مندرجاتش باهم اختلاف بسیار دارد (که ذکر آن در اینجا موجب اطناپ است) عهد عتیق بلغت عبری نوشته است و نسخه قدیمه کما ز آن موجود است مربوط بهزار سال قبل از این یعنی تقریبا هزار سال بعد از مسیح است ترجمه های یونانی و لاتینی عهد عتیق هم موجود است و نسخه عبری اختلاف بسیار دارد این ترجمه شا قبل از تاریخ نگارش نسخه عبری سابق الذکر مربوط بهزار سال بعد از مسیح بعمل آمد است و تاجیار از روی نسخه عبری قدیمتری بوده است که امروز ردست نیست و از بین رفته است و یا نسخه عبری مربوط بهزار سال قبل یعنی — تقریبا هزار سال بعد از مسیح اختلاف داشته است اما عهد جدید که بیوناتی نوشته شده است نسخه های اولیه آن مفقود است

قدیمترین نسخه که درموزه^{*} واتیکان رم از عهد جدید موجود است مربوط به پنجمین سال بعد از مسیح است تعیین آیین تاریخ حدسی و تخمینی است زیرا نسخه مزبوره تاریخ نگارش ندارد این نسخه بانسخ عهد جدید امروزی اختلاف بسیار دارد و مکافات وسائل بعیریان و برخی از نامه‌های بولس را دارانیست این نسخه درموزه واتیکان پانصد سال قبل وارد شده است نسخه دیگر از عهد جدید قریب چهل سال پیش از این (۱) دو انبیار کلیسای ارتودکس یونانی در دارالمنه کوه سینا - کشف شد این نسخه را دکتر^{**} تی جن در ف آلمانی کشف کرده و چندین روز پوست نوشته شده بود و با آخره نسخه مزبوره بمعزه^{*} پetrograd روسیه حمل شد و ضبط گردید در سال ۱۹۲۷ میلادی "ساری ریل لوکار" که از روسای روحانی قسطنطینیه بود نسخه از عهد جدید را بشارل اول تقدیم کرد و لان درموزه انگلستان موجود است یک نسخه هم در کتابخانه کامبریج است و در سال ۱۵۸۱ میلادی نیز نسخه دیگری از عهد جدید توسط یکی از رفقای کالون به داشتگاه کامبریج تقدیم شد .

اولین بار یل انگلیسی ترجمه اش بانگلیسی در زمان سلطنت جیمز اول ایجاد شد و شهرت بافتبنجاه و چهارنفریا مرشاه مزبور

(۱) پیش از نگارش کتاب عجایب عالم مقصود است .

مجتمع شدند و به شش دسته ۹ تفری منقسم گردیدند و بای بیل
 یعنی عهد عتیق و جدید را برای ترجمه بین خود قسمت کردند
 و ترجمه عهد جدید از آن جمله بد و فراز آنان محول شداین
 ترجمه توسط ترجمانان مزبور از روی نسخ متعدده با پیل که
 بلغات یونانی ولاطینی و اسپانیائی و ایتالیائی و فرانسوی و
 آلمانی و غیره موجود بود بعمل آمد و ترجمانان عهد عتیق و جدید
 را جمله بحمله و کلمه بكلمه ترجمه گردند و مدت سه سال زحمت
 کشیدند تا ترجمه بای بیل ازاول عهد عتیق تا آخر مکافات عهید
 جدید با تمام رسید قبل از این ترجمه نفوس دیگری بترجمه
 بای بیل بانگلیسی اقدام کردند ولی مردم یانان هجوم کرد و
 کافرشان خواندند و آنان را کشته و با آتش سوختند و ترجمانها از
 بین رفت و رواجی نیافت (مؤلف کتاب در این خصوص خبیل) —
 مفصل نگاشته که از ترجمه تمام آن بترتیب صرف نظر شده و خلاصه
 آن ذکر گردید (۰۰۰) بالآخر میگوید در سال ۱۶۱۱ با مرجمیز
 اول بای بیل ترجمه شد و تا سال ۱۸۲۰ که دوره ملکه ویکتوریا
 بود نسخه دیگری جز دسان ترجمه جیمز اول معمول نبود بعد از
 جیمز اول نسخه هایی قدیمی تری از بای بیل پیدا شد که
 ترجمانان دوره جیمز اول بدانها دست نیافته بودند و چون
 مندرجات نسخ بای بیل که بعد از جیمز پیدا شد با ترجمه دوره

جیمز اختلاف داشت تا چهار از طرف کلیسیا آن دام بترجمه دیگری
گردید و صد نفر ترجمان معین شدند که از روی نسخ تازه بدست
آمده بای بل را بانگلیسی ترجمه کنند این عدد نفر ده سال زحمت
کشیدند تا ترجمه ببایان رسید و این ترجمه تسبیت نسخه اولیه
بای بل نزد یکتر مینماید و به "نسخه اصلاح شد" یا "ما جعه شد" عروض
دردست مردم است "مو" لف کتاب در آخر این فصل از کتاب
خود که فصل هشتم است گفتار خود را بدینگونه خلاصه میکند و میگوید:

- ۱- کلمه بای بل بمعنی کتاب است.
- ۲- کتاب مقدس از روی نسخه های قدیمی استنساخ شده.
- ۳- کتاب مقدس مجموعه از کتب است که در ازمنه مختلفه
 بواسطه اشخاص مختلفه نوشته شده است.
- ۴- معلوم نیست که پیش از کتاب مقدس
 کیست؟
- ۵- نسخ اولیه بای بل با خط دست بواسطه اشخاص مجھول الحال
 استنساخ شده بیش از آنکه بچاپ برسد.
- ۶- استنساخ کنندگان در حین کتابت اشتباه بسیار کرد و
 از خود هم بر آن افزوده اند و حواشی را جزو من ساخته اند.

۸- اجمل نسخه‌ای به بلا اول مفقود شده است و نسخه قدیمی دیگر در موزه‌ها مختلف موجود است که برخی بعیری و یونانی و بعضی لاتینی است.

۹- قبل از آقادام جیمز اول بترجمه کتاب مقدس با انگلیسی چند تفرد رصد د ترجمه برآمده و ترجمه کردند و مورد هجوم مردم و اذیت و آزار و قتل و حرق و اتعشند و ترجمه جیمز اول در قرآن هفدهم صورت گرفت.

۱- چند سال قبل از این هم ترجمه دیگری با اسم "اصلاح شده" و یا مراجعته شده تشویتکرده بود. انتهی باری آنچه راجع بخلفت عالم در اول تورات مسطور است در نسخه خطوطی که روی خشت‌های گلی در دوره سلاطین بابل نوشته شده بدست آمد ما است در کتاب عجائب عالم ص ۲۹ بیانی با این مضمون در این خصوص نوشته شده "در حدود شصده سال قیل از مسیح یعنی تقریباً دهزار و پانصد سال پیش از این پادشاهی در آشور بنام "آسوریانی بآل" سلطنت میکرد وی مجموعه از خشت‌های مکتوب جمع آوری کرده بود و در قصر خود در نینوا محفوظ داشت پس از بیست سال سلطنت آشوریانی بآل مرد و قصرش خراب شد و آن حمه عظمتو جلالش بکلی از بین رفت و نینوا مبدل به بیابان خشک گردید چند سال قبل از این که در نینوا حفریات

شروع شد و کاوش های عمل آمد مقداری از آن خشت های مکتوب بدست آمد و متخصصین چون آن خطوط را خوانند نموده شد که درباره خلقت عالم مطالعی روی آن خشت ها نوشته شده است و تعجب این جاست که مضمون آن نوشتگات عیناً مطابق مضمون مندرجات تورات است که درباره خلقت عالم بیان شده است . داشتمندان جهان را تحریر است داد که آیا مندرجات کدام یک ماخوذ از دیگری است و بعد از تحقیق بسيطر معلوم شد که مبدأ مندرجات تورات و خشت های مکتوب آشور داشتند قدمی تری بود که خیلی قبیل از آن ایام درین با بلیها معروف بوده است و چون با بلی ها مغلوب آشور بیهادند آثارشان انتقال یافت واژج ملمخشت های مکتوب هم با شور منتقل شد .

با بلیها برای نگارش خطوط با فلزی نوک تیز ابتداء حروف را روی خشت های گلی مینوشند و سپس آن خشت ها برای محفوظ ماندن من بختند و آجر میسا ختند . انتهی

از اینجا میتوان دانست که یهود در مدت اسارت خود در بابل یاعقايد با بلیها آشنا شده بودند و پس از آزاد شدن از اسارت و مراجعت با راضی مقدس و بنای اورشلیم عزرا ای کاهن ملقب بسوفر یعنی عزرا ای کاتب و سایر روئسای قوم بنگارش اسفار تورات پرداختند و آنچه را از با بلیها فراگرفته بودند در کتب خود

داخل کردند زیرا پس از غلبه بخت النصر را یهود کتابی باقی نبود و بخت النصر کتب یهود را سوزانیده و جمیع آنان را ببابسل با سیری برد هبود و پس از مدت‌ها یهود بحکم شاه ایران از اسارت مستخلص شدند و با راضی مقدسه رفت و معبد سلیمان را تجدید یاد عمارت کردند و عزرا هم چنانچه معروف است تورات را یافت و منتشر کرد و در حقیقت آن را ازیش خود نوشت و سایر قسم‌تها را هم مورخین و نفوس دیگر نوشتنند.

باری در باره تورات و آنجیل چند هفت‌قبل هم البتہ بخاطر دارد که مطالعی ذکر شد و الواح مبارکه حضرت عبدالبّه، جل ثنائّه که در این خصوص نازل شد مجمعیات تلاوت گردید لذاین جهت امروز دیگر بتکرار آن مطالع نمی‌پردازیم کتب و رسائل عهد جدید هم بعنی بواسطه حواریین و برخی بواسطه غیر حواریین مانند لوقا و بولس وغیره‌ها نوشته شده و بعبارت دیگر بدانها منسوب است و در باره آن بین فرقه‌های کاتولیک و پروتستان و دیگران اختلاف بسیار موجود است برای اطلاع کامل یک کتاب اظهار الحق تألف شیخ رحمة الله هندی مراجعه فرمائید یهود هم نسبت به عیسیٰ عتیق نظریات مختلفه دارند برخی از اسفار خمسه فقط سفر — داریم که به سفر تثنیه موسم است قبول دارند و بقیه را وقوعی نمی‌گذاشند و برخی عقاید دیگر گم هست که باید بكتب مفصله

رجوع کود =

کتبزیر دشتیان در قرون سال‌گه بواسطه پیش‌آمد‌های مختلف به کلی از بین رفت و اعداًی ایران بقول مورخین زند و اوستا و دیگر کتب مقدسه راسحونا بودسا ختند بعد هنر دار آغاز نهادند ساسانیان کتبی پیدا شد و بواسطه شخصی از روحانیون موسوم به ارد او براف کتابی جمع آوری گردید و آن چنان بود که گویند ارد او براف بخواب رفت و روحش بجهان دیگر منتقل و بهشت و دوزخ و سایر مقامات را بازدید کرد و آنچه را میگفت کاتبان در اطراف او نشسته مینتوشتند امروز آن کتاب در تزد بارسیان موجود ومطالعه آن را بنظم آورد و با سور عجیب که در آن مندرجست بعلیمی رسانید ماند بهر حال اصل نسخه زند و اوستا که گویند زرد شت نبی آورد بلکلی از بین رفته و آنچه دست بحد سو تقریب شامل برخی از احکام آسمانی است و در برخی کتب شم در باره ظهور موعود مطالعی مندرجست در این مقام از رساله موسوم به "سیوشانس" موعود زرد دشتیان که مندرجات از کتب مقدسه بارسیان است خراج شده و جمع آوری گردیده و در سال ۱۹۲۷ میلادی در شهر بمبهی از طرف انجمن بارسیان طبع و نشر گردیده مطالعی را بنحو خلاصه است خراج کرده ام که فرد ابعرض شنوند گان محترم میرسانم زیرا امروز مجال ذکر آن نیست و هنوز رشته مطالعی را که شروع

کرده ایم خاتمه‌نیافتاده است انشاً الله فرد استخراجات رساله
سیوشانسرا بعرغم احیای الہی خواهم رسانید برخی از کتب
هم مانند ساتیر آسمانی درین آنان موجود است که بعضی آن
راد رست و صحیح و برخی مجعلو و ساختگی میدانند و بیش
پارسیان در باره کتاب د ساتیر اختلاف است خلاصه آنکه
آنچه از کتب مقد سه زرد شتیان موجود است همه بعد از ظهره و ر
حضرت زرد شت نوشته شده و جمع آوری گردیده و نسخه اصل
یکلی مفقود است ۰

اما قران مجید که شامل آیات الهیه نازله بر حضرت رسول ص است
در زمان خود آنحضرت جمع آوری نگردید و عمرین خطاب در دوره
خلافت خود امر کرد جمعی از اصحاب هر یک آیات قران مجید را
جمع آوری کند و با اختلاف تواریخ شش نفر بایشترشش قسم
مخالف قران را جمع آوری کردند عمرین خطاب چون چنان دید
برای آنکمازاین جهت اختلاف درین مسلمین ایجاد نگردید قرانی
را که عثمان بن عفان ذوالنورین داماد پیغمبر جمع آوری کرده بود
رسمیت بخشدید و باقی نسخ را که سایرین جمع آوری کرده بودند
سو زانید و اثری از آن باقی نماند یکی از جمله نقوسی که بجمع آوری
قران اقدام کرده بود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و
شیعیان گویند که چون عمر قران عثمان را اختیار کرد قران حضرت

امیرع باستان بالا رفت و میگویند عثمان آنچه از آیات الهیه را شامل فضائل علی و اولاد طاهر نوش علیهم السلام بود از قران حذف کرد و معتقدند که قران موجود که مصحف عثمان است ناقص است و بعض از علمای شیعه در کتب خود سوره رانگاشته اند که در قران موجود نیست و گویند عثمان آنرا حذف و ساقط کرده و سورت آن سوره مزبوره را در کتب خود جنین نوشته اند .

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِالنُّورِ إِنَّمَا يُنَزَّلُنَا عَمَّا يَتَلَوَّنَ عَلَيْكُمْ
آيَاتٍ وَ يَحْذِرُ أَنَّكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ بَعْضُهُمَا مِنْ بَعْضٍ وَ أَنَا
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ أَنَّ الَّذِينَ يَوْفَوْنَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَسَيَّ
آيَاتٍ لَهُمْ جَنَّاتٌ نَعِيمٌ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا آمَنُوا بِنَفْسِهِمْ
مِنْ تَقْرِبٍ وَ مَا عَاهَدُوهُمُ الرَّسُولُ عَلَيْهِ يَقْذِفُونَ فِي الْحَجَّمِ ظَلَمُوا –
أَنفُسِهِمْ وَ عَصُوا لَوْصِي الرَّسُولُ أَوْلَئِكَ يُسَقَّوْنَ مِنْ حَمِيمٍ أَنَّ اللَّهَ
الَّذِي نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَمْا شَا وَاسْطَفَى مِنَ الْمَلَكَةِ وَالرَّسُولِ وَ–
جَعَلَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلَئِكَ فِي خَلْقَهِ يَغْفِلُ اللَّهُمَا يَا شَاءَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بِرِسْلِهِمْ فَأَخْذَتْهُمْ بِمَكْرَهِ
أَنَّ أَخْذَى شَدِيدُ الْيَمِينِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ عَادًا وَنَمُودَ بِمَا كَسَبُوا وَ
جَعَلَهُمْ لَكُمْ تَذَكُّرَةً أَنْلَا تَتَقَوَّنُ وَفَرْعَوْنُ بِمَا طَغَى عَلَى مُوسَى وَأَخْيَهِ
هَرُونَ اغْرَقَتْهُ وَمَنْ تَبَعَهُ أَجْمَعِينَ لَيَكُونَ لَكُمْ آيَةً وَانَّ أَكْثَرَكُمْ

فاسقون ان الله يحصيهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب
حين يسئلون ان الجحيم ماواهم وان الله عليم حكيم يا ايها
الرسول بلغ اندارى فصوف يعلمون قد خسرا الذين كانوا
عن آياتي وحكمى معرضون مثل الذين يوفون بعهدك انسى
جزيتم جنات النعيم ان الله لذ و مغفرة و ابر عظيم وان عليا
من المستقين وانا لنوفيكم حقه يوم الدين ما نحن عن ظلمه بخافلين
و كرمنا على اهلك اجمعين فانه وذرته لصابرeron وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا بعد ما امنوا طلبتم زينة الحياة
الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقشت
العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال لعلكم تهتدون
يا ايها الرسول قد انزلنا اليك آيات بينات فيها من يتوفيه مومنا
و من يتوليه من بعدك يظهرون فاعرض عليهم لا هم معرضون
انما لهم محشرون في يوم لا يمسغتى عنهم شيئا ولا هم يرحمون
ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يعود لون فسيح باسم ربكم وكن من
الساجدين ولقد ارسلنا موسى وحشرون بما استخلف فيبغوا هرون
فصبوا حميم فجعلنا منهم وعيال العجم يرجعون ومن يتول عن امرى
فاني مرجعه فليتمتعوا بكرههم قليلا فلاتسأل عن الناكرين يمسا
ايها الرسول قد جعلنا لك فى اعناق الذين امنوا عهدا فخذه وكن
من الشاكرين ان علينا فاتنا بالليل ساجدا يحزن الاخره ويرجع

نواب ریه قل هل یستوی الذین ظلموا وهم یعذابی یعلمون
 سیجعل الاغلال فی اعناقہم وهم علی اعمالہم یندمون انسا
 بشرناک بذریته الصالحین واتھم لامنالایخلقون فعلیهم منی
 صلوات و رحمة احیاء واما ما تاولیم یبعثون وعلی الذین یبغضون
 علیهم من بعدك غضبی اتهم قوم سو خاسرین وعلی الذین
 سلکوا . مسلکهم منی رحمة وهم فی الغرفات آمنون والحمد لله
 رب العالمین .

باری درقران ناسخ و متسوّج بسیار است و برخی از احکام
 دم که در کتب فقهیه حکم آن مسطور است در قران مجید اشاره
 با نشده است مانند حکم رجم زانیه و زانی محضنه و محضین
 که در قران با اشاره نشده است و برای زانیه و زانی غیر
 محضن صد تازیانه در قران مجید حد شرعی معین شده است
 ولی ذکر رجم بهیچوجه در باره زانی و زانیه محضن و محضنه
 مذکور نیست و علماء در جواب این سؤال گفته اند که آیه شامل
 رجم در قران مجید تازل شد موبراحت رضت رسول من وحی رسیده ولی
 در مصحف عنمان ثبت نشده است و آن آیه این طور بوده است
 آیه الشیخ والشیخه اذا زنا فارجموهن ۱۰۰۰ الن
 و چون سبب این سؤله از ایشان سؤال شود گفند که نسخه بود و
 قسم است یک قسم آن است که آیه شامل

باقی ماند ولی حکم مجری نمیشود و منسوخست مانند حکم همیش
 زن زانیه در خانه تا آخر عمر که ینزول آیه تازیانه منسوخ گردید
 ولی نص آیه‌آن در سوره بقره باقی است و این قسم را منسخ
 المعنی و منبیوتا للفظ خوانند و قسم دیگری از تفسیر آن است که آیه
 شامل حکم از بین رفته در قران ذکر نشده ولی مقاد آن مجری و
 حکم آن جاری است مانند حکم رجم زانیه وزانی محضته و محضن
 کامل آیه شامل حکم از قران نسخ شده ولی مقاد حکم باقی است
 و این را منسوخ لفظی و منبیوت المعنی گویند حال این جواب
 علماء تا چهاردهم ازه قابل قبول است - ۹

خوانند گان محتتم خود قضاوت کنند قبل از جمیع آوری شدن
 قران توسط عمرین الخطاب آیات قران برخی روی پوست درخت
 و سایر مواد نوشته میشود و برخی هم در سینه اصحاب محفوظ
 بود و گویند بسیاری از موادی که آیات روی آن نوشته شده بود
 بواسطه بی مبالغی در همان ایام او لیه از بین رفت و عده از -
 اصحاب هم که در جنگها شهید شدند آیاتی را که از حفظ داشتند
 از بین رفت و ثبت نشد خلاصه از این قبیل مباحث و مطالب
 در بین علمای اسلام گفتگو شده است و بعضی گویند از توالی پیشی
 هم در قران ضمیمه شده است که برای اطلاع باید بکتب تواریخ
 واحدیت مراجعه فرمائید و بعضی از علماء فائلند که در قران مجید

تحريفات بسیار زیاده و یکی از علمای شیعه متاخرین
موسوم به حاجی میرزا حسین نوری مؤلف کتاب نجم الثاقب کتابی
در این خصوص با اسم فصل الخطاب فی تحریف آیات
رب الاریاب * نگاشته است و خلاصه کفتار آن است که از قران
مجید نسخه که در زمان خود حضرت رسول ص جمع آوری شده
و توشیه شده و با مضاء و تصدیق آن حضرت رسیده باشد
در دست نیست این منقبت و موهبت مخصوص باین ظهره و
اعظم الهمی است که آثار مبارکه و کتب قیمه نازله بروزگرد مقدس
حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابھی برخی بخط خود آن دو
بزرگوار موجود و بخشی هم بخط کاتب های معین و معلم الحال و
با اینسانی مظہر امر حضرت پروردگار موجود است بقسمی که هیچ گونه
شباهه و شکی در صحت آن نتوان نمود این است که می فرماید
* قد زینت الالوان بطریختم فالق الاصباح ۰۰

آنچه در این تحریف قران ذکر شد استخراج از گفتار علمائی
اسلام است و لکن در این مبارک جمالقدم جل جلاله چنین نیست
و صراحت دارالواح الھیه نازل گردیده که قران مجید تمام و
کامل وارد ستبر سارقین و مفرغین محفوظ است از جمله در
یکی از الوان مبارکه از قلم جمالقدم جل جلاله نازل شده قول
تعالیٰ:

۰۰ میکنند و بجز قرآن را سرفت نموده اند و قرآن تمام نزد
قائم است و اومیاورد نیا لله فیالله انهم جصلوا القران عضین
یعنی قسمت نمودند یعنی پارچه نمودند بعضی را دزدید
برد و بعضی را بدیل نمودند این خاتمه فانی شهادت میدهند
که قرآن تمام بوده ۰۰۰ الخ انتهى

(جزء اول از حلد در مائدہ آسمانی ص ۲۱۹)

در این وقت محفل یاران بپایان رسید ناطق نرمود چون وقت
بپایان رسیده بهتر آن است که لوح یامنا باتی تلاوت شود و
مرخدن شویم ۰ یکی از احبابی الهی این لوح مبارکه را تلاوت کرد ۰
بسیه المتعال عن الذکر والبيان

قد فصلنا کل شئی فی الكتاب فضلا من لد ناعلى الذين آمنوا
بالله المتذر لهم من القيم ونزلنا الصلة والصم ليتقرب الكل
به الى الله العزیز المحبوب وكتبنا احذامها وفصلنا کل امر محتم
ومنعنا الناس عما يبعدهم عن الحق وامرناهم بما يقرهم السیس
العزیز الودود قل ان اعملوا حدو الله حبا لجماله لا تتبعوا كل
هچ مردود انه لما اراد نظم العالم وحياته واظهار الجude و
الطافه شرع الشرایع بين عباده انه له والحق علام الغیوب
قل ما كتبنا عليکم انه ینفعکم ان انت تعلمون به تنظم امورکم و
یبقی ذکرکم فی ملکوته الممتنع المرفوع ایاکم ان ینفعکم الهی

عما أشرقت من أفق الكلام من الحكمة والاحكام ان اتبعوا
سنن الله ولا تتبعوا كل منكر مغدور كذلك لا حلت شمس الفضل
من هذا الافق المحمود كل ذلك من فضله عليه وعلمه
الذينهم يفهون . انتهى
احبائى الالهى قرار اجتماع را بروز سعد داده و تشريف برند زد .

× × × ×

روز دوم محرم

احبائى الالهى در موقع معین تشریف آوردند و قرارشده بمناسبت
آن روز فیروز الواح مبارکه تلاوت شود و یکی از یاران الالهی
این آیات مبارکه را که از قلم جمال قدم جل جلاله درباره
شعرات مبارکه نازل شده بمناسبت یم تولد هیکل مبارک -
تلاوت کرد از این قرار .

حوال الحکیم

شعری سمندری لذ استقرعلى نار خدی ویرعی فی -
ریاض و بهی وعدا مقام الذی خلخ ابن عمران عن رجل هوسه
قیصی ما سویه و فاز بانوارالقدس فی نارالله المقتدر العزیز
الفقار فاعلموا ياما لاء الارض شعری سیفی تقل العشاق فی
الفارق ثم تردی بقیصی السر لانی عزائیم وهذا من بدیع
خصاله فی ازل الا زال فَّرُو امنه یا ایها الاغیار و اصحاب

الجدال اظہرت ما الحیوان من کوئونی کما سترت شمس خلف
 شعری ای فی ظلمات شعری انفیت انوار جمالی لیکون
 ظاهره ظلمة و باطنہ سورعلى نور فوق كل نوره انتہی
 دیکری از احبابی الهی این لوح مبارک را به در باره معرفی
 مقام عظیم هیکل مبارک بمالقدم ببل جلاله نازل گردیده
 تلاوت نسود :

بسم الله الاعظم الاعلم الاحكم

ذکرمن لدننا لمن طار بذکر هذا الذکرني هواه الذي
 يطيرنيه طيور الفردوس و تمرأحة القبيص من هیکل الله
 المهيمن السریز الحکیم قل ليس له من هیکل ان الذي ينطق
 قد جعله مقام نفسه لذا يصدق عليه ما يصدق عليه
 كذلك قدرا امرا من لدن هفتدر قدیر من قال انه غيره قد
 کفر بالله ولو يتول انه مثله قد كان من المشرکین ليس هوا لا هو
 انه لظهور الله بين عباده و ظلمعه لمن في السموات والارضين
 قل ان الغیب لم يكن له من هیکل ليظهر به انطم ینزل کان
 مقد ساعما يذکر و يبصر انه لبالمنظرا اکبر ينطق انى انا لله
 لا اله الا انا العلیم الحکیم قد اظہرت نفسی و مطلع آیاتی
 وما بہ انطق کل شئ على انه لا اله الا هو والفرد الواحد العلیم
 الخبر ان الغیب یعرف ینفس الظهور والظهور بکینونت

لبرهان الا عظم بين الام من شهد بما شهد به الرحمن في
اعلى الجنان انه لمن المقربين بما اقر بالكالاديان في هذا الليل
الذى فيه طلع الفجر من افق البيان بالحكمة والتبيان انه
لهما واحد الفرد العزيز البيميل قد احييت الاموات من
نفحات منزل الايات والروايات تراهم من الميتين
ان الحجر نطق بذكر ما كان لهم من القدر ولكن الناس اكثربن من الصامتين
ان اذ كرموا العباد بين الانام لعل يتحركون من هذا النداء -
المبيم البديع كذ ذكرت لدى العرش ونزل لك هذا اللوح
المبين ٠٠٠ انتهى

یکی از احبابی الهی فرمود لوحی زیارت میکرد که در آن سال تولد حضرت اعلی راز کفرمود هرچند میباید بمناسبت مقام دیروز تلاوت شود ولی چون دیروز همراه نداشت آمر روز اجازه میخواهم آن قسمت ازلوی مبارک را بخوانم خیلی مختصر است و چون میفرمایند یعنی اول و دوم محرم عند الله یک یسوم است لهذا تلاوتند با امروز هم مناسب است.

حضرت گلبهار چل تنائه در لون نازل با عزاز مرحوم آقامیرزا آنای افان می فرمایند قوله لا حلی : در خصوص کلمه " عشق " مرقوم نموده بودید که روایت از حضرت باقر علیه السلام است کماز لفظ عشق مقصد سین ظهر حضرت قائم است اگر

چنانچه فرصت داشتم شیخ مفصلی مینداشتم ولی چه توان
نمود که فرصت تنفس و مهلت بیان اید باز نه چه جای اسهاب
و اطباب ولی دوکلمه بنها یات اختصار مرقوم نمیشود وازیرای ابرار
عبارت از صحف و اسفار است و آن این است و بیانی واضحتر از
این نمیشود و اشاره اعظمت را زاین نه "عسق" عدد شری دوست
رسن است که مضاف و منسوب بباب حظه است چون عدد باب
بر بعد لعسق اضافه گردید دوستو رسن و پنهان نمیشود و این سنه
تولد نور هدی تائب موعود آل عبا نقطه اولی حضرت اعلی روحی
له الفد است و بهذا اتفاقیه والسلام على من اتبع الهدی" ع ع
انتهی

یکفراز حضار فرمود دیروز ترا رشد که امروز درباره موعود زد شیان
سخنی بیان آید چون این موضوع با امروزکه روز تولد جمال اقدس
ابهی موعود کل کتب و صحف است مناسبت دارد خوست د ر
اطراف آن گفتگوشود .

ناطقی که روز قبل قوارسoda این موضوع را بیان کند نظریت تقاضای
حاضرین فرمود .

چنانچه عرض کرد از طرف انجمن پارسیان هند وستان در سال
۱۹۲۷ میلادی رساله شامل آیات و بشارات وارد د ر کتب مقدسه
آنان درباره ظهور موعود شان در بمبئی طبع و نشر گردید ——

اسم آن رساله اینست "سیوشانس موعود مژد یسنا" اینک برخی از نظر رجاتش را بعرض حاضرین محترم میرسانم - در صفحه اول چنین نوشته شده است:

در تمام آدیان مسئله موعود دارای اهمیت مخصوص است چه نجات جسمان و هبودی حال زمان در ظهور او تصویر میشود و موعود مژد یسنا بخصوصه و دانستن آن برای کسانی که بمطالعه کتب آدیان میپردازند لازمست . (ص ۲) در آغاز زیاد بگوئیم که امروز زرد شتیان در این عقیده با کلیه مذاهب بزرگ روی زمین شرکت دارند سیوشانس مژد یسنا بمنزله کرشنای برهمنان و بودای پنجم بود ایمان و مسیح یهودیها و بارقلیطه عیسوی‌ها و مهدی مسلمانان است . (ص ۳) در اولتی ای عهد ساسانیان نسک مخصوص راجع به سیوشانس بوده است بنابراین دینگرد مینویسد این نسک موسوم بوده است به "بامداد نسک" با عجیب‌وارد اینکه امروز آن نسک در دست نیست ولی در اولتی حالتیه باندازه از سیوشانس صحبت شده است که بتوانیم یاد قدر روش و پاکی از آن داشته باشیم در قدیم ترین قسم اوستاگاتها "وسایر" - "یسناها و "وسپر" و "یشتها" و "ندیداد" ادعیه "خرده اوستا" از سیوشانس سخن رفته است و بخلاف کتب پهلوی و بازندو پارسی مثل "دینگرد" و "یند هش" و "شایست لا شایست" و "بهمن

پشت" و "مینو خرد و صد درند هش" و "روایت" و "باماسب" نامه "تفصیلاتی از آن ذکر کرد" اند (ص ۳)

زد شتیان منتظر سه موعود هستند و میان هر دو آنها هزار سال فاصله ترا را داده شده است. ۰ (ص ۴) چنانچه مشروح‌تر است در فصل اول پند هش مندرج است طول جهان را وازد هزار سال ترا را داده بچهار عهد سه هزار ساله تقسیم کرد اند ۰ ۰ (ص ۵) طول د وازد هزار ساله جهان بمحضی را ترسی نیست بلکه استعاره و مجازی است بتوسط کتاب رزمی تدبیر برهمان امها بهارتا" بمانند رسیده است که د وازد هزار سال د رنگ برهمان یعنی برادران را اریائی ایرانیان عبارت است از یکروز نظیر این گونه استعارات لیزد رخود اوستا بسیار است از این قبیل در "فرگرد دی" وندیداد در فقره چهل و پنجم آمده است که نزد ساکین - ورجمکرد باغی که بمشید بفرمان اهورا مزد ابرای پیش آمد طوفان در زیزین ساخت یک سال مثل یکروز نداشته میشود ۰ ۰ (ص ۶) گنتیم که ۱۲۰۰۰ سال بجهار عهد سه هزار ساله تقسیم گردید ۰ ۰ (ص ۷) د همین هزاره عهد سلطنت روحانی بین مبارا ایران شمرد میشود در آغاز هر یک هزاره های یازد همین و د وازد همین د وتن از سران زرد شت ظهر خواهند کرد در انجام د وازد همین هزاره پرسوچی یعنی سیوشان رسیده گشته جهان را خواهد

نمود مردگان را برازگیخته قیامت جهان معنوی خواهد آراست
پس از دانستن این مقدمات گوئیم که "بُسِه پسر زرگ شتگه در آخر
الزمان تولد یابند سیوشانس نام داره اند بخصوص این اسم برای
تحیین آخرین موهود تخصیص یافت و اخیرین مخلوق ادورامزدا
خواهد بود درستا ۲۶ فقره دارد آمد است" طا بفروهر یا کان از
نخستین بشرکیومرث تا بسیوشانس درود میفرستیم "(ص ۸) کلمه
سیوشانس درستا سئوشیانت آمد است و در بهلوی سیوشیان
یا سیوشانس یا سوسيوه کویند این کلمه از رشته سوکه بصنعت بهره
و منفعت است تیپیا شد کلمه سود فارسی از چنین ریشه و نیان است
در خود اوستا سوئیما نتیلیز چنین معنی شده است در فروردین
پشت فقره ۱۲۹ آمد است اورا از این جهت سوشنیانت خوانند
برای آنکه بکلیه جهان مادی سود و منفعت رساند ۰۰۰۰ ص ۹
بحیارت دیگر سوشنیانس بمنی رسانده و نبات دهند -
است در کاتها چندین بار حضرت زرد شت خود را "سوشنیانت"
خوانده است (درسینتمد کاتا درستا ۴۸ قطعه ۹ وستا ۴۵
قطعه ۱۱ وستا ۵ قطعه ۲ حضرت زرد شت خود را سوشنیانت در کاتها
نمیده بمعنی نبات دهند است و کلمه سوشنیانت در کاتها
 بصیغه جمع آمده است و زر شت ازان یاران و حامیان و -
مبلنین دین خود را اراده کرد است ازان بله درستا ۴۳ قطعه

۱۳ وستا ۶۴ قطعه ۳ ویستا ۶۴ قطعه ۱۲ کلمه مزبور بصیغه جمع آمد است در صفحه ۱۲ ببعد رساله سیوشانس آیاتی نقل کرد که دلیل است سیوشانس‌های موقود باید در آخر الزمان متولد شوند "میگوید" وقت ظهو ر آنان در اوستامعلم نیست همین قدر باید آنیم که در آخر الزمان ظهر خواهند کرد ۰۰۰ درینای ۴ فقره آمد است "مامیستائیم فروهر مقدس در کد شتکان پاکدین را و فروهرهای پاکدینائی که در حیات هستند و فروهر مردانی که هنوز متولد نشده و سیوشانس‌های نوکنند و بهان خواهند بود در فروردین یشت فقره ۱۷ نیز این مامون مسطور است و در زایمان یشت فقره ۲۲ میگوید فریکانی توانار امیستائیم که با یزدان مینوی وجهانی مختص است و در آینده بمردانی که هنوز متولد نشده کسانی که سیوشانس‌های نوکنند بهانند مختص خواهند بود

و درس ۱۳ آیه که مرحم ابوالفحائل درشن آیات دورخه از گلب پارسیان نقل فرموده ذکر کرده است از این قرار: - در فروردین یشت فقره ۲۲ میگوید "فروهرهای مقدس و توانای پاکان را میستائیم که ۹۹۹ نفر از آنها بپاسبانی قطفه سپنتمان زرک شست مقدس کما شته شده‌اند" (در تکرار عدد ۹ بخش مرتبه اشاره لطیفه با اسم مقدس را بپوشاند) و اتحاد حقيقی آن

د و نفس مقدس و ارتباط هر دو ظهور مبارک با یکدیگر موجود د
است که صاحبان نظر آنرا در باند.

باری در ص ۱۶-۱۴ اسمی پسران زرد شت و مادران آنها
ذکر شده و میگوید که سه موعوداً زاولاً زرد شت هستند و مادران -
آنها بنحو خارقالهاد میانان حامله میشوند تا آنکه در ص ۱۶ -
میگوید "در هر جای اوستاکه سوشیانت مفرد آمده است ازا و آخرين
موعود" استوت ارته" اراده شده است در ص ۱۷ از فروزدین
یشت فقره ۱۴۱ و ۱۴۲ آیاتی نقل میکنند که در آخرین کنی از آنها
میگوید "۰۰۰ ما به فروزه رو شیزه پاکدین" و "نگه و فذری" کسی
که نهیز به " ویسب تاورد ایری نامیده خواهد شد در رود میفرستیم
اوچنین نامیده خواهد شد برای آنکه ازا و پسری بوجود خواهد آمد
که بخصوصت همه دیوهاد و مردمان غلبه خواهد نمود (در آئین
هزد یسناد یوهاد بصنی پروردگاران باطل است) بنابه تفصیلی که
در صفحات ۱۴-۱۶ ببعض نوشته نام موعود اول "اوخشیتارتہ"
است یعنی کسی که قانون مقدس را میپروراند و به او شیدریا میگویند
نیز موسوم است و از راه شیدر و خورشیت و روا و شیتر نیز گویند
اسم موعود دوم "اوخشیت نمنگا است یعنی کسی که فزا یند" یا
پرورانند نمازو ستایش است و از راه شیدر رما هم میگویند و گاهی
هم او شیدر رما نامیده میشود موعود سهم استوتارتہ است یعنی

یعنی مظہر قانون مقدس و سیوشانس با اطلاق میشود چنانچه ازیش گذشت.

درص ۱۹ رساله سیوشانس میکوید "اینکه ببینیم که او شیدریا من وا شیدرها رسیوشانس از کدام طرف وا زکبای ایران ظهر و رخواهند کرد و استانیز محل ظهور آنان را معین کرده است در فر گرد ۱۹ و ندیداد فقره د آمده است" زرد شت گفت ای اهربمن نا پاک ۰۰۰ تا ائمه سیوشانس پیروز نمایند آب کاس او ایه از طرف شرق "از طرف شرق متولد شود درص ۲۰ مؤلف کتاب تحقیقاتی ناروا و نارسا دریاره آیه مزبور میکند که ذکرش را فایده نیست و در ص ۳۴ میکوید که همیش بشاراتیکه در کتب مقدسه پارسیان موجود است دریاره ظهور موعود بند علاوه ذکر میکند وس از ذکر اسامی کتب مقدسه پارسیان از قبیل "پند هشت فصل ۱۱ فقره ۹ و فصل ۲۹ نقرات ۶ - ۹ و فصل ۰ ۳ و فصل ۲۳ نقرات ۸ - ۹ و فصل ۷ و سیم فصل ۷ - ۱۰ و بهمن یشتفصل ۳ فقرات ۳ و ۴ و ۱۳ و صد و زیند هشت ۳۵ و جاماسبناهه و شایست لا شایست مطالب آنان را که دریاره ظهور موعود پارسیان است علاوه کرد چنین مینکارد .

(ص ۳۵) اکنون گوئیم که نطفه حضرت زرد شترایزد نرسونگ برگرفته بناهید فرشته آبسپرد که آنرا در دریاچه کیانسوم حفظ -

دارد ۹۹۶۹ فروهریاکان و پارسایان بیاسپانی آن گماشتند
 شد هاند تا آنکه دیوهانتوانند با ن دستیافته نابود شن گند
 بنزد یک دریاچه کیانسوکوهی موسم بکوه خدا قومی از خد اپرستا
 ویرهیزکاران دریالای آن جای دارند هرسال در هنگام نوروز
 و مهرگان دختران خود را بکیان سومین فرستند تا در آن آب خود را
 بشویند وقتیکه زمان ظهور موعود خوشید رفرا رسد سن سال پیش از
 آغاز هزاره وی دوشیزه ۱۵ ساله از خاندان و دورج یعنی
 بهروزی سرفیان که نسبت بزرگ شتمیرسد در آن آب تن خویش
 خواهد شد شدت بجزعه از آن آب نوشیده حامله خواهد گشت پس
 از نهاده پسری بزرگ دعویم بهوشید رچون این پسر بسن سن
 سالگی رسد بمناله با ادورمزد اموفق آید و به نونمودن جهان
 گماشت گردید علامت برحق بودن وی این است که خورشید
 دریدت ده شبانه روز غیر متحرک در وسط آسمان خواهد
 ایستاد و سهفت کشور روی زمین نور خواهد پاشید آنکه دلیش
 با خدا نیست از دید ناین خارق العاده زهره خوش باخته
 از هول و هراس جان خواهد سپرد زمین ازنا پاکان تمی گردید —
 خورشید بتدریج بمقام اولی خود گراید بهمان جائی که در آغاز
 بود و بعد بواسطه خصوصت اهریمن بزرگ شیده شده از اثر این
 ظهره شمان رشت سرش نابود شوند درختان در مدت سه

سال خزان نبینند هوشید رائیسن مزد یستارا بر فراز سازد بجهان
خرمن بخشد در مدت ۰ ۱۵ سال ببدل وانه ما ف کوشد ل رعهد
وی گرگ ستارگی پدیده ارکشته جهان اگرفتار پنهان خود را کند مردم —
بنزه هوشید رشایت برند آن حضرت نمازیزد آن بجا آرد و مردم را
بجنگ جانورا هر یعنی امر کند و آن بلادر میدان کارزار هلاک شود
زمین نیز از گزند درند کان دیگرایمن گرد د هر یک از موعود های —
مسذد یستا وقتی ظهر کند که جهان از طنیان اهربین تباه
کشته و مخلوقات ایزدی بستوه آمد با شند ظهر و هوشید ریز
در چنین روزگاری خواهد بود و تیکنیکان بسختی افتند و مردم —
به مدل یکرکنیه ورزند خشم در روغ فرا ران شود تا بستان از وستان
شخص نباشد جوانان گرفتاریلیات رسیمارهها شوند کان زود —
بمیرند آتش را ب و گیا مآلود هونا با ک گردند آنکه ادو را ب عالمیان
رحمتفرستد بشوتن از گنگ لژ براندیخته بیاری ایران بستابد
یکی از وقایع ظهر هوشید رسرا کارآمدن پادشاهی است از نژاد
کیان این شهریار داد گرکه با مرآن زمین دست یابد بهرام و رجنا وند
نم دارد علامت تولدا و باریدن ستارگان است از اسما و —
همچنین از ابیرام سماوی علام دیگر نیز نمود ارگردی ۰۰۰۰۰
(پس از کرطمالب بسیار میگوید) من ۴ از همت مرد انہور جا وند
ایران آباد و نوگرد د دین مزد یستارا قوتگیرد هر چند دزاره هوشید

د وره غلبه راستی و شکست دروغ است اما پایان آن این است
 که نزد آهی من نخواهد بود دیوه همیشی موسوم به ملکوشن زستان
 حولناکی بدید آورده در مدت سه سال زمین دچار راران ویرف و —
 تگرگ و سرما خواهد بود از این طوفان گیتی ویران گرد دپس از سه
 سال ملکوشن، بمیرد ۰ ۰۰۰۴۲ موعود دومن . . —
 هوشید رماه تولد یا بد و چون به سی سالگی رسید بصفحت اهورامزدا
 نائل شود و رسالت کمزد یستنابوی سپرده گرد دعامت برخورد بسون
 وی این است که هوشید بیست شبانه روزد روضط آسمان بایستد
 بجهان دگریار نجات بیند دروغ و خیانت از میانبر و دعم —
 هوشید رماه نیاز کند اهریمن بیرون نخواهد بود از دنای بزرگی
 پدید کشته گیتی را برنج آزارد چار می‌سازد ۰ ۰۰۰
 پس از این باین مضمون مطالبه مفصلی می‌کوید که خلاصه این است
 که هوشید رماه جانور را هلاک می‌کند و در وره او ضحاک که در کوه
 د ماوند محبوس است زنگیر خود را پاره می‌کند و مردم مسلط می‌شوند
 یزد ان فرید ون را بر میانگیزد و ضحاک را هلاک می‌کند در وره —
 هوشید رماه دنیا بتدریج رو بکمال و سعادت بیرون وز میند —
 برای ظهر سیوشانسر، حاشروا آداد می‌کردد هر دم در ظال تربیت
 هوشید روحانی می‌شوند و از مادیات سریا زد بروانیات —
 می‌گرایند د مصال پیش از ظهر سیوشانسر کسی را بنداده باست نینقد

ونه کس از گرسنگی بمیرد مردم مانند فرشتگان میشوند مردم
جهان نورانی و درخشناد میشوند بحدیکه صورت خود را هر
کدام در صورت دیگری مشاهده میکنند آنکه سیوشانس ظاهر
میشود و در سن سی سالگی با این را مزدات کلم میکند اما نت رسالت
مزد یستابوی داده شود آفتاب در میان آسمان سی شبانه روز
می ایستد و این بشارت ظهر سیوشانس است که دارای فریادی
است غدایی از پیشنه بهشتی است از پیکر می مانند خورشید چنان
فررغ بتا بد که دترین گشوروی زمین نمود ارگرد د بشفر جهست
نگران است و محیط بران در ظهر را راه ریمن نابود گرد د و مردم
را بیزدان پرستی دادیت کند بزرگان و مقدسین و دلیران سابق
مانند یک خسرو و گیو و گودرز و طوس و پشوت و سام رگشا سب و
سايرین در محضرها و حاضرها با انسماز همکارند و آنکه مردگان زنده
شوند - بهان خواه و خشم شود عالم معنوی روی نماید راستی لواحی
پیروزی برافرازد) این جمله که ذکر شد ملخص از رساله سیوشان
بود که از تسبیح مقدسه پارسیان درباره ظهر و معمود اخذ کرد و
تا لیف نموده اند بواسطه احترازا ز طول مقال بسیاری از تحقیقات
مؤلف رساله را نقل نکرد زیرا جزو اوهام شخصیه محسوب است
و اگر در آنچه ذکر شد بدیده بصیر تبنیکم واوهام و اغافات آن
رابنکاری بگذر ارسخواهیم دید که معمود مقدس اخیر همان هیکسل

ظهور یعنی جمال‌القدم جل جلاله است ولکن تعصّب بعضی سبب محرومیت آنان از این مودّت عظمی کردیده است باری کتب مقدسه پارسیان اغلب در ادوار اخیره تا لیف شده و کاملاً پیداست که جمیعاً مندرجات‌اش اخبار بعد از وقوع است مثلاً جاماً سب نامه که اینک در نزد این عبد موجود است وقتیکه میکوید -

جاماً سب توایع آیند هر ابرای شاه گستاسب نقل میکند و سخنان جاماً سب رامی نویسدا اسمی یکایک از سلاطین را ذکر میکند و مدت سلطنت هریک را مذکور پیدا کرد بعد بظهور اسلام و سلطنه اعراب و خلفای اموی میپردازد واسم سفان عروس خلاقت عباسیان را هم میپردازد از ظهر صفاریان اشاره میکند و نسام عمرولیث را میپردازد بعد بظهور غزنویان میپردازد و نام سبکنیس و محمود را ذکر میکند بعد بظهور چنگیز میپردازد و قتل عام او را ذکر میکند . . . تا اینجا جمیع اسامی سلاطین را یکا یک میکوید ولی انچه را در ریاره وقایع بعد از آن ذکر میکند خیلی مبهم و درهم و بزم است و پیداست که موافق جاماً سب نامه در همان زمان میزسته و وقایع گذشته را بنام پیشگوئی جاماً سب از روی تواریخ ذکر کرده ولکن نسبت بوقایع آیند که با ان دسترس نداشته و علم الغیوب نبود « بیاز » کوئی - پرداخته و در ضمن بحقیقت مسلمه که مسئله ظهر موعده است

اشارة کرد ه است کتاب دینکرد هم مطابق اقوال محققین
در دزده خلافت ماء من الرشید دری تائلیف شده و برخی اجزاء
هم بسیار ابدان پیوسته است در مبلغ کاوه مقاله مفصلی در گذشته
از شماره های آن در مباره تائلیف کتاب دینکرد مسطور کرده است
د و ره آن را در ارجاعه بفرمایید خاطلم نیست که در کدام
شماره آن بود از مراجعه بدوز آن میتوان آن را یافت کتاب
شایست لاشایست هم که شامل فروع احکام است در اخصر
تا لیف شده و بمعنی حلال و حرام است و اسم آن هم دلیل
است که در در و ره غلبه اسلام تائلیف شده است.

باری از حضرت زردشت چنانچه کفیم کتاب ممکن مشخص کنم
بامنای آنحضرت باشد درست نیست و چنانچه گویند اسکن
کتاب مقدس زردشت را آتش زد و بعد شاهزاد رزمان ساسانیان توسط
چهل هزار نفر موعد و سیر و سفر و حانی ارد او یراف بهشت و
جهنم و عالم بعد کتب مقدسه پارسیان درست شد و رسیت
یافت. باری فقه آثار این ظهور اعظم است که بخط و امضای
حضرت پیشو حضرت جمال اقدس ایهی جل سلطنه آیات
الله یه و کبیمقدس این امرا عظیم موجود و محفوظ است.
در جلسات قبل بشما وعده دادم که متالهای راجع بلينوم حکیم
بخوانم اينکوقت هست آن مقاله را آورد و ام ويرای شعاع میخوانم

در کتب عربی و فارسی اسم او با شکال مختلف بلیناس و بلینیوس و ابولوینیوس و القاب حکیم و صاحب الطسلمات و مطلسم وجادو و أبلیس نجّار وغیره ذکر شده است – ابوالفیض محمد بن اسحق الندیم در کتاب الفهرست که بسال ٣٧٧ هـ ق تاًلیف کرد در توضیحه جابرین حیان بلینیوس را بلیناس صاحب الطسلمات خوانده است و در ذیل ابولوینیوس شرح مفصلی درباره او توشه و صاحب معجم البلدان (٢٥ هـ ٦٢) اور صاحب الطسلمات ناییده است کتب عربی که نام او در آن مذکور بسیار است مانند تاریخ الحكماء و طبقات الاطباء وغیره و صاحب کتاب مجلل التواریخ که بسال ٢٠ هـ تالیف شده در ذکر سلطنت ما سیس راستیانوس شن مفصلی درباره چگونگی احوال بلیناس مطلسم یاد کرده و غلبه اوراد رمعبد بر ساحران بیان کرده است نظامی گنجوی نیز در اقبال نامه خمسه خود در ذیل خلوت کوئن اسکندریا هفت حکیم نام بلیناس را آورده است بلینیوس یا ابولوینیوس نام چند نفر است و مقدمه از صاحب الطسلمات بلینیوس طوانه است مشارالیه در زمان سلطنت اگسطس در آغاز قرن اول میلادی از خانواره ترنتنده مشهور در طوانه کرسی کاباد وکیه متولد شد رسیار عظیم کردید و طرف مشورت سفاسیانوس امپراطور واقع بود بلینیوم، اوانه از فیٹاغورس یون

جدید بود گویند بلینوس پس از عمری دراز بدون وفات و مرگ
ناگهان زمین را ترک گشت وفات در افسس بسال ۹۷ میلادی
در زمان سلطنت نروا بوقوع بیوست مشاراً لیه در این شهر مکتب
فیثاغورسی ایجاد کرد و بود پرخی ایران در دیرینه موسی و —
زردشت قرا داده‌اند بلینوس بیش از آنکه فیلسوف باشد یک
روحانی مجلد و حکیم اخلاقی و مذهبی و عارف بود کتب بسیار
با وضویت است که برخی بسیاری ترجمه شده است چنانچه
کفیم اشخاص دیگری هم بنام بلینوس و ابولونیوس بوده‌اند
مانند ابولونیوس برگه مهندس و منجم یونانی معاصر بطلمیوس
(در حدود ۲۰۵ قم) و ابولونیوس اسکندرانی و ابولونیوس
سرفسهای اسکندرانی و ابولونیوس ملن و ابولونیوس رنسی
را ابولونیوس تراوی که هم‌از دانشمندان بوده‌اند ولی هیچیک
صاحب الاطلسها نیستند (برای تفصیل بمقاله مندرجه در مجله
دانش‌سازه ۹۰ و ۹۱ اسال اول مراجعت شود)

سائلی گفت لئن بهارک تجلیات بافتخارچه شخصی نازل شده
و منصود از علی قبل اکبرگه در آغاز لیق فرموده ندکیست.

یکی از احباب درج واب فرمود مقصود از علی قبل اکبر مرحوم
استاد اعلی اکبر شهید یزدی است که نقشه برای مشرق الاذکار
عشق آباد کشید و حضور مبارک مرکزیمان فرستاد و مورد قبول



استاد علی‌اکبر معمار شهید یزدی

واقع شد و بعد از محضر مبارک ما^۱ موسفر به یزد شد و در آنجا
بشهادت رسید لوح مبارکه کزیمان درخصوص توجهش به یزد
این است قوله الاحلى :

عشق آباد جناب استاد على اکبر عليه بهاء الله الابهى
هوا لله

ای یار قدیم عبد البهاء^۲ هر چند چندی فرصت نیکارش
نامه بشمنیافت ولی در جمیع اوقات در وقت مناجات طلب تائید
نمودم . والحمد لله عنایت شامل است و فضل کامل از حقیقت
میطلبه که در جمیع شئون فانی محفوظ راستان احادیث قائمه
با خدمات نمایان گردی . این است عزت قدیمه و این است
موهبتا بدیه در زمانیکه در ارض مقدس بود ید نقشه شرق الاذکار
که مشمول اشراف نه بود کشیده شد و بهمراه بر دید و حال بهمان
قسم که شرق الاذکار در عشق آباد بنامی شود چند صورت از آن
نقشها نزد حضرت ابن ابهر ارسال دارید زیرا از فیض و عنایت —
بعمال ابهی و تائیدات مقدسه حضرت کبیر با در جمیع اطیاف
در فکر تائییس شرق الاذکار نزد و نقشها نمیدانند ابته بکمال
سرعت کشیده ارسال دارید و این سبب فیض اعظم و فوزیین —
خواهد شد . اگرچه وریان ممکن شود که شما یک سفر در
بم اریصفحات یزد بفرمائید در این اوقات بسیار مفید است زیرا

استعدادیزد بینهایت است یعنی از همه جایی مشترک است
بهارا کرچنانچه میسر شود ابداتر و دنیا نماید در تاخیر حکم —
واقع . ع ع

سائلى كفت شنيد هام برخى ازيلاد خراسان را بعطالقدم بيل جلاله
اسم مخصوص عنایت فرمود هاند اين مطالب چگونه است؟

ناظق محفل گفت در الواح مبارکه بجمالقدم برخی بـ لـ اـ لـ
خراسان بنام مخصوص تسمیه شده است مثلاً "پیشاپور" رامدینه
الرشوان و سبزوار رامدینه الخنرا و توندا فاران و طبس را
ـ جـذـبـاـ وـ دـوغـ آـبـادـ رـافـرـغـ تـسـمـيـهـ فـرـمـوـدـهـ اـنـدـ وـ دـرـ الواـحـ مـبـارـكـهـ
ـ حـنـرـتـ عـبـدـ الـبـهـاـ نـیـزـ بـایـنـ اـسـامـیـ تـصـرـیـعـ شـدـهـ اـزـ چـمـلـهـ دـرـ لـوحـ
ـ اـحـیـاـ سـبـیـزـ اـرـفـمـوـدـهـ اـنـدـ

هوا لله‌ای مشتسلین بناره‌ج بت الله غبراً در لسان عربی‌ست
زین است و خنراً سپهرین جمال المبارک روحی لاحبائه الفدا
آن کشور را خنراً تسمیه فرموده‌اند لهد اباید بفیدر عنایتش آن
زین آسمان کرد د ۰۰۰ الخ و در لعن احبابی تون فرموده‌اند
هوا لله‌ای یاران فاران جبلی است که نور حقیقت ازان طلوع
نمود ۰۰۰ حال ازلسان قدم این نام مبارک‌بان بلد عنایت شده تا
تا این فاران بلوه‌کاه آن فاران کرد د ۰۰۰ الخ
و در لعن احبابی طبس فرموده‌اند هوا لله‌ای منجد‌بان حق

جذبه را انجذاب باید ۰۰۰ الخ و برهمین قیاس برای هر یک از لاد و قصبات خراسان لوح مخصوص نازل شده مانند لوح اصحابی ترتیت و کاخک و خوسف و خونیک و بیرجند و حصار و نامق و گوگچای و سایر نقاط که سواد آن الواح در مجموع از الواح خطی کتابخانه‌بیدع خراسان موجود است و نیز بنام یکی از اصحابی قدیم خراسان الواحی موجود است ولکن از آن خانوارهای اغلب اعتابی نمانده است وازیعیش هم امروز اخلاف موئمن و ثابت بر امرماینده‌اند ۰ در این جایین لون را که مطلب دقیقی دارد و بنام بجناب عزیزالله‌المجد اباب از اصحابی قدیم خراسان نازل شده برای شناسیخوانم ۰

هوالله مشهد بجناب آقا عزیزالله عليه بهاءالله لا بهی ۰

هوالله

ای ثابت بر پیمان مکتبی که از خراسان بجناب سید تقسی مرقوم نصوی هبود ید ملاحظه کردید از حصول تائید فن و سرور حاصل شد از پیش بصراحت وعده سبقت یافت که از توقعات حداثه مجزون و لخون مبارز نصرت و تائید ملکوت ایهی در حق ثابتین بهر میثاق معهود و محقق است واعظم از این مشاهده خواهد گردید زیرا ثبوت درستخ مختاریس عن و عنایت نقده احادیث است و استقامت جاذب توفیقات مرکز حقیقت زنان حق اعلینسا

نصرالمؤمنین ای مستظل در ظل ظلیل میثاق از هجم اهل
 نفاق وارکان شقاق مبالغتی مدارزی را این نفوس حکم بعوض دارند
 اگرچنانچه وقتی با حبای الہی بالائی بواسطه مصدر جفاعی وارد
 گشت آن از حکتمهای بالله الہی بود منع آنکه انان را قوت و قدرتی
 لو اجتمع انس والجن ان ینقصوا شعرة من راس اسد
 من الا عبا الحجز واعنه ولکن الله له عکمه بالله • ع
 سائلی فرمود متصودا ز آقا بالا علی اشرف که در رهای حظیرة القدس
 بنام آنان در مقام اعلی تسمیه شده کی هستند یکی از احباب
 فرسنگ مقصود پیغمبر های ملا ابوطالب هستند که در بنای مقام
 اعلی نهایت جانشان را نمودند و باب بنام آنان تسمیه شده
 چنانچه در لوحی میفرمایند قوله الاحلى •

هوا لله

بناب آقا بالاعلیک بهاء الله و ثنائه انشاء الله در کم ف
 حفظ و حمایت الہی محفوظ بوده و هستند مقام عقد من حظیرة -
 القدس را سفید نموده در رهای آهنین کذا شیم سه در حال -
 دارد یکی را بباب بالا و دیگری را بباب اشرف نام نهادیم با اسم شما
 و آن اعلی اشرف این شان و شرف نیست که در بستان الہی الى الابد
 سبب عزتا بدیها است تاجهان باقی و قرآن و دهور متواتری
 این عنوان عالی در سلاله و دسان شما باقی یايد بشکرانه این

لطف جلیل و فضل عظیم زیان بگشائی و حمد و تناکوئی و جمیع
یاران الهی را مهمانی نمائی و این رفاقت تلاوت گنید ۰

ع

وسایرا بوابا بنام اشخاص دیگر تسمیه فرموده و در لوحی شرح آن
نازل شده توله الا حلی ۰

حوالله

رب و محبوبین لک الحمد علی ما اولیت ولک الشکر علی ما اعطيت ترقی
من تشاء ماتشاء بیدک الامر کلها فی قبستک زمام الا شیاء
تشرف من تشاء و ترزو من تشاء و تحروم من تشاء بیدک الخیر و
شائک الجود اذکانت الواهب المعطی الكرم ۰

در حظیرة القدس نفوس بخد متقيام نمودند وزحمت و مشقت
کشیدند و در کمال روح و روحانی کوشیدند و نفوسی نیز تعلق
روحانی داشتند و بجان و دل آرزوی خاک کشی و کل در آن عظام
قدس داشتند لهذا آب انبار و باب حظیرة القدس را بنام مبارک
ایشان تسمیه نمودیم آب انباریا سام حضرت افانا سد ره مبارکه
بناب آقا میرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب بالا ثانی در طرف
شرق باب کریم یعنی باسم جدناب استاد عبدالکریم باب شمالی باب
اشرف و باب اول غربی باب فضل باب ثانی غربی باب امین و
مقصودا زاین اسماء آقانعلی اشرف رآقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و

حضرت ابی الفضائل وجناب امین است این اسماء پاید تا ابتد
الا بادیا دگرد وذ لک ما الهمنی به تراب مطاف الملاع الاعلى ع
یکی از باران حاضر در حفل عکس را بحضور نشان داد وگفت آیا
کس از شما این نفوس را میشناسد عکس بد و رما فتا د تا بدست یک کفر
از احباب رسید فرمودا این عکس از احباب مشهد خراسان گرفته شده و
مریوط بقریب ۵ سال قبل است و از عکس های تاریخی است در
این صفحه جلوئی استه نفراول از راست جناب آقا میرزا یوسف قاینی
شهید است که در مشهد چند سال قبل از شهادت جناب شیخ
علی اکبر قوچانی بشهادت رسید و سه از شهادت بدن مقدس شیرا
بچاه افکند و داشت بچاه افکند نیز یوسف "د وقاره در مروره او
تجددید شدیک مرتبه دیگر یوسف را بچاه افکند ند "جناب میرزا
یوسف اهل قاین و در مشهد متوفی بوده شغلش قالی فروشی و قالی
با فسیل بود بسیار مرد متواضع و خوش سیما و مومن و مهریانی بود همه
مردم که از این میشناسند از رفتار و کرد از این تمجید میگوند هر کس -
احتیاج بپول داشت از آقا میرزا یوسف بقریب میگرفت یا آنکه همه
میدانستند که بهائی است اغلب اوراد وست میدانستند زیرا فشار
و اعمال اذی ملکوتی بود .

روزی دو نفر که یکی نجار و دیگری خباز بود و اسمی آنان را نتوانستم
بدست بیاورم نزد میرزا یوسف رفتند و مبلغ دویست تومان از این وفر
گرفتند و سندی عادی با ودادند پس از مدت های این دو نفر از راه

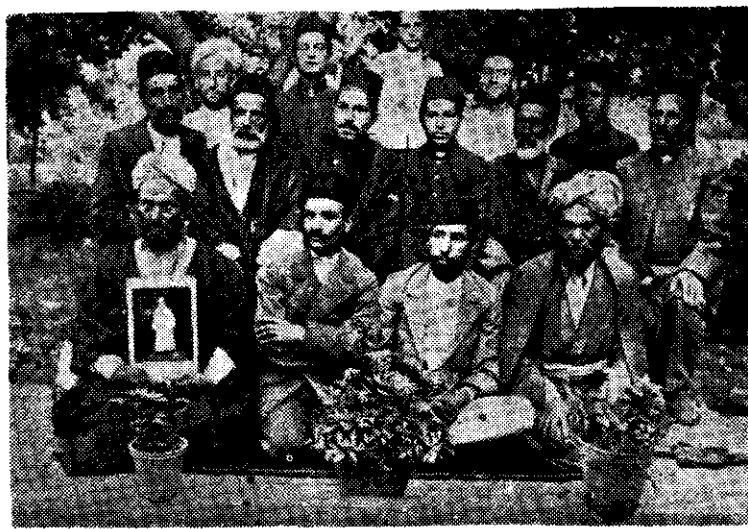
عناد و خبیث طینت خواستند پول اورا بخوبند و مستردند ندارند با هم
ترارگذشتند که میرزا یوسف را بمنزل دعوت کرد «دانش را بسازند روزی
اورا بمنزلی در محله پاچنار مشهد دعوت کردند و با وکفتند که پوش
را خانم کرد «آنده بمنزل زورو بمنزل مردم بازی شهنجاری بسر میرزا
یوسف زد و اورا بزین افکند و مرد خبا زهم با او همدست شد «میرزا
یوسف را شهید کردند و بجا هی عیق که در آن منزل بود انداختند
و روی چاه را پله بستند که سلم نباشد مدتها گذشت و داستان
مفقود شد ن میرزا یوسف در همه جا منتشر شد عاقبت شا هزاده —
حاجی مرتشی میرزا که متولدی رسیدگی باین امور بود پس از تحقیق
دانسته میرزا یوسف در آن منزل وارد شد «لهذا آن منزل رفت
و هم از جستجوی بسیار چاه را از زیر له کشف کرد و جسد میرزا —
یوسف را که بالباس بچاه انداخته بود بپرون آورد و در بابا
قدرت که در دروازه پائین بخیابان است در نزدیک قبر جنایات
حاجی عبدالمجید ابابدیع بد فون ساختند و مرد خبا زونجار را
دستگیر کرد و حبس افکند ولکن میرزا محمد آتازاده که در آن ایام
عالی متفقدی بود عانع از اجرای عدالت درباره قاتلین شد و آنان را
از حبس رهاشی داد «آری این عکم آن شهید است جنایات
میرزا محمد خان پرتوی که در آن ایام بمیرزا محمد خان تبریزی —
معروف بودند نیز در این عکم مستند ویقیه احباء مشهد میباشد

حضرارا استماع این واقعه‌ها ترشند و یکی از جمای‌الهی ایسن
لوح بارکرده‌ها ز قلم حضرت عبدالبهاء ببل شاه نازل شده تلاو
نمود ^{تلله الاحلى} :

ط جناب آن‌علی عذر علیه بهاء اللهم لا بهس

حوالا بهسی

ای مظہرا متحانات الله نفومن پشید راین خاکدان ترابی بر
د و قسیند و مقسم برد و سب اند . حزین چون خراطین ارض -
موطن نخدمت و مقر راحت و کلزار سرت رلا له زار موهبت شان -
طبقات ترابیه و در رکات سفلیه است و این بهمان تاریک و تنگ در
نظر پستهان بس وسیع و روشن و فسیح و کلشن است لهد اگر
اسباب فرقتنی فرادم آید حزنی زائد الوصف حاصل گرد دعیات فانیه
رازندگی با وداش شمرند ولذا اند جسمی‌هراستهای کامرانی دانند
و حزین دیگر که‌ها ز جلم الهی مستند و از شئون و قیود ما دون رستند
و دل بملکوت الهی و رفیق اعلی بستند این عالم فانی رازندان -
ظلمانی بیستند و این جهان خاک را تناکی ^{مولانا} دانند
و محنتگده آفاق رازندان مشتاق ریابند لهد ادرکل حين آرزوی
نهاد و عروج بعثت م محمود نمایند و از مکان واگان بعرصه -
لامکان شتابند از وفات دیج عزیزی منطر بنشوند و از صعود
هیچ قریبی محرز ون و منقلب نکردند علی الخصوص آن طیروفما



میرزا یوسف شهید قائمشی - رجوع فرمائید بصفحة ۱۱۱۸



کلاس درس تبلیغ حضرت صدرالصدور ۱۳۲۴ قمری

ردیف دوم در وسط حضرت صدرالصدور و در طرف چپ ایشان
جناب آقا سید حسن متوجه معروف به هاشمی زاده

با شیان بقا پروا زنمود و بر سرده منتهای رملکوت ابھی آشیانه نمود
داز کثر عطا سرمست بام باگردید محزون مشووم غصه مباش شکر
کن که شاتمه حیا تشرفا تحه ال لطف بود طویل لها و لندی رفعها
والبها علیک ع

یکی پرسید که این لون هارک درباره کیست ؟ جنا ب آنای وحید
طهرانی داماد آتا سید حسن هاشمی زاده س
متوجه درجه وسائل فرمودند.

”این لون هارک بافت خارج عناب عمومی عسکر کاشانی است ایشان
در سن ۲۵ سالگی در کاشان موئمن با مر بارک می شوند چون س
مشتعل بود هوا را وقرارند اشته شبانه با پای پیاده مجبور ب فرار
و هجرت از کاشان به قم و بعد به طهران می شوند.

متصاعدالی اللهدی یجمہ خانم (والد جناب هاشمی زاده) و متصاعد
الی الله قد سیه خانم) برای اینکه برادر خود را از راه کج برگردانند
پنهان ران می سایند و در امامزاده سید اسحاق طهران شمع هاروش
بیکنند و نذر آمد کنند ولی خوش بختانه عاقبت خود ایشان نیز
مردم می شوند و با برادر رطهران متیم می شوند.

منزل جنا بعلی عسکر رطهران همواره ماء وی غربا وینوایان
و مخصوصا کسانی که ازا و ملان خود آواره شد و فراری به طهران آمد
بودند بود می گویند جمی فرادخانواده ایکمروسای آن س

خانواده‌ها بوسیله‌ایشان با مردمیارک مشرف شدند در حدود ۴۰۰ نفر بوده است از صفات و خصائص ممتازه‌ایشان دستگیری بینرا یافته کارکاردن احبابی مهاجر و متواری سرکشی و اظهار تقدیم بهمیارا بتمام فراد فامیل و همسایه‌کان اعم از ای راغیار بوده است. علم و سعادت ظاهری نداشتند اند ولی آیات قرآن و اغلب الواح بجمال مبارک و حضرت عبد البهاء را از زیر بوده‌اند و به تبلیغ و تشویق مشغول بودند. علاوه بر صدماتیکه در راه امر مبارک با جان و دل دیده‌اند مدتها هم در حبس بودند سن ایشان در حدود ۷ هفتاد بودند در طهران بر اثر عارضه سکته ناقص که یک دفعه ۶ ماه و دفعه آخر جمل روز طلول کشیده شدند ولی متأسف نهادند ایشان آثاری نماند ولی آثار مبارکه ایکه از قلم جمال مبارک و حضرت عبد البهاء با نتشار ایشان شرف داشتند و رفاقته متعجاً و زایست لوح مبارکه میباشد که نسخه‌های اصل باقی است. در اینجا باید کوشیده‌ای از موارد امتحانی که در لوح منیع مبارکه مطلع آن این است.

۰۰۰ ای مظہر امتحانات الله اشاره شد و نظراین بند میرسد بسادرت میگردد.

۱- جناب آقانی علی عذر که علاقه‌ای میان فاراد تتم بجمال بروجردی (که پس از نقص به پیرکفتار ملقب شد) داشت. پس از طرد او از طرف حضرت عبد البهاء با اینکه هنوز عده‌ای از احباب در تولد یاد

بودند مشارالیه با وجود عدم علم و سوانح ظاهری چنان یکسره
قطع علاقه و سلام و مراوده از جمال نموده‌گوئی ۵ سال
بود، که پیرکفتار را به بن دینی می‌شناخت.

تعریف می‌کنند که بنابر آقای عسکر هر وقت از سفرهات بشمر
می‌آمدند قبل از ملاقات با فامیل خود و سایر احباب، حتماً بدیدن
جمال میرفته و مهترین سوغاتی کاوهات آورده بسودند تقدیم
او می‌کردند. سفری که پدرم با پای پیاده باران آقدس در راه
دوره جمال مبارک نمود بنا بدست رئیرکفتار رای تقدیم عربیضه
او بساحت مبارک بوده است. با وصف این احوال «جینکه احسان
کرد جمال مخالفتاً مر مبارک می‌کند و نسبت به حضرت عبدالالمأ
تاً مل و تردید کرد که بطوری ازا و برد که زیاندیا را غیار شد.
می‌گویند از آقای عسکر رسیدند که "چرا ریشت را این‌طور کردی"
(ریشت ایشان سفید بود و نکاره حناسته و زنگ کرد، بودند)
می‌گویند برای این‌که حتی نخواستم که ریشم هم ریشت جمال شباهدت
داشته باشد. بحدا ذنقت جمال مشارالیه هرجه عقب پذیرم
فرستاد و پیغام داد که با آن همه ارادات که داشتی چوایکد فعه
مرا ترکوی پذیرم جواب میدهد که ارادت و اخلاصیکه بتسلی
داشتم برای ایمان و اخلاصی بود که تا آن موقع بجهما، مبارک
داشتی و چون حال دین را ایمان و اخلاص را در تو شاهد، —

نمیکم من هم با توکاری ندارم •

۲ - عبدالله پسر یازده ساله پدرم رایکی از ناقصین بنا بسته
بغض و عداوت امری بوسیله جوزقند مسموم کرد - با اینکه یار و
اغیار آن شخص را شماتت کردند و دشام پیدا ند و همگی
بپدرم اصرار میکردند که ازاونزد حاکم شکایت کند و از اجازات
کند ولی پدرم راضی باین امر نشد و حتی دشام هم با انسداد
واورا بخشید •

طاهره دختر ۴ ساله جناب آقا علی عسکر و یگانه و آخرین
فرزند او بود و بپدرم پنهاییت علاقه داشت گویند هر موقع که
پدرم بمسافرت میرفت و هر سفرش که در حدود دوهفته یا ۱۰ روز
طول میکشید این دختر روزشماری میکرد و در ساعت و ساعتی دقيقه
معین پشت در منزل آماده و حاضر برای استقبال ازیدریود •
ولی پدرم در مدت مسافرت تمام حواسش را که جمال مبارک و -
تبليغ امنا زين او بوده •

فروش متعه بزاری و یا علاوه بندی برای اولمری نوعی و در مقام
دوم بوده است • در آخرین سفری که پدرم از شهر عاصم به داده -
میشود موقع حرکت نیم ذرع خود را که باید همراه ببرد فراموش
میکند طاهره پس از چند دقیقه متوجه میشود چادر را سرکشیده
با پای پیاده تا وسط بیابان سرقب آقا (که مقدار نسبتی

زیادی را بوده) میدود و نفس زنان پیدار میرسد و نیم ذرع را -
میدهد و بر میکرد . پدرن از این محبت طاهره فوق العاده بـ
خوشوقت میشود بطاعیکه در طول راه تاشمیرات و حتی در غرض
مدت سافرت تمام حواستن پیش طاهره و متوجه محبتی بوده که
از ازدیده بود روی همین اصل بجای دوسته یا ۱۰ روزه چهار
روزه بشهربر میکرد .

از این طرف طاهره بالا فاصله پس از سافرت پدرن میریزد میشود
و بمناسبت این مبتلا و سه روز بعد فوت میکند . پدرن این دفعه که
بشهربر میکرد ندم در متوجه میشود که طاهره نیست و عه بیان
(مانند بناب هاشمی زاده) با چارقد مشکل در راه زمینه شد - فامیل
و احباب آنها جمع و در اطاقی بذکر منابات مشغولند ولی این
عدد نمیدانند که پدرن چه بگویند خلاصه پدرن خود متوجه
قضیه میشود و بالا فاصله پس از جابجا کوندن مال و اسباب سفر و ضو
کرته مشغول نمازومنابات میشود - اشخاصیکه اورا در آن حوال
دیده اند (مانند بناب هاشمی زاده) میگویند نمازویه شواند
منابات میخوانند درین حال که اشک از چشم انداشت جاری بوده بـ
مرتب میکفت که شکر ای بسمال سارک "نمازو منابات را که تمام کرد
با حال عادی و آرام در اطاق مجاورفت و با احباب" و فامیل مشغول
ذکر حق و شکرید رکاه جمال مبارک شد . از این پرسیدند اه نمازو

مناجات بجای خود صحیح ولی دیگر شکرای چه بوده جواب
 میدند شکر کرد و میگنم که جمال مبارکه را درست داشت و —
 نخواست که غیر از محبت او دیگری محبت داشته باشد و جزئیه
 نکرو فکرا وند که فکر دیگری پردازم — و اساقمه موده من در —
 سفرهای قبل تمام حواس نکر جمال مبارکه تبلیغ امرا و بود ولی این
 سفر بر اساس طه محبتی که بطا هر که پیدا کرد بودم و این طفلک هم
 بمن محبت داشت تمام نکم این بود که زود تر شهر بیرگرد و
 طاهرها ببینم .

باری شرح نزول لوح بارک "ای مظہرا متحانات الله" این بود که
 جناب نائیمی زاده شرح صعود طاهره و حال پدر و ما در روی عربان
 امرا حضور مبارکه میگند و آن لعن بافتخار ایشان نازل میشود
 یکی از اصحابی الہی فرمود بمناسبت ذکر شهدی یاد آمد شنیده ام
 که در بیت با بیه مشهد سنه نفرا زاجبا مد فونند آیا محلوم است چه
 کسانی هستند ؟ ناطق محفوظ فرمود چند کلمه در باره بیت با بیه
 را اشخاصی که در آنجا مد فونند بسریز میرسانم .

درا وقات ورود جناب با بالباب به مشهد از جمله مؤمنین با مر مبارک
 میرزا محمد باقر قاینی مصروف به "هروی" بود که از اصحاب قلعه
 طبرسی بودند جناب ملا حسین ابتداء در منزل جناب میرزا
 محمد باقر را تام تگرد ند و آن منزل جنوب بیت با بیه بود میرزا محمد باقر

د خترشی بی فاطمه سلطان زوجه مشهدی ابراهیم بود
شارالیهادشتی داشت بنام بی مهدعلیاکه زوجه ابن اصدق
گردید و خانمیرزا محمد با قرمذور که ذکر شد عاقبت باین اصدق
رسید . صدیه خانم خواهر ابن اصدق و دختر ملاصدق مقدس
این منزل را تقدیم با مردمبارک کرد صدیه خانم دشتی موسوم بوجودیه
اکنون موجود وزوجه آتای محمودزاده است که عجاله در همین
منزل ساکن است . بعد از ناب با باب قطعه زمینی در مجاورت
همین منزل ابتدای کرد و ساختمان تند کم بدنه نابه بیست
باشه معروف شد و حضرت تد و سو در همین منزل بودند در زیر
زمین یکی از اطاقهای باشه سه نفر از احباب مدفونند .

۱- آقامیرزا کاظم پسر میرزا محمد باقر مشهدی

۲- بی بی اوجلک دختر میرزا محمد باقر .

۳- بی بی مهدعلیای سابق الذکر .

یکی از احباب رود امروزیان داشت یک تنفس از زائرین ارض اقدس را -
می خواند نوشته است که در مدخل قصر مبارک به جی این ابیا
برسند مسطور .

قصر عليه تحيه و سلام نشرت عليه جمالها الایام

فيه الصجائب والفرائب نعمت نتخيرت في وصفها الاقلام

در این وقت محفوظ پایان یافت و باران تشریف برداشت . ۱۸۲۰

کتاب محاضرات در این مقام بایان می پذیرد زیرا نگارنده
 بجانب آذربایجان عزیمت نمود و در محقق یاران حاضر نبود
 تا مذاکرات را یاد داشت نماید.
 خداوند بهمه اخباری الهم توفیق عطا کند و کل را برضای
 خود و عمل با حکام مقدسه اش فائز فرماید.
 والحمد لله الهم الام

+++ +

+ + +
+

فهرست جلد دهم محاضرات - مطالب مهمه:

هفتاد و ازدهم

صفحه موضع

۵۹۳-۵۸۷	نیمان و پادشاه کیان
۵۹۲-۵۹۳	نمرود ملک بابل در لوح قناع
۵۹۹-۵۹۷	ابراهیم و زردشت
۶۰۲-۵۹۹	عُزیر ابن الله
۶۰۷-۶۰۹	انیس
۶۰۹-۶۱۰	قرآن
۶۱۰-۶۱۱	تقویم های مختلف جهان

هفدهم سیزدهم

۶۱۲-۶۱۱	مطلع اعراض
۶۱۳-۶۱۲	ورقة الفردوس
۶۱۴-۶۱۳	شرح حال احمد ولوح احمد
۶۱۵	شجره نامه مبارک جمال قدم جل جلاله

<u>صفحه</u>	<u>موضو</u>
۶۶۵-۶۶۲	بشارات شیخ احسائی و سید رشتی
	بیانات حضرت اعلیٰ جل ذکرہ درباره مبدء
۶۶۵-۶۷۲	و محاد و بیانات مبارکہ درباره مطالب متعدد
۶۷۲-۶۷۳	نسب نامه افنان
	شرحی درباره شب آهندگ که در بعضی
۶۷۷-۶۷۸	آثار باوانشانه شده

هفتہ چهارم

۶۷۹-۶۸۰	سید صادق نقاشی
۶۸۰-۶۸۳	بیان مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکرہ
	قسمتی از ایاد داشتهای حاجی میرزا حیدر علی
۶۸۴-۶۸۶	و چند مطلب دیگر.
۶۸۷-۷۰۰	شهرادت جناب ابا بدیع
۷۰۰-۷۰۱	روئای حضرت اعلیٰ جل ذکرہ
	توقيع حضرت اعلیٰ جل ذکرہ حاجی کرمخان
۷۰۱	زلزله شیراز
۷۰۲-۷۰۳	مدعیان باطل

هفتہ پانزدهم

۷۰۴-۷۲۹	محنی شعرنیم و بحث درباره بحور شعری
---------	------------------------------------

صفحه	موضوع
۷۳۵-۷۲۹	توقيع مبارك حضرت اعلى ورساله بين الحرميں
۷۴۰-۷۳۵	سفر حضرت اعلى جل ذکرہ بکر بلا وظہ وریدا
۷۴۳-۷۴۰	توقيع کشتا سب رستم
۷۴۴-۷۴۳	سہ نفری کہ دربارہ ولی امر اللہ مسئول کردند
۷۴۵-۷۴۴	شارونک سبز برای سادات
۷۴۶-۷۴۵	سنة الستين
۷۴۷-۷۴۶	اویس قرنی
۷۴۸	لیخ ناقوس
۷۴۷	رُتبانیت
۷۴۸-۷۴۱	نگاشی
۷۵۱-۷۴۸	نامه های رسول الله (ص) بسلطین
۷۵۴-۷۵۱	

دفنه شانزدهم

۷۵۷-۷۵۵	لیخ بهرام اختر خاوری
۷۵۹-۷۵۷	معرفی احیای پارسی دوره قدیم
۷۵۹	کفتار بالینوس
	آیات کتاب احسن القصص دربار مسید کشفی
	ومطالب دیگرو شرح تصدیق جناب وحید
۷۶۳-۷۵۹	کشفی

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
٧٨١-٧٦٣	الوان مبارك در راه جواب اعتراض برای قان
٧٨١	لئے احبابی نیویز
٧٨٥-٧٨٢	حدائق الرحمن و شہدا
٧٨٦-٧٨٥	خصائیں سپعہ
٧٨٩-٧٨٦	فتوای جمہاد حاجی سید محمد اصفہانی
٧٩١-٧٨٩	نئا سوفیہ
٧٩٩-٧٩١	ورقائی شہید و روح اللہ واشمار نیروسینا
٨٠٠-٧٩٩	وخشی یافقی
٨٠٢-٨٠٠	لئے مبارک حضرت ولی امرالله

هفتہ هفده

	<u>خاتم النبیّین</u>
٨٠٦-٨٠٣	غیبت موعود و محنی غیبت
٨٢٢-٨٠٦	سامراً و تفال و تطیر
٨٣٤-٨٢٢	قصود از ایات سلمانی
٨٤٦-٨٣٥	تابوس و شمکر
٨٥١-٨٤٦	ابن مقله
٨٥٣-٨٥١	میر عما د خطاط و انواع خطوط
٨٥٤-٨٥٣	شجرہ نامہ مبارک
٨٥٧-٨٥٤	

موضو^ع صفحه

٨٦٦-٨٥٧	احادیث صحیحه و سقیمه و ائمه اریعه
٨٧٦-٨٦٦	ائمه شیعه و کتب معتبره سنّی و شیعه
٨٨٧-٨٧٦	احادیث اصول کافی
٨٩٣-٨٨٧	زیارت‌نامه جناب باب الباب
٨٩٦-٨٩٤	نامه سید کاظم رشتی بباب الباب

هفته هیجدهم

٩٠٠-٨٩٨	حاج میرزا ابراهیم طبیب قزوینی
٩٠٠	مقصود از پرمع در لوح مبارک
٩٠٠	در باره کلیم
	زنان و حقوقشان قبل از ظهر و مبارک
٩٢١-٩٠١	وشیخ حال زنان مشهور
٩٢٥-٩٢١	نهج البلاغه
٩٣٤-٩٢٨	قائم مقام و منشآتش
٩٣٤	اراک
٩٣٦-٩٣٤	حضرت عبد العظیم
٩٤١-٩٣٧	استدلالیه ورقای شهید
٩٥٤-٩٤٢	شیخ الرئیس قاجار و مطالب دیگر
٩٦٠-٩٥٤	اشعب طمّاع و حاتم طائی

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
٩٦٠	نایپلیون سوم
٩٦٥-٩٦٤	حاجی سید جواد کریلائی
٩٧٧-٩٦٥	مساندین دوره رسول الله (ص)
٩٧٨-٩٧٧	سعد الد ولہ

دفتہ نوزد هم

٩٨٠-٩٧٩	اصطلاحات آیات حضرت اعلیٰ جل ذکرہ
٩٨٥-٩٨٠	یحییٰ قزوینی
٩٩٠-٩٨٥	شیخ انصاری
١٠٠٢-٩٩٠	نبی مثل موسی (کامونی)
١٠٠٤-١٠٠٢	یحییٰ بن زکریا
١٠٠٨-١٠٠٤	نبات ریواس و تسلسل بشر
١٠١٤-١٠٠٨	سنہ سی و پنج
١٠١٤	شهر زور
١٠١٥-١٠١٤	دربارہ بر بارہ
١٠١٦-١٠١٥	" " عید غُفران
١٠١٧-١٠١٦	" طراز ختم فالق الاصباح
١٠١٨	" مقصود از مابین
١٠١٨	" آیه‌ای ازلیح مبارک سلطان

<u>موضع</u>	<u>صفحة</u>
درباره جامی و شیخ بهائی	١٠٢٤-١٠١٩
" شن تصدیه سید کاظم رشتی	١٠٢٥-١٠٢٤
" حرم مبارک حضرت اعلیٰ جل ذکرہ	١٠٢٨-١٠٢٥
" شهریانو د ختر میرزا محمد حسن	١٠٢٨
" نامه جناب خال اعظم	١٠٣١-١٠٢٨
" مازندران	١٠٣٣-١٠٢٢
" نامه حضرت اعلیٰ جل ذکر و بحمر مبارکشان	١٠٣٤
" سید اشرف زنجانی	١٠٤١-١٠٣٥
" شیخ سلمان	١٠٤٢
" سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه	١٠٤٣
" لوح رام و حرمت مسکرات	١٠٤٥
" بنج حمل و بنج اسد	١٠٥٢-١٠٤٦
" نقیب السادات	١٠٥٤-١٠٥٢
" خلقت آدم	١٠٥٩-١٠٥٤
" لوح جمال قدم جل ذکر و کلمه معزی	١٠٦٠-١٠٥٩
" زیارت نامه حضرت سید الشهداء (ع)	١٠٦١
" توبه پسر ازل	١٠٦٢
" رجال الغیب	١٠٦٤-١٠٦٢

صفحهموضعمحفل روز اول محرم

١٠٦٨-١٠٦٦	در باره مقام حضرت سید الشهداء (ع)
١٠٧١-١٠٦٨	" " جفر
١٠٧٣-١٠٧١	" " حضرت زردهشت
١٠٧٤-١٠٧٣	" " دعا و تمسک با سباب
١٠٧٥-١٠٧٤	" " دکتر فورال
١٠٧٦	" " حاجی صدیق افشاری
١٠٧٨-١٠٧٧	" " مخلوق کواکب
١٠٩٥-١٠٧٨	" " کتب مقدّسه آسمانی و الوح بارکه

محفل روز دهم محرم

١٠٩٧-١٠٩٥	در باره الواح بارکه
١٠٩٨-١٠٩٧	" " حم عشق
١١١٥-١٠٩٨	" " موعود زردهشتیان
١١١٢-١١١٠	" " بلینوس حکیم
١١١٤-١١١٢	" " لوح بارک تجلیات
١١١٥-١١١٤	" " اسامی بلاد خراسان
١١١٦-١١١٥	" " لوح مرحوم جذاب
١١١٨-١١١٦	" " باب هلا و باب اشرف

<u>صفحه</u>	<u>موضع</u>
١١٤٨-١١٩	درباره میرزا یوسف شهید قائمه
١١٩-١١٢٦	" لعن مبارک حضرت عبدالبهاء
١١١٩-١١٢٦	جل ثنائه
١١٢٦-١١٢٧	" سنهنفرکه دریت باّبیه مد فونند
١١٢٧	" شهريکه در مدخل تصر مبارک
	نوشته شده

فهرست تصاویر

صفحه

- | | |
|-----|---|
| ۵۹۳ | ۱- شاچ میرزا حیدر علی اصفهانی |
| ۶۰۲ | ۲- ابوالفضل گلپایگانی |
| ۶۰۳ | ۳- شیخ عبدالسلام (شیخ الاسلام تقلیلی) |
| ۶۲۲ | ۴- سید ناظم رشتی |
| ۶۸۰ | ۵- آقا سید صادق نقاش |
| ۷۰۶ | ۶- نعیم |
| ۷۴۴ | ۷- آقا میرزا عیید علی اسکوئی |
| ۷۴۴ | ۸- میر علی اصغر فردی اسکوئی |
| ۷۵۴ | ۹- حاجی شاه خلیل الله فارانی |
| ۷۵۶ | ۱۰- ملا بهرام اختر خا وری |
| ۷۵۸ | ۱۱- عده‌ای از اسبای پارسی |
| ۷۹۲ | ۱۲- نیر و سینما |
| ۷۹۳ | ۱۳- حضرت ورقا و روح الله شهید |
| ۸۰۳ | ۱۴- شیخ الرئیس |
| ۹۵۴ | ۱۵- میرزا محمد رضا مؤمن السلطنه سبزواری |

صفحه۹۶۴

۱۶ - حاج سید جواد گربلاعی

۱۰۵۶

۱۷ - پروفسور آنوسٹ فورل

۱۱۱۲

۱۸ - استاد علی اکبر شهید یزدی

۱۱۲۰

۱۹ - میرزا یوسف قائیق شهید

۱۱۲۱

۲۰ - آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>مطر</u>	<u>محض</u>	<u>غلط اسمه</u>
رحمانى	ا رحمانى	١	٥٨٦	
قام	قلم	١٣	٥٨٦	
خورنگاه	شورندگاه	١٣	٥٨٧	
بساخت	بساحت	١٦	٥٨٧	
النعمان	التعمان	٦	٥٨٨	
خرج	حج	٨	٥٨٨	
كهف	لھف	٦	٥٩٠	
Shawالجابر صا	Shawالجابر	١٥	٥٩٠	
وكل	صاوتل	١٦	٥٩٠	
گزارش	گدارش	١٣	٥٩٢	
"اين من	واين من	١٦	٥٩٣	
وكان عرشه	وكاد عرشه	٣	٥٩٤	
مسلمين	سلمين	١٤	٥٩٥	
قيد	فيذ	١٨	٦٠١	
صدق كفتار	صد كفتار	٩	٦٠٣	

صفحه	سطر	غله	خط	صحيح
٦٠٤	٩	يظهر	يظهر	يظهر
٦٠٤	١٢	الهضاب	الهضاب	الهضاب
٦٠٦	٧	خط اصل	خطاصل	خط اصل
٦٠٧	٩	مقدار	مقداري	مقدار
٦١٢	٦	٤٢٥	٣٢٥	٤٢٥
٦١٣	٦	كبيسه	كمبيسه	كمبيسه
٦١٣	١٦	حزيران	حززان	حزيران
٦١٤	١٣	روز	وروز	روز
٦٢٠	١٢	وآن درسال ٧٨	ويقولى وآن بقولى در	-
٦٢٣	٢	٨٧٨ سال	٨٧٨ سال	٨٧٨ سال
٦٢٣	٢	بتقليد	قليد	بتقليد
٦٢٣	١٧	در عوض	در عو	در عوض
٦٢٣	١٨	دار	داردو	دار
٦٣٢	١٨	بائيز	بايز	بائيز
٦٣٥	٣	سال	سال سم	سال
٦٣٥	٧	نابساماني	تابساماني	نابساماني
٦٣٩	٤	نومبر	تومبر	نومبر
٦٣٩	١١	كشور رهم	كشوري	كشور رهم
٦٤٠	١٩	كرد	كردن	كرد

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>صفحه</u>	<u>طر</u>
نيز	نيز	٥	٦٥٢
عبدالرضاخان	عبدالرضاخان	٢	٦٥٤
وازيارات	واريات	٩	٦٥٤
او صافر	از صافر	٣	٦٥٧
اعداء	اعداد	١٢	٦٥٩
فراهم	نفراهم	١٩	٦٥٩
ابوالحسن	ابرالحسن	١٨	٦٦٠
دردرينجا	درد راينجا	١٨	٦٦١
الحمد	لحمد	٣	٦٦٣
عند	عند	١٣	٦٦٣
المكى	العلكى	١٧	٦٦٧
فلما	قلما	٩	٦٦٨
بغيرك	ينميرك	٢	٦٧٢
ان	آن	٢	٦٧٢
لما	لقام	٥	٦٧٢
اقتران	اقران	٨	٦٧٦
ازشيخ	ازاشيخ	١٥	٦٧٨
حضرت (ع)	حضرت ابوجعفر(ع)	٥	٦٨١
غ	ع	١٤	٦٨١

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>ستر</u>	<u>صفحه</u>
بشهادت	بشهادات	١٣	٦٩٢
ارخالق	ازخالق	١٥	٦٩٦
الاصنام	الاصنام	١٨	٦٩٩
صفت	صفت	٢	٧٠٠
٢٠٧	٢٠١	شماره صفحه	٧٠٧
ستدارك	ميدارك	١	٧٠٨
جز	جز	١٠	٧١٢
جناس	خياس	٣	٧١٥
خطه	خط	٤	٧١٧
خطيد	خطيد	١٣	٧١٩
آن دلبر	اندابر	١	٧٤١
فرق	فرق	٨	٧٤٢
ذكا	ذكاو	٩	٧٤٢
بعمرؤن	بعمر	٣	٧٤٩
اميء	وبن اميء	٤	٧٤٩
مقوس	مقوس	٦	٧٤٩
”اللهم منق ملكه اللهم منق ملكه“		٩	٧٥٢
ابا جعفر	اباجعو	١٣	٧٦٤
الحق	حق	٨	٧٦١

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٨٢	١٤	اشوقی	واشوقی
٧٨٢	٦	شج این داستان	شج داستان
			حاجی میرزا محمد
٧٨٨	٨	تکبیر	تُكبير
٨٠١	١	الف	الفت
٨٠٣	٣	بعضی آنرا بعضی بوسیله آن	
٨١٤	١٤	عمری	غیری
٨١٧	١٠	این جعفر	این جعفر
٨١٨	١٠	ستة	سنة
٨٢٢	١٧	"راس من رای را" سرمن رای	
٨٣٢	١٧	عرضه شهود ولی در عرضه شهود	
		٠٠٠ ولی در	
٨٣٣	٤	السحن	السجن
٨٣٣	١٨	للرداپ	للسرداب
٨٣٦	٦	ماکحه	مناقشه
٨٤٠	٥	الهی	ابهی
٨٤٠	٥	عطمة	عظمته
٨٤١	١٥	چرجان	جرجان
٨٤٢	١٧	نفسیه	نفیسه

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>صفحه</u>	<u>سطر</u>
فدوی	قدوی	۱۲	۸۴۳
گوی	گوی	۴	۸۴۴
مستفاد	مستفادی	۱۸	۸۴۴
نامه های	نامه ای	۱۴	۸۴۵
زلفت	زلف	۷	۸۴۹
سنت	اہل سنت	۱۱	۸۶۰
محققین	محققین	۱۵	۸۶۶
سوم	سوا	۳	۸۶۷
و مد فتش	و د فتش	۱۳	۸۷۱
زندگانی	زندگانی	۱۱	۸۷۴
اجماع	اجتمع	۶	۸۷۵
از نسل	او نسل	۱۰	۸۷۶
مرکب	موکب	۱۹	۸۷۷
او عیة	ادعیه	۱۸	۸۸۰
ابن خاقان	این خاقان	۱۵	۸۸۲
فرض	غرض	۹	۸۸۳
الجارود	الحارود	۹	۸۸۶
استسقی	استقی	۱	۸۸۷
طیور	طیو	۱۷	۸۸۸

صحيح	غلط	مطر	صفحه
واما	واما	٢	٨٨٩
اعصان	اعصان	٦	٨٨٩
امانة	امانته	٢	٨٩٠
بوجوهين	بوجهوهيـن	٥	٨٩١
وجوهكم	روحوـكم	١١	٨٩٢
اين تأييد	ابن تأيـد	٤	٨٩٣
والله	ومحسنين والله	٩	٨٩٤
سبوه	دسبوه	٢	٨٩٤
على النجباء	على الذباء	٨	٨٩٤
وپس از	ین از	١٠	٨٩٩
٦٦٩	٦١٩	١٢	٨٩٩
مسوـده	مموده	٤	٩٠٠
راكعين	راكعـين	٧	٩٠١
دلـيل تساوى	دلـيل	٩	٩٠٣
جو	چون	١	٩٠٥
چو	جو	١١	٩٠٥
كمالند	گمالـند	١٨	٩٠٨
طمعه	طبعـه	١٠	٩١٢
بس زـبا	بين زـبا	١٣	٩١٤

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>سطر</u>	<u>صفحة</u>
جثما	جثما	١٣	٩١٨
تلخيص	تلخيص	٩	٩٢٣
مجلد	مجد	١٠	٩٢٣
البيقطان	البيقطان	٦	٩٢٤
ضحى	ضجن	٨	٩٢٤
گاهنامه	کاهنامه	٦	٩٢٩
بساليجاه	بساليجا	٧	٩٣٠
ایفاد	انفاذ	٧	٩٣١
قدره	قدرة	١	٩٣٥
حمره	حمره	١٩	٩٣٥
بیدع	بیدع	١٠	٩٤٠
الوافد	الواعد	١٩	٩٤٠
يازكرا الله	پازکرا الله	٤	٩٤١
القمقا	القلقلا	٩	٩٤١
شاهزاده	شاه هزاده	١	٩٤٢
قاتلهم	قائلهم	٣	٩٤٥
کاه	گاه	١١	٩٤٦
بیدا	بیدا	١٧	٩٤٧
يشرب	يشرب	١٩	٩٤٧

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>مطر</u>	<u>محمه</u>
مزاج	مزاج	١٢	٩٥٧
شترا به	شترا	١	٩٦٠
أبوغبيري	بوغبيري	٢	٩٦٠
عرض	عرض	١١	٩٦٢
نازل	نازل	١٩	٩٦٣
وجرين	وجرين	٥	٩٦٩
ابو	ايو	٥	٩٧٩
برسيد	برسيد	١	٩٧٠
* فاسق *	فاسق	١٣	٩٧١
برانداختن	راختن	٩	٩٧٣
المؤمنين	امؤمنين	١٧	٩٧٣
لاتقم	لانقم	١٩	٩٧٣
برانكليخت	برانكليخت	٤	٩٧٨
كتيب	كتيب	١٠	٩٧٩
ميرود	ميرد	١١	٩٨١
ما مسئلت	مسئلت	١٦	٩٨٢
ويشهد	مشهد	١٠	٩٨٣
خنديد بسيار	بسayar خنديد	١٩	٩٨٩
ابن الله	اين الله	٧	٩٩٨

<u>صحيح</u>	<u>غلط</u>	<u>سطر</u>	<u>صفحة</u>
حجر	جحو	١٧	٩٩٨
باني الله	باني الله	١٧	١٠١٦
اللائمات	اللائمات	٨	١٠١٨
جار ده	جار ده	١٧	١٠٢١
جو	جو	١٩	١٠٤١
لجيب	لحبيب	١٧	١٠٤٠
اٽا تكون	اللنكون	٧	١٠٤٣
بزحل	بزجل	١	١٠٤٨
احصاء	احصاء	١	١٠٧٨
انجام	ايجاد	١٨	١٠٨١
كوتور فني	كوتور فني	١	١٠٩٦